

مكتبة المحقق طباطبائي

عبد العزيز طباطبائي

«رَحِمَ اللَّهُ أَمْرَهُ أَحَبُّي أَمْرَنَا»

«امام صادق (ع)»

مر ٢٣

جامع الاسماء

جلد اول

«شامل مشجرات نسب، أحوال، آثار، تواريخ ومزارات»

«فرزندان إمام همام حضرت موسى بن جعفر عليهما السلام»

يا آل بيت رسول الله جبكم
فرض من الله في القرآن أنزله
كفاكم من عظيم القدر أنكم
من لم يصل عليكم لاصلوة له
«امام شافعي»



بنیاد محقق طباطبائی

جامع الانساب

جلد اول

خاندانهای سادات موسوی

تألیف

سید محمد علی روضاتی

اصفهان

۱۳۷۶ ق ۱۳۳۵ ش

حق طبع محفوظ

«چاپخانه جاوید»

این کتاب :

- اولاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
و ذراری ائمه اطهار علیهم السلام را در زمانهای گذشته
و حال، معرفی میکند.

- شجره نامه ها و انساب سادات عظام را از
دستبرد حوادث و تعریضات آیندگان مصون و
محفوظ میدارد.

- تاریخچه حالات و زندگانی امامان و امام -
زادگان و برجستگان سلاله نبوی را از روی
موثقترین مدارک و تحقیقات علمی که تا کنون درجائی
ضبط نشده بیان و روشن مینماید.

- بطور خلاصه : این کتاب سند بزرگ افزاین
سادات است و وجود آن در هر خانواده موجب
معرفت کامل نسبت بدو دمان رسول اکرم صلی الله علیه
و آله وسلم و قیام بوظایف خصوصی و عمومی است.

أَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ
عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ قُصَيٍّ بْنِ كِلَابٍ بْنِ مِرَّةٍ بْنِ كَعْبٍ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ
غَالِبٍ بْنِ فِهْرٍ بْنِ مَالِكٍ بْنِ النُّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مَدْرَكَةَ
ابْنِ الْيَاسِ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزَارٍ بْنِ مَعَدٍ بْنِ عَدْنَانَ . وَمَا افْتَرَقَ
النَّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلَنِي اللَّهُ فِي خَيْرِ هُمَا ؛ فَأَخْرَجْتُ مِنْ
بَيْنِ أَبِي فَلَمْ يُصِبنِي شَيْءٌ مِنْ عَهْدِ الْجَاهِلِيَّةِ ؛ وَخَرَجْتُ
مِنْ نِكَاحٍ وَلَمْ أَخْرَجْ مِنْ سَفَاحٍ ، نَدَنَ آدَمُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى
أَبِي وَأُمِّي ؛ فَأَنَا خَيْرُكُمْ نَسَبًا وَخَيْرُكُمْ أَبَا .

« صورت »

نسب شریف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
است که حافظ سیوطی در کتاب « الجامع الصغیر »
من حدیث البشیر النذیر ۱ : ۲۶۱ از لفظ مبارک خود
آن حضرت روایت کرده است ؛ برای تبیین و تیراک
زینت بخش این صفحه گردید و شرح آن در صفحه ۱۲
کتاب مذکور خواهد شد .



مطالب و مقاصد این کتاب

- ۱ - حفظ مجد و عظمت آل محمد وآله و سلم و احیاء مآثر و فضائل ذراری آن وجود مبارک .
 - ۲ - نکارش احوال ائمه اطهار ، امامزاده های عظام ، نقبا و صدور ، اشراف و سادات کرام ؛ با ذکر تواریخ ، بیان وقایع متعلقه ؛ تشریح مقامات علمی ، آثار ، مجاهدات ، تعیین بقاع و مزارات متبرکه آنان ، نسلا بعد نسل تا زمان حاضر .
 - ۳ - معرفی از نام و نشان و خصوصیات جمیع ذراری پیغمبر اکرم وآله و سلم و خانواده های سادات عظام در تمامی نقاط دنیا .
 - ۴ - ایجاد آشنایی و رابطه حسنه میان افراد طوایف سادات به منظور آگاهی از احوال یکدیگر و پدید آوردن روح اتحاد و اتفاق خلل نا پذیر حقیقی مبتنی بر اساس تعالیم « قرآن و عترت » .
 - ۵ - بیان فضائل و وظائف سادات ، و وظائف دیگران نسبت بسادات .
- مؤلف در تحقیق و تتبع و استقراء و تفحص لازم برای نکارش کلیه مطالب این کتاب اندک مسامحه و قصوری روا نداشته و امیدوار است در سراسر کتاب ، مطلبی بر خلاف حقیقت یافت نشود ؛ اما از آن جا که خطا از لوازم انسانی است ، چنانچه علی رغم همه رنجها و مشقّاتی که در این راه تحمل کرده سهوی دیده شود ، تنها در اثر عدم وقوف نگارنده بوده و تعمّدی در کار نیامده است .
- انساب خانواده های مذکور در این کتاب ، بدون استثنا از روی مدارك و مصادر موجوده است ، و حتی کلمه یی بدون مأخذ نوشته نشده ؛ بلکه در هر صفحه مدارك آن تعیین گردیده و تضمین صحت مطالب بعهده همان مدارك است .
- بنا بر این ، نویسنده هیچ گونه مسئولیتی را در مورد منقولات جز مطابقت کامل نوشته ها با مأخذ مربوطه متوجه بخود نمیداند .

« ترتیب جامع الانساب »

– هریک یا چند جلد از این کتاب متعلق و مختص بدودمان پاک یکی از ائمه اطهار است که در آن اسامی و حالات و تواریخ و مزارات افراد آن دودمان شرح داده شده است .

– این جلد و جلد دوم و سوم متعلق است بامام هفتم حضرت موسی الکاظم ابن جعفر الصادق ابن محمد الباقر ابن علی السجّاد ابن سید الشهداء حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ، صلوات الله علیهم اجمعین .

– در این سه مجلد کلیّه اخبار و احوال اولاد و اعقاب حضرت کاظم علیه السلام تا این زمان بتفصیل ذکر شده است ؛ لکن برای دودمان حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و سادات رضوی جلد دیگری غیر از این سه مجلد اختصاص دارد .

– علت مقدم داشتن طبع این مجلّـدات بر مجلّـدات دیگر که متعلق بامام یکم تا امام ششم است ، اولاً کثرت نسل امام کاظم علیه السلام و سهولت اطلاع بر اسامی و اخبار آنان ، و ثانیاً فراهم شدن اسباب تألیف این مجلّـدات برای نویسنده ؛ بیشتر و پیشتر از مجلّـدات دیگر ، و همچنین مهیا شدن وسائل طبع این جلد ، و علل دیگر میباشد .

– نظر بمطالب بالا ، این خدمت کوچک که بنام نامی امام هفتم صلوات الله علیه آغاز شده و پایان یافته ؛ با کمال احترام و بعتبه منوره آنحضرت ارواح العالمین له الفدا تقدیم میشود . امید که مورد قبول آن درگاه با عظمت واقع ، و نویسنده و خواننده از عنایات مامیه حضرتش بر خوردار و مفتخر گردد ، آمین .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْدًا لَكَ يَا مَنْ شَرَّفْتَنَا بِنِعْمَةِ الْإِسْلَامِ ، وَجَعَلْتَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ
الْعِتْرَةِ الْبَرَّةِ الْكِرَامِ ؛ وَشُكْرًا لَكَ يَا مَنْ خَصَّصْتَنَا بِقِرَاءَةِ النَّبِيِّ وَالْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ
السَّلَامُ . نَحْمَدُكَ وَنَشْكُرُكَ وَنُصَلِّي عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ سَادَاتِ الْأَنَامِ وَشُعَاةِ
يَوْمِ الْقِيَامِ .

مقدمه

دامنه دانش بسی وسیع و پهناور است. رشته های گوناگون آن هریک دریای بیکرانی
است و در هر زمان دانشمندانی در آن دریاها شناوری کرده، درهای گرانبهای دانش را بچنگ آورده
و برایگان تحویل آیندگان داده اند.

دین مقدس اسلام دانش را نیکو ستوده و برای دانشمندان ارزش بسیار قائل شده است.
ارزش دانشها در نظر اسلام، بر حسب میزان احتیاج واقعی مردم است، و أرجدارترین
آنها: «خدا شناسی، علم کلام و اصول دین»، «علم فقه و اخبار مرویه از آل محمد صلوات الله علیهم»،
«علم طب، پزشکی»، «علم اخلاق» و «علم تاریخ» است

اینها علوم اصلی و اساسی است، و هرچه در طریق اینها واقع شود «علوم مقدماتی» نامند
مانند: صرف، نحو، منطق، معانی، بیان و دیگر مقدماتی که برای فهم علوم اساسی لازمست.
در باره علم تاریخ، قصص قرآنی و اخبار و احادیث بی شماری که در سیره انبیاء، سلف و حکایات
اقوام و اُمم پیشین وارد شده لزوم اطلاع بر تاریخ را از لحاظ فوائد بسیار آن میرساند (لَقَدْ
كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ).

در بیان از شعب علم تاریخ یکی «نسب شناسی» است که موضوع این کتاب
تعریف علم
أنساب «جامع الأنساب» میباشد. این رشته علاوه بر اهمیت خاصیتی که از جنبه تاریخی
دارد، در احادیث بسیاری هم که شمه ای از آنها آورده خواهد شد، مدح آن وارد شده است.
پیش از اسلام نیز این دانش را رواجی کامل بوده، و برای شناسایی طوائف و اقوام اصیل

و حفظ اسامی و احوال و انساب افراد دودمانهای نامی ؛ که بالخصوص در نزد اعراب ، دارای عظمت بوده مردم باین علم محتاج و در فراگرفتن آن توجهی شایان مبذول میداشته اند .
با ظهور دین مقدس اسلام ، اهمیت انساب مردم جاهلیت که عموماً در کفرو بت پرستی بسر برده بودند کاسته گردید ؛ اما صفحه جدیدی در این دفتر باز شد .

این صفحه نو یا صحیفه بیضا که مطلع آن نسب قریش بود ، برای معرفت احوال بنی هاشم آغاز شده و دانشمندان قرون اولیه اسلام که علاوه بر ملاحظه احادیث وارده در مدح این علم و گذشته از شرافت آن از نظر تاریخ ، لزوم حفظ و حراست انساب این قبیله جلیله را بخاطر شرافت خاندان نبوت احساس کرده بودند ؛ دامن همت بر کمر زده ، از همان اوقات شروع در ضبط اسامی و احوال فرزندان هاشم و بالأخص ذراری رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده و کتب مفصل و مختصر در این باره تألیف کردند .

در میان صحابه و تابعین ، علمای انساب بسیار بوده اند که اسامی آنها را در خلال کتب تواریخ و انساب و رجال میتوان یافت ، اما اولین کسی که فتح باب نموده و علم انساب را ضبط و برشته تألیف کشید ؛ امام النسائین ، هشام بن محمد بن سائب کوفی ، معروف به اولین کسی که در انساب کتاب نوشت **أبو المنذر کلبی شیعی** است که از اصحاب خاص حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و حافظ قرآن مجید و در علم تاریخ و معرفت انساب و حید عصر بوده ، و وفاتش بنگارش «کشف الظنون ۱ : ۱۷۸ ط ۱۳۶۰» در سال ۲۰۴ ، و بنا بر مشهور در ۲۰۶ واقع شده است .
أبو المنذر بیش از دو است کتاب در انساب و اخبار تألیف کرده ، و معروف تر از همه : «کتاب الجمهرة (۰)» و «جمهرة الجمهرة» و «المنزل یا المذیل» و «الفرید» و «الملوک» میباشد .
بعد از او مصعب بن عبدالله زبیری (۰۰) «کتاب النسب الکبیر» و «کتاب نسب قریش»

(۰) گویا نسخه یی از این کتاب در کتابخانه ملی پاریس موجود است ، و ناشر کتاب «نسب قریش تألیف مصعب زبیری» گوید که پرفسور **لیوی دلاویدا G. LEVI DELLA VIDA** استاد دانشگاه رم یک کتاب علمی در باره «جمهرة» و ابن کلبی تألیف نموده که در دست انتشار است . برای اطلاع از اسامی آثار هشام رجوع شود به «الفهرسه ابن ندیم : ۱۴۰» .

(۰۰) أبو عبدالله مصعب بن عبدالله بن ثابت بن زبیر بن عوام (۱۵۶ - ۴ شنبه ۲ شوال ۲۳۶) معروف به أبو عبدالله زبیری مدینی بغدادی ، نسابه یی معتمد و مشهور است . برادر زاده - اش زبیر بن بکّار نسابه که او را نیز «کتاب نسب قریش» دیگری است ؛ در باره وی گوید : و کان مصعب ابن عبدالله وجه قریش مروءة و علماً و شرفاً و بیانا و جاهاً و قدراً .

را تألیف نمود (۰)، و همچنین أبو محمد عبد الملك بن هشام بن أيوب بصری مصری نسباً نحوی صاحب کتاب «السيرة النبوية» (متوفی ۲۱۳ یا ۲۱۸) کتاب «أنساب حمير و ملو کها» را نگاشت. و هکذا نسب‌های بسیار دیگری پس از أبو المنذر کلبی در قرن دوم و سوم و چهارم پیدا شده و آثاری نگاشته اند که نوعاً از بین رفته و در دسترس نیست (۰۰).

در قرون بعد نیز دانشمندان تحقیقات پیشینیان را در علم أنساب ادامه داده و کتب زیادی تألیف کرده اند که غالب آنها هم مفقود و یا بصورت نسخ خطی در گوشه و کنار محبوس است.

(۰) از «کتاب نسب قریش» مصعب یکنسخه در کتابخانه مادرید اسپانیا و نسخه‌ی دیگری در کتابخانه کتانیة

فاس مراکش موجود است و مستشرق فاضل فرانسوی ا. لیوی پرو وینسال E. LEVI - PROVENCAL کتابرا از روی این دو نسخه نفیسه، سال ۱۹۵۳ میلادی، ضمیمه مقدمه و تعلیقات و فهرس کرانه‌های خود طی بیش از پانصد صفحه با نهایت صحت و اتقان در مصر بطبع رسانیده است. این مستشرق محقق در سال ۱۹۴۸ نیز کتاب مهم «جمهرة أنساب العرب» تألیف أبو محمد، علی بن سعید بن حزم اندلسی، معروف به ابن حزم ظاهری (۳۸۴ - ۴۵۶) صاحب کتاب «الفصل فی الملل والاهواء والنحل» را در کمال نفاست بطبع رسانید.

(۰۰) مسعودی در «مروج الذهب ۲ : ۶۶» گوید: وقد استقصى أنسابهم وأثنى علی ذکر من لالعقب له منهم و من له العقب وأنساب غیرهم من قریش بنی هاشم و غیرهم: الزبیر بن بکّار فی کتابه فی أنساب قریش. و أحسن من هذا الكتاب فی أنساب آل أبي طالب الكتاب الذي سمع من طاهر بن يحيى العلوي الحسني بمدينة النبي صلى الله عليه وسلم. و قد صنف فی أنساب آل أبي طالب كتب كثيرة؛ منها: كتاب العباس من ولد العباس بن علي، و كتاب أبي علي الجعفری، و كتاب المهلوي العلوي من ولد موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب رضي الله عنه. ۵

عبدالله بن مسلم بن قتيبة باهلی معروف به ابن قتيبة دینوری (متوفی ۲۷۶) که از ادبا و مورخین بلکه از فقها و محدثین و مفسرین قرن سوم و در علم أنساب نیز مهارت داشته و کتابی هم در نسب نگاشته است، در کتاب نفیس «المعارف: ۲۳۲ ط مصر ۱۳۵۳» ذیل عنوان النسابون و أصحاب الأخبار نام و شرح حال مجمل جماعتی از نسابه‌های عصر نبوی (ص) بجمع کرده که اسامی آنان چنین است:

۱ - دغفل بن خنظلة السدوسی - ۲ - عبید بن شریة الجرهمی - ۳ - نسابه بکری - ۴ - أبو کلاب و رقاء بن الأشعر (ابن لسان الحمرة الناسب) - ۵ - عمیر بن ضمضم - ۶ - صالح الحنفی - ۷ - ابن الکیس النمری - ۸ - عبدالله ابن عمرو ویشکری (ابن الکواء الناسب) - ۹ - شبیل بن عروة الضبعی - ۱۰ - محمد بن السائب بن بشر الکلبی - ۱۱ - هشام بن محمد بن السائب (ابن الکلبی)، ابن قتیبه درباره هشام گوید: کان أعلم الناس بالأنساب.

۱۲ - أبو مخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سعید ازدی - ۱۳ - عیسی بن یزید بن بکر بن دأب (ابن - دأب) - ۱۴ - محمد بن عبیدالله العتبی - ۱۵ - أبو الحسن علی بن محمد بن عبدالله بن أبی سیف مدائنی - ۱۶ - هیشم بن عدی طائی - ۱۷ - عبدالله بن عیاش (المنتوف) - ۱۸ - الشرقي بن قضاوی.

نگارنده در کتاب « تذکرة النسّابین » نام و نشان قریب یک هزار نفر از این نسّابه ها را جمع آوری نموده و در باره آثار موجود و مفقودشان بحث کرده است .

اولین کسی که در أنساب طالییین کتاب
 واما اولین کسی که خصوص أنساب طالییین (یعنی اولاد و أعقاب جناب
 أبوطالب) را برشته تالیف کشیده (۰) أبوالحسین یحیی النسّابة ابن
 نوشت حسن بن جعفر الحجّة ابن عبيدالله الأعرج ابن حسین الأصغر ابن الامام

زین العابدین علیه السلام ، نسّابه مشهور به عبيدلی عقیقی (متوفی ۲۷۷ در مکه) است که او کتاب
 « نسب آل ابی طالب » را نوشت ؛ چنانکه صفی الدین أحمد بن صالح بن ابی الرجال یمنی
 (متوفی ۱۰۹۲) در کتاب « مَطْلَع البدور و مجمع البحور - تاریخ یمن » باین مطلب تصریح کرده
 و صاحب « عمدة الطالب : ۳۲۴ ط نجف » گوید : واما الحسن بن جعفر الحجّة فأعقب من
 أبی الحسین یحیی النسّابة ، يقال انه أول من جمع کتاباً فی نسب آل ابی طالب . *

نجاشی در « کتاب الرجال : ۳۰۹ » أبوالحسین یحیی نسّابه را از اصحاب حضرت امام علی بن
 موسی الرضا علیه السلام دانسته و گوید : (العالم الفاضل الصدوق ، روی عن الرضا علیه السلام) . اما این
 مطلب بعید بنظر میرسد ؛ زیرا شهادت حضرت رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ بوده و سید عیدلی
 ۷۴ سال بعد وفات کرده است . و نیز نواده وی أبوعلی حسن بن محمد بن یحیی معروف با بن -
 أخی طاهر که از او کتاب نسب مذکور را روایت میکند در (۱ع - ۳۵۸) در گذشته است .

کتبی که در أنساب تالیف شده عموماً بطور معمول و با اصطلاح مُسَطَّر است ، اما بعضی
 از نسّابه ها برای تسهیل رجوع و تسریع در یافتن مطلب مورد احتیاج ؛ کتب خود را بصورت
 مُشجّر نگاشته اند ، و این بهترین راهی است که برای منظور فوق تهیه شده ، اما کیفیت
 کتب مشجر متفاوت است و نوعاً بصورت کتاب « المشجر الکشاف لأصول السادة الأشراف »
 میباشد که در مصر بطبع رسیده ، و آسان ترین طریقه برای بدست آوردن أنساب ، طریقه یی
 است که در مشجرات « جامع الأنساب » بکار رفته است .

اولین کسی که آنساب را بصورت مشجر در آورد ، عالم نسّابه نقیب ؛
 کسیکه آنساب را
 مشجر نمود أبو عبد الله حسین بن أحمد المحدث بن عمر بن یحیی بن حسین ذی العبرة

ابن زید الشهید ابن الامام زین العابدین علیه السلام بود که نام کتاب مشجر خود را « الغصون فی آل -
 یاسین » نهاد . « عمدة الطالب : ۲۶۷ » درباره این شخص گوید : کان أول نقیب ولی علی سائر

(۰) کتب نسب تازمان أبوالحسین یحیی . . . راجع بأنساب قریش یا بطور اعم بوده است .

الطالبین کافّة ، و كان عالماً نسابه ، ورد العراق من الحجاز سنة احدى وخمسين ومائتين ... ☆
 علم أنساب علم شریف أنساب تا قرن هشتم و نهم رو بکمال رفته و در این دو قرن بمنتهی درجه
 در قرون ترقی و اهمیت رسیده ، و بالنتیجه کتب گرانبهای بوجود آورده است . یکی از نسابه
 اخیره های قرن هشتم که در صفحات بعد از او یاد خواهیم کرد ، سید تاج الدین ابن معینه
 میباشد . از جمله تألیفات نفیسه او در أنساب کتاب « نهایة الطالب فی أنساب آل أبي طالب »
 است که در دوازده مجلد بزرگ بوده ، و همچنین از نسابه های قرن نهم سید جمال الدین ابن عنبه
 شاگرد ابن معینه است که مشهور ترین کتابهای أنساب یعنی « عمدة الطالب » را نوشت .
 و هکذا نسابه های دیگر .

مع الأسف ، نسابه های قرون بعد (خصوصاً در ایران و عراق) نوعاً دقت پیشینیان
 را نداشته و غالب کتابهایی که در این باره نگاشته اند کم عمق و کم تحقیق است ، و البته این
 جریان معلول عللی است که ذکر آنها موجب تطویل کلام خواهد شد ، و همین علل است که
 شجره نامه های عصر صفوی ب بعد را نیز بوجود آورده است .

در عرض صد سال اخیر جمعی از دانشمندان عراقین و سایر بلاد اسلامی همّت بر ضبط
 أنساب و نگارش کتب نسب گمارده تألیفات مفصّل و مختصر نوشته اند ، اما آنها هم نوعاً
 دارای نقایص فوق الذکر بوده و بعلاوه چیزی از آثارشان منتشر نشده ، مگر معدودی که در
 مصر و دیگر بلاد افریقا بطبع رسیده است .

چگونگی نگارش کتاب
 نگارنده این کتاب که تألیف و انتشار يك اثر جامع را در أنساب سادات
 آل پیغمبر ﷺ و جمع شمل آنان از دیر زمانی احساس کرده بود ،
 جامع الأنساب
 اقدام در این امر را فرض ذمه خود دید ؛ لذا از پنج سال قبل بتألیف « جامع الأنساب » مشغول شده
 و بآنحاء وسائل ممکنه ، علاوه بر جمع آوری کتب أنساب ، شروع در این کار مهم را با اطلاع
 عموم سادات عظام رسانید . تا اینکه بحمد الله تعالی با حسن استقبال ایشان مواجه گردیده
 از هر سو حتی بلاد حجاز و عراق و مصر و ممالک دیگر با کمال اشتیاق دست یاری داده و
 آنچه توانستند از أنساب و مشجرات پراکنده را جمع آوری نموده و با کتب متعلق بنسب که
 تهیه آن ممکن بود ارسال داشتند .

در هر يك از شهرها و قریات ایران جمعی به همکاری مداوم برخاسته و آنان نیز
 هر چه توانستند از كمك و یاری کوتاهی نمودند ؛ خصوصاً عدّه ای در شهرستانهای دور دست

فعالیتهای شایان تقدیر نموده و مینمایند که توفیق همگی را از درگاه احدیت خواستار ، و آرزومند است که این خدمتهای خالصانه درپیشگاه ائمه اطهار مقبول افتاده و منظور نظر مبارکشان واقع گردد .

در بیان
حال انسب مذکور
در این کتاب
نکته ای که باید ناگفته نماند ، اینکه آنچه از انسب و مشجرات بدست نگارنده رسیده یا در کتب نسب و غیره بنظر آمده در این کتاب وارد شده است ، اما هیچ مطلبی را مبهم و بدون شرح باقی نگذاشته ، و هر توضیحی که در کتابها یا شجره نامه ها بوده در فصل دوم (قسمت توضیحات) نقل کرده ، و تا آنجا که مشجرات با کتب نسب تطابق داشته بیان ، و آن مقدار هم که تطبیق نمیکرده یاد آور نموده است .

بنا بر این اگر خدای ناخواسته نسب غیر معتبری در بعضی از مجلدات این کتاب دیده شود ؛ نباید حمل بر عدم اطلاع نویسنده نمود ، بلکه چون بنای نگارنده بر جمع آوری کلیه انسب موجود بوده و آنچه بدست آمده در قسمت مشجرات (فصل اول) وارد کرده است ، باید توضیحات مربوط بآنها را نیز که بوسیله اعداد در جنب اسامی تعیین شده ، مراجعه نمود تا حال انسب مذکور در فصل اول بخوبی روشن و واضح گردد ، اگر چه :

وَفَوْقَ دَلِيلِنَا ضَوْءُ النَّهَارِ

عَلَى ضَوْءِ النَّهَارِ لَنَا دَلِيلٌ

جان او با جان استناست جفت

ای بسا ناورده استنا بگفت

نکته دیگر اینکه اگر در موردی گفته شود : چنین نامی در عداد فرزندان امام (ع) یا اولاد فلان شخص نیامده یا دیده نشده ، مقصود نفی نسبت نیست ؛ بلکه خواستمان از این عبارت آنست که این نام تا کنون بنظر مؤلف نرسیده و پرواضحت که عَدَمُ الْإِجْدَانِ لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ . و نیز ؛ چنانکه گفته شد جماعتی از سادات عظام و دانشمندان کرام شهرستانها در تهیه و جمع آوری بعضی از انسب این کتاب شرکت کرده اند ، باین معنی که شجره نامه و اسامی اقرباء خود یا سادات دیگر را جمع آوری و ارسال داشته ، و ممکنست در بعضی موارد استقصاء کامل نشده و نامی یا نامهایی از قلمشان افتاده باشد . بنابراین کسانیکه نقصی از این بابت یا نقایص دیگر در این کتاب بیابند نگارنده را مطلع نمایند تا انشاء الله تعالی در جلد های دیگر تدارك شود . اکنون شروع بنگارش مطالبی چند در پیرامون انسب و سادات که برای مطالعه کنندگان این کتاب مفید و لازم است نموده و سپس مآخذ کتاب را تعیین و شرحی نیز در احوال امام همام موسی بن جعفر علیهما السلام و تعداد اسامی فرزندان آنحضرت مینگاریم .

احادیث در مدح علم نسب و فرا گرفتن آن

منقول از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱ - تَعَلَّمُوا أَنْسَابَكُمْ تَصِلُوا (لِتَصِلُوا) أَرْحَامَكُمْ (۰)

این حدیث را باین صورت در کتب أنساب و غیره ، مثل « عمدة الطالب : ۲ » و « المشجر - الکشاف : ۸ » و « صحاح الأخبار : ۳ » نقل کرده اند ؛ و حافظ شهیر جلال الدین سیوطی (۸۴۹ - ۹۱۱) دو حدیث ذیل را در کتاب شریف « الجامع الصغیر من حدیث البشیر الذذیر » (۰۰) آورده و آنها را صحیح دانسته است :

۲ - اعْرِفُوا أَنْسَابَكُمْ تَصِلُوا أَرْحَامَكُمْ ؛ فَإِنَّهُ لَأَقْرَبُ بِالرَّحِمِ إِذَا قَطَعَتْ ، وَإِنْ كَانَتْ قَرِيبَةً ؛ وَلَا بُعْدَ بِهَا إِذَا وَصَلَتْ ، وَإِنْ كَانَتْ بَعِيدَةً - الطیالسی (ک) عن ابن عباس - (صح) :
« ۱ : ۱۴۹ حدیث ۱۱۵۴ » (۰۰۰)

۳ - تَعَلَّمُوا مِنْ أَنْسَابِكُمْ مَا تَصِلُونَ بِهِ أَرْحَامَكُمْ ، فَإِنَّ صَلَاةَ الرَّحِمِ مَحَبَّةٌ فِي الْأَهْلِ ، مَثَرَةٌ فِي الْمَالِ ، مَنَسَاةٌ فِي الْأَثَرِ - (حم ت ک) عن أبي هريرة (صح) : « ۱۰ - ۴۴۷ حدیث ۳۳۱۹ » (۰۰۰۰)
این حدیث در کتاب شریف « التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول صلی الله علیه وسلم ۵ : ۱۰ » (۰۰۰۰۰) نیز به همین لفظ مذکور ، و آنرا از ترمذی و أحمد و حاکم نقل کرده است .

(۰) فرا گیرید نسبهای خود را که صلة ارحام کنید .

(۰۰) این کتاب مجموعه بی است مشتمل بر ۱۰۰۳۱ حدیث از احادیث و کلمات قصار منقول از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و تاریخ اتمام آن (۱۸ ع ۱ - ۹۰۷) است و چندین مرتبه با شروح و حواشی و مستقلاً در مصر چاپ شده ، از جمله نسخه بی است که بسال ۱۳۵۲ بامقدمه و حواشی و تصحیح استاد محمد محبی الدین عبد الحمید در نهایت صحت و دقت در قاهره مصر بطبع رسیده ، و احادیث فوق از همین چاپ نقل میشود . (حم) رمز « مسند أحمد بن حنبل » و (ت) رمز « صحیح ترمذی » و (ک) رمز « مستدرک - حاکم » است .

(۰۰۰) بشناسید نسب های خود را که صلة رحم کنید ، پس بدرستی که نزدیکی نیست برحم ؛ زمانی که قطع شود اگرچه رحم نزدیک باشد ، و دوری نیست برحم ؛ زمانی که صلة شود اگرچه خویشاوندی دور باشد . (۰۰۰۰) فرا گیرید از أنسابتان آنچه را که بآن صلة رحم کنید ، بدرستی که صلة رحم موجب محبت و دوستی خویشان ؛ زیادتی مال و طول عمر است .

(۰۰۰۰۰) این کتاب شامل ۵۸۸۷ حدیث نبوی است در جمیع أبواب اصول و فروع ، و مؤلف آن شیخ منصور علی ناصف از علمای جامع أزهـر و مدرس جامع زینبی است . در ماه رجب ۱۳۴۱ شروع بتألیف جلد اول نموده و در ۲ ذوالحجـة ۱۳۴۷ از تألیف جلد پنجم فارغ ، و کلاً پنج جلد در مصر چاپ شده است . تاریخ طبع جلد پنجم : ۱۳۵۴ .

در کتاب « نظام الحکومة النبویة ۲ : ۳۰۱ » (۰) از حاکم نیشابوری صاحب « مستدرک الصحیحین » نقل کرده که حدیث اخیر صحیحست و علما اقرار بآن نموده اند : (قال الحاکم : صحیح ، وأقرؤه) . و نیز گوید : (ومن أقره الذهبی) .

و نیز گوید : وأخرج ابن زنجویه من حدیث أبی هريرة :
تَعَلَّمُوا مِنْ أَنْسَابِكُمْ مَا تَصِلُونَ بِهِ أَرْحَامَكُمْ ، ثُمَّ انْتَهَوْا ؛ وَتَعَلَّمُوا مِنَ الْعَرَبِيَّةِ مَا تَعْرِفُونَ
به کتاب الله تعالی ، ثُمَّ انْتَهَوْا (۰۰) .

گذشته از احادیث فوق که شناختن و فرا گرفتن نسب را ترغیب میکند ، چند حدیث نبوی نیز در باره نسب مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله بنظر رسیده که ذیلا نقل میشود :

۱ - أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مِرَّةَ بْنِ كَعْبٍ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبٍ بْنِ فِهْرِ بْنِ مَالِكٍ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خَزِيمَةَ بْنِ مَدْرِكَةَ ابْنِ الْيَاسِ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزَارٍ بْنِ مَعَدٍّ بْنِ عَدْنَانَ . وَمَا افْتَرَقَ النَّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلَنِي اللَّهُ فِي خَيْرِهِمَا ؛ فَأَخْرَجْتُ مِنْ بَيْنِ أَبَوَيَّ فَلَمْ يُصْنِنِي شَيْءٌ مِنْ عَهْدِ الْجَاهِلِيَّةِ ؛ وَخَرَجْتُ مِنْ نِكَاحٍ وَلَمْ أَخْرَجْ مِنْ سَفَاحٍ مِنْ لَدُنْ آدَمَ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى أَبِي وَأُمِّي ؛ فَأَنَا خَيْرُكُمْ نَسَبًا وَخَيْرُكُمْ أَبَاً - البيهقي في الدلائل عن أنس : « الجامع الصغير ۱ : ۲۶۱ : حدیث ۲۶۸۲ » (۰۰۰) .

(۰) « نظام الحکومة النبویة - المسمى - التراتیب الاداریة ، و العمالات و الصناعات و المتاجر و الحالة العلمية التي كانت على عهد تأسيس المدينة الإسلامية في المدينة المنورة العلمية » : تألیف علامه مُسنَد ، أبو الاسعاد و أبو الاقبال ، شیخ المشایخ ؛ مرحوم سید محمد عبدالحی بن عبد الکبیر کتانی ادیبی حسنی فاسی ؛ أعلم علماء سنّت و قاضی القضاة مغرب . این کتاب شریف در دو مجلد از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹ طبعی ۷۴ و ۴۸۰ و ۴۶۸ و ۵۲ صفحه در فاس مراکش بطبع رسیده است .

(۰۰) فرا گیرید از انسابتان بحدیکه صلّه رحم کنید ، و بهمین اکتفا نمایید ، و فرا گیرید از عربیت (ادبیات) بحدیکه کتاب خدای تعالی را بشناسید و بهمین قناعت نمایید .

(۰۰۰) منم (نسب من چنین است) : محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن ... تا آخر . و هیچ گاه مردم دو فرقه نشدند (انشعاب در بدران و اسلاف) مگر اینکه خداوند قرار داد مرا در بهترین آنها (هنگام انتقال از صلبی بصلب دیگر) ، پس من از میان پدر و مادرم خارج شدم در حالیکه چیزی از عهد جاهلیت بمن نرسید (دامنم از پلیدیهای جاهلیت پاک بود) ، و خارج شدم از نکاح ، و خارج شدم از زنا از زمان آدم تا آنکه رسیدم پدر و مادرم (ازدواج میان بدران و مادرانم همیشه بمقد نکاح و مشروع بود) ؛ پس من بهترین شما مردم هستم از حیث نسب و بهترین شما هستم از حیث پدر .

۲- قال: أَخْبَرَنَا مَعْنُ بْنُ عِيسَى، أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي ذُئْبٍ، عَمَّنْ لَا يُتَّبَعُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَاتَّسَبَّحْ حَتَّى بَلَغَ النَّضْرُ بَنَ كِنَانَةَ، فَمَنْ قَالَ غَيْرَ ذَلِكَ فَقَدْ كَذَبَ: «الطبقات الكبرى ۱: ۵» (۰).

۳- قال أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: بَيْنَ مَعْدٍ وَاسْمَاعِيلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَيْفٌ وَثَلَاثُونَ أَبًا، وَكَانَ لَا يَسْمَعُهُمْ وَلَا يَنْفِذُهُمْ، وَلَعَلَّهُ تَرَكَ ذَلِكَ حَيْثُ سَمِعَ حَدِيثَ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ إِذَا بَلَغَ مَعْدٌ بَنَ عَدْنَانَ أَمْسَكَ: «الطبقات الكبرى ۱: ۳۷» (۰۰).

۴- قال: وَ أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَجْلَانِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ يَعْقُوبَ الزَّمْعِيِّ، عَنْ عَمَّتِهِ، عَنْ أُمِّهَا كَرِيمَةَ بِنْتِ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْبَهْرَانِيِّ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَعْدٌ بَنَ عَدْنَانَ بَنَ أَدَدَ بَنَ يَرَى بَنَ أَعْرَاقِ الثُّرَيَّ: «الطبقات الكبرى ۱: ۳۶» (۰۰۰).

۵- قَالَتْ: وَأَخْبَرَنَا هِشَامُ، قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَانَ إِذَا اتَّسَبَّحَ لَمْ يُجَاوِزْ فِي نَسَبِهِ مَعْدٌ بَنَ عَدْنَانَ بَنَ أَدَدَ، ثُمَّ يَمْسُكُ وَيَقُولُ: كَذَبَ

(۰) گفت: خبر داد ما را مَعْنُ بْنُ عِيسَى، از ابنِ ابی ذئب، از کسیکه متهم نبود از عمرو بن عاص؛ باینکه: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: منم محمد بن عبدالله، سپس نسب خود را یاد کرد تا رسید به نضر بن کنانه. پس هر کس نسب آنحضرت را بنحو دیگری گوید دروغ گفته است.

این حدیث را ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع ذهری بصری معروف به ۱ بن سعد - کاتب و اقدی (متوفی ۲۳۰ بسن ۶۲ در بغداد) در کتاب «الطبقات الكبرى ۱: ۵ ط ۲ مصر ۱۳۵۸» که در سیره پیغمبر اکرم و احوال صحابه است، در باب (ذکر من اتهمی الیه رسول الله صلی الله علیه و سلم) روایت نموده و در این باب احادیث دیگری نیز در اجماع بآباء پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و نسب آنحضرت و تفسیر آیه شریفه: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ذکر کرده است.

(۰۰) گفت: خبر داد ما را هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ از پدرش، گفت: میان مَعْدٍ و اسماعیل صلی الله علیه و سلم سی و چند پشت است؛ اما نام آنها را نمیبرد، و شاید باین علت بود که حدیث ابو صالح را که از ابن-عباس روایت کرده شنیده بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم هرگاه نسب خود را ذکر میفرمود و بعد نان میرسید تجاوز نمینمود.

(۰۰۰) گفت: و خبر داد ما را هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ، گفت: و حدیث مرا محمد بن عبد الرحمن عجلانی، از موسی بن یعقوب زمعی، از عمه اش، از مادرش کریمه دختر مقداد بن اسود بهرانی، گفت: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم: مَعْدٌ فرزند عَدْنَانَ بَنَ أَدَدَ بَنَ يَرَى بَنَ أَعْرَاقِ الثُّرَيَّ است.

النَّسَابُونَ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : وَ قَرُّوْنَا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا : « الطبقات الكبرى ۱ : ۴۶ » (۰).

(۰) گفت : خبر داد مرا هشام ، گفت : خبر داد مرا پدرم ، از ابوصالح ، از ابن عباس ؛ باین که : پیغمبر علیه الصلوة والسلام هرگاه نسب خود را یاد می فرمود از معدن عدنان بن ادد تجاوز نمی نمود و بهمین جا خاتمه داده ؛ می فرمود : نسابه ها کذب گفته اند . خداوند عز و جل فرموده : وَ قَرُّوْنَا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا . *
دانشمندان ، جمله **كَذِبَ النَّسَابُونَ** را چنین تفسیر کرده اند : نسابه ها راست گفته اند و واجب است که رجوع بقول آنان نمود . و این معنی مبنی بر آنست که از جمله معانی کذب صدق است و لذا ابن انباری آنرا از « لغات أضداد » دانسته ؛ و نیز در بعضی موارد برای تحریص و ترغیب استعمال شده است .
« الشجر الکشاف : ۲۵۷ » ذیل نام **عَدْنَان** نویسد : السُّلْطَانُ عَدْنَانُ أَوَّلُ مَنْ كَسَى الْكَبَّةَ بِالْحَرِيرِ الْأَسْوَدِ . عَلَيْهِ وَقَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حِينَ عَدَّ أَجْدَادَهُ ، وَقَالَ : كَذَبَ النَّسَابُونَ . و قد فسر بمعنى : صَدَّقُوا وَجَبَ الرَّجُوعُ إِلَى قَوْلِهِمْ ؛ وَاسْتَشْهَدُوا بِقَوْلِهِمْ :

وَدِيَا جِيَّةً أَوْصَتْ بِنَيْهَا **بأن كَذَبَ الْعَوَاقِفُ بِالسُّيُوفِ**

أى : وَجَبَ الرَّجُوعُ إِلَى قَوْلِهِمْ فِي قَطْعِ الْعَوَاقِفِ بِالسُّيُوفِ . *

« تاج المروس فی شرح القاموس ۱ : ۴۵۰ » یکی از جمله موارد استعمال کذب را برای تحریص دانسته و گوید : قلت : و قرأت فی کتاب « استدراك الغلط » لأبي عبيد القاسم بن سلام قول مُعْقِرِينَ حمار البارقى :

وَذِيَا نِيَّةً أَوْصَتْ بِنَيْهَا **بأن كَذَبَ الْقَرَّاطِفُ وَالْقُرُوفُ**

أى : عَلَيْكُمْ بِهَا . وَالْقَرَّاطِفُ أَكْبَسَةُ حُمْرٍ ، وَالْقُرُوفُ أَدْعِيَّةٌ مِنْ جِلْدٍ مَدْبُوعٍ بِالْقَرْقَةِ بِالْكَسْرِ ؛ وَهِيَ قُشُورُ الرِّمَانِ . فَهِيَ أَمَرَتْهُمْ أَنْ يُكْثِرُوا مِنْ نَهْيِ هَذَيْنِ الشَّيْئَيْنِ وَالْإِكْتَارِ مِنْ أَخْذِهِمَا إِنْ ظَفَرُوا بِنَيْ نَيْرٍ ؛ وَ ذَلِكَ لِحَاجَتِهِمْ وَقَلَّةِ مَالِهِمْ . قُلْتُ : وَعَلَى هَذَا فَسَرُّوا حَدِيثَ **كَذَبَ النَّسَابُونَ** أَى : وَجَبَ الرَّجُوعُ إِلَى قَوْلِهِمْ وَقَدْ أَرَدْنَا بَيَانَهُ فِي « الْقَوْلِ النَّفِيسِ فِي نَسَبِ مُوَلَايَ أَدْرِيسَ » ... الخ . *

و نیز در صفحه ۴۵۲ همین جلد گوید : ثم نقل عن خط العلامة نور الدين العسيلي ما نصه : رأيت في نسخة « شجرة النسب الشريف » عند إيراد قوله صلى الله عليه وسلم : **كَذَبَ النَّسَابُونَ** أَنَّ كَذِبَ يَرِدُ بِمَعْنَى صَدَقَ ، وَبِمَكْنٍ أَخَذَهُ مِنْ هُنَا . هَذَا مَا وَجَدَ . قَالَ شَيْخُنَا : وَ وَسَّعَ ابْنُ الْأَثْبَارِيِّ ، فَقَالَ : وَ عَلَيْهِ فَيَكُونُ لَفْظُ **كَذَبَ** مِنَ الْأَضْدَادِ ، كَمَا أَنَّ لَفْظَ **الضَّدَّ** أَيْضًا جَعَلُوهُ مِنَ الْأَضْدَادِ . قُلْتُ : وَالَّذِي فَسَّرَهُ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أُمَّةِ اللُّغَةِ وَالتَّصْرِيفِ ؛ أَى : وَجَبَ الرَّجُوعُ إِلَى قَوْلِهِمْ ، وَ قَدْ تَقَدَّمَتِ الْإِشَارَةُ إِلَيْهِ . *

بالجملة ، این حدیث را اغلب محدثان و مورخان و نسابه ها ذکر کرده اند ، چنانکه مسعودی در « مروج الذهب ۱ : ۲۷۳ و ۲۷۴ » در چند موضع بآن اشاره کرده ؛ و عین حدیث نیز در « الجامع - الصغير ۲ : ۲۲۶ شماره ۶۲۲۷ و ۲۷۳ شماره ۶۵۹۹ » مذکور است .

۶- رُوِيَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: إِذَا بَلَغَ نَسَبِي عَدْنَانَ فَأَمْسِكُوا: «اعْلَامُ الْوَرَى: ۵» (۰).

۷- وَرُوِيَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قَالَتْ:

سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: مَعْدُنُ عَدْنَانَ بْنُ أَدَدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ

ثَرَابِ بْنِ أَعْرَاقِ الثَّرِيِّ. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: زَيْدٌ: هَمِيسٌ، وَثَرَا: نَبْتٌ، وَأَعْرَاقُ الثَّرِيِّ: إسماعيل بن ابراهيم

قَالَتْ: ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا، لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ: «اعْلَامُ الْوَرَى: ۵» (۰۰).

۸- كِتَابُ «الْعَمْدَةِ فِي عَيُونِ صِحَاحِ الْأَخْبَارِ: ۱۲ فصل ۱» پس از ذکر نسب امیرالمؤمنین

صلوات الله علیه؛ گوید:

وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ إِذَا وَصَلَ النَّسَبُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

كَذَبَ النَّسَابُونَ. يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنَّهُ مَا بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَقِيلَ: إِذَا قَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا

وَصَلَ النَّسَبُ إِلَى مَعْدُنِ عَدْنَانَ، (وَهُوَ الصَّحِيحُ خ) وَاللَّهُ أَعْلَمُ. وَأَمَّا هَذَا فَهُوَ النَّسَبُ

الْمُتَعَارَفُ. وَقَوْلُهُ ﷺ: كَذَبَ النَّسَابُونَ يُرِيدُ بِهِ وَجَبَ، كَمَا يُقَالُ: كَذَبَ لَكَ عَلَى مَا لُ

أَي: وَجَبَ لَكَ عَلَى مَا لُ (۰۰۰).

(۰) روایت شده از پیغمبر علیه السلام که فرمود: هنگامیکه نسب من تا عدنان رسید پس امساک کنید

(بالا تر نروید).

این حدیث در «اعلام الورى» بنظر رسیده و دیگران آنرا باین صورت ذکر نکرده اند، بلکه چنانکه

گذشت؛ گویند هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نسب خود را ذکر میفرمود و بعدنان میرسید؛ بعد از او را نام نمبرد.

«اعلام الورى بأعلام الهدى» کتابی است در احوال و فضائل ائمه اطهار علیهم السلام؛ تألیف امام

المفسرین، امین الاسلام، شیخ ابوعلی، فضل بن حسن بن فضل طبرسی (متوفی ۵۴۸) صاحب «مجمع البیان»

این کتاب بسال ۱۳۱۲ طی ۲۷۲ صفحه در طهران چاپ شده است.

(۰۰) وروایت شده است از ام سلمه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گفت: شنیدم از پیغمبر صلی الله

علیه و آله، میفرمود: معدن، فرزندان عدنان بن آدد بن زید بن ثرابن أعراق الثری است. ام سلمه خود گفت:

زید، همیسع است؛ و ثرا، نبت است؛ و أعراق الثری، اسماعیل بن ابراهیم است. نیز گفت: سپس پیغمبر

صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت فرمود: وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا،

لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ.

این حدیث در «بحار الأنوار ۶: ۶۷» نیز بنقل از «اعلام الورى» موجود است.

(۰۰۰) وروایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هنگامیکه نسب بابرهیم میرسید، میفرمود:

و نیز این احادیث در قدم انتطاع نسب و فضائل ذریه طاهره از آنحضرت روایت شده :

۱ - و بالاسناد المقدم ، قال : أخبرنا أبو طالب محمد بن أحمد بن عثمان ، قال : حدثنا أبو الحسن علي بن محمد بن لؤلؤ ، اذنأ ، قال : حدثنا الحسن بن أحمد بن سعيد السلمي ، قال : حدثنا الحسن بن هاشم الحراني ، قال : حدثنا محمد بن طلحة الحنظلي ، قال : حدثنا عبد الله ابن عمر ، عن زيد بن أبي أنيسة ؛ عن المنهال بن عمرو ، عن سعيد بن جبیر ، عن ابن عباس و عن عمر الخطاب كرم الله وجهه ، قال : قال النبي ﷺ : كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا مَا كَانَ مِنْ سَبَبِي وَنَسَبِي : «العمدة : ۱۵۶» (۰) .

۲ - و بالاسناد المقدم ، قال : أخبرنا أبو محمد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجاني ، قال : أخبرنا أبو أحمد عبد الله بن أبي مسلم الفرضي ، قال : حدثنا أحمد بن سليمان ، قال : حدثنا محمد بن يونس بن موسى القرشي وهو الكرمي ، قال : حدثنا زياد بن سهل الحارثي ، قال : حدثنا عمار بن ميمون ، قال : حدثنا عمر بن دينار ، عن سالم ، عن ابن عمر ، قال : قال رسول الله ﷺ : لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلْقَ اخْتَارَ الْعَرَبَ ، فَأَخْتَارَ قُرَيْشًا مِنَ الْعَرَبِ ، وَ اخْتَارَ بَنِي هَاشِمٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَأَنَا خَيْرُهُ مِنْ خَيْرَةٍ ؛ أَلَا فَأَحِبُّوا قُرَيْشًا وَ لَا تَبْغُضُوهَا فَتَهْلِكُوا ؛ أَلَا كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي : «العمدة : ۱۵۶» (۰۰) .

————— کذب گفته اند نسابه ها . و مقصود آنحضرت از ابرهیم بیالا بود . و گفته شده است که اینرا هنگامی میفرمود که نسب به معد بن عدنان میرسد (و همین قول صحیح است : نسخه بدل) والله أعلم . و اما این نسب (بنحویکه در عمده مذکور است) همان نسب مشعارف است . و اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : کذب النسابون معنی آن واجب است (یعنی واجب است تصدیق قول آنان) ، چنانکه میگویند : (کَذَبَ لَكَ عَلَى مَا) یعنی : واجب است از آن تو بر ذمه من مالی .

کتاب «العمدة فی عیون صحاح الأخبار» فی مناقب امام الأبرار « تألیف شرف الاسلام ، أبو الحسن یحیی بن حسن بن حسین بن علی اسدی حلی ربعی ، معروف به ابن بطریق (متوفی شعبان ۶۰۰ سن ۷۷ در حله) ، مهمترین کتابی است که در مناقب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تألیف شده و بسال ۱۳۰۹ طی ۲۴۶ صفحه در طهران بطبع رسیده است .

(۰) ترجمه متن حدیث که ابن عباس و عمر روایت کرده اند : گفت : پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : هر خویشاوندی سببی و نسبی در روز قیامت منقطع خواهد بود (سود بخش نیست) مگر خویشاوندی که از جانب سبب و نسب من باشد . • این حدیث در « بحار الانوار ۷ : ۲۴۱ » نیز از « عمده » نقل شده .

(۰۰) ترجمه متن حدیث که ابن عمر روایت کرده : گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم —————

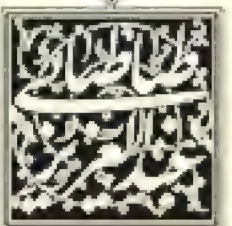
۳- و بالاسناد المقدم ، قال : أخبرنا القاضي أبو علي اسمعيل بن محمد بن أحمد ، قال : حدثنا أبو بكر أحمد بن عبيد بن الفضل بن سهل بن بيري ، قال : وأخبرنا أبو طالب محمد بن أحمد بن سهل النحوي ، قال : أخبرنا أبو الحسن علي بن الحسن الطحان ، قال : وأخبرنا أبو بكر أحمد بن محمد بن عبد الوهاب بن طاران ، قال : أخبرنا القاضي أبو الفرج أحمد بن علي بن جعفر بن محمد الخيوطي ، قال : أخبرنا أبو بكر بن عثمان بن سمعان المعدل ، قال : حدثنا أبو الحسن أسلم بن سهل بن أسلم البزاز الواسطي المعروف **بجنيب** ، قال : حدثني محمد بن عمران ، قال : حدثنا أسامة عن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب **عليه السلام** ، قال : سمعتُ عاصم بن عبد الله ، قال : سمعتُ عبد الله بن عمر ، قال : سمعتُ عمر بن الخطاب كرم الله وجهه المنبر ، فقال : أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا حَمَلَنِي عَلَى الْإِلْحَاحِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي ابْنَتِهِ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ وَصَهْرٍ مُنْقَطِعٌ إِلَّا نَسَبِي وَصَهْرِي ، فَإِنَّهُ يَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَشْفَعَانِ لِصَاحِبِهِمَا : « الْعُمْدَةُ : ١٥٦ ، (٠) » .

۴- و بالاسناد المقدم ؛ قال : حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل ، قال : حدثنا محمد ، قال : حدثنا بشر بن مهران ، قال : حدثنا شريك ، عن شبيب بن عروة ، عن المسيطيل ؛ أن عمر رضي الله عنه خطب إلى علي **عليه السلام** أم كلثوم ، فاعتل عليه بصفرها ، فقال له : لم أكن أريد الباه ؛ ولكني سمعت رسول الله ﷺ (يقول) : كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا خَلَا سَبَبِي وَنَسَبِي . كُلُّ قَوْمٍ فَإِنْ عَصَبَتَهُمْ لَا يَبْقَى مَا خَلَا وَلَدَ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَعَصَبَتُهُمْ : « الْعُمْدَةُ : ١٥ ، (٠٠) » .

— فرمود : چون خداوند عز وجل خلایق را آفرید ، از میان آنان عرب را اختیار نمود ، و از میان عرب قریش را ، و از میان قریش بنی هاشم را ؛ پس من برگزیده بی هشتم از برگزیده گان ، آگاه باشید دوست دار بدطایفه قریش را و بعضی آنها را بدل نگیرید که هلاک خواهند شد . آگاه باشید ؛ هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع (و بی فایده) خواهد بود مگر سبب و نسب من (یعنی سبب و نسب آنانکه باین دو طریق بای پیغمبر خویشاوندی دارند) .

این حدیث را « بحار الانوار ۷ : ۲۴۱ » نیز از « عمده » نقل کرده و این جمله را اضافه دارد که در نسخه جایی و خطی عمده نیست : **أَلَا وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مِنْ حَسَبِي وَ نَسَبِي ، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي .**

(٠) ترجمه متن حدیث که خلیفه دوم بالای منبر خوانده و خطبه او : ای مردم ؛ بخدا سو کنید سبب اصرار من علی بن ابی طالب در امر ازدواج دخترش چیزی نبود جز اینکه من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود : هر سبب و نسب و دامادی منقطع خواهد بود ، مگر نسب و دامادی من ، که این دو قرابت در روز قیامت برای صاحبان خود شفاعت میکنند . « این حدیث در « بحار الانوار ۷ : ۲۴۱ » نیز نقل شده است . (٠٠) ترجمه متن روایت که مسیطر نقل کرده است : عمر بن الخطاب ام کلثوم را از امیر المؤمنین —



۵ - حدثني القاضي السلمي أسدُ بن إبراهيم ، قال : أخبرني العتكي عمر بن علي ، قال : حدثني محمد بن اسحق البغدادي ، قال : حدثنا الكديمي ، قال : حدثنا بشر بن مهران ، قال : حدثنا شريك بن شبيب ، عن عرقده ، عن المستطيل (۰) بن حصين ؛ قال : خطبُ عمر بن الخطاب الى علي بن أبي طالب عليه السلام ابنته ؛ فاعتل عليه بصغرها وقال : إني أعددتها لابن أخي جعفر . فقال عمر : إني سمعتُ رسولَ الله صلى الله عليه وآله يقول : كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ فَمُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا خَلَا حَسَبِي وَ نَسَبِي ، وَ كُلُّ بَنِي اثْنِي عَشْرٍ لَأَيُّهُمْ مَا خَلَا بَنِي فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَأَنَا عَصَبَتُهُمْ : « كنز الفوائد : ۱۶۶ » (۰۰) .

۶ - وبالإسناد ، قال : أخبرنا ابن الصلت ، قال : أخبرنا ابن عقدة ، قال : أخبرنا علي بن محمد بن علي بن محمد بن علي العلوي ، قال : حدثني جعفر بن محمد بن عيسى ، قال : حدثنا عبيد الله بن علي ، قال : حدثنا علي بن موسى ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن آبائه ، عن علي عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله :

« علي عليه السلام خواستکاری نمود . آن حضرت بعلت خردسالی امّ کلثوم امتناع فرمود . عمر گفت : اراده امور زناشویی ندارم ، ولكن شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، میفرمود : هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع میشود مگر سبب و نسب من . هر قومی خویشاوندی ایشان از جانب پدر است ، مگر فرزندان فاطمه (ع) که من پدر و عصبه آنها هستم . این حدیث را « بحار الانوار ۷ : ۲۴۱ » نیز از « عمده » نقل کرده . (۰) در نسخه چاپی « بحار الانوار ۷ : ۲۴۱ » که روایت فوقرا از « کنز الفوائد » نقل کرده ، این نام بصورت المستطیلی بن حصین دیده میشود ، اما بهیچ شکل در کتب رجال فریقین یاد نشده و شک نیست که مقصود همان شخصی است که علامه مامقانی او را در « تنقیح المقال ۳ : ۲۱۱ » چنین معرفی نموده :

مستظل بن حصین : عده أبو موسى من الصحابة ، وحاله غير مبين .

(۰۰) ترجمه متن روایت : عمر بن خطاب دختر امیر المؤمنین صلوات الله علیه را از وی خواستکاری کرد امیر (ع) بعلت خردسالی آن دختر ، درخواست عمر را قبول نکرد و فرمود : من او را برای فرزند برادرم جعفر نهاده‌ام . عمر گفت : من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود : هر حسب و نسبی در روز قیامت کسیخته خواهد شد مگر حسب و نسب من ، و هر دخترزاده‌ای از جانب پدر شناخته و باو منسوب میشود مگر فرزندان فاطمه که من پدر و عصبه آنها هستم . این خبر در « بحار الانوار ۷ : ۲۴۱ » نیز از « کنز الفوائد » نقل شده است .

« کنز الفوائد » کتاب شریفی است در مباحث کلام و امامت و اخلاق و مواعظ و غیرها ، تألیف عالم جلیل شیخ ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراچکی قریل رمله بیضا ، (متوفی ۴۴۹) ، طبع تبریز ، ۱۳۲۲ ، ۳۰۴ صفحه ، منضم به « کتاب التعجب » از خود کراچکی در ۶۹ صفحه .

كُلُّ نَسَبٍ وَصِهْرٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا نَسَبِيَّ وَصَبَبِي : « كتاب الامالى : ۲۱۷ » (۰) .

۷ - و روي عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه ، أن رسول الله ﷺ قام فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال : ما بال أقوام يزعمون أن قرابتي لا تنفع ؟ ! إن كل سبب ونسب و صهر منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي وصهري . قال عمر رضي الله عنه : فلما سمعت ذلك من رسول الله ﷺ أحببت أن يكون بيني وبينه نسب وسبب وصهر فخطبت إلى علي رضي الله عنه ابنته أم كلثوم من فاطمة رضي الله عنها بنت محمد فزوجنيها : « الفصول المهمة في معرفة الائمة : ۱۴ » (۰۰) .

۸ - كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة ، إلا سببي ونسبي (طب ك حق) عن عمر

(طب) عن ابن عباس و عن المسور - (صح) : « الجامع الصغير ۲ : ۴۴۶ » (۰۰۰) .

(۰) ترجمه حدیث : امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود : رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : هر نسب و دامادی در روز قیامت منقطع میشود مگر نسب و سبب من .

« کتاب الامالی » املا ، شیخ الطائفه ، أبو جعفر محمد بن حسن طوسی قدس سره (رمضان ۳۸۵ - شب ۲ شنبه ۲۲ محرم ۴۶۰ در نجف) بسال ۱۳۱۳ در ۳۴۴ صفحه ضمیمه « کتاب الامالی » فرزندش شیخ ابوعلی حسن بن محمد ملقب ببغید ثانی (متوفی بعد ۵۱۵) که ۹۶ صفحه است در طهران بطبع رسیده .

حدیث فوق را « بحار الانوار ۷ : ۲۴۰ » از « کتاب الامالی » نقل کرده و جمله : سرّاً من الله علیه را بعد از یَوْمَ الْقِيَمَةِ زیاده دارد که در نسخه چاپی « امالی » و جای دیگر بحار (ج ۳ : ۲۶۰) که باز این حدیث را از « امالی » نقل کرده ، نیست .

(۰۰) و روایت شده از عمر بن الخطاب رضي الله عنه که گفت : رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیای خاست و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود : چه گمان میکنند مردمیکه میگویند خویشاوندی من سودی ندارد ؟ بدرستی که هر سبب و نسب و دامادی روز قیامت منقطع است مگر سبب و نسب و دامادی من . عمر گفت : پس چون شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این کلام را ، دوست داشتم که بوده باشم بین من و آنحضرت خویشاوندی نسبی و سببی و دامادی ، پس ام کلثوم دختر فاطمه را از پدرش علی (علیهما السلام) خواستگاری کردم ، و او را بمن تزویج نمود .

« الفصول المهمة » فی معرفة الائمة و فضلهم و معرفة اولادهم و نسلهم . تألیف شیخ نورالدین علی بن محمد بن أحمد معروف بابن صباغ مالکی مکی (متوفی ۸۵۵) . این کتاب در ۳۲۳ صفحه بسال ۱۳۰۳ در طهران چاپ شده است . و این روایت را صاحب « اسعاف الراغبین : ۳۹ » نیز مفصل و مشروح ذکر کرده است .

(۰۰۰) هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع خواهد بود ، مگر سبب و نسب من - این روایت را (طب) یعنی طبرانی و (ك) یعنی حاکم و (حق) یعنی بیهقی از عمر روایت کرده اند ، و نیز (طب) از ابن عباس و مسور روایت کرده و این حدیث صحیح است .

۹ - كُلُّ نَسَبٍ وَصِهْرٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، إِلَّا نَسَبِي وَصِهْرِي - ابن عساكر عن ابن عمر - (صح) : « الجامع الصغير ۲ : ۲۴۴ » (۰) .

۱۰ - مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُؤْذُونَنِي فِي نَسَبِي وَذَوِي رَحِمِي ؟ ! أَلَا وَمَنْ آذَى نَسَبِي وَذَوِي رَحِمِي فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ - أخرجه ابن أبي عاصم والطبراني وابن منده والبيهقي بالفاظ متقاربة : « اسعاف الراغبين : ۴۴ » (۰۰) .

۱۱ - فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي ، يَقْبِضُنِي مَا يَقْبِضُهَا ، وَيَسْطُنِي مَا يَسْطُهَا ، وَإِنَّ الْأَنْسَابَ تَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرَ نَسَبِي وَنَسَبِي وَصِهْرِي - (حم ك) عنه (يعني عن المسور) : « الجامع الصغير ۲ : ۱۶۹ » (۰۰۰) .

۱۲ - « معجم الطبراني » عن ابن عباس ، و « أربعين المؤذن » و « تاريخ الخطيب » ، بأسانيدهم إلى جابر ، قال : قال النبي ﷺ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صَلْبِهِ خَاصَّةً ، وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي مِنْ صَلْبِي وَصَلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . إِنَّ كُلَّ بَنِي بَنِي يَنْسَبُونَ

(۰) هر نسب و دامادی روز قیامت منقطع است ، مگر نسب و دامادی من - این حدیث صحیح را ابن عساکر از ابن عمر روایت کرده است .

(۰۰) چیست شأن مردمیکه مرا بوسیله منسوبین و أرحامم آزار میکنند ؟ آگاه باشید و بدانید که هر کس خویشان و أرحام مرا آزار کند ، مرا آزرده ، و هر که مرا آزارد خدا را آزرده - این حدیث را ابن ابی عاصم و طبرانی و ابن منده و بیهقی بعبارات متشابه روایت کرده اند .

« اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و أهل بيته الطاهرين » تألیف أبوالعرفان شیخ محمد بن علی صبان شافعی حنفی (متوفی ۱۲۰۶) است که یکبار در مصر سال ۱۲۸۱ در ۱۷۵ صفحه و بار دیگر سال ۱۲۹۰ و نیز در کنار کتابهای « مشارق الانوار » و « نور الابصار » بچاپ رسیده و از کتب مرغوبی است که در فضائل أهل بیت علیهم السلام تألیف شده است .

(۰۰۰) فاطمه ، یارۀ تن منست ، اندوهناك میکند مرا هر چه اندوهناك کند او را ، و سرور میدراند مرا هر چه سرور کرداند او را ، و بتحقیق ، نسبهای مردم در روز قیامت منقطع است ، مگر نسب و خویشاوندی سببی من - این حدیث را (حم ك) یعنی احمد در « مسند » و حاکم در « مستدرک » از مسور روایت کرده اند . صاحب « بنایع المودة ۱ : ۱۵۹ » نیز آنرا از « کنوز الدقائق » از احمد و حاکم نقل کرده است .

إِلَى أَبِيهِمْ إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ ، فَأَنَّى أَنَا أَبُوهُمْ : « مناقب آل أبي طالب ۴ : ۱۴۴ » (۱۰).
 ۱۳- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ ، وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ
 أَبِي طَالِبٍ - (طب) عن جابر (خط) عن ابن عباس - (ض) : « الجامع الصغير ۱ : ۲۴۰ » (۰۰).
 تکمله : ابن شهر آشوب در « کتاب المناقب ۱ : ۱۰۶ » ذیل عنوان (فصل فی نسبه و حلیته ص)
 پس از ذکر نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید :

وَرَوَى عَنْهُ عليه السلام : إِذَا بَلَغَ نَسَبِي إِلَى عَدْنَانَ فَأَمْسِكُوا . وَعَنْهُ عليه السلام : كَذَبَ النَّسَابُونَ . قَالَ
 اللَّهُ تَعَالَى : وَقَرُّوْنَا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا . قَالَ الْقَاضِي عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنُ أَحْمَدَ : الْمُرَادُ بِذَلِكَ أَنَّ اتِّصَالَ
 الْأَنْسَابِ غَيْرُ مَعْلُومٍ ، فَلَا يَخْلُو إِمَّا أَنْ يَكُونَ كَاذِبًا أَوْ فِي حَكْمِ الْكَاذِبِ . وَقَدْ رَوَى أَنَّهُ اتَّسَبَ إِلَى
 إِبْرَاهِيمَ عليه السلام . أُمُّ سَلَمَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ : مَعَدُّ بْنُ عَدْنَانَ بْنُ أَدَدَ ، وَاسْمِي أَدَدٌ لِأَنَّهُ
 كَانَ مَادَّةَ الصَّوْتِ ، كَثِيرَ الْعَزِّ ، ابْنُ زَيْدٍ بْنُ ثَرَا بْنِ أَعْرَاقِ الثَّرَى . قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : زَيْدٌ
 هَمِيسٌ ، وَثَرَا : نَبْتٌ ، وَأَعْرَاقُ الثَّرَى : إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ . قَالَتْ : ثُمَّ قَرَأَ عليه السلام : وَعَادَا وَثَمُودَ
 وَأَصْحَابَ الرَّسِّ (الآية) . وَاعْتَمَدَ النَّسَابَةُ وَأَصْحَابُ التَّوَارِيخِ أَنَّ عَدْنَانَ هُوَ : أَدَبْنِ أَدْبَنَ الْيَسَعِ
 ابْنِ الْهَمِيسِ بْنِ سَلَامَانَ بْنِ نَبْتِ بْنِ حَمَلِ بْنِ قَيْذَارِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ (۰۰۰) . *

اینها احادیثی بود که درباره علم نسب و یا متضمن شرافت و حث بر فرا گرفتن آن از پیغمبر
صلی الله علیه و آله در کتب فریقین وارد شده و بعضی از این احادیث و احادیث دیگر را صاحب «الصواعق
 المحرقة» نیز در فصل مربوط بفضائل اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده است .

(۰) کتاب «معجم طبرانی» از ابن عباس و «أربعین مؤذن» و «تاریخ خطیب» بسندهای خود
 از جابر روایت کرده اند ، که گفت : پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله و سلم فرمود : بدرستی که خداوند عزوجل قرار
 داد ذریه هر پیغمبری را تنها از صلب همان پیغمبر ، و قرار داد ذریه مرا از صلب خودم و صلب علی بن ابی
 طالب . بدرستی که دخترزادگان مردم بیدرانشان منسوب میشوند ، مگر فرزندان فاطمه که من پدر آنها هستم .
 این حدیث را عالم بزرگوار ، شیخ رشیدالدین أبو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفی
 ۲۲ شعبان ۵۸۸ در حلب) در کتاب شریف «مناقب آل ابی طالب» که مکرر بطبع رسیده روایت کرده است .
 (۰۰) بدرستی که خدای تعالی قرار داد ذریه هر پیغمبری را در صلب خودش ، و قرار داد ذریه مرا در
 صلب علی بن ابی طالب - این حدیث را طبرانی از جابر و خطیب بغدادی از ابن عباس روایت کرده اند .
 (۰۰۰) عبارات فوق در «بحار الانوار ۶ : ۲۷» نیز از «مناقب» نقل شده است .

در میان اخبار ائمه اطهار نیز روایاتی که دلالت بر فضل علم نسب میکند دیده میشود ، چنانکه «بحار الانوار» ۷: ۳۳۳ « حدیثی از «عِللُ الشَّرَایِع» شیخ صدوق نقل کرده که ابتدای آن چنین است :

أبي ، عن عبدالله بن جندب ، قال : كتبتُ إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام أسأله عن تفسير قوله تعالى : اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إلى آخر الآية ، فكتبَ إلى الجواب : أَمَّا بَعْدُ ؛ فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ ؛ فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ ، فَتَحَنَّنَ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ ؛ عِنْدَنَا عِلْمُ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَأَنْسَابُ الْعَرَبِ وَمَوْلِدُ الْإِسْلَامِ .. تا آخر حدیث (۰) .

نظیر حدیث فوق را نیز در صفحه ۳۳۴ ، از « مناقب آل أبي طالب » ابن شهر آشوب نقل کرده ، لکن در آنجا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است .
و نیز همین حدیث و احادیث بسیار دیگر از ائمه اطهار که در آن علم الانساب از معلومات ائمه علیهم السلام ذکر شده ، در همین جلد بحار (ص ۶۳ و ۳۱۰ تا ۳۱۳) و بعضی مجلدات دیگر بنقل از کتب کثیره ، دیده میشود (۰۰) .

(۰) پدرم از عبدالله بن جندب روایت کرده که گفت : نامه ای نوشتم به حضرت امام ابو الحسن رضا علیه السلام و سؤال کردم از تفسیر آیه : اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، تا آخر ؛ آنحضرت در جوابم چنین نوشت : أَمَّا بَعْدُ ، بدرستی که محمد صلی الله علیه و آله امین خدا بود در میان خلق ، پس چون از این دنیا رحلت فرمود ما اهل بیت وارتان او گشتیم ؛ پس ما هستیم امنای خدا در زمین ؛ نزد ما است علم معرفت منایا (اطلاع از آجال مردم) و بلایا (پیش آمدها و حوادث) و **أَنْسَابُ الْعَرَبِ** و مولد اسلام . « علامه مجلسی در معنی و مولد الاسلام فرماید : ای یعلمون کل من بولد ؛ هل یبوت علی الاسلام أو علی الکفر ؟ : « بحار ۷ : ۳۱۰ » .

(۰۰) از **امیر المؤمنین** ؛ لقد فتحت لی السبل ، و علمت المنايا و البلايا و الانساب و فصل الخطاب ... از حضرت رضا ؛ عندنا علم البلايا و المنايا و أنساب العرب و مولد الاسلام ... از حضرت سجاد ؛ عندنا علم المنايا و البلايا و فصل الخطاب و أنساب العرب و مولد الاسلام . از **امیر المؤمنین** ؛ سلونی قبل أن تفقدونی ؛ ألا تسألون من عنده علم المنايا و البلايا و الانساب ؟ ... از **امیر المؤمنین** ؛ انی أعطیت خلاصا ما سبقنی الیها أحد ؛ علمت المنايا و البلايا و الانساب و فصل الخطاب . از **امیر المؤمنین** ؛ انا اهل بیت علمنا علم المنايا و البلايا و الانساب . از **امیر المؤمنین** ؛ عندی علم المنايا و البلايا و الوصايا و الانساب و فصل الخطاب . از حضرت صادق ؛ عندی علم البلايا و المنايا و الوصايا و الانساب و الاسباب ... از **امیر المؤمنین** ؛ و فتحت لی الاسباب و علمت الانساب و مجرى الحساب ...

در مقابل احادیث کثیری که در فضل علم نسب و تعلم آن وارد و بسیاری از آنها نقل شد، حدیثی نیز در بعضی از کتب بنظر رسیده که معرفت بآنساب را علمی بی فائده دانسته و عده‌ی نیز بآن تمسك جسته منکر فضیلت این علم شریف که چنانکه دیده شد از جمله علوم است که أئمة اطهار دارای آن بوده و در احادیث بسیار اظهار آنرا فرموده؛ گشته‌اند.

اینك حدیث را بطرق مختلفش نقل ، و سپس اشکالاتی را که در تمسك بآن موجود است بیان میکنیم .

بیان حال حدیث غیر معتبری که در عدم فائده علم آنساب نقل شده

حدیثی بیک متن و چند سند مشابه در این باره بنظر رسیده که ذیلاً نقل میکنیم :

۱- محمد بن الحسن ، و علی بن محمد ، عن سهل بن زیاد ، عن محمد بن عیسی ، عن عبید الله بن عبد الله الدهقان ، عن درست الواسطی ، عن ابرهیم بن عبد الحمید . عن ابي الحسن موسى عليه السلام قال : دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَسْجِدَ ؛ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ ؛ فَقَالَ : مَا هَذَا ؟ فَتَنِيْلَ : عِلَّامَةٌ . فَقَالَ : وَمَا الْعِلَّامَةُ ؟ فَقَالُوا لَهُ : أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ وَالْعَرَبِيَّةِ . قَالَ : فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مِنْ جَهْلِهِ وَلَا يَنْفَعُ مِنْ عِلْمِهِ . ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ : آيَةٌ مُحْكَمَةٌ ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ ؛ وَمَا خِلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ :

« الكافي - كتاب فضل العلم - باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء ، : ١٥ ط محشى ،

طهران ۱۳۱۰ » (۰) .

(۰) روایت کرده‌اند محمد بن حسن ، و علی بن محمد ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن عیسی ، از عبید الله بن عبد الله دهقان ، از درست واسطی ، از ابرهیم بن عبد الحمید ، از ابوالحسن موسی (حضرت امام کاظم) علیه السلام که فرمود : داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بمسجد و مشاهده فرمود که جماعتی مردی را در میان گرفته‌اند . فرمود : این شخص کیست ؟ گفتند : علامه است . فرمود : چه علامه‌ی ؟ عرض کردند : داناترین مردم بآنساب عرب و وقایع و احوال عرب و روزگار جاهلیت و اشعار و عربیت (علوم ادبی) . پیغمبر فرمود : این دانشی است که زبانی نمی‌رساند بکسیکه آنرا نداند ، و سودی نمی‌رساند بکسیکه آنرا بداند . سپس فرمود : بدرستی که دانش سه چیز است : آیه محکمه ، فریضه عادلانه ، سنت قائمه ؛ و سایر معلومات فضل است .

۲- حدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ (ره) قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ؛ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَامَةٌ. قَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ قَالُوا: أَعْلَمُ النَّاسَ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَبِالشُّعَارِ وَالْعَرَبِيَّةِ. فَقَالَ النَّبِيُّ: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ: «كِتَابُ الْإِمَالَةِ: ١٦١ مَجْلِس ٤٥» (٠).

۳- حَدَّثَنَا أَبِي (ره) قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ؛ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقَالُوا: عَلَامَةٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا: أَعْلَمُ النَّاسَ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَبِالشُّعَارِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ: «مَعَانِي الْأَخْبَار: ٥٦ بَاب ٧٧ فِي مَعْنَى الْعِلْمِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَنْ

ح- این حدیث را ثقة الاسلام، شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی (متوفی ۳۲۹) در کتاب شریف «کافی» که یکی از چهار کتاب مهم حدیث شیعه است روایت کرده، و مرحوم ملا محسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱) نیز آنرا در کتاب «وافی ۱: ۳۷» که جامع کتب اربعه است؛ از «کافی» نقل و الفاظ آنرا شرح و تفسیر نموده است. همچنین علامه مجلسی مولانا محمد باقر (متوفی ۱۱۱۰) در کتاب «مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ۱: ۲۲ طهران ۱۳۲۱» که شرح کتاب «کافی» است، این حدیث را شرح کرده و تصریح بضعف آن هم نموده است. عین حدیث در مقدمه کتاب «معالم الاصول» محقق جلیل شیخ حسن نیز از کلینی منقول است.

(۰) حدیث گفت ما را حسین بن احمد بن ادريس رحمه الله، گفت: حدیث گفت مرا پدرم، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از محمد بن عیسی، از عبیدالله بن عبدالله دهقان، از درست بن ابی منصور واسطی، از ابرهیم بن عبدالحمید، از حضرت امام ابوالحسن موسی بن جعفر، از پدرانش علیهم السلام، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم داخل مسجد شد... تا آخر حدیث که با اندک اختلافی ذکر شد.

این حدیث را شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن ابی الحسن علی، ابن بابویه قمی رازی (متوفی ۳۸۱) در (ری) در «کتاب الامالی» معروف به «مجالس - عرض المجالس» روایت کرده و این کتاب که مشتمل بر ۹۷ مجلس و منضمین احادیث مستند بسیار است، بسال ۱۳۰۰ در ۴۰۲ صفحه در طهران چاپ شده است.

جهاه ولا ینفع من علمه « (۰).

۴ - ومما استطر فناء من « کتاب جعفر بن محمد بن سنان الدهقان » : جعفر بن محمد ، قال : حدثنی عبدالله (عبدالله : بحار) عن درست بن ابي منصور ، عن عبدالحمید بن ابي العلا ، عن ابي ابرهیم رضی اللہ عنہ ، قال : دخل رسول الله صلى الله عليه وآله المسجد ، فاذا جماعة قد اطفأوا برجل ؛ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما هذا ؟ فقالوا : علامة يارسلو الله ! فقال صلى الله عليه وآله : وما العلامة ؟ قالوا : عالم بانساب العرب و وقایعها وأيام الجماعة والشعر والعریة . فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : ذلك علم لا یضر من جهله ولا ینفع من علمه : « السرائر : ۴۹۱ » (۰۰) .

۵ - علامه مجلسی ، پس از نقل سه حدیث قبل در « بحار الانوار ۱ : ۶۶ » حدیث دیگری را نیز که بهمین متن و سند ابن ابي جمهور أحسانی در « غوالي اللالی » روایت نموده چنین وصف میکند :

غو : عن الكاظم رضی اللہ عنہ مثله ، وزاد فی آخره : ثم قال رضی اللہ عنہ : إنما العلم ثلاثة : آية محكمة أو فريضة عادلة ، أو سنة قائمة ، وما خلاهن فهو فضل (۰۰۰) .

(۰) حدیث گفت مارا پدرم (ره) ، گفت : حدیث گفت مارا سعد بن عبدالله ، گفت : حدیث گفت مارا محمد بن عیسی بن عبید ... تا آخر سند و حدیث که مطابق روایت « آمالی » است با اندک اختلافی . « معانی الاخبار » کتاب نفیس دیگری است از شیخ صدوق ، مشتمل بر دو جزء و حدود ۴۳۰ باب که طی ۱۴۴ صفحه ضمیمه « علل الشرایع » بسال ۱۲۸۹ در طهران چاپ شده و تاریخ اتمام تألیف جزء دوم آن (چهارشنبه ۱۸ ج ۱ - ۳۱۶) میباشد .

(۰۰) واز جمله احادیثی که ما از کتاب جعفر بن محمد بن سنان دهقان انتخاب کرده ایم ، اینست : جعفر بن محمد گفت : حدیث گفت مرا عبدالله (در بحار عبیدالله است و صحیح همین است ، زیرا مقصود عبیدالله بن عبدالله دهقان است که در سند دو حدیث فوق یاد شده) از درست بن ابي منصور ، از عبدالحمید بن ابي العلا ، از ابو ابرهیم علیه السلام (حضرت موسی بن جعفر) ، فرمود ... تا آخر حدیث که ترجمه آن با اندک اختلافی گذشت . این حدیث را ابو عبدالله فخرالدین محمد بن ادریس حلی عجل (۵۴۳ - جمعه ۱۸ شوال ۵۹۸) از فقها ، نامدار شیعه در کتاب « السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی » که در سالهای (۵۸۷ - ۵۸۸) تألیف کرده و بسال ۱۲۷۰ طی ۴۹۸ صفحه در طهران بطبع رسیده ، ذکر نموده است .

(۰۰۰) برای اطلاع از معانی علومیکه در این حدیث ذکر شده رجوع شود بآنچه مذکور در ذیل حدیث اول ، و بطن قوی توان گفت که این حدیث « غوالي » همان حدیث اولست و او از « کافی » نقل کرده .

۶ - عِلْمُ النَّسَبِ عِلْمٌ لَا يَنْفَعُ وَجَهَالَةٌ لَا تَضُرُّ - ابن عبد البر ، عن أبي هريرة (ض) :

« الجامع الصغير ۱۲۵:۲ حدیث ۵۴۷۴ » (۰) .

اشکالاتی که بر این احادیث از لحاظ متن و سند و تمسک بآنها

(بمنظور اثبات عدم فضیلت علم نسب) وارد است :

۱- از جهت سند و احوال روایات :

درست بن ابی منصور : واقفی مذهب بوده و شیخ بهائی و علامه مجلسی ضعیفش دانسته اند .

ابرهیم بن عبد الحمید : واقفی مذهب بوده و ابن داود حلی حکم بعدم و ناقتش نموده .

عبید الله بن عبد الله دهقان : نجاشی و علامه حلی و مجلسی حکم بضعفش کرده اند .

عبد الحمید بن ابی العلاء : کتب رجال ، دو نفر را باین نام فقط در أصحاب حضرت

صادق علیه السلام ذکر کرده اند ؛ نه در أصحاب حضرت کاظم علیه السلام . علاوه بر اینکه چنین نامی در مشایخ

درست بن ابی منصور دیده نمیشود .

جعفر بن محمد بن سنان دهقان : در کتب رجال ، نامی از او و کتابش دیده نمیشود .

این حال راویان حدیث است از طرق شیعه ، و لذا علامه مجلسی چنانکه گذشت در

« مرآة العقول » حدیث « کافی » را ضعیف دانسته است .

و اما حدیث ششم که سیوطی نقل کرده ، خود آنرا ضعیف دانسته و علامت ضعف را (ض)

در آخر آن نهاده است ، و نیز علامه کتانی در « نظام الحکومة النبویة ۲ : ۳۰۱ » گوید :

وَأَمَّا خَبَرُ عِلْمِ النَّسَبِ عِلْمٌ لَا يَنْفَعُ وَجَهَالَةٌ لَا تَضُرُّ فَقَالَ الْحَافِظُ فِي « الْفَتْحِ » : رُوِيَ

مَرْفُوعاً وَلَا يَثْبُتُ وَرَوَى عَنْ عُمَرَ أَيْضاً وَلَا يَثْبُتُ (هـ) . وَقَدْ أَقَامَ الْبَرْهَانَ عَلَى بَطْلَانِهِ الْحَافِظُ ابْنَ -

حَزْمٍ أَوَّلَ جَمْعِهِ وَجَعَلَهُ مِنَ الْعُلُومِ النَّافِعَةِ الَّتِي جَهْلُهَا يَضُرُّ ، لِأَنَّ مِنْ عِلْمِ النَّسَبِ مَا هُوَ

فَرَضٌ عَلَى الْأَعْيَانِ ، وَأَسْنَدٌ إِلَى عَمْرِو قَوْلِهِ : تَعَلَّمُوا مِنْ أَنْسَابِكُمْ مَا تَصْلُونَ بِهِ أَرْحَامَكُمْ . قَالَ

ابْنُ حَزْمٍ : وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ وَأَبُو الْجَهْمُ بْنُ حَذِيفَةَ الْعَدَوِيُّ وَجَيْرُ بْنُ مَطْعَمٍ بْنُ عَوْفٍ (۰۰)

ابْنُ نَوْفَلٍ بْنُ عَبْدِ مَنْفٍ مِنْ أَعْلَمِ النَّاسِ بِالْأَنْسَابِ ، وَكَانَ عَمْرُو عَلِيٍّ وَعَثْمَانُ فِيهِ عُلَمَاءُ ، وَإِنَّمَا

ذَكَرْنَا أَبَا بَكْرٍ وَأَبَا الْجَهْمَ وَجَيْرًا قَبْلَهُمْ لَشِدَّةِ رُؤُوسِهِمْ فِي الْعِلْمِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ ، وَقَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ

(۰) علم نسب دانشی است که دانستن آن سود نمیدهد و جهل بآن زیانی نمیرساند .

(۰۰) صحیح ، بجای عوف ، عدی است ، چنانکه از کتب أنساب و رجال مستفاد میشود .

صلی الله علیه وسلم حسان بن ثابت را آن یأخذ ما یحتاج إلیه من علم أنساب قریش عن أبی بکر، وهذا یکذب قول من نسب إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم أن النسب علم لا ینفع و جهل لا یضر، لأن هذا القول لا یصح، وکل ما ذکرنا صحیح مشهور منقول فی الأسانید الثابتة، یعلمها من له أقل علم بالحديث؛ وما فرض عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و علی بن أبی طالب الدیوان إذ فرض إلا علی القبائل، ولولا علمه بالنسب ما أمکنهم ذلك، فبطل قول کل مخالف. (انتهى کلام «الجمهرة» من نسخة عندي بخط نسابة المغرب و نقیب الأشراف به أبی الریبع الحوات رحمه الله) (۰) ... تا آخر کلام علامه کتانی.

۴ - از جهت متن حدیث : اولاً، بطوریکه در متن این احادیث دیده میشود، علامه می گوید که مردم در اطراف او اجتماع کرده بودند، دانش او نسبت به نسب و وقایع و اشعار عرب در زمان جاهلیت بوده، و (ذاك علم لا یضر ... الخ) اشاره به معلومات مذکوره است، و نظری به شناسایی نسب سادات و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد، زیرا چنانکه واضحست در زمان خود آن حضرت احتیاجی به نگارش و ضبط اسامی و نسب سادات نبوده و اهتمام دانشمندان به تألیف نسب این گروه از یکی دو قرن بعد آغاز شده و محرک آنها علاوه بر احادیث وارده در موضوع نسب، احتیاجی است که در بسیاری از موارد فقیه به معرفت نسب علویان پیدا کرده اند.

و ثانیاً، چنانکه در حدیث اول و دوم و چهارم دیده میشود؛ از جمله علوم که آن علامه داشته « علم العربیه » بوده، و این دانش که مربوط به معرفت زبان و ادبیات ممدوح عربی است تا کنون کسی ذمی از فرا گرفتن آن ننموده، در صورتیکه عبارت (ذاك علم لا یضر ... الخ) شامل آن نیز هست.

و ثالثاً، چنانچه دانستن و فرا گرفتن علم نسب کار بیهوده و دانش بی ثمری بود، چگونه

(۰) و اما خبر (علم النسب...) پس حافظ ابن حجر در کتاب «فتح الباری» گوید که این حدیث مرفوعاً روایت شده و ثابت نیست، و از عمر هم روایت شده و آن نیز ثابت نیست.

و حافظ ابن حزم در اول کتاب «جمهرة النسب» بر بطلان این خبر اقامه برهان نموده، و علم نسب را از علوم نافعیه می شمرده که جهل بآن مضر است... (تا آنکه گوید) : و بتحقیق، رسول خدا صلی الله علیه وسلم حسان بن ثابت را امر فرمود که آنچه درباره نسب قریش بدانستن آن محتاج است از ابوبکر استفاده کند، و این خود تکذیب میکند گفتار کسانی را که به پیغمبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده اند که فرمود: (النسب علم لا ینفع و جهل لا یضر) چون که این قول و این نسبت صحیح نیست و آنچه ما نقل کرده و بیان نمودیم صحیح و مشهور و در اسانید ثابت منقول است... تا آخر کلام ابن حزم و علامه کتانی.

در اخبار نبوی دیگر مدح آن وارد و دستور بفرار گرفتن آن داده شده ، و چگونه امیرالمؤمنین و دیگر ائمه هدی (صلوات الله علیهم) در خطب و احادیث کثیره آنرا از معلومات خود برشمرده و در ردیف علم منایا و بلایا و وصایا و فصل الخطاب و مولد اسلام و غیرها در آورده و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است : (بمن خصلت هائی عطا شده که هیچکس قبل از من بآنها پیشی نگرفته : فرا گرفتم علم منایا و بلایا و انساب و فصل الخطاب را ...) . آیا شایسته قبول است که در صورت صحت آن حدیث منقول از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ، ائمه اطهار و بالخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام دانستن انساب را از خصال حمیده خود بدانند ؟ و یا آنکه گوئیم آن احادیث یا حدیث واحد برباب علم پیغمبر علیهما السلام مخفی بوده است ؟! حاشا و کلاً .

پس آنچه در خصوص حدیث (ذاك علم لا یضر من جهله ولا ینفع من علمه) بنظر میرسد اینست که اولاً ، هیچگونه اعتباری باین حدیث از لحاظ سند و روایات آن نیست ، و در این صورت با يك حدیث بسیار ضعیف بهیچوجه نمیتوان عدم فائده علم انساب را ثابت نمود ؛ و ثانیاً ، بر فرض تسامح در سند و اخذ بحدیث ، تجاوز از مورد مطلقاً جایز نیست و باید آنرا چنانکه هست ، در مورد انساب مردم عهد جاهلیت دانست که عموماً مردمی پلید و فاسد بودند ، گذشته از اینکه نسبهای جاهلیت بقدری راه افراط پیموده اند که حتی نسب اسبان و سگان شکاری را نیز محفوظ داشته و ضبط میکرده اند .

بالاجمال ، این حدیث چنانکه گذشت از درجه اعتبار ساقط است ، و معرفت بانساب و احوال سادات و اشراف بر هر مسلمانی لازم ؛ و بقول ابن حزم باید گفت :

(عِلْمُ النَّسَبِ عِلْمٌ یُضَرُّ جَهْلُهُ وَ یَنْفَعُ عِلْمُهُ)



در معنی کلمه شریف و سید و نقیب و صدر و ذکر اهتمام علما و سادات در حفظ انساب و نقل کلمات بزرگان در این موضوع

شریف بر وزن فعیل بمعنی فاعل، از اوزان صفت مشبّهه و در لغت بمعنی صاحب شرف (ذوالشرف) است. مؤلف «قاموس» در معنی شرف گوید: الشرف؛ محرّکة: العلو، والمكانُ العالی، والمجد؛ أو لا یكونُ إلاّ بالآباء؛ أو علوُ الحسب. * «ترجمان اللغة» شرح قاموس بفارسی در ترجمه این عبارت گوید: شرف؛ بتحریک؛ بلندی و بلند شدن، و جای بلند، و بزرگیست؛ یا اینکه نمیباشد شرف مگر بزرگی پدران، یا شرف بلندی حسب است. * صاحب «تاج العروس فی شرح القاموس ۶: ۱۵۲» گوید: والشرف: المجد؛ یقال: رجلٌ شریفٌ أي: ما جِدُّ. أو لا یكونُ الشرفُ والمجدُ إلاّ بالآباء، یقال: رجلٌ شریفٌ ورجلٌ ما جِدُّ؛ له آباءٌ متقدّمون فی الشرف. وأمّا الحسبُ والکرمُ فیکونان فی الرجلِ وإن لم یکن له آباء؛ قاله ابن السکیت. أو الشرفُ: علوُ الحسب؛ قاله ابن درید. * این معنی لغوی کلمه شریف است که اهل لغت ذکر کرده اند، و در اصطلاح مردم عموم ممالک عربی اطلاق میشود بر کسانی که از جانب پدر از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله باشند، یعنی سادات حسنی و حسینی. أمّا این اصطلاح درهمه جا یکسان نیست، چنانکه در بعضی از جاها اطلاق میکنند بر هر کس که از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام باشد خواه از بطن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و خواه از بطن سایر زوجات آن حضرت، و در بعضی بلاد بر مطلق بنی هاشم اطلاق میشود و در ایران نوعاً آنرا استعمال میکنند برای کسی که فقط مادرش سیده باشد.

علامه بزرگ مولی محمد تقی مجلسی اول (متوفی ۱۰۷۰) که در قرن یازدهم میزیسته در کتاب «لوامع صاحب قرانی ۱: ۵۵» (۰) گوید: و مراد از شریف در عرف عرب کسی است که از اولاد علی و فاطمه صلوات الله علیهما باشد، و گاه هست که اطلاق میکنند بر اولاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اگرچه از اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها نبوده باشد، و گاه هست بر مطلق بنی هاشم اطلاق میکنند. أمّا نزد عجم شریف کسی را میگویند که مادرش سید باشد و پدرش سید نبوده باشد. بنابراین این است که سادات مکه معظمه و مدینه مشرفه را شرفاً

(۰) برای شناسایی این کتاب، رجوع شود بفصل اول: صفحه ۵۲.

میگویند باصطلاح اوّل . *

صاحب « مُستدرک الوسائل ۳ : ۴۱۰ » اطلاق شریف را بر کسیکه فقط مادرش سید باشد ، از مصطلحات عوام دانسته و گوید : مع أنّ التعبير عن المنتسب بالأمّ إليهم بالشّریف من مصطلحات العوام ؛ هؤلاء شرفاء مکه والمدينة زادهم الله شرفاً من السّادة المعروفة و يعرف صغیرهم و کبیرهم بالشّریف . * أمّا این کلام چندان با حقیقت سازگار نیست ، زیرا اوّلاً چنانکه از « لوامع » نیز مستفاد میشود اطلاق شریف بر کسیکه مادرش سید است از قدیم الاّیام در میان غیر اعراب رایج بوده ، وثانیاً جماعتی از علما که سیادت از جانب مادر داشته اند ، خود را در کتب و آثارشان شریف خوانده و نویسندگان کتب تراجم نیز بهمین کلمه توصیفشان کرده اند

بالجملة ، اطلاق این کلمه بر اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله از قرون اوّلیة اسلام معمول شده ، و در قرن سوّم کاملاً رایج بوده و در کتب آن عصر نیز دیده میشود . جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱) آنرا از اصطلاحات صدر اوّل اسلام نیز دانسته ، و عین عبارت او راجع باین کلمه در « رسالة زینیه » بنقل « اسماعیل الرّاعین : ۴۷ » چنین است :

اسم الشّریف يطلق فی الصّدق الاوّل علی کلّ من کان من أهل البيت ، سواء کان حسنیاً أم حسینیاً أم علویاً ، من ذرّیة محمد بن الحنفیة أو غیره ، من أولاد علی بن أبی طالب ؛ أم جعفریاً أم عقیلیاً ، أم عباسیاً ؛ ولهذا تجد تاریخ الحافظ الذّهبی مشحوناً فی التراجم بذلك ، يقول : الشّریف العبّاسی ، الشّریف العقیلی ، الشّریف الجعفری ، الشّریف الزّینبی . فلما ولى الخليفة الفاطميون بمصر قصرُوا اسم الشّریف علی ذرّیة الحسن والحسين فقط ، واستمرّ ذلك بمصر إلى الآن . وقال الحافظ ابن حجر فی کتاب « الألقاب » : الشّریف ببغداد : لقب لكلّ عبّاسی ، و بمصر : لقب لكلّ علوی (۱ هـ) . ولا شكّ أن المصطلح القديم أولى ، وهو اطلاقه علی كلّ علوی و جعفری و عقیلی و عبّاسی ؛ كما صنعه الذّهبی ، و كما أشار إليه الماورؤی من أصحابنا والقاضي أبو يعلى الفراء من الحنابلة ، كلاهما فی « الأحكام السلطانية » . ونحوه قول ابن مالك فی « الألفیة » : (و آله المستكملین الشّرفاً) . وقد يقال علی اصطلاح أهل مصر : الشّرف أنواعٌ عامٌ لجميع أهل البيت ، وخاصّ بالذرّیة ؛ فیدخل فیهِ الزّینيون وجميع أولاد بناته وأخصّ منه وهو شرف النّسبة ، وهذا مختصّ بذرّیة الحسن والحسين (۲ هـ) . *

صاحب کتاب « الشَّرَفُ الْمُؤَبَّدُ لآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَام » ۴۰ : پس از آنکه قسمتی از عبارت سیوطی را نقل نموده گوید : قلت : و هذا الاصطلاح عمَّ الآن البلاد الإسلامية شرقاً و غرباً ، فمتى أطلق لفظ الشَّرَفِ في اللغة العربية لا ينصرف إلا لمن كان حَسَنِيًّا أو حُسَيْنِيًّا . *

سید ، مانند جید ، وزن فاعِل (یا فَعِيل) بمعنی فاعل ، از اوزان صفت مشبّهه سید و در لغت بمعنی ما جِد و شریف است و معانی دیگر نیز دارد ، و جمع آن : اُسَیَاد و سَادَة ، و سیائِد ؛ و اسم فاعِل آن سَائِد است که جمعش سَادَة و جمع الجمعش سَادَات میباشد . صاحب « المصباح المنیر ۱ : ۱۳۴ » گوید : و سَادَ يَسُودُ سِيَادَةً ، و الاسم السُّودُ ، و هو : المجد ، و الشَّرَفُ ، فهو : سَيِّدٌ ، و الأُنثى : سَيِّدَةٌ بالهاء ، ثم أطلق ذلك على الموالى لشرفهم على الخدم و ان لم يكن لهم في قومهم شرف . فقیل : سَيِّدُ الْعَبْدِ و سَيِّدَتُهُ ، و الجمع : سَادَة و سَادَات . و زوج المرأة يسمّى سَيِّدُهَا . و سَيِّدُ الْقَوْمِ : رَئِيسُهُمْ و أَكْرَمُهُمْ . و السَيِّدُ : المَالِكُ . *

صاحب « تاج العروس ۲ : ۳۸۴ » گوید : و السَيِّدُ هو الرِّيسُ . و قال ابن شميل : السَيِّدُ : الذي فاق غيره بالعقل و المال و الدِّفع و النِّفع ، المعطى ماله في حقوقه ، المعين بنفسه . و قال عكرمة : السَيِّدُ : الذي لا يغلبه غُضبه . و قال قتادة : هو العابد الوَرع الحليم . و قال أبو خيرة : سَمِيَ سَيِّدًا لَأَنَّهُ يَسُودُ سَوَادَ النَّاسِ . و عن الأصمعي : العرب تقول : السَيِّدُ كُلٌّ مَقْهُورٌ و مَغْمُورٌ بحلمه . و قيل : السَيِّدُ الْكَرِيمُ . و في الحديث : كُلُّ بَنِي آدَمَ سَيِّدٌ . فالرجل سَيِّدُ أَهْلِ بَيْتِهِ ، و المرأةُ سَيِّدَةُ أَهْلِ بَيْتِهَا... و عن الفراء : السَيِّدُ : الْمَلِكُ ، و السَيِّدُ : السَّخِيُّ . و سَيِّدُ الْعَبْدِ : مَوْلَاهُ . و سَيِّدُ الْمَرْأَةِ : زَوْجُهَا ، و بذلك فَسَّرُوا قَوْلَهُ تَعَالَى : وَآتَيْنَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ . *

از مطالب فوق معلوم میشود که اصل در معنای سید صاحب مجد و شرف است ، و بهمین معنی بر اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله اطلاق میشود . معانی دیگری نیز از این کلمه اراده میگردد ، مثل مالک ، که مالک غلام و کنیز را سید گویند . و شوهر ، که آیه شریفه : وَآتَيْنَا سَيِّدَهَا را بهمین معنی تفسیر کرده اند : و رئیس ، که مقصود از سید القوم رئیس و بزرگ آنها است . و عابد پرهیزکار بردبار ، که آیه شریفه : إِنَّ اللَّهَ يَبْشِرُ الْمُصْذِقَاتِ بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ و

سَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ را بهمین معنی تفسیر نموده اند (۰).

(۰) معانی دیگر نیز در تفسیر این آیه گفته اند، و شیخ أبو الفتح رازی قدس سره را در تفسیر خود «روح الجنان و روح الجنان ۲ : ۳۶۷» درباره لفظ و معنای سید در این آیه شریفه بیانی است که ذیلاً نقل میشود :

وَسَيِّدٌ، فِعْلٌ، بِشِدَّةٍ، مِنْ سَادَ يَسُودُ، وَبَيَّانُ كَرْدِيمُ، أَصْلُ سَيَّوْدٍ، بَوْدَهُ، اسْتِ، وَאוْ بِا يَأْكُرْدُنْدُو بِا دَرِ يَادْغَامُ كَرْدَنْدِ سَيِّدٌ، كُشْتٌ، وَسَيِّدٌ : رَئِيسُ قَوْمٍ، بِشِدَّةٍ، مَفْضِلٌ، كُفْتُ : يَعْنِي سَيِّدٌ، بَوْدَ دَرْدِينِ، ضَحَاكٌ، كُفْتُ : سَيِّدٌ : خَوْشَخُو بِاشْدُ، سَعِيدٌ، جَبِيرٌ، كُفْتُ : سَيِّدٌ : مُطِيعٌ، بِاشْدُ خَدَايَ رَا، سَعِيدٌ، بِنِ الْمُسَيِّبِ، كُفْتُ : سَيِّدٌ : فَاقِيهِ وَعَالَمٌ، بِاشْدُ، قَتَادَةُ، كُفْتُ : سَيِّدٌ : عَالَمٌ وَوَرَعٌ، بِاشْدُ، سَعِيدٌ، جَبِيرٌ، كُفْتُ : حَلِيمٌ، بِاشْدُ، ضَحَاكٌ، كُفْتُ : پَرهیزگار، بِاشْدُ، عَكْرَمَةُ، كُفْتُ : آن بود که خشم نگیرد، مجاهد، كُفْتُ : آن بود که بنزدیک خدای، کرامی، بِاشْدُ، سَفِيَانُ، ثَوْرِي، كُفْتُ : آن بود که حسد نبرد، فَإِنَّ الْحَسُودَ لَا يَسُودُ، خَلِيلٌ، كُفْتُ : مُطَاعٌ، بِاشْدُ، زَجَّاجٌ، كُفْتُ : آن بود که در خصال خیر بر سر آمده بود، أَحْمَدُ بْنُ عَاصِمٍ، كُفْتُ : آن بود که قناعت کند بآنچه او قسمت کرده باشد، أَبُو بَكْرٍ وَرَّاقٌ، كُفْتُ : الرَّاضِي بِقَضَاءِ اللَّهِ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التَّرمِذِيُّ، كُفْتُ : الْمُتَوَكِّلُ عَلَى اللَّهِ، أَبُو يَزِيدٍ، بِسْطَامِي، كُفْتُ : بَلَنْدٌ، هَمَّتٌ، بَوْدَ اَزْ آنکه با خود حدیث دنیا کند، وَكُفْتُ أَنْدُ : آن بود که بغیله نباشد، جَابِرُ عَبْدِ اللَّهِ، انصاری روایت کند که رسول علیه السلام بَنِي سَلَمَةَ رَا، كُفْتُ : مَنْ سَيِّدُكُمْ يَا بَنِي سَلَمَةَ؟ سَيِّدٌ شَمَا كَيْسَتْ أَيْ بَنِي سَلَمَةَ؟ كُفْتُ : جَدُّ بْنُ قَيْسٍ، عَلِيٌّ أَنَا، نَبْخَلُهُ، بِا آنکه بغیله است، رسول علیه السلام، كُفْتُ : وَ أَيْ دَاءٌ، أَدْوَى مِنَ الْبُخْلِ؟ : کدام درد است از بخل بی درمان تر؟ بَلْ سَيِّدُكُمْ الْجَعْدُ الْقَطَطُ عَمْرُو بْنُ الْجَمُوحِ،

عبدالله عباس گفت که با رسول علیه السلام نشسته بودیم، جماعتی در آمدند؛ بر ایشان اثر و جامه سفر بود، سلام کردند بر صحابه و رسول را نشناختند، گفتند : مَنْ السَّيِّدِ مِنْكُمْ؟ سَیِّدِ کیست از شما؟ رسول علیه السلام گفت : ذَاكَ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ اسْحَقَ بْنِ اِبْرَاهِيمَ، بدانستند که او رسول خدا است، گفتند : یا رسول الله! در آمدت تو سید میباشد؟ گفت : بلی، مردی که او را مالی بود و سخای وی با درویشان نزدیک باشد و مردم از او کم شکایت کنند، عبدالله عباس مردی را از بنی شیبان گفت : شنیدم که سیادت و مهتری در میان شما ارزان است؟! گفت آنرا ما سید خوانیم که داخل خود بر ما فراخ گرداند و عرض خود ما را مبذول دارد و مال بدهد، گفت : پس سودد بنزدیک شما گران است!

اما اگر سیادة بر حقیقت خواهی در خانه رسول یابی، بیانش آن خبر؛ راوی خبر گوید که ام سلمه رضی الله عنها گفت : روزی زنان رسول علیه السلام بحجرة من حاضر بودند و هر کسی از مفاخرت قوم خود چیزی میگفتند، فاطمة زهرا علیها السلام در آمد، حدیث ایشان تنگ شد چون او را بدیدند، عایشه گفت : مَا بِالْكُمْ يَا بَنِي هَاشِمٍ؟ فَذَخَرْتُمُ السَّيَادَةَ بِأَسْرَها؟ : أَمَا أَنْتِ؟ فَسَيِّدَةُ نَسَا، الْعَالَمِينَ، وَ أَمَا أَبُوكَ؟ فَسَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ، وَ أَمَا زَوْجُكَ؟ فَسَيِّدُ الْعَرَبِ، وَ أَمَا ابْنَاكَ؟ فَسَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ أَمَا عَمُّكَ؟ فَسَيِّدُ الشُّهَدَاءِ، گفت : جملة سیادت بر خود جمع کرده ام، اما تو سید زنان جهانی، و پدرت سید ولد آدم است، و شوهرت سید عرب است، و پسرانت سیدان جوانان اهل بهشتند، و اما عمت سید شهیدان است، فَمَا تَرَكْتُمْ لِأَحَدٍ بَعْدَ هَذَا سَيَادَةً؟ : برای هیچکس پس از این سیادتی رها نکرده ام؛ او بر پای خواست و میگفت : أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟

بالجمله، معانی کثیره‌یی که « تاج العروس » و « روض الجنان » و غیرهما برای سید ذکر نموده‌اند؛ همه مشعر بامتیاز و اهمیت شخصی است که باو سید گویند و تمام آن معانی در خصوص صفات کمالیه و امتیازات اخلاقیه بوده، و حقاً شایسته چنانست که همه سادات و ذراری پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مستجمع جمیع آن صفات حسنه و کمالات مستحسنة باشند، بلکه تمامی کردار و گفتار آنان سر مشق نیکویی برای دیگر مردم باشد. صاحب « الأربعین الحسینیة : ۳۶۸ ط طهران ۱۳۳۰ » را در این معنی کلام لطیفی است، گوید: أقول: معنى السيادة على الخلق حصول مرتبة من الكمالات النفسانية لشخص بحيث لم تحصل لغيره، فلا بد أن يكون حائزاً لجميع الفضائل التي بها شرف الانسان و كماله، فلو قدر لأحد فضيلة لم يكن هو حائزاً لها لم يكن سيّداً على الإطلاق. فمعنى السيادة على الخلق حصول جميع كمالاتهم (۱). *

چنانکه گذشت، أظهر و أشهر معانی سید: آقا و رئیس و بزرگ و أفضل است، و در این معانی احادیث بسیار وارد شده، مانند: سید الشهداء حمزة ..، سید الشهداء جعفر ..، الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة ...، سید الناس آدم ...، سید الايام عند الله يوم الجمعة ..، سید الشهور شهر رمضان .. و غیر اینها.

شیخ کشی در « کتاب الرجال : ۱۸۶ » از حضرت صادق سلام الله علیه روایت کرده هنگامی که سید اسمعیل حمیری شاعر معروف را ملاقات نمود، اکر امش کرده و فرمود: مادرت ترا سید نامید و در این امر موفق شدی، پس تویی سید شعراء (۲).

چنانکه گفته شد، ذراری پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را سید گویند، اما تحقیقاً معلوم نیست که این کلمه از چه زمانی بر ایشان اطلاق شده، جز اینکه از عبارت ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸)

(۱) گوید: معنى سيادة بر خلايق حصول مرتبة يي است از کمالات نفسانی برای شخصی بطوریکه برای دیگری چنین مرتبه‌یی نباشد. پس ناچار باید این شخص حائز جمیع فضائلی که موجب شرف و کمال انسانی است بوده باشد. پس اگر دیگری فضیلتی داشته باشد که این شخص فاقد آن باشد او را سید بتمام معنی نتوان گفت. پس معنی سيادت بر خلق بدست آوردن جمیع کمالات آنانست.

(۲) و روى أن أبا عبد الله عليه السلام لقي السيد بن محمد الحميري، فقال: سيّتك أمك سيدا و وفقت

في ذلك، و أنت سيد الشعراء ... الخ.

ناگفته نماند که سید حمیری از بنی هاشم نبوده و چنانکه در این حدیث است مادرش او را چنین نامیده بود و از کودکی او را سید بن محمد می‌گفتند و بنام اصلیش (اسمعیل) شناخته نمیشد.

که بعداً ذیل عنوان (عظمت علم‌انساب) خواهد آمد؛ مستفاد میگردد که در قرن ششم (هشتصد سال قبل) رواج کامل داشته است. و در سراسر کتاب «الفهرست» شیخ منتجب الدین (متوفی ۵۸۵) نیز این معنی ظهور کامل دارد، و علمایی که از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده اند قبل از نام آنها کلمه سید را آورده؛ بلکه مطلقاً در هیچ جا کلمه شریف را استعمال نکرده و در همه تراجم بجای آن سید را بکار برده است. اما در کتب قرن پنجم، مثل کتاب «الفهرست» شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) و «کتاب الرجال» شیخ نجاشی (متوفی ۴۵۰) همه جا کلمه شریف را استعمال کرده اند، و اگر در یکی دو موضع از آنها لفظ سید دیده شود؛ بتنهایی ذکر نشده بلکه بصورت (السید الشریف...) میباشد، و از مجموع این تتبعات مستفاد میگردد که ابتدای استعمال این کلمه برای ذراری پیغمبر صلی الله علیه و آله در قرن چهارم (۰) و پنجم هجری بوده، اما در این دو قرن چون در آن معنی ظهور کامل نداشته همیشه با قرینه استعمال میشده است و انصراف کلی آن در قرن ششم ببعد بوده که بدون قرینه اطلاق میکرده اند.

در زمان حاضر، ایرانیان منحصراً این کلمه را برای عموم بنی‌هاشم استعمال میکنند و در ایران جایی یافت نمیشود که بآنان کلمه دیگری غیر از سید اطلاق کنند، و یا این لفظ را برای غیر بنی‌هاشم بکار برند. اما در ممالک دیگر چنین نیست؛ در حجاز برای امتیاز، سادات حسنی را شریف گویند، و سادات حسینی را سید (۰۰). در قسطنطنیه مطلقاً کلمه سید دلالت بر هاشمی بودن ندارد، بلکه آنها از استعمال این کلمه برای خود امتناع دارند، زیرا عموم مردم از نعمت آن برخوردارند و صاحب «الشرف المؤبد: ۴۲» گوید اگر انسان در

(۰) چنانکه شریف رضی محمد بن حسین موسوی (متوفی ۴۰۶) در قطعه رثاء مقلد بن مسیب (مقتول در ۳۹۱) که آنرا همان تاریخ ساخته و در دیوانش (ص ۱۵۰ ط ۱۳۰۶) چاپ شده، گوید:

وَ آيِنَ الضُّبَا مَا زَالَ مِنْهَا بَكَفٍّ رِثَاءً عَظِيماً أَوْ عِمَامَةً سَيِّدٍ .

(۰۰) وَحَدَّثَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْبِلَادِ الْإِسْطِلَاحُ أَيْضاً عَلَى لَفْظِ السَّيِّدِ عَلَى كُلِّ مِنْهَا (حَسَنِي وَحُسَيْنِي) خَاصَّةً، فَتَنِي أَطْلُقُ لَا يَنْصَرَفُ لِسَوَاهِمُ. وَهَذَا فِي غَيْرِ الْحِجَازِ، فَانْهَمُ اصْطَلَحُوا فِيهِ عَلَى إِطْلَاقِ الشَّرِيفِ عَلَى مَنْ كَانَ حَسَنِيّاً وَالسَّيِّدِ عَلَى مَنْ كَانَ حُسَيْنِيّاً لِلتَّفَرُّقِ بَيْنَهُمَا. قَالَ ابْنُ حَجَرٍ الْمَكِّي: وَلَا يَدْخُلُ فِيهِ ذُرِّيَةُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فِي الْوَقْفِ عَلَى الْأَشْرَافِ وَالْوَصِيَّةِ لَهُمْ، لِأَنَّ الْوَقْفَ وَالْوَصِيَّةَ مَنْوُطَانِ بِعَرَفِ الْبَلَدِ؛ وَعَرَفُ مِصْرَ وَنَحْوَهَا اخْتِصَاصُهُمْ بِذُرِّيَةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ (ا) : «الشرف المؤبد: ۴۱» .

سراسر بازار حاکمان گردش کند يك مهر که لفظ سید را نداشته باشد نخواهد یافت ، چنانکه عمامه سبز را نیز عموم مردم قسطنطنیه و حجاز بر میگذارند و اشراف برای همین عمومیت از استعمال آن نیز جداً خود داری میکنند (۰) .

بنابر این کلام صاحب « مستدرک الوسائل ۳ : ۴۱۰ » ناشی از عدم اطلاع است که میگوید :
 «... وفيه : أنه لم يعهد من أصاغر أهل العلم ، فضلاً عن العلماء الأعلام التعبير عن المنتسب بالأم إلى بني هاشم بالسيد . » زیرا چنانکه گذشت در بعضی از بلاد کلمه سید برای عموم مردم استعمال میشود (مثل کلمه آقا در ایران) و اصلاً دلالتی بر سیادت اصطلاحی ندارد .
 میرزا از جمله کلماتی که گاهی در بعضی از بلاد برای سادات استعمال میشود کلمه

میرزا است . رواج این کلمه از عهدی صفوی است ، و در زمان قاجاریه مستوفیان دیوان را میرزا مینامیدند . توان گفت که اصولاً این يك کلمه تشریفاتی است و برای احترام شخص بنام او اضافه میشده و در زمان حاضر هیچ دلالتی بر سیادت ندارد ، بلکه در بعضی از شهرها دلالت بر عدم سیادت دارد . چنانکه در اهواز و نواحی هیچگاه آنرا برای سادات استعمال نمیکند ، و استعمال آن در مورد شخصی دلیل بر عدم سیادت او است . اما بر کسانی که از جانب مادر بخاندان رسالت منسوبند اطلاق میکنند ، چنانکه در اصفهان و بعضی از بلاد دیگر نیز تا حدی بر همین سیادت مادری دلالت دارد .

نظر بمطالب فوق الذکر ، کلام صاحب « مستدرک الوسائل ۳ : ۴۱۰ » در باره کلمه میرزا نیز مخدوش و ناتمام است ؛ گوید :

«... مع أن التعبير عنه (یعنی عن الميرزا محمد الاسترآبادی) بالميرزا كافٍ في الدلالة على السيادة ، فإن ميرزا كما صرح في « البرهان » مخفف أميرزائیده ، كما أن الأمير مخفف عنه ، بل ومير أيضاً ؛ ولذا يعبرون عن السادات في كتب الأنساب كثيراً بالأمير فلان ، أو مير

(۰) و کذا لفظ السيد عندهم ليس خاصاً بالشریف ، فانك اذا ذهبت الى سوق الحاکمین واجتهدت في أن ترى ختماً لم يكتب فيه : السيد فلان لا تكاد تراه الا أن يكون لسيد شريف صحيح النسب ، أو لرجل من أهل الدين والحياء ؛ و اما لا يكتب الأشراف لفظ السيد في أختامهم لغوف الاشتباه في أنسابهم حينئذ بسبب كثرة استعمال الأغيار اياه و من هنا ترى أكثرهم لا سيما أشراف الحجاز لا يلبسون العمام الخضر لهذه الحكمة ، فقد زال التمييز واختلط الصفر بالابرير »

فلان . و کَلِّهَا إشارة إلى أنه من أولاد أمير المؤمنين عليه السلام . وإلى الآن بقي هذا الرسم في علماء هند ، فلا يُطلقون الميرزا على غیر السید ؛ حتی إنهم يعبرون عن الأجل صاحب «القوانين» بملا أبو القاسم . نعم اختل هذا المرسوم في سائر البلاد في خصوص هذا اللفظ وبقي من خصائص القابهم السید والأمر ومیر . *

نقیب در لغت بمعنای سالار و پیشوا و بزرگ قوم است ، معانی دیگر نیز دارد .
نقیب صاحب « قاموس » گوید : والنقیب : المزمار ، ولسان المیزان ، ومن الکلاب ما نُقِبَتْ غَلَصَمَتُهُ ، و شاهدُ القوم ، و ضَمینهم ، و عَرِیفهم . و قد نُقِبَ علیهم نِقَابَةٌ بالكسر : فَعَلَ ذَکَ ، و نُقِبَ کَکَرُمَ و عَلِمَ نِقَابَةً بالفتح : لم یکن فصار ، أو بالكسر : الاسم ، و بالفتح : المصدر (۰) . *

« تاج العروس ۱ : ۴۹۲ » گوید : النِقَابَةُ بالكسر : الاسم ، و بالفتح : المصدر ؛ مثل الولاية والولاية . نقله الجوهري عن سیبویه . وفي « لسان العرب » في حديث عباد بن الصامت : و كان من النقباء : جمع نقیب ، وهو كالعريف على القوم المقدم عليهم الذي يتعرف أخبارهم و ينقب عن أحوالهم ؛ أي يفتش . و كان النبی صلی الله علیه و سلم قد جعل ليلة العقبة كل واحد من الجماعة الذين بايعوه بها نقيباً على قومه و جماعته ليأخذوا عليهم الإسلام و يعرفوهم شرائطه و كانوا اثني عشر نقيباً كلهم من الأنصار و كان عباد بن الصامت منهم . و قيل : النقيب الرئيس الأكبر ، و إنما قيل للنقيب : نقیب لأنه يعلم دخيلة أمر القوم و يعرف مناقبهم و هو الطريق إلى معرفة أمورهم . قال : و هذا الباب كله أصله التأثير الذي له عمق و دخول ، و من ذلك يقال : نُقِبَتُ الحائط ؛ أي بلغت في النقب آخره . *

شیخ أبو الفتوح رازی قدس سره ذیل تفسیر آیه شریفه و لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ

(۰) و نقیب بروزن امیر نای را میگویند ، و فعل بمعنی مفعول است ؛ یعنی : سوراخ گردیده شده . و نقیب زبان ترازو را میگویند . و نقیب از سگها : آنچه سوراخ کرده باشد سر حلقوم او بواسطه آنکه فریاد او بلند نباشد . و نقیب : بزرگ قوم و شناسای همه ایشانرا میگویند . و قد نُقِبَ علیهم ، از باب نصر ؛ یعنی بزرگ شد برایشان و مصدر آن نقابه بکسر اول میآید . و نُقِبَ از باب کرم و از باب علم ؛ یعنی نبود نقیب و نقیب گردید ، و مصدر آن نقابه بفتح اولست ؛ یا اینکه : بکسر اول ؛ اسم است ، و بفتح اول : مصدر است : « ترجمان اللغة : ۱۰۹ ط طهران ۱۳۰۸ » .

و بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا (سورة مائده : ۱۵) درمعنی کلمه نقیب گوید :

و درمعنی نقیب چهار وجه گفتند . حسن بصری گفت : ضمین باشد ، آنکه پایندگان و عاقله قوم بود . ربیع گفت : آمین و استوار قوم باشد ، قتاده گفت : گواه باشد بر قوم . و قومی دیگر گفتند : رئیس باشد و عریف که از کارها بر رسد ؛ و اصل نقیب در لغت فاعیل باشد از نقب و نقب : سوراخ فراخ باشد در دیوار ، و آن را که آن سوراخ کند نقاب خوانند . و نقب ، و نقر ، و نقب متقارب باشند ؛ جز که نقب اندک بود ، و نقر از او بیش باشد و کنده گر را نقار گویند ، و چنگال مرغ را منقار گویند ، و نقب از همه بیشتر باشد . و بعضی اهل لغت گفتند : نقیب فاعیل باشد بمعنی فاعل ، برای آنکه او تعرف کند و از کارها بر رسد و در غور کارها رود ؛ پس بآن مانند که نقب کند . و بعضی گفتند : فاعیل باشد بمعنی مفعول ، برای آنکه کار او را تفحص کرده باشند و در غور شده تا بدانسته باشند که او صلاحیت نقابت دارد یا نه ؛ و منقبت آن خصلت باشد که بر او نقب کنند و در غور او شوند از فضیلت مرد ، و جمعی مناقب باشد : « روض الجنان ۳ : ۴۰۷ » . *

در بیان معنی نقابت
و کیفیت پیدایش آن
و وظایف نقیب

از طبری مورخ مشهور منقولست که سید جلیل حسین بن احمد بن محمد بن یحیی بن حسین ذی الدمه ابن زید شهید بسال ۲۵۱ از مدینه آمده و بر المستعین بالله خلیفه عباسی وارد شده و از او خواست شخصی را برای سرپرستی طالبیئون و اشراف تعیین نماید . خلیفه پس از مشورت با اشراف ، شخص حسین بن احمد را باین کار برگزید و پس از او نیز اولاد و احفادش در این سمت باقی بودند .

در کتاب « مدینه الحسین - او . مختصر تاریخ کربلا : ۹۲ ط نجف ۱۳۶۷ » گوید :

نقیب القوم کالکفیل ، سُمِّيَ نَقِيبًا لِأَنَّهُ يَعْلَمُ دَخِيلَةَ الْقَوْمِ وَبَصِيرٌ بِمَعْرِفَةِ أَمْرِهِمْ ، وَجَاءَ فِي الْأَخْبَارِ أَنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا ﷺ كَانَ قَدْ جَعَلَ كُلَّ مَنْ بَايَعَهُ فِي لَيْلَةِ الْعَقَبَةِ نَقِيبًا عَلَى قَوْمِهِ وَجَمَاعَتِهِ لِيَأْخُذُوا عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامَ وَ يَعْرِفُوهُمْ شَرَائِطَهُ ، وَ وَضَعَ الرَّسُولُ أَحْكَامًا فِي ذَوِي الْقُرْبَى مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ (ع) وَ تَرَكَ فِيهِمْ نَقِيبًا يَتَكَفَّلُ أَمْرَهُمْ وَ يَجْمَعُ شَمْلَهُمْ وَ يَحْفَظُ شَوْؤَهُمْ ، كَيْلَا يَخْتَلِطَ الْحَابِلُ بِالنَّابِلِ . وَ عَيْنٌ لِلنَّقِيبِ أَحْكَامًا يَسِيرُ بِمَقْتَضَاهَا أُمْرَ الطَّالِبِيِّينَ وَ يَحْفَظُ مَكَاتِبَهُمْ وَ

منزلت‌های مجتمعه و بدفع عنهم غائلة السوء و ببرد عنهم كيد الدجالين الذين يتقمصون ثوب السيادة .
 وكان من الشروط الواجب توفرها فيمن يتولى النقابة أن يكون عليمًا بأنساب السادات بطناً
 بعد بطن ونسلاً بعد نسل ويتولى ديوان المظالم ويوزع الخيرات على المستحقين من الطالبين .
 وعلى عهد العباسيين استوجبت الأمور توسيع شؤون النقابة باتساع الممالك الإسلامية
 فعيّنوا في كل قطر من الأقطار الإسلامية نقيباً من العلويين و آخر من العباسيين وألحقوهم
 بمركز الخلافة و عيّنوا لهم رئيساً يدعى « نقیب النقباء » .

وقد ذكر الطبري في تاريخه و أحمد بن مهنا الدأودي في « عمدة الطالب » أن أول
 من سعى إلى تأسيس نقابة للطالبين هو السيد الجليل المحدث الكوفي حسين بن أحمد بن
 محمد بن يحيى بن الحسين ذي الدُّمعة « العبرة » بن زيد الشهيد بن الإمام علي بن الحسين بن
 علي بن أبي طالب (ع) الذي ورّد العراق من المدينة في عام ۲۵۱ هـ و دخل على الخليفة العباسي
 المستعين بالله بن المعتصم بن الرشيد و طالبه بتعيين رجل من الطالبين يتولى إدارة شؤونهم
 و يدفع غائلة الأتراك عنهم . فعيّنه الخليفة لهذه المهمة بعد مشاورة الطالبين و اختيارهم إياه ،
 و هو الذي ألف كتاباً في أنساب الطالبين سماه « الغصون في آل ياسين » .

ثم تولى أحفاده نقابة الطالبين في كثير من الأقطار الإسلامية عامة و البلدان العراقية
 خاصة . و كانت النقابة هذه تنتقل من بيت علوي إلى بيت علوي آخر حسب الكفآت العلمية
 و النفوذ الشخصي . و كان للنقيب سجل خاص يدون فيه أسماء العلويين و أحفادهم و فضلاً
 عما كان يتمتع به النقيب من نفوذ فكان الأمر الناهي و القاضي الحاكم بين العلويين . *

بالجملة : نقابت سادات مقام شامخ و أرجمندي بوده که در زمان مستعین خلیفه
 عباسی بوجود آمده و در قرون بعد به منتهی درجه اهمیت رسیده و تالی ثلث خلافت
 گردیده و تا زمانیکه این سمت باقی و اشراف و سادات در تحت سرپرستی نقیب بحر
 میبردند ؛ احترامات شخصی و نوعی آنان محفوظ و از هر گونه تعرضی مصون بوده
 و از تمامی حقوق خود برخوردار میشده اند . مع الاسف این رسم نیکو و روش
 ممدوح اکنون متروک گشته و لذا تمامی امتیازات و حقوق اشراف و سادات پایمال
 گردیده و خود مورد تعرض هر دسته و مقامی واقع شده ، و از همه اسف انگیزتر
 موضوع آنساب است که صحیح و سقیم بیکدیگر مخلوط و مدعیان سیادت با جعل نسب ،

خود را بناحق بخاندان رسالت منسوب و موجب تضییع حقوق و شخصیت و احترام سادات صحیح النسب شده اند . و چنانکه بعداً گفته خواهد شد تشخیص صحیح و سقیم أنساب هم از وظائف نقیب بوده است .

اکنون نیز بسیار بموقع و سزاوار است که هر دسته و طائفه از سادات کرام و اشراف عظام شخص لایقی را برای سمت نقابت انتخاب نموده و تمامی اختیاراتی را که شخص نقیب داشته و ذیلاً شرح داده میشود باو تفویض نمایند تا بیاری خدا و توجّهات ائمه اطهار مجدد و عظمت دیرین باز یافته و از همه حقوق و مختصات خود بهره مند گردند .

جرجی زیدان در کتاب «تاریخ التمدّن الاسلامی ۱ : ۲۴۵»

شرحی راجع بمقام نقابت و نقیب نگاشته است که ذیلاً از ترجمه آن کتاب « ۱ : ۲۵۳ - ۲۵۴ » نقل مینماییم :

وظائف نقیب ، منقول

از تاریخ تمدن اسلامی

نقابت یا مقام نقیب الاشراف : مسلمانان خاندان پیغمبر را شریف میدانند بخصوص در قرون اوّل اسلام که احترام زیادی بآنان میگذاشتند . و برای اینکه خاندان جلیل بیاره آلودگیها گرفتار نشود و شرافت افراد آن مصون بماند ، معمولاً شخصی را باسم نقیب الاشراف یا رئیس خاندان نبوی انتخاب میکردند . وظایف نقیب الاشراف از اینقرار بود :

— حفظ نسب خاندان ،

— ثبت نام نوزادان و مردگان ،

— جلوگیری از افراد خاندان از نظر ارتکاب پاره گناهان و یا اشتغال بیاره کسب ها ،

— مطالبه و وصول و ایصال حقوق آنان ،

— دریافت حقوق مربوط بخاندان پیغمبر در غنیمت و فیه و تقسیم آن میان افراد ،

— مراقبت در زناشویی زنان و دختران خانواده که فقط با هم شأن خودشان همسر شوند ،

و در واقع ، نقیب الاشراف بمنزله قیم و وکیل عمومی افراد خاندان بشمار میآمد .

مقام نقیب الاشراف مقام مهمی محسوب میشد و بعد از مقام خلافت اوّل مقام بود ، و از

آن رو سید رضی نقیب الاشراف وقت به قاهر عباسی خلیفه وقت خود در طی قصیدهایی

چنین میگوید :

ترجمه شعر:

« توجه داشته باش ای امیرمؤمنان ! چه که ما در اصل و نسب عالی از هم جدا نیستیم »
 « و هنگام فخر آزمایی ، جدایی و فرقی میان ما نیست ! »
 « فقط ، امتیاز شما آنست که خلیفه هستید ، و من نیستم . دیگر هیچ مزیتی بر من نداری ! »
 خلفا ، پیوسته مقام «خبرالاشراف» را رعایت میکردند و گاه گاه فرمان دیوان مظالم یا آبیاری «سقايت» حجاج و امثال آنرا که از مقامات مهم دولتی بود بنام آنان صادر میکردند ، و هنوز هم (۰) دولت عثمانی آن مراتب را رعایت میکند ، بقسمی که در سلام های رسمی نقیب الاشراف جلوتر از همه رجال حتی شیخ الاسلام و صدراعظم بحضور خلیفه میآید . *

شرحی که جرجی زیدان درباره نقابت و نقیب نوشته مأخوذ و ملخص از کتاب «الاحکام السلطانية : ۸۲ بعد» تألیف ماوردي است (۰۰) و در چند کتاب دیگر نیز ، مثل «الشرف المؤبد لآل محمد» و «تاریخ الکوفة» از آن نقل کرده اند . ذیلاً قسمت عمده مطالب ماوردي را از کتاب شریف «الغدير في الكتاب والسنة والأدب ۴ : ۲۰۵-۲۰۷» نقل مینماییم :

« النقابة »

النقابة موضوعة على صيانة ذوي الأنساب الشريفة عن ولاية من لا يكافئهم في النسب ، ولا يساويهم في الشرف ، ليكون عليهم أحمى و أمره فيهم أمضى ؛ وهي على ضربين : خاصة و عامة .

وأما الخاصة فهو أن يقصر بنظره على مجرد النقابة من غير تجاوز لها إلى حكم وإقامة حد ، فلا يكون العلم معتبراً في شروطها ، و يلزمه في النقابة على أهله من حقوق النظر إتنا عشر حقاً :

۱- حفظ أنسابهم من داخل فيها و ليس هو منها ، أو خارج عنها و هو منها ، فيلزمه

(۰) هنگام تألیف کتاب ، ۱۹۰۲ میلادی - مترجم .

(۰۰) أبو الحسن علی بن محمد بن حبیب مصری بغدادی فقیه شافعی معروف بیاوردی (۳۶۴-۴۵۰) ، از دانشمندان بزرگ و شهیر است . کتابش «الاحکام السلطانية في السياسة المدنية الشرعية» يك بار در بن طي ۱۶ و ۶۳۲ و ۶۴۶ صفحه سال ۱۸۵۳ م و بار دیگر در مصر طی ۲۴۶ صفحه سال ۱۲۹۸ چاپ شده است . کتاب دیگر ماوردي نیز بنام «أدب الدنيا والدين» از کتب بسیار مفید است که چندین بار در مصر و جاهای دیگر بطبع رسیده .

حفظ الخارج منها كما يلزمه حفظ الداخل فيها ليكون النسب محفوظاً على صحته معزواً إلى جهته .

٢- تمييز بطونهم ومعرفة أنسابهم ، حتى لا يخفى عليه منهم بنو أب ، ولا يتداخل نسب في نسب ويشبههم في ديوانه على تمييز أنسابهم .

٣- معرفة من ولد منهم من ذكر أو أنثى فيشبهه ، ومعرفة من مات منهم فيذكره ، حتى لا يضيع نسب المولود إن لم يشبهه ، ولا يدعى نسب الميت غيره إن لم يذكره .

٤- أن يأخذهم من الآداب بما يضاهاى شرف أنسابهم وكرم محتدهم ، لتكون حشمتهم في النفوس موقورة وحرمة رسول الله ﷺ فيهم محفوظة .

٥- أن ينزّهم عن المكاسب الدنيئة ، و يمنعهم من المطالب الخبيثة ؛ حتى لا يستقل منهم مبتذل ، ولا يستظام منهم متدلل .

٦- أن يكفّهم عن ارتكاب المآثم ، و يمنعهم من إنتهاك المحارم ، ليكونوا على الدين الذى نصره أغير ، وللمنكر الذى أزالوه أنكر ؛ حتى لا ينطق بدممهم لسان ، ولا يشنأهم إنسان .

٧- أن يمنعهم من التسلط على العامة لشرفهم والتشطط عليهم لنسبهم فيدعوهم ذلك إلى المقت والبغض ، و يبعثهم على المناكرة و البعد ، و يندبهم إلى استعطاف القلوب و تأكف النفوس ، ليكون الميل إليهم أوفى و القلوب لهم أصفى .

٨- أن يكون عوناً لهم في استيفاء الحقوق ، حتى لا يضعفوا عنها ، وعوناً عليهم فى أخذ الحقوق منهم ، حتى لا يمنعوا منها ؛ ليصيروا بالمعونة لهم منتصفين ، وبالمعونة عليهم منصفين .

٩- أن ينوب عنهم في المطالبة بحقوقهم العامة في سهم ذوالقربى في الفى ، والغنيمة الذى لا يخص به أحدهم ، حتى يقسم بينهم بحسب ما أوجبه الله لهم .

١٠- أن يمنع أياما هم أن يتزوجن إلا من الأكفاء لشرفهن على ساير النساء ، صيانة لأنسابهن وتعظيماً لحرمتهن ؛ أن يزوجهن غير الولاة ، أو ينكحهن غير الكفاة .

١١- أن يقوم ذوي الهفوات منهم فيما سوى الحدود بما لا يبلغ به حداً ولا ينهر به دماً ، ويقلل ذا الهيئة منهم عشرته ، ويغفر بيدالوعظ زلته .

١٢- مراعاة وقوفهم بحفظ أصولها و تنمية فروعها ، و إذا لم يرد إليه جبايتها راعى الجباة

لها فيما أخذوه وراعى قسمتها إذا قسموه ، وميَّز المستحقين لها إذا خصت ، وراعى أوصافهم فيما إذا شرطت ؛ حتى لا يخرج منهم مستحق ، ولا يدخل فيها غير محق .

« النقاۃ العامة »

فعمومها أن يردَّ إلى النقيب في النقاۃ عليهم مع ما قد مناه من حقوق النظر خمسة أشياء :

- ١- الحكم بينهم فيما تنازعوا فيه .
 - ٢- الولاية على أيتامهم فيما ملكوه .
 - ٣- إقامة الحدود عليهم فيما ارتكبوه .
 - ٤- تزويج الأيتامى اللاتي لا يتعيَّن أوليائهنَّ أو قد تعيَّنوا فعزلوهنَّ .
 - ٥- إيقاع الحجر على من عته منهم أوسفه ، وفكَّه إذا أفاق ورشد .
- فيصير بهذه الخمسة عامَّ النقاۃ ، فيعتبر حينئذٍ في صحَّة نقابته و عقد ولايته أن يكون عالماً من أهل الإجتهد ليصحَّ حكمه ، وينفذ قضاؤه ... الخ . *

چنانکه گفته شد ؛ از جملهٔ اموری که راجع بشخص نقيب بوده أنساب سادات است که در ضبط آنها کمال مراقبت را داشته وبهمین منظور نقيب سادات هر شهری دفتری برای ثبت اسامی ونسب سادات تهيه مينموده که بنام « جريده » خوانده شده است . این جريده ها بهترين آناری بوده که مشخصات اشراف هر شهری را نشان میداده ومعرفی کامل میکرده است . مع الأسف اینک از آن همه دفاتر چیزی در دست نیست ، و ذیلاً شرحی را که « الذريعة إلى تصانيف الشيعة ٥ : ٩٧ » درباره « جريده » نگاشته است نقل مينمايم :

« جريدة الأنساب »

أيضاً عنوان عامّ لنوع خاصّ من دواوين النسب وهو الذي كان يعملُه نقيب السادات في كلِّ بلد ، أو يأمر نسابة تلك البلدة بتدوينه ؛ صيانةً عن تداخل أنساب السادة القاطنين بتلك البلدة بعضها في بعض . و بناءً تدوينه كما يظهر من بعض الأمارات ، على أن يذكر كلُّ واحدٍ من السادة ، وينتهي نسبه إلى أحد المشاهير من أجداده ، من غير تعرُّض لسائر حواشيه وأقربائه عند ذكره ؛ فيقال لهذا الديوان : « الجريدة » وينسب إلى البلدة التي عمل لها ، فيقال مثلاً : « جريدة إصفهان » و « جريدة الري » و هكذا . وقد جمع جملةً من جرائد البلدان

شیخ الشرف أبو حرب محمد بن محسن الدینوری الذی توفی بعد (۴۸۰) کما مرّ بعنوان «جرائد البلدان» . *

سپس شروحي راجع بچندین جریده از جرائد بلدان ذکر فرموده است .
 از جمله مناصب سادات جلیل که در زمان صفویه رواج کامل یافته ، منصب
 صدر صدارت است که تقریباً جانشین نقابت گردید .

وظائف صدر رسیدگی بأمور خصوص سادات وعموم علماء بوده و نیز موقوفات در تحت
 نظر او اداره میشده است . صدر از طرف شاه وقت تعیین میشده و او در هر شهری جانشینی
 برای خود بنام نایب الصدر انتخاب میکرده است .
 صاحب «تاریخ عالم آرای عباسی : ۱۰۷ ط طهران ۱۳۱۴» ذیل أحوال شاه طهماسب
 اول گوید :

...و چون در این دودمان ولایت نشان ، منصب صدارت که عبارت از تقدیم سادات و ارباب
 عمایم و تکفیل مهمات ایشان و ضبط أوقاف و رسانیدن وجوه بر معارف شرعیّه است بجز
 سادات عظیم القدر فاضل پرهیزکار بدیگری تفویض نمی یابد ، در زمان حضرت شاه جنّت
 مکان از زمره این طبقه جلی الشّان دو نفر منصب عالی صدارت یافتند در اوایل جلوس
 همایون ، امیر قوام الدین حسن اصفهانی بشراکت میر جمال الدین استرآبادی صدر شد ... الخ . *

از جمله کتبی که بطور مفصل درباره صدور و وظایف آنان در اواخر زمان صفویه
 گفتگو کرده «تذکرة الملوك - ورق ۲ و ۳ و ۴» است . این کتاب بسیار مفید و نفیس را که
 ظاهراً بنام اشرف افغان (۱۱۳۷-۱۱۴۲) تألیف شده ، پرفسور مینورسکی V. Minorsky
 استاد دانشگاه لندن ، با حواشی و ملحقات نافعه بسال ۱۹۴۳ در لندن بطبع رسانیده و اخیراً
 نیز در طهران تجدید چاپ شده است .

صاحب «تذکرة الملوك» گوید :

فصل دوم : در بیان شغل صدارت خاصّه و عامّه . مجملّاً ؛ لازمه منصب مطلق
 صدارت تعیین حکام شرع و مباشرین أوقاف تفویضی وریش سفیدی جمیع سادات و علماء و
 مدرّسان و شیخ الاسلامان و پیش نمازان و قضاة و متولیان و حفاظ و سایر خدمه مزارات
 و مدارس و مساجد و بقاع الخیر و وزیرای أوقاف و نظار و مستوفیان و سایر عملة سرکار موقوفات

و محرّارن و غسّالان و حفاّاران با اوست . و دیوان اُحداث اُربعه را که عبارت از قتل و اِزاله بکارت و شکستن دندان و کور کردنست و عالیجاه دیوان بیکی بدون حضور صدور عظام نمیرسد و حکام دیگر شرع را مدخلیت در اُحداث اُربعه نیست ؛ و اُمور شرعی سرکار فیض آثار متعلّق و مختصّ عالیجاه صدر خاصه است ، و مجملی از شغل مختصّه هر يك بدین موجبست :

عالیجاه صدر خاصه ؛ روز شنبه و یکشنبه با دیوان بیکی در کشیکخانه عالی قاپو بدیوان می نشیند و در محال ایران حکام شرع : یزد ، و اُبرقوه ، و نائین ، و اُردستان ، و قومشه و نطنز ، و محلات ، و دلیجان ، و خوانسار ، و برورود ، و فریدن ، و رارومزدج ، و کیار ، و چاپلق ، و جرفادقان ، و کمره ، و فراهان ، و کاشان ، و قم ، و ساوه ، و مازندران ، و استراباد ، و کرایلی ، و حاجیلر ، و کبود جامه را صدر خاصّه تعیین و اُمور متعلّق بصدور خاصّه را در ولایات مفصله مذکوره نایب الصداره و سایر مباشرین صدر خاصّه متوجّه میشده اند .

عالیجاه صدر ممالک ؛ صاحب اختیار تعیین حکام شرع و مباشرین موقوفات از مزارات و مدارس و مساجد و غیرهم از کلّ ممالک محروسه از آذربایجان ، و فارس ، و عراق ، و خراسان میباشد ، سوی آنچه در تحت اسم صدر خاصّه تفصیل یافته ، با صدر ممالک است ؛ و در بعضی از اُزمنه سلاطین صدارت خاصّه و عامّه با يك شخص بوده .

مجملاً ؛ عزل و نصب مباشرین موقوفات اگر تفویضی بوده باشد بصدور خاصّه و عامّه متعلّق است ، و اگر شرعی باشد هیچ يك از حکام شرع و صدور را مدخلیتی در آن نیست ، بلکه شرعاً هر کس را واقف اوقاف متولی و صاحب اختیار قرارداده باشد مباشر خواهد بود ، و تغییر آن مخالف شریعت مقدّسه نبویست . *

مینورسکی در تعلیقات خود (ص ۷۳) براین قسمت « تذکرة الملوك » مینویسد (۰) :
فصل دوم - وظایف صدور در دوران سلطنت سلاطین صفویه دستخوش تغییراتی شگرف گردید . در « عالم آرا » ص ۱۰۷ مطالبی راجع به آغاز سلطنت صفوی مندرج است که وظایف صدور را باین شرح خلاصه میکند : « آنها باید سادات و معتمّین را مقدّم دارند و مانند

(۰) تعلیقات مینورسکی ضمیمه اصل کتاب در لندن بطبع رسیده و اخیراً در طهران بنام « سازمان اداری - حکومت صفوی » با مقدمه و فهرس در ۳۴۲ صفحه چاپ شده است .

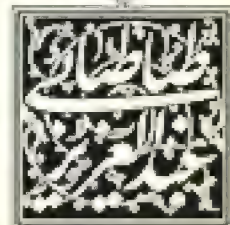
معاونین آنها انجام وظیفه کنند و در ایجاد موقوفات و پرداخت و جوهات در راه امور شرعی و عرفی تعلل روا ندارند .

در زمان سلطنت شاه طهماسب همواره دو صدر وجود داشت ولی تفکیک و تقسیم آنان بخاصه و عامه هنوز معمول نبود . شاردن در « ج ۷ ص ۴۶ » صدر را « روحانی عالیمقام » مشابه با مفتی اعظم عثمانی میخواند و میگوید : وی رئیس « دیوان روحانی » است . اساساً صدر در آغاز کار ، صدر موقوفات خوانده میشد . شاه عباس ثانی برای کاستن نفوذ صدر ، وی را وزیر اعظم خود کرد و مقام صدارت را بلا تصدی گذارد . شاه سلیمان وظایف صدر را تفکیک و بصدر خاصه و عامه سپرد . صدر خاصه بأمور خالصه سلطنتی پرداخت و صدر عامه بأملاك عامه مردم . صدر خاصه از لحاظ رتبه بر صدر عامه برتری داشت . در مجامع و بارهای عام بردست چپ سلطان می نشست و در دست راست سلطان وزیر اعظم قرار میگرفت . صدور را معمولاً نوآب میخواندند (سانسون ص ۱۹ و کمپفر ص ۹۸) و با خاندان سلطنت وصلت میکردند ... *

اهتمام علما و سادات در حفظ انساب و نقل کلمات بزرگان

مقدمه شرحی که « تاج العروس ۱ : ۴۸۳ » در معنی « نسب » نگاشته نقل مینماییم . گوید :
و قال اللبّی فی « شرح الفصیح » : النّسبُ : معروف ، و هو أن تذكر الرجل ؛ فتقول : هو فلان بن فلان ، أو تنسبه إلى قبيلة أو بلد أو صناعة . ومثله فی « التهذیب » و « الأساس » .
ترجمه اینکه : لبّی در کتاب « شرح الفصیح » گوید : نسب : کلمه معروفی است ، و آن چنین است که شخصی را بدینسان یاد کنی که : او است فرزند فلان ، فرزند فلان . یا اینکه شخصی را بقبیله یا شهر یا صنعتی منسوب نمایی . و مثل همین شرح در کتاب « تهذیب » و « اساس » آمده است . *

چنانکه در اوایل کتاب گفته شد ، اشراف و سادات و عموم دانشمندان بعلم نسب اهمیت فراوان میداده اند ؛ و این موضوع از بررسی کتب انساب و تواریخ کشف میشود ، چنانکه صاحب « الذریعه ۲ : ۳۶۹ » نیز شرح مبسوطی در این باره مرقوم داشته است .



صاحب «كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون ١: ١٧٨

عبارت صاحب كشف الظنون ط أخير تركيه « ذيل عنوان (علم الأنساب) گوید :
در تعريف علم أنساب هو علم يتعرف منه أنساب الناس وقواعده الكليّة والجزئية،
وأهميت آن والغرض منه الاحتراز عن الخطأ في نسب شخص . وهو علم
عظيم النفع ، جليل القدر ، أشار الكتاب العظيم في :

وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِلَى تَفْهَمِهِ، وَحَثَّ الرَّسُولُ الْكَرِيمُ فِي : تَعَلَّمُوا أَنْسابَكُمْ
تَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ عَلَى تَعَلُّمِهِ . و العرب قد اعتنى في ضبط نسبه إلى أن كثر أهل الإسلام ،
و اختلط أنسابهم بالأعجام ؛ فتعذر ضبطه بالآباء ، فانتسب كل مجهول النسب إلى بلده أو
حرفته أو نحو ذلك ، حتى غلب هذا النوع . و هذا العلم من زياداتي على « مفتاح السعادة »
والعجب من ذلك الفاضل كيف غفل عنه مع أنه علم مشهور طويل الذيل ، وقد صنفوا فيه
كتباً كثيرة . * سپس كتب مصنفه در أنساب را شرح داده است .

ابن حجر مکی شافعی ، أحمد بن محمد بن علي هيثمي ،
مفتي حجاز (متوفى ٩٧٣) که از جمله متعصبان بنام است ،
در کتاب « الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع
والزندقه : ١٨٢ ط ٢ مصر ١٣٧٥ » گوید :

عبارت صاحب الصواعق
المحرقة در اهمیت و
عظمت علم أنساب

الخامس : ينبغي لكل أحد أن يكون له غيرة على هذا النسب الشريف وضبطه ،
حتى لا ينتسب إليه صلى الله عليه وسلم أحد إلا بحق ، ولم تزل أنساب أهل البيت النبوي
مضبوطة على تطاول الأيام ، و أحسابهم التي بها يتميزون محفوظة عن أن يدعيها الجهال
واللثام ؛ قد ألهم الله تعالى من يقوم بتصحيحها في كل زمان ، ومن يعتني بحفظ تفاصيلها في كل
أوان ، خصوصاً أنساب الطالبيين والمطليبين . ومن ثم وقع الإصطلاح على اختصاص الذرية
الطاهرة بني فاطمة من بين ذوي الشرف ، كالعباسيين والجعفرية بلبس الأخضر ؛ إظهاراً
لمزيد شرفهم . قيل : وسببه أن المأمون أراد أن يجعل الخلافة فيهم ، أي و يدل عليه ما يأتي
في ترجمة علي الجواد من أنه عهد إليه بالخلافة ، فاتخذ له شعاراً أخضر ، وألبسهم ثياباً خضراً
لكون السواد شعار العباسيين والبياض شعار سائر المسلمين في جمعهم ونحوها ، والأحمر

مختلف في تحريمه ، والأصغر شعار اليهود في آخر الأمر ...

تا آنکه گوید : ... هذا ، وقد ورد التحذير العظيم عن الإتيان إلى غير الآباء ، وأنه كافر ملعون ؛ ففي « صحيح البخاري » : عن ابن عباس رضي الله عنهما ؛ قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : **مَنْ اتَّسَبَ إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ أَوْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ** . والأحاديث في ذلك كثيرة مشهورة ، فلا تطيل بذكرها ؛ أعاذنا الله من الكذب عليه وعلى آبائه ، وحشرنا في زمرة أهل هذا البيت النبوي العظيم المكرم ، فأننا من محبيهم وخدمة جنابهم ... *

ابن شهر آشوب در « کتاب المناقب ۱ : ۳۷۴ » فرماید :

والناس يسمون أولاده بأهل البيت ، وآل محمد ، وعتره النبي ، وأولاد الرسول ، وآل طه ويس ، و يلقبونهم بالسيد والشريف ؛ والناس يتمنون أن يكونوا منهم حتى وضع لذلك علم الأنساب و كتب الشجرة ، و يجوزون ذوائب المدعين ؛ إحتراماً لهم . ولا يحكم عليهم إلا نقباًؤهم مع فقرهم و عجزهم والأعداء يتركون أكابرهم و يتبركون بأصاغرهم ، و يقتلون أحياءهم ويعظمون زيارة أمواتهم ، و يخربون دورهم و يزورون قبورهم كأنهم يعادون للدنيا و يمدونهم للآخرة ! *

بالجمله ، حفظ و حراست أنساب دودمان نبوي در جميع أدوار اسلامی در نهایت درجه اهمیت بوده ، و شایسته است در این عصر مظلم نیز تمامی سادات بخاطر احياء مجد و عظمت دیرین خود و بدست آوردن حقوق و مناصب متعلقه که موجب سعادت و شرافت دارین است باین موضوع توجّهی شایان مبذول دارند ، و در حفظ أنساب خود بکوشند و بجملة وظائف عمومی و خصوصی قیام و اقدام نمایند و بکایک أوامر الهی و سنن اسلامی را فرمان برند ، که ایشان بمتابعت از شریعت جدّ بزرگوار و أجداد عالی‌مقدار خود سزاوارتر از دیگرانند ، والله الموفق والمعین .



آیات وارده در فضائل سادات آل پیغمبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ *

«سوره ۱۰۸»

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ *

سوره کوثر بزرگترین سند افتخار سادات است. خداوند عزوجل این ذریه عظیم را به پیغمبر گرامی خود عطا فرموده و این موهبه جلیل را بر وجود مقدسش ارزانی داشته است و سوره‌ی مخصوص از قرآن کریم بر حضرتش نازل نموده تا موجب تسکین قلب مبارک او گردیده، عالمیان هم این عنایت بدانند و همه قدر این شرافت بخوبی بشناسند.

مفسرین، کلمه کوثر را در این سوره مبارکه بذریه پیغمبر اکرم ﷺ تفسیر نموده‌اند. امام فخر رازی شافعی از بزرگان علمای اهل سنت (۵۴۳ یا ۵۴۴ - عید فطر ۶۰۶) در جلد هشتم تفسیر کبیر «مفاتیح الغیب : ۴۹۸ ط مصر» گوید :

والقول الثالث : الكوثر : أولاده . قالوا : لأن هذه السورة إنما نزلت ردّاً على من عابه ﷺ بعد ميم الأولاد . فالمعنى أنه يعطيه نسلًا يبقون على مر الزمان . فانظر ! كم قتل من أهل البيت ، ثم العالم ممتلئ منهم ! ولم يبق من بني أمية في الدنيا أحدٌ يعابه ! ثم انظر ! كم كان فيهم من الأكابر من العلماء ، كالباقر والصادق والكاظم والرضا عليهم السلام ، والنفس الزكية وأمثالهم . *

ترجمه : قول سوم آن که کوثر بمعنی اولاد پیغمبر است . مفسرین گفته‌اند : این معنی باین دلیل گوئیم که این سوره برای رد سخن عیب‌جویانی که میگفتند پیغمبر علیه السلام اولاد ندارد ، نازل شده . پس معنی این باشد که خداوند متعال چنان نسلی به پیغمبر عطا فرماید که تا قیامت باقی و برقرار خواهد ماند . بین ! چقدر از اهل بیت کشته شد و با این وصف دنیا از ایشان پر است ، أمّا از بنی‌امیه يك نفر شناسا نیست ! باز بین ! چقدر در میان اهل بیت مردان بزرگ پدید آمدند ، همچون باقر و صادق و کاظم و رضا علیهم السلام

و صاحب نفس زکیّه و أمثال ایشان :

مفسّر بزرگوار ، شیخ أبو الفتوح رازی از دانشمندان بزرگ قرن پنجم و ششم در جلد دهم « روض الجنان و روح الجنان » (ص ۳۷۲ ط ۲ طهران) در تفسیر این سوره مبارک فرماید :
یعنی : دل تنگ مکن از آنکه تو را اُتر خوانند ، که ما تو را کثرتی دهیم در عقب و نسل و فرزندان که بر زمین هیچ بقعه و خطه نماند الاّ و جماعتی از فرزندان تو آنجا باشند ؛ نه بینی که روز طفّ کربلا ، آن جماعت ؛ اهل بیت (ع) را بکشتند ، از فرزندان امام حسین علیه السلام جز علیّ اکبر زین العابدین علیه السلام نماند . خدای تعالی از نسل او تنها عالم پر کرد ؛ اکنون تو شکر کن خدای را و نماز کن و روز عید شتر بکش که دشمنان و عیبّان تو اُتر و دنبال بریده خواهند بود . تا از آنانکه این گفتند در جهان اثر نماند ایشان را و أعقاب ایشان را .

مولانا محسن فیض کاشانی در تفسیر شریف « صافی » : ۴۴۶ ط ۲ طهران ۱۳۳۴ ، ذیل آیه مبارکه **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا** یعنی العترة الطاهرة خاصة فمنهم ظالم لنفسه لا يعرف إمام زمانه و منهم مقتصد يعرف الإمام و منهم سابق بالخيرات باذن الله هو الإمام علیه السلام . فی « البصائر » عن الباقر علیه السلام : هي في ولد علي و فاطمة عليهما السلام . وفي « الكافي » عنه علیه السلام ، قال : السابق بالخيرات : الإمام . والمقتصد : العارف للإمام علیه السلام ، والظالم لنفسه : الذي لا يعرف الإمام . وعن الصادق علیه السلام : إنه قيل له : إنها في الفاطميين . فقال : ليس حيث تذهب ، ليس يدخل في هذا من أشار بسيفه ودعا الناس إلى ضلال . فقيل : أي شيء الظالم لنفسه ؟ قال : الجالس في بيته لا يعرف حق الإمام ، والمقتصد العارف بحق الإمام والسابق بالخيرات الإمام . وعن الكاظم علیه السلام : أنه تلا هذه الآية ، قال : فنحن الذين اصطفانا الله عز وجل وأورثنا هذا الكتاب ، فيه تبيان كل شيء . وعن الرضا علیه السلام : أنه سئل عنها ، قال : ولد فاطمة عليها السلام ، والسابق بالخيرات الإمام ، والمقتصد العارف بالإمام ، والظالم لنفسه الذي لا يعرف الإمام . وفي « العيون » عنه علیه السلام : أراد بذلك العترة الطاهرة ، ولو أراد

الأمة لكانت بأجمعها في الجنة ، لقول الله : **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ (الآية)** ثم جمعهم كلهم في الجنة ، فقال : **جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا (الآية)** فصارت الوراثة للعترة الطاهرة لا لغيرهم . وفي « الخرائج » عن الزكي عليه السلام : كلهم من آل محمد (ص) الظالم لنفسه : الذي لا يقر بالإمام عليه السلام ، والمقتصد : العارف بالإمام ، والسابق بالخيرات : الإمام عليه السلام . وعن الصادق عليه السلام : ان فاطمة عليها السلام لعظمها على الله حرم ذريتها على النار ، وفيهم نزلت : **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ (الآية)** ثم فسر الفرق الثلاث بما مر . وفي « المجمع » عنه عليه السلام : الظالم لنفسه منّا : من لا يعرف حق الإمام ، والمقتصد منّا : من يعرف حق الإمام ، والسابق بالخيرات : هو الإمام ، وهو لا ، كلهم مغفور لهم . وفي « الإحتجاج » عنه عليه السلام انه سئل عنها وقيل له إنها لولد فاطمة عليها السلام خاصة . فقال : أما من سل سيفه ودعا الناس إلى نفسه إلى الضلال من ولد فاطمة عليها السلام فليس بداخل في هذه الآية . قيل : من يدخل فيها ؟ قال : الظالم لنفسه الذي لا يدعو الناس إلى ضلال ولا هدى ، والمقتصد منّا أهل البيت : العارف حق الإمام ، والسابق بالخيرات : الإمام . وفي « المناقب » عنه عليه السلام : نزلت في حقنا وحق ذريتنا . وفي رواية عنه عن أبيه عليهما السلام : هي لنا خاصة وإيّانا عنى . وعن الباقر عليه السلام : هم : آل محمد صلوات الله عليهم ، وفي « المعاني » عنه عليه السلام : انه سئل عنها ، فقال : نزلت فينا أهل البيت ، فقيل : فمن الظالم لنفسه ؟ قال : من استوت حسنة سيئاته منّا أهل البيت فهو : الظالم لنفسه . فقيل : من المقتصد منكم ؟ قال : العابد لله في الحالين حتى يأتيه اليقين فقيل : فمن السابق منكم بالخيرات ؟ قال : من دعا والله إلى سبيل ربه وأمر بالمعروف ونهى عن المنكر ولم يكن للمضلين عضداً ولا للخائنين خصيماً ولم يرض بحكم الفاسقين إلا من خاف على نفسه ودينه ولم يجد أعواناً . وعن الصادق عليه السلام : انه سئل عنها ، فقال : الظالم يحوم حول نفسه ، والمقتصد يحوم حول قلبه ، والسابق بالخيرات فعلي والحسن والحسين عليهم السلام ومن قتل من آل محمد صلوات الله عليهم شهيداً . وفي « سعد السعود » عنه عليه السلام : هي لنا خاصة ، أما السابق بالخيرات فعلي بن أبي طالب والحسن والحسين عليهم السلام والشهيد منّا ، وأما المقتصد فصائم بالنهار وقائم بالليل . وأما الظالم لنفسه ففيه ما في الناس

و هو مغفور له . ذَلِكَ هُوَ النُّزْلُ الْكَبِيرُ إشارةٌ إلى التَّوْرِيثِ أو الاصطفاء أو السبق .
 جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا فِي «المعاني» ؛ عن الصادق عليه السلام : يعني المقتصد والسابق . وفي «المجمع»
 عن النبي صلى الله عليه وآله في هذه الآية ، قال : و أمّا السابقُ فيدخل الجنةَ بغير حساب ،
 و أمّا المقتصدُ فيحاسب حساباً يسيراً ، و أمّا الظالم لنفسه فيحبسُ في المقام ثم يدخل الجنة ،
 فهم الذين قالوا : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ . *

دیگر از جمله آیات وارده در فضائل آل پیغمبر ﷺ آیه شریفه ۲۲ از سوره شوری است :
 ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ . قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
 أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ، وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نِّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا ؛ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۰) .

شیخ أبوالفتوح رازی قدس سره ، ضمن شرح مفصل و مبسوطی که در تفسیر این آیه
 شریفه آورده و احادیث بسیاری نیز در فضائل آل محمد علیهم السلام ذکر کرده است ، فرماید :
 بعضی دیگر گفتند : این قربی فرزندان عبدالمطلب اند . انس بن مالک روایت کرد که
 رسول ﷺ گفت : نَحْنُ وَوَلَدُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ : أَنَا وَحَمْزَةُ وَجَعْفَرٌ وَعَلِيٌّ
 وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ وَمَهْدِي . أحمد بن عامر روایت کرد ، از پدرش ، از رضا (ع) ، از پدرانش ،
 از امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که : رسول (ص) فرمود : بهشت حرام است بر آنانکه
 بر اهل بیت من ظلم کنند و عترت مرا برنجانند ، و هر کس که صنیعتی کند با یکی از فرزندان
 عبدالمطلب و او مکافات نتواند کرد ؛ او را من مکافات کنم روز قیامت .

بعضی دیگر گفتند : آنانند که خمس حلال است ایشان را و زکوة بر ایشان حرام ، و
 ایشان آنند که مدنس نشده اند در جاهلیت و اسلام ، و هم الذین ذکرهم الله فی قوله :

(۰) ترجمه : این است آنکه مژده دهد خدا بندگان را ، آنان را که گرویدند و کردند کارهای
 شایسته . بگو نمیخواهم از شما بر آن أجری مگر دوستاری در خویشاوندان ، و هر که کسب کند نیکویی را
 بفرمایم مرا و در آن نیکویی . بتحقیق خدا آمرزنده سپاس پذیرنده است : «تفسیر أبوالفتوح» .

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ، وَ فِي قَوْلِهِ :
 مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ، وَ فِي قَوْلِهِ :
 وَآتِ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ : «روض الجنان ۹ : ۴۰» . ❖

أَحَادِيثُ وَارِدَةٌ فِي فَضَائِلِ سَادَاتِ ذُرِّيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

احادیثی که در فضائل و مناقب اولاد پیغمبر اکرم علیه السلام وارد شده از شمار افزونست . آنچه در خصوص امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء و حسنین صلوات الله علیهم ، یا بلفظ اهل البيت رسیده در کتب جداگانه بسیار جمع آوری شده ؛ و این مقدمه را یکی از آن احادیث که دستور العمل همه مسلمین است و عمل بآن موجب سعادت دارین خواهد بود زینت میدهیم ، باشد که این حدیث و سایر احادیث این فصل موجب بیداری عموم و بالخصوص سادات عظام واقع گردد . جلال الدین سیوطی در کتاب « الجامع الصغیر ۱ : ۴۲ » و ابن حجر مکی در « صواعق : ۱۷۰ ط ۲ » از پیغمبر اکرم علیه السلام چنین روایت کرده اند :

أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ : حُبِّ نَبِيِّكُمْ ، وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ ؛ فَإِنَّ حَمَلَةَ الْقُرْآنِ فِي ظِلِّ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ ، مَعَ أَنْبِيَآءِهِ وَأَصْفِيَآئِهِ - أَبُو نَصْرٍ عَبْدِ الْكَرِيمِ الشِّيرَازِيُّ فِي فَوَائِدِهِ (فر) و ابن النجار عن علی (ع) .

اینک شمه‌یی از احادیث وارده در فضائل اولاد پیغمبر علیه السلام را که اختصاص باهل بیت علیهم السلام نداشته و شامل همه سادات و فرزندان آنحضرتست نقل و باقی را موکول بمقدمه جلد دیگر مینماییم ؛ زیرا نقل همه احادیث از گنجایش این جلد خارج است و بسیاری از آنها در « بحار الانوار ج ۲۰ : ۵۶ بعد و ج ۱۰ » و همچنین در مجلدات دیگر آن کتاب شریف نیز پراکنده میباشد .

(۰) ادب کنید فرزندان خود را بر سه خصلت : دوستی پیغمبرتان ، و دوستی اهل بیت او ، و خواندن قرآن ؛ بدرستی که حاملان قرآن با پیغمبران و برگزیدگان خدا در سایه لطف خدا هستند روزیکه سایه بی نیست مگر سایه خدا .

این حدیث را ابو نصر عبدالکریم شیرازی در « فوائد » و ابن شیرویه دیلمی از « مسند الفردوس » و ابن نجار از علی علیه السلام روایت کرده اند .

- ۱- عن النبی ﷺ : أَكْرِمُوا أَوْلَادِي الصَّالِحِينَ لِلَّهِ وَالطَّالِحِينَ لِي : « کتاب الشَّهاب : ۱۴ » (۰) « جامع السَّعَادَات ۲: ۲۱۴ ط نجف ۱۴۷۵ » .
- ۲- عن النبی ﷺ : أَكْرِمُوا ذُرِّيَّتِي الصَّالِحِينَ لِلَّهِ وَالطَّالِحِينَ لِي : « سراج الأنساب » .
- ۳- قال رسول الله ﷺ : حَقَّتْ شَفَاعَتِي لِمَنْ أَعَانَ ذُرِّيَّتِي بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَمَالِهِ . وَرَوَى عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ : أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَوْ جَاءُوا بِذُنُوبٍ أَهْلِ الدُّنْيَا : الْمَكْرَمُ لِذُرِّيَّتِي ، وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ ، وَالسَّاعِي لَهُمْ عِنْدَ اضْطِرَارِهِمْ ، وَالْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ . وَقَالَ ﷺ : أَكْرِمُوا أَوْلَادِي وَحَسِّنُوا آدَابِي . وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَكْرِمُوا أَوْلَادِي الصَّالِحِينَ لِلَّهِ وَالطَّالِحِينَ لِي : « جامع الاخبار فصل ۱۰۴ » (۰۰) .

- ۴- روى ابن شيرويه في « الفردوس » عن علي عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ : الْمَكْرَمُ لِذُرِّيَّتِي ، وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ ، وَالسَّاعِي

(۰) روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم : گرامی دارید اولاد مرا ، نیکانشان را از برای خدا ، و بدانسانرا از برای من .

این حدیث را فقیه جلیل شیخ یحیی بحرینی در کتاب شریف « الشهاب فی الحکم والاداب » روایت کرده است . کتاب مذکور بسال ۱۳۲۲ طی ۷۰ صفحه در طهران بطبع رسیده . و نیز آنرا علامه فقیه و مجتهد شهر مولی محمد مهدی نراقی در « جامع السعادات » ذکر کرده است .

(۰۰) فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم : شفاعت من حق کسی است که یاری کند ذریه مرا بدست و زبان و مالش . و روایت شده از پیغمبر (ص) که فرمود : چهار دسته اند که من شفیع آنها هستم در روز قیامت ؛ اگر چه با کتاه همه مردم دنیا بیایند : گرامی داورنده و اکرام کننده ذریه من و بر آورنده حاجتهای آنان و کوشش کننده در دفع گرفتاری و اضطراب آنان ، و دوست دارنده آنان بقلب و زبانش . و نیز پیغمبر (ص) فرمود : گرامی دارید فرزندان صالح مرا برای خدا و فرزندان طالح مرا برای من .

این چند حدیث را « جامع الاخبار » روایت کرده است . « جامع الاخبار » از کتب بسیار مشهور حدیث است که ظاهراً در قرن هفتم تألیف شده و از سال ۱۲۷۰ هجری تا این تاریخ چندین مرتبه بطبع رسیده است . سید محمد بن عبدالحسین حسینی جزائری نجفی در مجموعه مجتبی که بسال ۱۰۶۲ نوشته ، چند حدیث از « جامع الاخبار » نقل کرده و در مفتاح احادیث چنین نوشته است : من کتاب « معارج الیقین فی اصول الدین » و هو الکتاب الذی اشتهر بین الناس بـ « جامع الاخبار » تسمیه : ... برای اطلاع بیشتر راجع باین کتاب و مؤلفش رجوع شود به « الذریعه ۵ : ۳۳ » .

لهم في أمورهم عند ما اضطروا اليه ، والمحجب لهم بقلبه ولسانه : « بحار الانوار ٧ : ٣٤٧ » .

این حدیث را ابی صباغ مالکی نیز در کتاب «الفصول المهمة في معرفة الأئمة : ١٠ ط طهران » از ابن شیرویه نقل کرده و در « صواعق : ١٧٤ » نیز مذکور است .

۵ - من تفسیر الشعلبی ، باسناده ، عن عمر بن موسى ، عن زيد بن علي بن الحسين ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن علي بن أبي طالب صلوات الله عليهم . قال : شكوت إلى رسول الله ﷺ حسد الناس لي ، فقال : أما ترضى أن تكون رابع أربعة ؟! أول من يدخل الجنة أنا وأنت والحسن والحسين ، وأزواجنا عن إيماننا وشمائلنا ، وذرياتنا خلف أزواجنا ، وشيعتنا خلف ذرياتنا : « خصائص الوحي المبين في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام : ٥٤ ط طهران ١٣١١ » (٠) .

۶ - عن النبي ﷺ : ان لله عز وجل ثلاث حرّات فمن حفظهن حفظ الله دينه ودينه و دنياه ، ومن لم يحفظهن لم يحفظ الله دنياه ولا آخرته : حرمة الاسلام ، وحرمتي ، وحرمة رجمي - أخرجه الطبراني في الكبير عن أبي سعيد الخدري : « كلمة حول الرؤية : ٥٥ » (٠٠) .

۷ - محمد بن علي بن الحسين في « عيون الأخبار » عن محمد بن الحسن ، عن الصفار ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن علي بن معبد ، عن الحسين بن خالد ، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام . قال :

(٠) ترجمه متن حدیث : علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : شکایت کردم به پیغمبر صلی الله علیه وآله از حسد مردم نسبت بمن . پیغمبر فرمود : آیا راضی نیستی که از این چهار گروه باشی : اول کسی که داخل بهشت شود من و تو و حسن و حسین باشیم ، و همسران ما در راست و چپ ما باشند ، و ذراری ما پشت سر همسران ما ، و بیروان ما پس از ذریه ما . این حدیث را ابن بطریق در کتاب «خصائص» از «تفسیر تعلی» روایت کرده ، و نیز همین حدیث را با اندک اختلاف لفظی ابن حجر در «صواعق : ١٥٩ ط ٢» از «کتاب المناقب» احمد بن حنبل و کتاب طبرانی نقل کرده است .

(٠٠) روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود : خدای عزوجل را سه حرمت است که هر کس حفظ کرده و رعایت نماید ، خداوند حفظ فرماید دین و دنیايش را ، و هر که رعایت آنها نکند حفظ نکند خداوند نه دنیا و نه آخرتش را ؛ و آن سه : حرمت اسلام است و حرمت من و حرمت رحم من . این حدیث را طبرانی در کتاب کبیرش از ابوسعید خدری روایت کرده است . «کلمة حول الرؤية» از آثار نفیسة حجة الاسلام حاج سید عبدالحسین شرف الدین عاملی است و دو بار بطبع رسیده .

النَّظَرُ إِلَى ذُرِّيَّتِنَا عِبَادَةٌ . قلت : النظر إلى الأئمة منكم أو النظر إلى ذُرِّيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ ؟ فقال : بَلِ النَّظَرُ إِلَى جَمِيعِ ذُرِّيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِبَادَةٌ ؛ مَا لَمْ يُفَارِقُوا مِنْهَا جَهَ وَلَمْ يَتَلَوَّثُوا بِالْمَعَاصِي . وفي « الأمالي » بهذا السند مثله إلا أنه ترك قوله ما لم يفارقوا منهاجه (إلى آخره) : « وسائل الشيعة : ۴ كتاب الحج آخر أبواب العشرة » (۰) .

۸ - وأخرج أبو الشيخ من جملة حديث طويل : يا أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّ الْفَضْلَ وَالشَّرَفَ وَالْمَنْزِلَةَ وَالْوِلَايَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذُرِّيَّتِهِ فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكُمْ الْبَاطِلُ : « الصَّوَاعِقُ الْمَحْرَقَةُ : ۱۷۴ » (۰۰) .

۹ - عن النَّبِيِّ ﷺ : إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ ذُرِّيَّةً يَنْسَبُونَ إِلَيْهِمْ إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ ، فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ : « كتاب الشهاب : ۱۶ » (۰۰۰) .

۱۰ - عن النَّبِيِّ ﷺ : حَقَّتْ شَفَاعَتِي لِمَنْ أَعَانَ ذُرِّيَّتِي بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَمَالِهِ : « كتاب الشهاب : ۲۴ » (۰۰۰۰) .

۱۱ - أخرج الخطيب عن عثمان رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : مَنْ صَنَعَ صَنِيعَةً إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْفِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي الدُّنْيَا فَعَمِلَى مُكَافَأَتَهُ إِذَا لَقِينِي :

(۰) شيخ صدوق در « عيون الاخبار » از حسين بن خالد روايت کرده كه گفت : حضرت رضا عليه السلام فرمود : نظر کردن بذريه ما عبادت است . حسين بن خالد كويد : عرض كردم : نظر کردن بامامان عبادتست يا نظر کردن بجمع ذريه پيغمبر ؟ حضرت فرمود : نظر کردن بجمع ذريه پيغمبر صلى الله عليه وآله عبادتست ماداميكه بر منهاج و طريقه او بوده و دامنشان از گناهان پاك باشد . و در « أمالي » نيز بهمين سند حديث مذكور را روايت کرده ، اما جمله (ماداميكه بر منهاج ...) تا آخر را در آنجا ذكر ننموده است .

این حديث را شيخ حر عاملی در كتاب « وسائل » از دو كتاب صدوق نقل کرده است .

(۰۰) أبو الشيخ در حديث طويلی از پيغمبر (ص) روايت کرده كه فرمود : ای مردم ! فضل و شرف و منزلت و ولايت برای رسول خدا و ذريه او است ، سخنان بيهوده شما را فريب ندهد .

(۰۰۰) پيغمبر (ص) فرمود : بدرستي كه هر پيغمبری را ذريه يی است كه منسوب بپدرانسان هستند ، مگر فرزندان فاطمه كه من پدر آنها هستم .

(۰۰۰۰) پيغمبر (ص) فرمود : شفاعت من شامل حال كسی است كه باری كند ذريه مرا بدست و زبان و مالش .

« الصواعق المحرقة : ۱۸۵ » (۰) .

۱۲ - وبالإسناد ؛ أخبرنا الحفّار ، قال : حدّثنا أبو علي محمد بن أحمد الصوّاف ، قال : حدّثنا إسحاق بن عبدالله بن سلمة ، قال حدّثنا زيد بن عبدالغفار الطيالسي ، قال : حدّثنا حسين ابن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، عن عمّه علي بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، عن الحسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، عن علي بن أبي طالب زوج فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، قال : (قال رسول الله ﷺ) : أَيُّمَا رَجُلٍ صَنَعَ إِلَى رَجُلٍ مِّنْ وَلَدِي صَنِيعَةً فَلَمْ يَكْفِهِ عَلَيْهَا فَأَنَا الْمَكَافِي لَهُ عَلَيْهَا : « أمالي شيخ طوسي : ۲۲۷ ط طهران ۱۳۱۴ » (۰۰) .

۱۳ - ومن كتاب « الفردوس » : عن عبدالله بن عمر ، عن النّسبيّ رحمه الله ﷺ أَنَّهُ قَالَ : أَوَّلُ مَنْ أَشْفَعَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَنْ أُمِّي أَهْلُ بَيْتِي ثُمَّ الْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ : « الفصول المهمة في معرفة الأئمة : ۱۰ » (۰۰۰) .

۱۴ - حدّثنا محمد بن موسى المتوكل (ره) قال : حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد الأشعري عن سلمة الخطّاب عن الحسين بن سعيد الأزدی عن إسحاق بن إبراهيم عن عبدالله بن صباح عن أبي بصير عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام . قَالَ : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَتَغْشَاهُمْ ظُلْمَةٌ شَدِيدَةٌ فَيُضْجَعُونَ إِلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُونَ : يَا رَبِّ اكْشِفْ عَنَّا هَذِهِ الظُّلْمَةَ ؛ قَالَ : فَيُقْبَلُ قَوْمٌ يَمْشِي النُّورُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ قَدْ أَضَاءَ أَرْضَ الْقِيَمَةِ ، فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَمْعِ : هَؤُلَاءِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ ؛ فَيَجِئُهُمُ النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ : مَا هَؤُلَاءِ بِأَنْبِيَاءِ ؛ فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَمْعِ : هَؤُلَاءِ مَلَائِكَةٌ ؛ فَيَجِئُهُمُ النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ : مَا هَؤُلَاءِ بِمَلَائِكَةٍ ؛ فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَمْعِ : هَؤُلَاءِ شُهَدَاءُ ؛ فَيَجِئُهُمُ النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ : مَا هَؤُلَاءِ بِشُهَدَاءِ ؛ فَيَقُولُونَ

(۰) خطیب از عثمان روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود : هر کس خدمتی بیکى از اعیان عبدالمطلب نماید بر من است که او را پاداش دهم بهنگام ملاقاتش با من .

(۰۰) ترجمه متن حدیث : پیغمبر (ص) فرمود : هر کس خدمتی بیکى از فرزندان من نمود و او جبران نکرد ، من پاداش او را خواهم داد .

(۰۰۰) کتاب « فردوس » از عبدالله بن عمر روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود : اول کسانی که من در روز قیامت از امت خود شفاعت میکنم اهل بیتم هستند و سپس هر که بایشان نزدیکتر باشد .

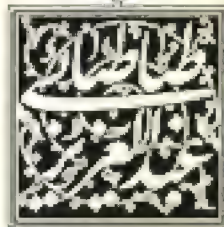
من هم؟ فيجيبهم النداء: يا أهل الجمع! سلوهم: من أنتم؟ فيقول أهل الجمع: من أنتم؟ فيقولون: نحن العلويون؛ نحن ذرية محمد رسول الله ﷺ؛ نحن أولاد علي ولي الله، نحن المخصوصون بكرامة الله؛ نحن الآمنون المطمئنون. فيجيبهم النداء من عند الله عز وجل: اشفعوا في محبيكم وأهل مودتكم وشيعتكم، فيشفعون، فيشفعون: «أما لي صدوق مجلس ٤٧: ١٧٠».

چنانکه درمفتاح این احادیث گفته شد، اخبار وارده از پیغمبر اکرم وائمة اطهار صلوات الله عليهم در فضائل ذراری رسول ﷺ از حد احصا خارج است، و آنچه ذکر شد نمونه بی بیش نیست. لذا این قسمت را بحديث ذیل خاتمه داده و باقی را موكول بكتب مربوطه و مقدمه مجلدات دیگر مینمایم:

حديث غريب: در مقدمه صحیفه شریفه سجادیه، ضمن حدیث طویلی چنین مسطور است: ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: ما خرج ولا يخرج منا أهل البيت إلى قيام قائمنا أحد يدفع ظلماً أو ينعش حقاً إلا اضطلمته البلية وكان قيامه زيادة في مكروهننا وشيعتنا! این کلام شریف حقاً از معجزات امام صادق علیه السلام است که صفحات تاریخ هزار و سیصد و چند ساله اسلام گواه صدق آن میباشد.

اعتقاد شیعه و کلمات علماء درباره سادات

باب الاعتقاد في العلوية: قال الشيخ أبو جعفر (ره): إعتقادنا في العلوية أنهم آل رسول الله، وأن مودتهم واجبة لأنها أجر الرسالة. قال الله تعالى: قُلْ لَا اسْتُلْكُم عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى. والصدقة عليهم محرمة لأنها أوساخ ما في أيدي الناس، ولا طهارة لهم إلا صدقتهم بعبودتهم وإيمانهم وصدقة بعضهم على بعض. وأما الزكاة فإنها تحل لهم عوضاً عن الخمس، لأنهم قد منعوا منه. واعتقادنا في المسمي منهم أن عليه ضعف العقاب وفي المحسن منهم أن له ضعف الثواب، وبعضهم أكفاء بعض؛ لقول النبي ﷺ، حين نظر إلى بني أبي طالب



علی و جعفر الطیار ؛ قال : بناتنا کبنینا و بنونا کبناتنا . وقال الصادق علیه السلام : مَنْ خَالَفَ دِينَ اللَّهِ وَتَوَلَّى أَعْدَاءَهُ أَوْ عَادَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَالْبِرَاءَةُ مِنْهُ وَاجِبَةٌ كَأَنَّكَ مَنْ كَانَ ، مِنْ أَيْ قَبِيلَةٍ كَانَ .
و قال أمير المؤمنين لابنه محمد بن الحنفية : تواضعك في شرفك أشرف لك من شرف آباءك .
و قال الصادق علیه السلام : ولایتی لاُمرِ المؤمنین أحبُّ إلیَّ من ولادتی منه . و سئل الصادق علیه السلام عن آل محمد ، فقال : آل محمد من حرم علی رسول الله نکاحه ... الخ : « اعتقادات الامامية - شیخ صدوق » .

ترجمه : باب ۴۱ - اعتقاد درباره علویان : شیخ صدوق (مصنّف کتاب اعتقادات) فرمود : عقیدۀ ما (شیعه) در بارۀ علویان اینست که آنان فرزندان پیغمبرند ، و اینکه دوستی نسبت بآنها واجبست چون مزد پیامبری رسول خدا است ، خدا فرموده : بگو پیغمبر بمردم که پاداشی از شما نمیخواهم مگر دوستی با خویشاوندانم را .
و صدقه گرفتن برای علویان حرامست ، زیرا صدقه کثافات اموال مردمست و پاک شدن اموال مردم بوسیله صدقه دادن بغلامان و کنیزان و سایر مستحقین صدقات میسر شود . و اما گرفتن زکوة بر غیر سادات حلال باشد در عوض خمس که مختص بعلویانست .
و اعتقاد ما در علویان گناهکار چنانست که عقاب آنها دو برابر است و در بارۀ علویان پرهیز کار اینکه ثواب آنها نیز دو برابر است .

و علویان کفو یکدیگرند ، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامیکه فرزندان ابوطالب (علی و جعفر طیار) نظر میکرد ، فرمود : دختران ما مانند پسران ما هستند و پسران ما همچون دختران ما .

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : هر کس برخلاف دین خدا رود و دوستی کند با دشمنان خدا یا دشمنی کند با دوستان خدا ، یزاری از او واجبست ؛ هر که از هر قبیله‌یی که باشد .
و امیر المؤمنین بفرزندش محمد بن حنفیه فرمود : شرافت فروتنی تو در بزرگی و شرافت بر شرافت پدری تو برتری و فزونی دارد .

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : ولایتی که من با امیر المؤمنین دارم در نزد من محبوب تر است از نسبتی که با او دارم .

و از حضرت صادق علیه السلام راجع به آل محمد سؤال شد ، فرمود : آل محمد کسی است

که نکاحش بر رسول خدا حرام باشد . *

.....
 هنگامیکه شیخ صدوق (ره) کتاب «أمالی» را بر شاگردان و اهل مجلسش ایاملا میکرد ،
 در یکی از آخرین روزها یعنی جمعه دوازدهم شعبان (۳۶۸) ، اهل مجلس و جماعتی از مشایخ
 و بزرگان گرد آمده و از وی خواش کردند که دین امامیه « مذهب شیعه » را بنحو موجز و
 مختصر برایشان وصف نماید .

شیخ این درخواست را پذیرفته و عقائد شیعه را یکان یکان بیان فرمود ، تا اینکه پس از
 وصف امامت و امام ؛ اعتقاد امامیه را درباره سادات چنین تقریر نمود :

.... وَمَوَدَّةُ ذُرِّيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا كَانُوا عَلَىٰ مِنْهَا جِوَارًا الطَّاهِرِينَ فَرِيضَةً وَاجِبَةً
 فِي أَعْنَاقِ الْعِبَادِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ ، وَهُوَ أَجْرُ النَّسَبِ ؛ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
 أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ : « أَمَالِي : ۴۸۰ » . *

ترجمه : .. دوستی ذُرّیه پیغمبر ﷺ مادامیکه بر منهاج پدران پاکشان باشند ، بر
 گردن بندگان خدا واجب است تا روز قیامت ؛ و همین دوستی مزد رسالت پیغمبر است که
 خداوند عزّ و جلّ فرموده : ای پیغمبر بگو ب مردم که از شما پاداشی برای رسالتم درخواست
 نمیکنم ، مگر دوستی خویشانند انم را . *

.....
 دانشمند بزرگ اسلام « علامه حلی » (۲۹ رمضان ۶۶۰ - محرم ۷۲۶) در خاتمه
 کتاب نفیس « قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام - ط طهران ۱۲۷۲ صفحه آخر »
 و صایائی بفرزند ارجمند خود فخر المحققین (شب ۲ شنبه ۲۰ ج ۱۸۲ - شب جمعه ۲۵ ج ۲ -
 ۷۷۱) فرموده که بسیار قابل توجه است . از جمله و صایایش شرح مفصلی است که باین عبارت در
 خصوص صله ذریه علویه و احترام سادات و اشراف نگاشته :

وعليك بصلة الذرية العلوية ، فان الله تعالى قد أكد الوصية فيهم ، و جعل مودتهم
 أجر الرسالة والإرشاد ؛ فقال الله تعالى : قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ،
 وقال رسول الله ﷺ : «إني شافعُ يوم القيمة لأربعة أصنافٍ ولوجاءوا بذنوب أهل الدنيا :
 رجلٌ نصر ذُرِّيَّتِي ، ورجلٌ بذلَ ماله لِذُرِّيَّتِي عندَ المضيقِ ، ورجلٌ أحبَّ ذُرِّيَّتِي باللسانِ

والقلب ، ورجل سعی في حوايج ذُرِّيَّتِي إِذَا طَرَدُوا أَوْ شَرَدُوا . وقال الصادق عليه السلام : « إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ نَادَى مُنَادٍ : أَيُّهَا الْخَلَائِقُ أَنْصِتُوا ، فَإِنَّ عَمْدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُكَلِّمُكُمْ ! فَيَنْصِتُ الْخَلَائِقُ ؛ فَيَقُومُ النَّبِيُّ عليه السلام ، فيقول : يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ ! مَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي يَدٌ أَوْ مَنَّةٌ أَوْ مَعْرُوفٌ فَلْيَقُمْ حَتَّى أَكْفِيَهُ . فيقولون : يَا بَآئِنَا وَأُمَمَانَا ! وَآيَ يَدٍ وَآيَ مَنَّةٍ وَآيَ مَعْرُوفٍ لَنَا ؟ ! بَلِ الْيَدُ وَالْمَنَّةُ وَالْمَعْرُوفُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلَائِقِ . فيقول : بَلِ مَنْ آوَى وَاحِدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، أَوْ بَرَّهُمْ ، أَوْ كَسَاهُمْ مِنْ عَرَى ، أَوْ أَشْبَعَ جَائِعَهُمْ ، فَلْيَقُمْ حَتَّى أَكْفِيَهُ . فيقومُ أُنَاسٌ قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ . فَيَأْتِي النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ : يَا مُحَمَّدُ ! يَا حَبِيبِي ! قَدْ جَعَلْتُ مُكَافَأَتَهُمْ إِلَيْكَ ؛ فَأَسْكَنْهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْتُ . فَيَسْكُنُهُمْ فِي الْوَسِيلَةِ حَيْثُ لَا يَحْجُبُونَ عَنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ . »

محقق نراقی در « جامع السعادات ۲ : ۲۱۴ » ذیل عنوان (کفُّ الأذى عن المسلمين) گوید :
وكذا تخصيص الذرية العلوية بزيادة الإكرام والتعظيم ، قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « حَقَّتْ شِفَاعَتِي لِمَنْ أَعَانَ ذُرِّيَّتِي بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَمَالِهِ » . وقال عليه السلام : « أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : الْمَكْرَمُ لَذُرِّيَّتِي ، وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ ، وَالسَّاعِي لَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَ مَا اضْطَرُوا إِلَيْهِ ، وَالْمُحِبُّ لَهُمْ بَقْلِيهِ وَلِسَانِهِ » . وقال عليه السلام : « أَكْرَمُوا أَوْلَادِي ، الصَّالِحُونَ لِلَّهِ وَالطَّالِحُونَ لِي » . والأخبار في فضل السادات و ثواب من يُكرمهم و يُعينهم أكثر من أن تحصى .
أحاديث دیگری نیز در (ص ۱۳۷) همان جلد ، ذیل عنوان (خمس) در باره فضائل سادات نقل فرموده است .

« خصائص أولاد رسول الله صلى الله عليه وآله »

نگارش مختصات سلالة نبوی وذراری ائمة اطهار که در اخبار و آثار معین شده در خور يك تأليف بزرگ بوده و متناسب باوضع این کتاب نیست ، أمّا برای مزید بصیرت خوانندگان خصائصی چند که دانشمندان خاصه و عامه متعرض شده اند ذیلاً نقل مینماییم .
عالم جلیل مرحوم حاج ملا باقر طهرانی مقدمه کتاب بزرگ خود « جنة النعيم فی أحوال مولانا عبدالعظیم عليه السلام طهران ۱۲۹۶ » را اختصاص بذکر فضائل و خصائص ذراری پیغمبر و آل او داده و الحق رنج فراوان برده و مطالب مفیدی نگاشته است . مجملی از خصائص اولاد رسول

را که ذکر نموده با اختصار و انتخاب در اینجا نقل میکنیم :

- ۱ - کثرت اولاد این سلسله که در شرق و غرب عالم منتشرند ، از نقباء معظمین و اشراف مکرّمین.
- ۲ - تمامی اهل عالم مأمورند که اخماس خود را بکتفهای خود بردارند و منحصرأ باین فرقه شریفه برسانند .
- ۳ - صدقات و زکوات که اوساخ و اقذار اموال مردمانست برایشان حرام است تا تمیز باشد علو مقام ایشان را با سایر مردم .
- ۴ - احدی نیست از زمان نزول آیه خمس تا روز قیامت بمیرد مگر آنکه از حقوق ایشان اشتغال ذمه دارد ، جز کسانی که ایشان را تکلیف نیست .
- ۵ - تمامی مردم از وضع و شریف تمنّای شرافت و عزّت سیادت را مینمایند و بدان فخر میکنند ، امّا این فرقه جایله آرزوی مقام احدی را و انتساب بکسی را نخواسته اند .
- ۶ - خداوند متعال صریحاً امر بدوستی ایشان فرموده که باید همه خلق ایشان را دوست بدارند .
- ۷ - در مفاخر و مناقب ایشان اختلافی نیست مگر در تقدیم و تأخیر از آنچه در صدر اسلام واقع شد .
- ۸ - احدی نظماً یا نثراً نتوانست از عموم این جماعت هجو کند ، که هجاء ایشان راجع بخدا و رسول است در دنیا و موجب عقوبات شدید است در عقبی .
- ۹ - دعوی خلافت حقه از ایشان مطابق و موافق باقرآن است که ذریّه بعضها من بعض .
- ۱۰ - خداوند محبت ایشان را عین محبت پیغمبر ﷺ و محبت پیغمبر را عین محبت خود قرار داد .
- ۱۱ - دولت حقه را در آخر الزّمان مختصّ ایشان قرارداد .
- ۱۲ - ایشان را در طهارت ولادت و غیر آن با پیغمبر ﷺ شریک فرمود .
- ۱۳ - برایشان در چند آیه از قرآن مجید سلام فرمود ، از جمله : سلام علی آل یاسین .
- ۱۴ - در اخبار علامت زنا و نفاق و فرزند ناپاکی بودن عداوت و عناد با ایشان بیان شده .

- ۱۵- دعاء اطفال ذُرِّيَّة نبویّه را وعدهٔ اجابت داده اند و بتجربه نیز رسیده است .
- ۱۶- هر کس منکر حق ایشان شود نماز و عبادات دیگرش مقبول نیست .
- ۱۷- پس از قرآن مقام ایشان است و کسی نزدیکتر از ایشان بقرآن نیست .
- ۱۸- بر تمامی اوّلین و آخرین برتری دارند بدلیل آیه شریفه **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ** و مراد از آل ابرهیم ، آل یس و آل محمد علیهم السلام است .
- ۱۹- سادات نیکوکار را در کارهای نیکو دو اجر است ، چنانکه گنه کاران ایشان را نیز **دو عقوبت** است ؛ و صدوق در کتاب « اعتقادات » باین مطلب تصریح نموده .
- ۲۰- پس از پیغمبر اکرم و ائمه هدی ، سادات وارد بهشت شوند و کسی را حق تقدّم برایشان نیست ، چنانکه از این حدیث که عامّه و خاصّه روایت کرده اند مستفاد میشود : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : **أَمَّا تَرْضَى أَنْتَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَذُرِّيَّاتُهُمَا خَلْفَ ظُهُورِنَا ، وَأَزْوَاجُنَا خَلْفَ ذُرِّيَّاتِنَا ، وَأَشْيَاعُنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَشَمَائِلِنَا .**
- ۲۱- اختصاص جامه سبز است بایشان .
- ۲۲- اختصاص لقب سیادت که مشعر بر بزرگواری و علو شأن ایشانست نسبت بدیگران .
- ۲۳- قیام از برای ایشان ولزوم تعظیم و تکریم ایشان .
- ۲۴- جواز بوسیدن دست ایشان بعد از انتساب بخاندان رسالت .
- ۲۵- بقاء این سلسله تا قیام قیامت و عدم انقطاع نسل ایشان .
- ۲۶- لزوم مقدّم داشتن ایشان بر سایرین و هکذا بر نفس خود در همه امور .
- ۲۷- شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت برای کسانی که بذرّیّه فاطمه زهراء علیها السلام بهر قسم اعانت نموده اند .
- ۲۸- زیارت سادات بمنزله زیارت ائمه اطهار است ، چنانکه در حدیث است : **مَنْ زَارَ ذُرِّيَّتَهُمَا فَكَأَنَّمَا زَارَهُمَا .**
- ۲۹- شفاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در قیامت اوّل برای ذُرّیّه طاهره است الا قرب فلا قرب .
- ۳۰- کراهت مخالطه و آمیزش زیاد با سادات است . از احادیث مستفاد میشود که خلطه

و مرآورده با سادات بایستی در حد اعتدال باشد ، مبادا موجب رنجش آنان فراهم شود .

۳۱ - از وظائف مؤمن است که ذُرِّیَّة پیغمبر ﷺ را از فرزندان خود عزیزتر دارد ، چنانکه در احادیث وارد شده است .

۳۲ - بمقتضای اخبار ، در قیامت تمامی آدمیان با ساسی مادرانشان خوانده میشوند ، مگر خاندان رسالت و ذُرِّیَّة طیبین که بنامهای پدران و صحت ولادت و نسب خوانده میشوند .

۳۳ - از ابن عباس منقول است که خداوند مَنّان با اولاد عبدالمطلب هفت چیز را کرامت فرموده است : صباحت ، فصاحت ، سماحت ، شجاعت ، حلم ، علم و محبت نسوان .

۳۴ - بمقتضای اخبار کثیره ، هر سبب و نسبی در قیامت منقطع میشود مگر سبب و نسب پیغمبر ﷺ .

۳۵ - در هر مجلسی که مناقب آل محمد ﷺ یاد شود ملائکه آسمانها مشرف شده طلب مغفرت مینمایند .

۳۶ - در کتاب « تهذیب الاحکام » شیخ طوسی است که در زمان پیغمبر ﷺ هر گاه یکی از سادات بنی هاشم رحلت میکرد ، آنحضرت عنایت و توجهی خاص میفرمود که برای دیگران نمیفرمود ، و بعد از نماز گذاردن و دفن کردن و آب بر قبر آن هاشمی پاشیدن ، دو دست مبارک را داخل خاک قبر نموده و اثری میگذاشت بنحویکه هر کس از راه میرسید و آن قبر را میدید اثر دست مبارک پیغمبر را شناخته و میفهمید که صاحب قبر سید هاشمی است .

۳۷ - در حدیث « عُیون الاخبار » است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود : نظر کردن بذُرِّیَّة ما عبادتست ، شخصی عرض کرد : آیا مراد از ذُرِّیَّة ائمه طاهریینند ؟ فرمود : مراد من تمام ذُرِّیَّة است ، مادامیکه از طریق شرع پیغمبر مفارقت ننموده و دامنشان بلوث گناهان آلوده نگردیده باشد . پس نظر افکندن بسوی همه ذُرِّیَّة پیغمبر ﷺ عبادتست و مستوجب ثواب خواهد بود . و در کتب اهل سنت روایت شده کسیکه نظر کند بصورت امیر مؤمنان علیه السلام هزار هزار حسنه برای او نوشته شود ، و هزار سیئه محو شود ، و پانصد درجه ترفیع مقام یابد .

۳۸ - اختصاص صلوات بر پیغمبر اکرم و ذُرِّیَّة آن وجود مبارک که بصورتهای مختلف وارد شده است . ✽

عالم جلیل مرحوم شیخ محمد ابرهیم کلباسی نیز شصت خصیصه از خصائص سادات را در کتاب «تذکرۃ العظیمیۃ - ط طهران ۱۳۴۶» جمع آورده، نموده و طی ۳۰ صفحه شرح داده است. شیخ یوسف نبهانی از علمای اهل سنت و رئیس قدیم محکمه حقوق بیروت در کتاب «الشرف المؤبد لآل محمد (ص) ط مصر ۱۳۱۸» که در فضائل و مناقب آل محمد علیهم السلام نگاشته يك قسمت از کتابش را (ص ۳۳ تا ۴۹) بخصائص ذراری پیغمبر علیهم السلام اختصاص داده و شروح مفصل و مبسوطی در این باره نگاشته است که ذیلاً بطور اختصار نقل میشود؛ و عین همین مطالب با مختصر اختلافی در کتاب «إسماف الراغبین: ۴۷ ببعد» تألیف شیخ محمد صبیان که قبل از او نگاشته نیز موجود است:

- ۱- فَمِنْ خَصَائِصِهِمْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ: تَحْرِيمُ الزَّكَاةِ عَلَيْهِمْ ...
- ۲- وَمِنْ خَصَائِصِهِمْ (رَضَ): كَوْنُهُمْ أَشْرَفَ النَّاسِ نَسَباً وَأَفْضَلَ الْخَلْقِ حَسَباً ...
- ۳- وَمِنْ خَصَائِصِهِمْ (رَضَ): أَنَّ كُلَّ نَسَبٍ وَسَبَبٍ يَنْقُطِعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا سَبَبَهُ وَنَسَبَهُ (ص) ...
- ۴- وَمِنْ خَصَائِصِهِمْ (رَضَ): الْإِصْطِلَاحُ فِي الصَّدْرِ الْأَوَّلِ عَلَى إِطْلَاقِ إِسْمِ الْأَشْرَافِ عَلَيْهِمْ دُونَ غَيْرِهِمْ ...
- ۵- وَمِنْ خَصَائِصِهِمْ (رَضَ): إِسْتِعْمَالُ النِّقَبَاءِ مِنْهُمْ عَلَيْهِمْ ...
- ۶- وَمِنْ خَصَائِصِهِمْ (رَضَ): طَلَبُ إِكْرَامِ فَاسِقِهِمْ وَتَوْقِيرُهُ وَإِعْتِقَادُ أَنَّ ذَنْبَهُ مَعْفُورٌ ...
- ۷- وَمِنْ خَصَائِصِهِمْ (رَضَ): إِتِّصَالَ نَسَبِهِمْ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَانْتِفَاعُهُمْ بِهِ، بِخِلَافِ سَائِرِ الْأَنْسَابِ ...
- ۸- وَمِنْ خَصَائِصِهِمْ (رَضَ): أَنَّ وُجُودَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَمَانٌ لِأَهْلِهَا كَمَا وَرَدَتْ بِهِ الْأَحَادِيثُ ...
- ۹- وَمِنْ خَصَائِصِهِمْ (رَضَ): أَنََّّهُمْ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ ...
- ۱۰- وَمِنْ خَصَائِصِهِمْ (رَضَ): أَنََّّهُمْ مَعَ كَوْنِهِمْ أَوْلَادُ ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ يَسْمَوْنَ أَبْنَاءَهُ وَيَنْسَبُونَ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَسَبَةً صَحِيحَةً ...
- ۱۱- وَعِدُّ الصَّبَّانِ مِنْ خَصَائِصِهِمْ (رَضَ): أَنَّ مَنْ صَنَعَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَعْرُوفاً كَافَأَهُ النَّسَبُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...
- ۱۲- قَالَ: وَمِنْهَا: أَنَّ مَحَبَّتَهُمْ تَطَوَّلَ الْعُمُرَ، وَتَبَيَّنَ الْوَجْهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَبُضْدُ ذَلِكَ بُغْضُهُمْ ...

« پایان گفتار در بارهٔ أنساب و سادات »

کيفيت استفاده و نقل جامع الانساب از کتب و مصادر

مدارك اين كتاب چهارگونه است :

(۱) کتب انساب معتبر ، از قبيل : « مجدي » ، « منتقلة الطالبية » ، « سر السلسلة » ، « لباب الانساب » ، « عمدة الطالب » ، « المشجر الکشاف » که اين کتب مختص بضبط انساب است و نسخ متعدد موجود هريک بدقت مراجعه و اختلاف نسخ نیز ذکر شده .

(۲) کتب تاريخ و رجال و حديث و ديگر علوم ، که احياناً بمناسبتي نام و نسب و يا شرح حال شخصي را ذکر نموده و چه بسيار از انساب و تراجم که فقط در اينگونه کتابها بنظر رسيده و در کتب انساب ياد نشده اند .

(۳) کتابها و مجموعه هاي متفرقه و يياضها ، که گاه بمناسبتي و گاه بدون مناسبت نام و نسبهاي را در خلال صفحات و اوراق آنها يافته ايم ، مانند « مجموعه ملتانى » و امثال آن .

(۴) شجره نامه هاي خصوصي و يا رونوشتهاي آنها که از شهرستانها و قرا و قصبات ايران و خارجه رسيده است .

درميان اين چهارنوع ، از همه معتبرتر کتب نسب نامبرده بالا است که امهات کتابها ييست که بعد از قرن نهم نگاشته شده ؛ مانند : کتابهاي سيد مختاري ، سيد اعرجي ، و نسبهاي بحريني و بسياري ديگر . اين گونه کتب متأخرين نوعاً از لحاظ صحت و دقت بدرجه کتب سابق الذكر نميرسند ، و بهمين علت صحت مطالب « مجدي » و « لباب الانساب » و امثالهما را برخلاف کتب متأخرين ، با اطمينان خاطر ميتوان تضمين نمود ؛ و ساير مراجع در درجات دوم و سوم و چهارم قرار دارند و مندرجات آنها را با کمال احتياط بايد قبول کرد .

اينک شروحي در معرفتي مصادري که در اين کتاب از آنها بيشر استفاده شده و جاي نام آنها رُموزي بکار رفته است مينگاريم .



کتابها و مشجراتی که در این جلد مورد استفاده

واقع شده و رموز آنها

۱- بلج | « الصراط الأبلج فی أنساب بنی الأعرج » : تألیف سید جعفر بن محمد حسینی أعرجی نجفی بغدادی ، عالم نسبیه ملقب بمعین الأشراف (۱۲۷۴ - ۱۳۳۲) .

شرح حالش مفصلاً در « تقیبا ۱ : ۲۹۹ » مذکور است . این کتاب بصورت مشجر و در ۳۶ صفحه بزرگ برای معرفی سادات أعرجی تألیف شده ، امّا انساب سایر سادات را نیز شامل است . نسخه نگارنده از روی نسخه آقای دکتر حسین علی محفوظ کاظمینی که بخط خود از نسخه اصل استنساخ کرده اند ؛ نوشته شده .

۲- تذ | « تذیل بحر الأنساب المشجر الکشاف لأصول السادة الأشراف » : تألیف

سید حسین محمد رفاعی ، از علمای جامع ازهر مصر . کتابی است در ۷۸ صفحه مشتمل بر انساب کثیره که در میان آنها مجهولات بلکه مجعولات بسیار است و مؤلف بی تحقیق حکم بصحت آنها نموده . این کتاب بسال ۱۳۵۶ منضم به « کشا » در مصر چاپ شده است ، و ما مطالب آن را با تحقیق و بررسی دقیق نقل و اشتباهاتش را یاد میکنیم .

۳- خک | خاتمه « مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل » : مشتمل بر دوازده فائده در شرح چال کتب و مؤلفین و رجال و مشایخ و مطالب دیگر . تألیف مرحوم حاج میرزا

حسین بن محمد تقی نوری طبرسی ، محدث محقق شهر (۱۲۵۴ - ۱۲۷۲ ج ۲ ر ۱۳۲۰) . در (۱۰۷۲ - ۱۳۱۹) از تألیف آن فارغ شده و بسال (۱۳۲۱) طی ۵۸۹ صفحه در طهران بطبع رسیده است .

۴- سج | « سراج الأنساب » : تألیف عالم نسبیه أحمد بن محمد بن عبدالرحمن کیا مولود جیلان ساکن نجف . این کتاب را که مشتمل بر انساب بسیاری از سادات است

بخواهش شاگردش شریف نقیب سید سراج الدین محمد قاسم نسبیه حسینی عبیدلی مختاری ، در نجف اشرف تألیف کرده و بنام و نسب شاه طهماسب صفوی (۹۱۹ - ۹۵۴ شنبه ۱۵۴۴)

صفر ۹۸۴) آنرا مصدر نموده است . مؤلف در مقدمه گوید : (. . . لهذا در وقت وداع از این بی بضاعت التماس نمود که خلاصه از کتب معتبره معتمده از انساب جمعی که علمای انساب حکم بر صحت نسب ایشان نموده اند و مدعی صادق را از کاذب امتیاز فرموده اند در رساله جمع

نماید و مسمی ' بسراج الانساب نماید و بنزد آن عالیجناب فرستد . . .)
نسخه این کتاب در ۹۰ ورق (۱۸۰ صفحه) در کتابخانه ملکی ملک (طهران) موجود است
و نسخه نگارنده از روی آن عکس برداری شده .

۵. مد | « الأسديّة » در انساب سادات علویّه : تألیف سید سراج الدین محمد قاسم بن
حسن نسابة مختاری (مذکور در فوق) . این کتاب را بنام أبوالعلی میر أسدالله
مرعشی مشهور و در زمان صدارت وی تألیف کرده است (میرأسدالله بسال ۹۶۳ در
تبریز وفات یافته) . نسخه أسدیّه (در ۴۰ صفحه) در کتابخانه ملکی ملک است که برای نگارنده
از روی آن عکس برداری شده .

۶. شهد | « شهداء الفضيلة » : در احوال یکصد و سی نفر از علمای شیعه که بدرجه رفیعه
شهادت نائل شده اند (از قرن چهارم تا چهاردهم) بانضمام تراجم بسیاری از
دانشمندان دیگر . تألیف علامه محقق مجاهد ، حجة الاسلام حاج شیخ عبدالحسین امینی
تبریزی نجفی (متولد ۱۳۲۰) صاحب کتاب مستطاب « الغدير في الكتاب والسنة والأدب » .
طبع نجف ، ۱۳۵۵ ، ۴۱۲ صفحه .

۷. صحا | « صحاح الأخبار في نسب السادة الفاطمية الأخيار » : این کتاب در اثبات
صحت نسب سادات رفیعی و تراجم احوال مشاهیر این طایفه تألیف شده و انساب
سایر سادات را نیز دربر دارد . تألیف شریف نسابة ، سید أبوالمعالي محمد سراج الدین رفیعی
مخزومی (۷۹۳ در واسط عراق - ۸۸۵ در بغداد) . طبع مصر ۱۳۰۶ (۱۴۳ صفحه) چاپ
دیگری نیز از این کتاب در همین سال در بمبی شده است .

۸. ضا | « روضات الجنات في احوال العلماء والسادات » : تألیف فقیه جلیل و
محقق بزرگ ، آیه الله ، آقا میرزا محمد باقر موسوی خوانساری اصفهانی (ظهر دو
شنبه ۲۲ صفر ۱۲۲۶ در خوانسار - شب دوشنبه ۸ ج ۱۳۱۳ در اصفهان) . تاریخ ختم تألیف
جلد اول این کتاب (۲۵ محرم ۱۲۷۱) و جلد دوم (۱۴ شعبان ۱۲۶۳) و جلد سوم (۲۲ ج ۱ -
۱۲۸۴) و جلد چهارم (۲ حج ۱۲۸۶) است . اولین بار بسال (۱۳۰۶) در طهران در ۷۷۸ صفحه
چاپ شده ، و بار دوم در (۱۳۶۷) با تصحیح و فهرست و اندکی از حواشی نگارنده ، طی

۳۶ و ۷۴۸ صفحه در طهران بطبع رسید . (شماره صفحات از روی چاپ دوّم تعیین شده است) .

۹- عل | « عَمْدَةُ الطَّالِبِ فِي أَنْسابِ آلِ أَبِي طَالِبٍ » : طبع اوّل کلمتّه ، ۳۸۰ صفحه ، بضمیمه دو رساله در اصطلاحات نسابه .

۱۰- عم | « عَمْدَةُ الطَّالِبِ فِي أَنْسابِ آلِ أَبِي طَالِبٍ » : طبع دوّم ، بمبئی ، ۱۳۱۸ ، ۳۵۲ صفحه ، ضمیمه دو رساله مذکوره .

۱۱- عمد | « عَمْدَةُ الطَّالِبِ فِي أَنْسابِ آلِ أَبِي طَالِبٍ » : تألیف سید جمال الدین احمد ابن علی بن حسین بن علی بن مهتّا بن عنبّه داودی از سادات حسّنی نجف و حلّه (متوفی هفتم صفر ۸۲۸ در کرمان) . مؤلف، این کتاب را بخواش سید جلال الدین حسن بن علی بن حسن بن علی حسّینی ، از اشخاص بنام سادات آل ابوالفضل حلّه و نجف و مقیم جزیره بنی مالک تألیف و بنام و نسب و القاب و مدائح او مُصدّر کرده است (۰) و خود در صفحه ۲۷۵ ط نجف در وصفش گوید : جلال الدین الحسن الکَرِیم الزّاهِد ، کان یلبس الصّوف ، و فضائله اُیضاً کثیره . *

از « عَمْدَةُ الطَّالِبِ » نسخه مفصل تری نیز در دست است (۰۰) و مؤلف آنرا بنام امیر تیمور گورکان (۲۵ یا ۲۸ شعبان ۷۳۶ - ۱۲ رجب ۸۰۷) نگاشته و باو اهدا کرده است .
« عَمْدَةُ الطَّالِبِ » مشهورترین و تحقیقی ترین کتاب نسب است که نسخ خطی و چاپی فراوان دارد و سه بار بطبع رسیده ، مع الاسف هنوز یک نسخه مصحّح و کامل از آن منتشر نشده است . توفیقی که مؤلف در نگارش چنان کتابی محققانه یافته ، از فیض مصاحبت و مطالعه کتب شریف جلیل سید تاج الدین ابوعبدالله محمد بن قاسم ؛ معروف بابن معیّنه حلّی نسابه حسّنی بوده که مدت دوازده سال از آخر عمر او را درک نموده و هر هفته چندین شب بخدمتش ملازمت داشته و آنچه توانسته از فنون دانش را نزدش تحصیل کرده است و خود در « عَمْدَةُ الطَّالِبِ » :

(۰) سید جلال الدین حسن عموی سید عمیدی مؤلف « کشا » است و نسبش بزرید شهید فرزنده امام زین العابدین علیه السلام میرسد . بنا بر این وی سید حسینی است و در « فهرست کتابخانه دانشگاه ۲ : ۶۳۱ و ۶۳۵ » اشتباهاً حسّنی چاپ شده .

(۰۰) نسخه یی از « عَمْدَةُ الطَّالِبِ کبری » یا « عَمْدَةُ الطَّالِبِ تیموری » در کتابخانه دانشگاه طهران بشماره (۱۸۱) موجود است که در مدینه طیبه نوشته شده و تاریخ ختم کتابت آن (یکشنبه ۱۸ شوال ۹۶۹) میباشد . (بفهرست کتابخانه دانشگاه ۲ : ۶۳۰ بعمد مراجعه شود) .

۱۵۸ ط نجف، در وصف او گوید: شیخی المولی السید العالم الفقیه الحاسب النسابة المصنف تاج الدین محمد، إلیه إنتهى علم النسب فی زمانه. * سپس کتب کثیره او را نامبرده و بسطی در مناقبش داده است. افسوس که از آنهمه کتب بزرگ و کوچک ابن معینه اینک چیزی در دست نیست و تنها از بزرگترین کتاب نسب او «نهاية الطالب في أنساب آل أبي طالب» که بنوشته صاحب «عمده» در دوازده مجلد بسیار بزرگ بوده؛ نسخهی تا سال ۹۰۱ در کتابخانه شرفاء مکه بوده و از آن پس اطلاعی از این کتاب نفیس و سایر آثار ابن معینه نداریم.

ابن عنبه خود در «عمده» گوید که من بیشتر أجزاء «نهاية الطالب» را در نزد مؤلف بزرگوارش خواندم. صاحب «ریحانة الأدب ۶: ۱۶۰» و بعضی دیگر را عقیده آنست که «عمدة الطالب» مأخوذ از همین کتاب ابن معینه میباشد؛ والله العالم.

ابن معینه بتاریخ هشتم ع ۱ - ۷۷۶ در حله وفات یافته و او را بنجف اشرف منتقل کرده اند. يك نسخه خطی قدیمی نیز از «عمدة الطالب» در دست نگارنده است، اما مغلوط و غیر قابل استفاده میباشد و کمتر بآن مراجعه شده. شایان توجه اینک نام کتاب در این نسخه و نسخه خطی قرن دهم موجود در کتابخانه دانشگاه طهران (بشماره ۱۸۲) چنین آمده است: «عمدة المطالب في أنساب آل أبي طالب».

۱۴- عن «عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب»: طبع سوّم، نجف، ۱۳۵۸ در ۳۷۰ صفحه، با مقدمه و حواشی و تصحیح علامه محقق آقا سید محمد صادق طباطبائی

نجفی آل بحر العلوم. مأخذ این طبع: دو نسخه چاپی سابق الذکر و سه نسخه خطی موجود در نجف بوده و أصح و أتمن از همه آنها نسخه‌ی است بخط عالم فاضل سید حسین بن مساعد حسینی حائری (جمعه ۱۸ ج ۱ ر ۸۶۸ - بعد از ۹۱۷) صاحب کتاب «تحفة الأبرار في مناقب أبي الأئمة الأطهار» و استاد شیخ کفعمی. تاریخ ختم کتابت این نسخه (۲۹ ع ۱۲۹۳) است و سید حسین آنرا بیک واسطه از روی نسخه خطی مؤلف که تاریخ ختم کتابت آن (غرة رمضان ۸۱۲) بوده، استنساخ کرده و حواشی مفیدی از خود در این نسخه نوشته و تاریخ این حواشی تا سال ۹۱۷ که سید چهل و نه ساله بوده دیده میشود. حواشی دیگری نیز در این نسخه بوده که پاره‌ی از آنها در نسخه چاپ نجف آورده شده است.

یکی از دورسالة اصطلاحات نسابه که در چاپهای کلکته و بمبی موجود است ، باین چاپ نیز ضمیمه شده .

۱۳- قل | « **الْمُنْتَقَلَةُ فِي عِلْمِ النَّسَبِ** » : تألیف شریف نسابه سید ابو اسمعیل ابرهیم ابن ناصر بن ابرهیم بن عبدالله بن حسن بن ابوالحسین علی (شاعر ملقب بشهاب) ابن ابوالحسن محمد طباطبائی (شاعر اصفهانی صاحب « نقد الشعر ») . نسخه این کتاب شریف منضم به « سر السلسلة » بخاری که در قرن دهم استنساخ شده در کتابخانه مجلس شورای ملی است و برای تألیف « جامع الانساب » از همین نسخه استفاده شده . يك نسخه مغلوط هم در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و نظیر آن نیز در کتابخانه ملی ملک موجود است .

۱۴- کر | « **الْكَرَامُ الْبَرَّةُ فِي الْقُرْنِ الثَّالِثِ بَعْدَ الْعَشْرِ** » : در احوال علمای قرن ۱۳ هجری . تألیف علامه محقق ، آية الله حاج شیخ آقا بزرك طهرانی ، مقیم نجف اشرف (متولد ۱۱۰۱ع / ۱۲۹۳) . جلد اول ، شرح حال ۹۳۵ نفر از دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم ، طبع نجف ، ۱۳۷۴ ، ۴۹۰ صفحه .

۱۵- کشا | « **الْمَشَجَرُ الْكَشَافُ لِتَحْقِيقِ أُصُولِ السَّادَةِ الْأَشْرَافِ** » ملقب به « بحر الانساب » : تألیف نقیب نسابه شمس الدین ابو علی محمد بن ابوالعباس احمد بن عمید الدین ابو تغلب علی حسینی آل ابوالفضل ، معروف بسید عمیدی نجفی .

آل ابوالفضل که در زمان صاحب « عمدة الطالب » بآل عمید الدین مشهور بوده اند از طوایف بزرك سادات عراق عرب بوده و خاندانشان از قدیم الايام در نجف اشرف و سورا ، نجف و حله دارای منصب نقابت و بسی شهرت و جلالت و عظمت موصوف و مذکور و تاریخ احوال هريك از افراد آنان تا جد اعلایشان حضرت زید شهید فرزند حضرت امام زین العابدین علیه السلام روشن و معین میباشد . در میان افراد این طایفه عظیمه عالم و فاضل و نسابه و نویسنده و زاهد و محدث و حافظ قرآن بسیارند و از جمله آنان عموي صاحب « المشجر الکشاف » ، سید جلال الدین حسن بن عمید الدین ابو تغلب علی مذکور است که چنانکه گذشت ابن عنبه کتاب « عمدة الطالب » مشهور را برای او نگاشته است .

سید شمس الدین محمد نقیب سورا بوده و تاریخ تولد و وفاتش در دست نیست ، اما ظاهراً تا حدود (۹۰۰) زنده بوده و خود در کتابش ذیل نام شرف الدین حسین یک نفر از شش برادرش گوید :

شرف الدین حسین ، ذوالکرم والشجاعة والثروة ، سافر إلى خراسان هو وأخوه شمس الدین محمد جامع هذا الكتاب وکاتبه . خرجا من النجف الشریف في ذي القعدة سنة سبع وأربعين وثمانمائة ، وتزوجا بسبزوار وأولدا . وتوفي رحمه الله شهيداً محروقاً على يد التتار کمان في حال نهبهم لخراسان ، سَلَخ ربيع الأول سنة ثلاث و ستين و ثمانمائة ، و نقله أخوه المذكور شمس الدین محمد إلى المشهد المقدس الرضوي بطوس و دفنه قبل الشيخ الإمام العالم الفاضل أبوعلي الطبرسي رحمه الله تعالى ... : « کشا : ۵۲ B - کشص : ۹۰ » . *

خود سید شمس الدین محمد نیز شش فرزند پسر داشته که از جمله آنها کمال الدین علي است که تاریخ تولدش عید غدیر ۸۸۶ بوده ، و نیز از جمله آنها سید ابوطالب عبدالله دارای اولاد و اعیان بسیار در حله و سورا و واسط و طرابلس و جاهای دیگر بوده و جماعتی از آنها نیز تا این اواخر در صیدا اقامت داشته‌اند (کشا A ۵۲ و کشص ۸۹ دیده شود) .

نام سید شمس الدین در «عمدة الطالب» نیز آمده و وی را چنین ستوده است :

و شمس الدین محمد و یکنسی بأبي علي ، العالم الورع النقیب النسابة : « عن : ۲۷۶ » . *
مجملاً « المشجر الکشاف » کتابی مفصل و مبسوط و نفیس است بصورت مشجر که شامل أنساب سادات علوي و بني عباس و مروانیان و چند خاندان از سلاطین میباشد و رشته هریک را بآدم صفي الله پیوند داده و هر نام که محتاج بتوضیح بوده و یا شرح حالی داشته در زیر خط مربوط باو نگاشته است . سراج الدین رفاعي درباره این کتاب گوید :

قال الشریف أبو النظام مؤيد الدین عبيد الله نقیب واسط الا شري الحسيني في كتابه « الثبت المصان » الذي شجره الشریف الكبير محمد بن أحمد العميدي الحسيني النسابة و سَمَّاه « المشجر الکشاف لِأصول السادة الأشراف » : « ص ۱ : ۱۶ » . *

أما اینکه «المشجر الکشاف» تشجیر «الثبت المصان» باشد از خود کتاب (یعنی از دو نسخه موجوده) مستفاد نمیشود، بلکه مؤلف در مقدمه گوید ... فَحَرَّكْتُ الْعَصِيَّةَ إِلَى أَنْ أَجْمَعَ كِتَابًا فِي أَنْساب آل عبد مناف، يجمع بين الفروع والأصول ويضمُّ الأجزاء إلى الذُّيُول؛ فهِزَزْتُ صَارِمَ الصَّرِيمة، ووجهت وجه المزيمة إلى جمع هذا النسب الشريف، متحرِّياً للصدق في كلِّ إبطال وتصحيح؛ لم أعمد جهدي إثباتاً لمنفى ولا نفيّاً لثابت؛ وسميته «بالمشجر الکشاف لتحقيق أصول السادة الأشراف». وألحقت به نبذة من نسب الخلفاء العباسيين والمراوثة ويسيراً من أصول الأمم المتقدمين ... *

لکن ناگفته نماند که در سراسر کتاب، بسیاری از عبارات «عمدة الطالب» عیناً نقل شده و در هیچ جا مأخذ آن نشان داده نشده است (۰) وحتی بسیاری از عبارات مقدمه «مشجر» نیز عیناً مطابق عبارات مقدمه «عمده» است. از این روی توان گفت که این کتاب محتوی عبارات و مطالب «الثبت المصان» (۰۰) «چنانکه رفاعي گفته» و «عمدة الطالب» (چنانکه

(۰) فقط بهنگام ذکر نسب صاحب «عمده» در بارة او گوید: أحمد النسابة المورخ الذي كان بولاية کرمان و شیراز: «کشا: ۸۹۶ - کشص: ۱۷۲».*

(۰۰) نام و نسب مؤلف این کتاب (بطوریکه در عمده و مشجر آمده) چنین است: أبو النظام مؤيد الدين عبيد الله بن عمر بن محمد بن عبيد الله بن عمر بن سالم بن أبي يعلى محمد بن أبي البركات محمد أعرجى حسيني واسطي، و تا این أبو البركات همه در شهر واسط ریاست و نقابت داشته اند؛ و أبو البركات محمد فرزند أبوطاهر عبدالله است که زمان سید رضی (۳۵۹ - ۶ محرم ۴۰۶) در بغداد نیابت نقابت (بانقابت) داشته؛ و أبوطاهر فرزند امیر أبو الفتح محمد معروف بابن صخرة کوفی است و او فرزند امیر حرّمین، رئیس طالبیین نقيب کوفه و امیر الحاج؛ أبو الحسن محمد أشر؛ مدوح أبو الطيب متنبی است؛ و او فرزند عبيد الله الثالث ابن أبي الحسن الأكبر علی بن عبيد الله الأصغر الثاني بن علی الصالح بن عبيد الله الأعرج بن حسين الأصغر بن الام زين العابدين علی بن الحسين عليه السلام.

صاحب «عمدة الطالب» در بارة مؤلف «الثبت المصان» گوید: السيد العالم السخي السري النقيب بواسط: «عن ۴۱۷ - کشا ۷۱ B - کشص ۱۴۶».*

کتاب دیگری از سید مؤید الدین بنام «حاضرة القدس» بنکارش «ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون ۱: ۴۰۷» در کتابخانه ندیوی مصر موجود است و نیز در کتاب مذکور وفات مؤید الدین را بسال ۷۸۷ نوشته است.

مشاهده میشود) بوده، باضافه پاره‌یی مطالب دیگر که خود مؤلف افزوده (از قبیل اطلاعات راجع بخاندان خودش).

مع الأسف، نسخه دست نخورده‌یی از این کتاب یافت نشد که بتوان حل این مشکلات را نمود، و آنچه بدست نگارنده رسیده دو نسخه است که یکی نسخه چاپی است و در عنوان بعد شرح خصوصیات آن مذکور خواهد شد. و دیگری نسخه‌یی است که رمز آن در این کتاب، «کشا» است، و اصل آن در کتابخانه:

YALE UNIVERSITY LIBRARY

New Haven. Conn.

بشماره (۱۱۸) موجود است، و برای نگارنده نسخه‌یی از روی آن عکسبرداری شده است. لکن باید دانست که این نسخه و همچنین نسخه «کشص» هر دو «المشجر الکشاف مرتب» است. یعنی یکنفر از علمای سنت، اصل این کتاب را دیده و چون بی ترتیب بوده آنرا بر پانزده باب مرتب ساخته و مقدمه‌یی بآن افزوده است، اما چنانکه خود در مقدمه گوید هیچ تغییری در کلمات سید عمیدی نداده و تنها برای تسهیل مراجعه آنرا مرتب کرده است. مع الأسف، نام ترتیب دهنده معلوم نشد.

مجموع اوراق این نسخه عکسی ۱۴۶ ورق (۲۹۲ صفحه) با يك ورق ضمیمه است و تاریخ کتابت و نام کاتب ندارد و در يك موضع (ورق ۱۶ A) خط سید محمد مرتضی زبیدی (شارح قاموس) دیده میشود.

۱۶. کشص | «المشجر الکشاف لتحقيق أصول السادة الاشراف» ملقب به «بحر الانساب المحيط»: نام مؤلف و خصوصیات این کتاب در عنوان قبل گذشت. اينك بذكر مختصات نسخه چاپی آن میپردازیم:

اصل نسخه‌یی که از روی آن چاپ شده، نسخه‌یی است در کتابخانه خدیوی مصر که مشتمل بر ۱۴۳ ورق است و علامه شهرسید محمد مرتضی زبیدی حنفی (۱۱۴۵- شعبان ۱۲۰۵) صاحب «تاج العروس» آنرا تصحیح نموده و در بسیاری از مواضع بخط خود حواشی مفیده

نگاشته است و شاید اصل نسخه هم بخط خود سید زبیدی باشد.

حسین محمد رفاعی (۰) این نسخه را دیده و در سال ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ اقدام بطبع کتاب از روی نسخه موصوفه نموده، اما گذشته از آنکه خواندن بسیاری از مواضع نسخه و حواشی زبیدی برایش میسر نشده و بصورت مغلوط چاپ کرده، تا حدی که توانسته در کتاب تصرف و تحریف نموده، فضائل ائمه اطهار را إسقاط، أنساب مجعول و مجهول را داخل و دُباله‌یی نیز در آخر کتاب آورده و در آن أنساب مضحکه‌یی را با قید تصحیح وارد کرده است. بالاجمال اعتمادی بر این نسخه نیست و کلیه مطالب آنرا بایستی با کمال احتیاط بررسی نمود.

تعداد صفحات نسخه چاپی: ۲۴ و ۲۶۴ صفحه، «نورالأنوار» از رفاعی: ۱۲ صفحه.

«تذیل بحرالأنساب»: ۷۸ صفحه. فهرس: ۳۲ صفحه.

۱۷- باب | «بَابُ الْأَنْسَابِ وَالْأَقْبَابِ»: تألیف أبو الحسن علی بن زید بیهقی معروف بابن فندق (متوفی ۵۶۵) شارح «نهج البلاغة» و مؤلف «تاریخ بیهق»، ط

طهران ۱۳۱۷ ش. کتاب مفصل و مبسوط و پر فایده‌یی است در أنساب سادات که بامر سید أبو الحسن علی بن محمد بن یحیی بن هبة الله حسینی در دو مجلد تألیف، و تاریخ شروع بنگارش جلد اول (اواخر ج ۲ - ۵۵۸) و تاریخ ختم آن جلد ماه رمضان همان سال می باشد. نسخه تصحیح شده‌یی از جلد اول این کتاب در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار طهران و نظیر آن نیز در کتابخانه ملکی ملک موجود، و ظاهراً نسخه مصحح آن در کتابخانه آستانه مقدسه رضویه می باشد. نسخ دیگری نیز از همین جلد در دست است.

۱۸- مجلد | «المجدي» فی أنساب الطالبیین: از معتبرترین و قدیمی ترین کتب نسب. تألیف شریف نسابه سید أبو الحسن نجم الدین علی بن أبي الغنائم محمد بن علی علوي عمري (منسوب بجدش عمر اطرف فرزند حضرت امیرالمؤمنین علی) معروف بابن الصوفي که در سال ۴۲۳ از بصره بموصل منتقل شده است. و این کتاب را برای ثقیب النقباء،

(۰) این شخص خود را در صفحه ۷ کتاب فوق‌الذکر بخط خود چنین معرفی میکند:

حسین محمد الرفاعی، المدرس بالازهر؛ والقاضی بحکمة مصر الکبری، والمفتش القضائی بوزارة الحقایة، و محامی وزارة الاوقاف سابقاً، والموظف الان بدارالکتب المصریه، والعالم الازهری، الشافعی، الحنفی، والشریف الحسینی، لعشر خلون من جماد آخر، سنة ۱۳۵۵ هجرية.

مَجْدُ الدَّوْلَةِ ، أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ نَقِيبِ النَّقْبَا ، أَبُو يَعْلَى حَمْزَةُ فَخْر الدَّوْلَةِ ابْنِ حَسَنِ ، قَاضِي دِمَشْقِ ابْنِ عَبَّاسٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حَسَنِ بْنِ أَبِي الْجَنِّ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَأْلِيفُ كَرْدِه است .

دو نسخه بسیار نفیس از این کتاب تا چندی قبل در طهران و اصفهان موجود بوده که اینک مفقود میباشد . اکنون يك نسخه در کتابخانه کاشف الغطا در نجف موجود ، و يك نسخه ناقص هم بخط سید حسون براقی (مؤلف تاریخ الکوفة) در کتابخانه مرحوم شیخ محمد مامری در نجف بوده و نسخ ناقص دیگری نیز در دست است . نسخه‌یی که مورد استفاده نگارنده بوده ، قدری ناقص و مغلوط و حدود پنجاه سال قبل نوشته شده و متعلق است به علامه معظم آقای حاج شیخ محمد باقر ألفت که مدتها در اختیار نویسنده گذارده اند .

۱۹ - مر | « مَرْوَجُ الذَّهَبِ وَ مَعَادِنُ الْجَوْهَرِ » : در جغرافیا و تاریخ پیش و بعد از اسلام تا جمادی الأولى (۳۳۶) که تاریخ ختم کتابست . تألیف مورخ شهر أبو الحسن عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مَسْعُودِي شِيعِي (متوفی ۳۴۵ یا ۳۴۶) . طبع مصر ، ۱۳۰۳ ، ۳۰۸ و ۴۰۸ صفحه ، در حاشیه آن کتاب « رَوْضَةُ الْمَنَظَرِ » تألیف ابن شحنة چاپ شده است .

۲۰ - مقا | « مَقَاتِلُ الْمُطَالِبِيِّينَ » : در بیان احوال شهداء آلِ أَبِي طَالِبٍ . تألیف أَبُو الْفَرَجِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْهَيْثَمِ الْأَمْوِي ، کاتب اصفهانی ، صاحب « کتاب الاغانی » (۲۸۴ در اصفهان - ۱۴ ذوالحجّه ۳۵۶ در بغداد) . تاریخ تألیف : جمادی الأولى (۳۱۳) ، طبع نجف ، ۱۳۵۳ ، ۴۴۸ صفحه .

۲۱ - کا | « مَكَارِمُ الْأَثَارِ فِي أَحْوَالِ رِجَالِ دَوْرَةِ قَاجَارِ » : تألیف نفیس علامه معظم آقای میرزا محمد عَلِيِّ مَعْلَمِ حَبِيبِ آبَادِي . نسخه اصل آن همیشه در دسترس نگارنده بوده و اینک جلد اول آن راجع به بیست سال اول دوره قاجاریه تحت طبع است .

۲۲ - ملتا | « مَجْمُوعَةُ مُلْتَانِي » : جنگی است در مطالب متفرقه از اخبار ، تراجم ، تواریخ ، أنساب و غیره که جلال ملتانى آنرا تألیف کرده و نسخه‌یی که مورد استفاده نگارنده بوده در قرن یازدهم از روی نسخه اصل استنساخ شده و خالی از غلط نیست .

۴۳ - من « منتهی الآمال فی تواریخ النبی والال » : درأحوال چهارده معصوم (ع).
تألیف مرحوم ثقة المحدثین حاج شیخ عباس قمی اعلی الله مقامه (متوفی شب ۲۳ ذوالحجّه ۱۳۵۹). این کتاب و تتمه آن « تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفا » مکرر در طهران چاپ شده است.

۴۴ - منا « مناهل الضرب فی أنساب العرب » : تألیف سید جعفر معین الاشراف
أعرجی بغدادی، صاحب « بلج » که بشماره (۱) مذکور شد. این کتاب، چنانکه مؤلف در مقدمه آن گوید، ملخص از کتاب دیگرش « الدُرُّ المنتظم فی أنساب العرب والعجم » است، و برای تألیف « جامع الانساب » از جلد دوم « مناهل » که مختص ببنی هاشم است استفاده شده. گویا این کتاب آخرین تألیف سید جعفر است که تا نزدیکی فوتش (سال ۱۳۳۲) چنانکه از بعض مواضع آن مستفاد میشود، مشغول نگارش بوده و لذا تألیف آن ناقص مانده است. نسخه اصل « مناهل » اینک متعلق بصاحب « الذریعه » است و فاضل جلیل آقای دکتر حسین علی محفوظ کاظمینی يك نسخه عکسی از روی جلد دوم آن تهیه نموده و مدتها در اختیار نگارنده گذارده اند. این جلد از صفحه ۳۷۰ شروع وبصفحه ۵۸۰ خاتمه یافته است و بنا براین جلد اول آن ۳۶۹ صفحه میباشد.

۴۵ - نا « ناسخ التواریخ » : جلد سوم از سه جلد أحوال حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام. تألیف میرزا عباسقلی خان سپهر (متوفی ۱۳۴۰ یا ۱۳۴۱) و زیر تألیفات در زمان محمد علی شاه قاجار، فرزند میرزا محمد تقی سپهر لسان الملك کاشانی. شروع در تألیف : ۱۱ ج ۱ - ۱۳۲۶، ختم تألیف : ۱۶ شعبان ۱۳۴۰. طبع طهران، ۱۳۶۶، ۶۳۸ صفحه.

۴۶ - نش « أعیان الشیعه » : تألیف آیه الله حاج سید محسن حسینی، امین عاملی (۱۲۸۴ - یکشنبه ۳ یا ۴ رجب ۱۳۷۱ در بیروت). این کتاب درأحوال برجستگان عالم تشیع از طبقات مختلفه است و تا این تاریخ چهل و سه جزء آن که با واسطه حرف عین رسیده، چاپ شده است.

۴۷ - نقبا | « نَقَبَاءُ الْبَشَرِ فِي الْقَرْنِ الرَّابِعِ عَشَرَ » : تألیف صاحب «الکرام البررة» که بشماره ۱۴ گذشت . جلد اول ، شرح حال ۹۰۳ نفر از دانشمندان شیعه

در قرن ۱۴ ، طبع نجف ، ۱۳۷۴ ، ۴۹۰ صفحه .

۴۸ - یعه | « الذریعة الی تصانیف الشیعه » تألیف صاحب «الکرام البررة» . ده جلد از این کتاب شریف که در معرفی آثار قلمی دانشمندان شیعه است تا حرف راه تا این تاریخ بطبع رسیده است .

غیر از آنچه ذکر شد ، کتب دیگری نیز مورد استفاده بوده که در این جلد رمزی برای آنها تعیین نگردیده و همه جا بنام اصلی یاد شده است .

مطالب خصوص این جلد نتیجه مطالعه و بررسی قریب هزار جلد از کتب تاریخ ، انساب ، اخبار و غیر اینها است که در ظرف پنج شش سال بدقت تمام انجام گرفته است . دوره های مفصل و کتبی که در چند جلد بوده ، مثل : « الذریعه » و « أعیان الشیعه » و « ریحانة الادب » و أمثالها از اول تا آخر سطر بسطر مورد مطالعه واقع و مطالب مربوط باین جلد از آنها استخراج شده است ، و چه بسا دوره ها و کتبی هم که از ابتدا تا انتهای آنها دیده شده و روزها و شبهایی صرف این کار گردیده ، أمّا چیزی که قابل نقل در این جلد یا جلد های دیگر باشد بنظر نرسیده است ؛ معذک بعید نیست مطالبی هم در این کتابها بوده و از نظر نگارنده پنهان مانده است که در این صورت انشاء الله در مجلدات دیگر نقل خواهیم کرد .

دو رمز دیگر نیز برای دو کتاب نسب ، در این جلد آمده است که چون مطالب هر دو کتاب نوعاً فاقد ارزش بوده و چندان اعتمای بر آنها نیست ، لذا در عداد مدارک این جلد ذکر نشد . این دو کتاب ، یکی « کنز الانساب » است که بر رمز « کنز » مشخص شده و تألیف سید عطا حسین (عبدالرزاق) ابن میر سید سلطان احمد قادری منعمی حسنی حنفی (متولد پنجشنبه ۲۳ رمضان ۱۲۳۲) میباشد و در بمبی بسال ۱۳۰۰ طی ۱۴۴ صفحه بطبع رسیده .

و دیگر : « ریاض الانساب و مجمع الأعقاب - بحر الانساب » است که بسال ۱۳۳۵ طی دو جلد (۲۳۲ و ۲۵۰ صفحه) در بمبی چاپ شده و نویسنده آن خود را میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی از نژاد (حبیب بن مظاهر) معرفی کرده است . رمز این کتاب « یض » میباشد .
در سراسر این جلد ، بیش از چهار پنج مطلب از این دو کتاب نقل نشده است .

سند روایت مؤلف

از کتب أنساب ومؤلفین آنها

نگارند، سند روایت بسیاری از کتب أنساب را بدست آورده و از مؤلفین آنها روایت میکند. ذیلاً نمونه‌یی از این اسناد نگاشته میشود:

سند روایت
آثار صاحب کتاب
مجدی

نگارنده، روایت میکند آثار صاحب کتاب «مجدی» را بطرق عدیده از علّامه مجلسی قدس سرّه، و آن مرحوم نیز بطرق بسیار از شیخ أبوالحسن عمري مؤلف «مجدی» و یکی از آن طرق که بوسیله چندین نسّابة مشهور است بشرح زیر میباشد:

روایت میکند مؤلف این کتاب، از نسّابة محقق و مجتهد بزرگوار، آية الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی مقیم نجف، صاحب کتاب «الذريعة» و «الظلیلة فی أنساب البیوتات الجلیلة» از علّامه نسّابه، آية الله آقا سید حسن صدرالدین مجتهد کاظمینی، صاحب کتاب «تأسیس الشیعة» - از فقیه نسّابة محقق، آية الله آقا میرزا محمد هاشم موسوی مجتهد اصفهانی، عم و جد مؤلف، صاحب «أصول آل الرسول» - از پدر بزرگوارش، علّامه محقق، حجة الاسلام حاج میرزا زین العابدین موسوی خوانساری، مجتهد اصفهانی - از پدر جلیل القدرش، عالم فقیه مجاهد آقا سید أبوالقاسم جعفر موسوی خوانساری - از آية الله الباهرة آقا سید محمد مهدی بحر العلوم - از محدث فقیه و مجتهد جلیل شیخ محمد مهدی فتونی عاملی نجفی - از علّامه بزرگ و نسّابة محقق مولی أبوالحسن شریف عاملی، صاحب کتاب «حديقة النّسب» - از علّامه بزرگ، مروج المذهب، مولینا محمد باقر مجلسی، صاحب «بحار الانوار» - از پدرش، فقیه جلیل مولی محمد تقی مجلسی، مؤلف «لوامع صاحبقرانی» - از نادره الآفاق شیخ بهاء الدین محمد عاملی، صاحب «کشکول» - از پدرش، فقیه محقق شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی - از فقیه شهر شیخ زین الدین عاملی، صاحب «شرح اللمعة» از شیخ شمس الدین ابن المؤذن الجزینی - از أبوالبرکات حسن بن أحمد الکرکمی، ابن العشرة - از شیخ محمد بن محمد بن مکّی

از پدرش ، فقیه محقق بزرگوار ، شیخ محمد بن مکی ، شهید اول ، صاحب « اللمعة » - از عالم
نسبیه سید تاج الدین محمد بن محمد بن معین ، صاحب کتب کثیره در انساب ، استاد و شیخ اجازه
صاحب « عمدة الطالب » - از عالم نسبیه علم الدین المرتضی ، علی - از پدرش ، عالم نسبیه
سید جلال الدین عبدالحمید - از پدرش ، عالم نسبیه ، شیخ الشرف سید شمس الدین
فخار بن معد موسوی - از سید نقیب ابوجعفر یحیی بن محمد بن ابی زید علوی ، نقیب بصری -
از پدرش ابوطالب محمد بن محمد بن ابی زید ، نقیب بصری - از تاج الشرف محمد بن محمد بن ابی الغنائم ،
ابن سخطه علوی حسینی ، نقیب بصری - از شیخ امام عالم ، ابوالحسن نجم الدین علی بن
محمد صوفی علوی عمری ، نسبیه شجری ، صاحب کتاب « المجدی فی انساب الطالبیین » و
کتب کثیره دیگر . رحمة الله علیهم اجمعین .

سید محمد مرتضی زبیدی ، ارجمله علمای بزرگ اهل سنت است
و در غالب فنون تألیفاتی دارد که از جمله چندین کتاب و رساله و
تعلیقات در انساب است . سند روایت نگارنده از سید مرتضی چنین است:
روایت میکند مؤلف این کتاب ، از علامه نسبیه محدث حافظ
سید محمد عبدالحی کتانی ادریسی مغربی فاسی ، صاحب « فهرس الفهارس والاثبات و معجم
المعاجم والمسلسلات » و غیره - از علامه معمر احمد بن منلا صالح سویدی بغدادی شافعی -
از نادره المتأخرین ، حافظ نسبیه و لغوی محقق شهر سید محمد مرتضی زبیدی حسینی ،
صاحب « تاج العروس فی شرح القاموس » و « جذوة الإقتباس فی نسب بني العباس » و
« القول النقیس فی نسب مولای ادریس » و غیرها .

سند روایت
کتب سید مرتضی
زبیدی

« مدیح ائمه اطهار و ذراری کبار ، از سید فضل الله راوندی رحمه الله »

بَنِي الزَّهْرَاءِ اِنَّكُمْ اِلَآئِهَةٌ وَ فِي اَيْدِيكُمْ مِّنَ الْاَزْمَةِ

اَرَادَ كُمْ الْحَسُّودُ بِكَيْدٍ سَوْءٍ فَلَا يَكُ مَا اَرَادَ عَلَيْهِ غُمَّ

يُرِيدُ لِيُطْفِئَ النُّورَ الْمُصَفَّى وَ يَأْبَى اللهُ اِلَّا اَنْ يُتِمَّه

در بیان احوال امام موسی کاظم علیه السلام

وأسامی و شماره فرزندان آنحضرت

در شرح حالات حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما کتب مستقل بسیاری نگاشته شده و در این باره مطلب مبهم و تاریکی چندان نمانده است. لذا برای اطلاع از تفصیل احوال آنحضرت بایستی بکتاب موصوفه مراجعه نمود؛ و ما ذیلاً خلاصه‌یی از تاریخچه حیات امام را بقدریکه مناسب «جامع الانساب» است از چند کتاب معتبر نقل مینماییم:

درباره أسامی و شماره فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام اختلاف بسیاری است و نقل همه اختلافات موجب تطویل کلام گشته و شایسته است که در این موضوع نیز اکتفاء بتحقیقات صاحب «عمدة الطالب» نموده و تفصیل موکول بمقدمه جلد دوم و سوم این کتاب گردد.

أحوال امام کاظم علیه السلام از کتاب أحسن الکبار

در کتاب نفیس و نادر الوجود «أحسن الکبار فی معرفة الأئمة الأطهار» (۰) گوید:

(۰) مؤلف این کتاب، نام خود و کتاب و سبب تألیف آنرا در مقدمه چنین ذکر کرده است:

أما بعد بدانکه جماعتی دوستان که جلیس و آنیس این ضعیف بودند و دم از محبت خاندان اهل بیت (و فی بیوت اذن الله أن ترفع و يذكر فیها اسمہ) میزدند، و از مردان: (رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذکر الله) و جان بخشان: (رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نجه و منهم من ينتظر) بودند از این کمینه که کمترین درگاه عزت است؛ العبد الکاتب المترجم **محمد بن أبی زید عربشاه بن أبی زید الحسنی العلوی الورامینی** عفی الله عنهم؛ درخواستند که البته انتخابی روشن از کتب علماء سلف در امامت امیر المؤمنین علی در کیفیت و توضیح احبا و أعداء ایشان بیان کن، چنانکه عوام فهم توانند کرد. این ضعیف (و فی أنفسکم أفلا تبصرون) نظر کردم و خواستم که مختصری بنیاد نهیم؛ عروس غواص فکرت نگذاشت و در بحار فکر غوطه خورده چندان دُرّ لآلی بدست آورد که ده مجلد تحمل آن نداشت؛ و اسم این رساله را **أحسن الکبار فی معرفة الأئمة الأطهار** کردم، و توفیق از حق جل و علا خواستم در جمع کردن این کتاب انشاء الله که حق جل جلاله و عم نواله توفیق کرامت فرماید و زبان این ضعیف را از سهو و نسیان و خطا و زلل نگاه دارد، بحق حق و سعة فضله؛ و مبنی است بر هفتاد و هشت باب.

نسخه‌یی از این کتاب شریف (در ۹۸۴ صفحه) بخط «ابن جلال الدین محمد جعفر علی کمره‌یی» که در تاریخ (۲ شنبه دوم صفر ۱۰۱۹) از استنساخ آن فارغ شده در نزد نگارنده و یک نسخه نیز که —

ولادت کاظم علیه السلام بابوا بود و آن منزلی است میان مکه و مدینه (۰) و یوم الأحد بود سابع صفر سنة ثمان ومائة، و بروایتی دیگر: ثامن رجب الاُصم بود سنة ثمان وعشرين ومائة (۰۰).
 مادر او را مُصَفَّاة نام بود، و گویند حميدة الغریبه نام بود. نام او: موسی، و کنیت: أبو إبرهیم و أبو الحسن و أبوعلی، و لقب: عبد صالح و کاظم. و او را کاظم از این سبب خوانند که روزی دست وی ملوث بود و کنیزك آب بردست امام میریخت، چون فارغ شد کنیزك خواست که آفتابه باز پس گیرد؛ لولهُ آفتابه بریشانی امام آمده بشکست و خون روان شد. نگاه به کنیزك کرد، بترسید؛ گفت: **وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ**. امام خشم خود فرو خورد، اسم کاظم بر وی افتاد؛ و جفای روزگار و ظلم و جور بنی عباس که بر وی کردند نیز فرو خورد، و همان لحظه کنیزك را آزاد کرد و صد دینار دیگر بوی داد. مدت عمر او: پنجاه و چهار سال بود، و گویند: پنجاه و پنج سال. مدت امامت او: سی و پنج سال بود. قیام او بامامت: بیست و پنج ساله بود، و در ایام او بقیة ملك منصور بود، آنکه مهدی بن موسی ابن محمد و هرون الرشید. وفات او: روز آدینه سابع عشرين رجب سنة ثلاث وثمانین ومائة. کشته شد او: هرون الرشید علیه اللعنه. موضع قبر وی: بکرخ بغداد. بواب وی: محمد بن الفضل. ثواب زیارت او: پرسیدند از صادق علیه السلام، گفت: **مَنْ زَارَ ابْنِي كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ** دلیل بر امامت او: جمله که از پیش یاد کردیم از معجزات باتفاق شیعة کل بلاد، اما درین

بسال (۹۴۸) کتابت شده و نسخه بی تاریخ دیگر، در کتابخانه ملی ملک در طهران موجود است. مولی علی بن حسن ذواریبی صاحب تفسیر؛ این کتاب را بامر شاه طهماسب صفوی (۹۱۹-۹۸۴) در دو مجلد تهذیب و تلخیص نموده و مطالبی نیز اضافه کرده و آنرا «لوامع الانوار فی منقبة الائمة الاطهار» نامیده است. جلد اول این کتاب هم در دست نگارنده است. «الذریعة ۱: ۲۸۸» فرماید: «أحسن الکبار»... فارسی «للسید محمد بن ابی زبید بن عربشاه الحسینی العلوی الوریامینی...» کتب بامرالشاه طهماسب الصفوی... و تلخیصه المولی المفسر... الخ. اما علاوه بر اینکه نام و نسب مؤلف را بنحو دیگری یاد نموده، این که گوید: سید محمد کتاب را بامر شاه طهماسب نگاشته، از نسخه موجوده چنین مطلبی مستفاد نمیشود، بلکه چنانکه گذشت تلخیص آن بتصریح تلخیص کننده در مقدمه نسخه، بامر شاه طهماسب بوده است، والله العالم.

(۰) **الْأَبْوَاءُ**، **بِالْفَتْحِ ثُمَّ السُّكُونِ وَفَتْحِ الْوَاوِ وَ أَلِفٍ مَدْدُودَةٍ**؛ قریة من أعمال الفرع من المدينة، بینها و بین الجحفة مایة إلى المدينة ثلثة وعشرون میلاً... «مَرَايِدُ الْأَطْلَاعِ عَلَى أَسْمَاءِ الْأَمْكَنَةِ وَالْبَقَاعِ: ۹». (۰۰) یعنی: ولادت آنحضرت روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال ۱۰۸ هجری بود، و بروایت دیگر: هشتم ماه رجب سال ۱۲۸ بود.

موضع بقدر یاد کنیم :

عیسی بن عبدالله العلوی العمری گفت که : أبو عبدالله علیه السلام را گفتم که اگر ترا نه بینم کرا پیشوای خود کنم ؟ اشاره به پسر خود موسی علیه السلام کرد . گفتم اگر او را حالتی افتد ؟ گفت : فرزند او را .

أبو بصیر روایت کند که علی بن یقطین را هرون الرشید خلعتی فاخر و دراعه بخشید . علی بن یقطین آنرا با خمس مال خود پیش کاظم علیه السلام فرستاد . امام دراعه را بدست غیر آورنده باز پس فرستاد و بوی نوشت که : دراعه را نگاه دار که روزی بود که ترا بکار آید و احتیاج افتد . خادمی از علی بن یقطین چون ازو رنجیده شد پیش هرون شده قصد علی بن یقطین کرد که وی را فضا است و خمس مال خود را با آن خلعت که خلیفه بوی بخشیده بود بموسی بن جعفر فرستاد . هرون بر علی بن یقطین خشم گرفته ، فرمود تا او را حاضر کردند و گفت : آن دراعه که برای کرامت بتو داده ام بگو تا بیارند . او کس فرستاده دراعه را آوردند بی آنکه خود برود و در صندوق نهاده بأعظم الحال و معطر بأنواع غالیه چنانکه امام فرموده بود . چون دراعه را از صندوق بیرون آوردند و بوی آن بدماغ هرون رسید بخندید که جامه او را احترام کرده بود ، و فرمود تا آن ساعی تمام را هزار تازیانه بزنند ؛ چون پانصد بزدند بمرد ، الحمد لله . و اولاد آنحضرت سی و هفت بودند ، مذکر و مؤنث : اسمعیل ، و

اسامی
اولاد حضرت
کاظم (ع)

جعفر ، و هرون ، و حمزه ، و محمد ، و أحمد ، و قاسم ، و عباس ، و ابرهیم ، و علی الرضا ، و حسن ، و عبدالله ، و زید ، و حسین ، و فضل ، و سلیمان ، و سالم ، و سعید ؛ و فاطمه کبری ، و فاطمه صغری ، و رقیه ، و کلثم ، و أم جعفر ، و لبابه ، و زینب ، و خدیجه ، و علیّه ، و امینه ، و حسنه ، و بریمه ، و عایشه ، و أم سلمه ، و میمونه ، و أم کلثوم ، و حلیمه ، و رقیه صغری و زینب صغری .

« پایان کلام أحسن الکبار »

صاحب « عمدة الطالب : ۱۸۵ » در أحوال حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام گوید : أمّا الإمام موسی بن جعفر الصادق علیه السلام ، و یکنی أبا الحسن و أبا ابرهیم ؛ و أمّه أم ولد یقال لها : حمیده المغربیة ، و قیل : نباتة . و لد علیه السلام بالآباء سنة ثمان و عشرين و مائة .

أحوال
امام کاظم از
« عمدة الطالب »

وُقِبِضَ بِيغْدَادَ فِي حَبْسِ السَّنْدِيِّ بْنِ شَاهِكَ سَنَةً ثَلَاثَ وَ ثَمَانِينَ وَمِائَةً ، وَلَهُ يَوْمَئِذٍ خَمْسَ وَ خَمْسُونَ . وَكَانَ أَسْوَدَ اللَّوْنِ ، عَظِيمَ الْفَضْلِ ، رَاطِبَ الْجَاشِ ، وَاسِعَ الْعِطَاءِ . لُقِّبَ بِالكَاطِمِ لِكَظَمِهِ الْغَيْظَ وَحَلَمِهِ . وَكَانَ يُخْرِجُ فِي اللَّيْلِ وَفِي كُمِّهِ صُرُرٌ مِّنَ الدَّرَاهِمِ فَيُعْطِي مَنْ لَقِيَهُ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ ، وَكَانَ يُضْرَبُ الْمَثَلُ بِصُرَّةِ مُوسَى ؛ وَكَانَ أَهْلُهُ يَقُولُونَ : عَجَبًا لِمَنْ جَاءَتْهُ صُرَّةُ مُوسَى فَشَكَ الْقَلَّةَ ! وَ قُبِضَ عَلَيْهِ مُوسَى الْهَادِي وَحَبَسَهُ فَرَأَى عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي نَوْمِهِ ، يَقُولُ لَهُ : يَا مُوسَى ! هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ . فَانْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ وَقَدْ عَرَفَ أَنَّ الْمُرَادَ ، فَأَمَرَ بِإِطْلَاقِهِ ثُمَّ تَنَكَّرَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَهَلَّاكَ قَبْلَ أَنْ يَوْصَلَ إِلَى الْكَاطِمِ (ع) أَذَى .

وَلَمَّا وَلِيَ هَارُونَ الرَّشِيدُ الْخِلَافَةَ أَكْرَمَهُ وَأَعْظَمَهُ ثُمَّ قُبِضَ عَلَيْهِ وَحَبَسَهُ عِنْدَ الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْ عِنْدِهِ فَسَلَّمَهُ إِلَى السَّنْدِيِّ بْنِ شَاهِكَ وَ مَضَى الرَّشِيدُ إِلَى الشَّامِ فَأَمَرَ يَحْيَى بْنَ خَالِدِ السَّنْدِيِّ بِقَتْلِهِ ، فَقِيلَ إِنَّهُ سَمٌّ ، وَقِيلَ بَلْ غُمِرَ فِي بَسَاطٍ وَلُفَّ حَتَّى مَاتَ ؛ ثُمَّ أَخْرَجَ لِلنَّاسِ وَ عَمِلَ مُحَضَّرًا أَنَّهُ مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ ، وَ تَرَكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ عَلَيَّ الطَّرِيقَ يَأْتِي مَنْ يَأْتِي فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ ثُمَّ يَكْتُبُ فِي الْمُحَضَّرِ . وَدُفِنَ بِمَقَابِرِ قَرِيشَ .

وَوَلَدَ مُوسَى الْكَاطِمِ عليه السلام سِتِينَ وَلَدًا ، سَبْعًا وَ ثَلَاثِينَ بِنْتًا وَ ثَلَاثَةَ وَ عَشْرِينَ ابْنًا ، دَرَجَ مِنْهُمْ خَمْسَةٌ لَمْ يَعْقِبُوا بغيرِ خِلَافٍ ؛ وَهُمْ : عَبْدُ الرَّحْمَنِ ، وَعَقِيلُ ، وَالْقَاسِمُ ، وَيَحْيَى ، وَدَاوُدُ . وَمِنْهُمْ ثَلَاثَةٌ لَهُمْ أَنْثَى وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ وَلَدٌ ذَكَرٌ ، وَهُمْ : سَلِيمَانُ ، وَ الْفَضْلُ ، وَ أَحْمَدُ . وَمِنْهُمْ خَمْسَةٌ فِي أَعْقَابِهِمْ خِلَافٌ ، وَهُمْ : الْحُسَيْنُ ، وَ إِبْرَاهِيمُ الْأَكْبَرُ ، وَ هَارُونُ ، وَ زَيْدُ ، وَ الْحَسَنُ . وَمِنْهُمْ عَشْرَةٌ أَعْقَبُوا بغيرِ خِلَافٍ ، وَهُمْ : عَلِيٌّ ، وَ إِبْرَاهِيمُ الْأَصْغَرُ ، وَ الْعَبَّاسُ ، وَ إِسْمَاعِيلُ ، وَ تَجْدُ ، وَ إِسْحَاقُ ، وَ حَمْزَةُ ، وَ عَبْدِ اللَّهِ ، وَ عُبَيْدُ اللَّهِ ، وَ جَعْفَرُ .

فرزندان حضرت
موسی بن جعفر

هَكَذَا قَالَ الشَّيْخُ أَبُو نَصْرٍ الْبَخَارِيُّ . وَقَالَ الشَّيْخُ تَاجُ الدِّينِ ، أَعْقَبَ الْكَاطِمُ مِنْ ثَلَاثَةِ عَشْرَ وَلَدًا رِجَالًا ، مِنْهُمْ أَرْبَعَةٌ مُكْثَرُونَ ، وَهُمْ : عَلِيُّ الرَّضَا ، وَ إِبْرَاهِيمُ الْمُرْتَضَى ، وَ تَجْدُ الْعَابِدُ ، وَ جَعْفَرُ . وَأَرْبَعَةٌ مَتَوَسِّطُونَ ، وَهُمْ : زَيْدُ النَّارِ ، وَ عَبْدِ اللَّهِ ، وَ عُبَيْدُ اللَّهِ ، وَ حَمْزَةُ . وَخَمْسَةٌ مُقَلَّوْنَ ، وَهُمْ : الْعَبَّاسُ ، وَ هَارُونُ ، وَ إِسْحَاقُ ، وَ الْحَسَنُ ، وَ الْحُسَيْنُ . *

پایان کلام « عمدة الطالب »

صاحب « مجدی » أسامی دختران حضرت کاظم علیه السلام را چنین بیان کرده است :

أسامی دختران
امام کاظم (ع)

أم عبدالله . قسمة . لبابة . أم جعفر . أمامة . كلثم . بريهة . أم القاسم .
محمودة . أمينة الكبرى . عليّة . زينب . رقية . حسنه . عائشة . أم سلمه . أسماء . أم فروة .
آمنة (قالو : قبرها بمصر) . أم أبيها . حلیمه . رمله . ميمونة . أمينة الصغرى . أسماء الكبرى .
أسماء . زينب . زينب الكبرى . فاطمة الكبرى . فاطمة . أم كلثوم الكبرى . أم كلثوم الوسطى .
أم كلثوم الصغرى . وفي رواية : وزاد الأثنائي : عطفة ، وعباسة ، وخديجة الكبرى ، وخديجة .
پایان کلام « مجدی »

مورخ رحاله أحمد بن أبي يعقوب إسحق بن جعفر بن وهب بن
واضح ، کاتب عباسی ، معروف به ابن واضح یعقوبی (متوفی ۲۸۴)
در کتابش « تاریخ الیعقوبی ۳ : ۱۴۶ ط ۲ نجف ۱۳۵۸ » گوید : حضرت
موسی بن جعفر علیه السلام وصیت فرمود که دخترانش شوهر اختیار نکنند ،

عبارت یعقوبی
راجع بدختران
حضرت کاظم (ع)

و هیچ يك شوهر نکردند مگر أم سلمه که در مصر بهمسری قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد در آمد
و خاندان قاسم از این کار نگران شدند تا اینکه او قسم یاد کرد قصدی جز بردن أم كلثوم بحسب
خانه خدا نداشته . عبارت یعقوبی چنین است :

و أوصی موسی بن جعفر أن لا تتزوج بناته . فلم تتزوج واحدة متهن إلا أم سلمه ،
فإنها تزوجت بمصر ؛ تزوجها القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد . فجری فی هذا بینہ و بین
أهله شیءٌ شدید حتی حلف أنه ما كشف لها كنفاً و أنه ما أراد إلا أن یحج بها . *

یعقوبی گوید : دختران حضرت کاظم علیه السلام بیست و سه نفر بودند ، اما نام آنها را نبرده
است . پسران آنحضرت را نیز هیچده تن دانسته و أسامی آنها را یاد کرده است .



علامات و رموز

[] - علامت دارج - شخصی که نامش در این علامت واقع شده اولاد ندارد .

{ } - علامت میناث - نشان شخصی که فرزندی جز دختر ندارد .

— - تاریخی که روی این علامت نهاده شده تاریخ تولد شخصی است که نامش بالای این نشانست .

— - روی این علامت تاریخ وفات نوشته شده .

— - مقصود محل دفن صاحب نام است .

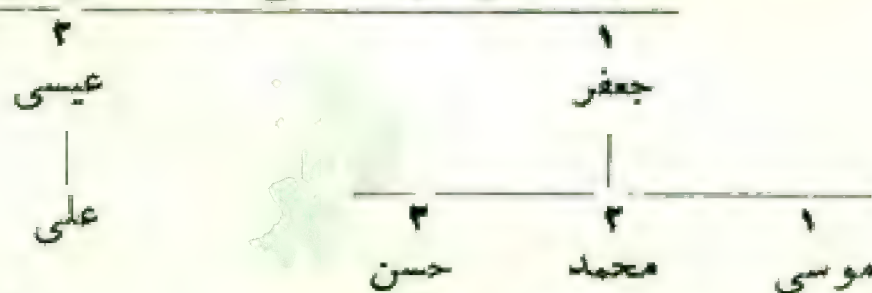
() - شماره های میان دوهلال که پهلوی بعضی نامها واقع شده ، در قسمت مشجرات إرجاع بتوضیحی است که طی همین شماره در فصل دوم (قسمت توضیحات) آمده است .

* - هر گاه عبارتی از کتاب یا نامه ای نقل شود ، علامت ستاره در آخر آن عبارت نهاده شده تا از جمله بعد مجزاً متمایز باشد .

کیفیت نگارش مشجرات این کتاب چنانست که نام جدّ اعلای خاندان را نوشته و اگر يك فرزند داشته باشد خطی عمودی زیر نامش کشیده و بنام فرزندش متصل کرده ایم ، و اگر بیشتر داشته باشد خطی اُفقی ، سپس اگر يك فرزند داشته و او هم يك فرزند ، باز خطی عمودی از زیر نام آن فرزند بنام فرزند فرزند متصل ، و اگر بیشتر داشته باشد خط عمودی کوتاهی بر خطی اُفقی عمود و نام چند فرزند او را زیر خط اُفقی مینگاریم ، و هكذا .

مثلاً ، اگر خواهیم بگوییم حسن بن موسی بن جعفر عليه السلام دو فرزند داشته (جعفر و عیسی) و جعفر سه فرزند داشته (موسی و محمد و حسن) و عیسی يك فرزند داشته (علی) ، شجره اینها را چنین رسم میکنیم :

أعقاب حسن بن موسی بن جعفر (ع)



و هكذا تا تمامی فرزندان و فرزندان زادگان حسن بن موسی (ع) را بنگاریم .

ضمناً ناگفته نماند که أسامی دختران را در این کتاب ثبت نکرده ایم ، و نیز أعداد روی أسامی اشخاص ، معرف بزرگتر و کوچکتر بودن آنها نیست .

فصل أول
از جلد أول كتاب
جامع الانساب

در ذکر أسامی فرزندان و فرزند زادهان امام همام
حضرت موسی بن جعفر علیهما الصلوة والسلام
و شجره نامه های سادات عظام



بنیاد محقق طباطبائی

اسامی گرامی امامزاده های محترمی که اولاد و احفادشان در این جلد مذکورند
با تعیین شماره صفحه کتاب از مشجرات و توضیحات

امام زاده - صالح صفحه ۴	شرف الدین - صفحه ۷	ادریس - صفحه ۸
-------------------------	--------------------	----------------

شمس - صفحه ۹	عون - صفحه ۱۰
--------------	---------------

حسن بن موسی بن جعفر ع صفحه ۱۲ و ۴۰	حسین بن موسی بن جعفر ع صفحه ۱۳ و ۴۲
---------------------------------------	--

اسمعیل بن موسی بن جعفر ع صفحه ۱۴ و ۴۴	اسحاق بن موسی بن جعفر ع صفحه ۱۵ و ۴۷
--	---

هرون بن موسی بن جعفر ع صفحه ۱۶ و ۵۵	زید بن موسی بن جعفر ع صفحه ۱۷ و ۶۴
--	---------------------------------------

عباس بن موسی بن جعفر ع صفحه ۱۸ و ۷۰	أحمد بن موسی بن جعفر ع صفحه ۱۹ و ۷۲
--	--

عبدالله بن موسی بن جعفر ع صفحه ۲۰ و ۸۲	جعفر بن موسی بن جعفر ع صفحه ۲۱ و ۹۸	محمد بن موسی بن جعفر ع صفحه ۲۳ و ۱۰۷
---	--	---

چند یاد آوری

۱- شماره‌های میان دو اُبرو () که پهلوی برخی نامها نهاده شده، نشان آنست که توضیح با شرح حالی از این نام بهمین شماره در فصل دوم کتاب آمده است.

۲- شماره صفحه‌بی که زیر بعضی نامها با این شکل ص... دیده میشود مقصود آنست که اولاد و احفاد این شخص در صفحه مذکور نامبرده شده اند.

۳- مدارك هر صفحه، اعم از کتابهای نسب و غیره یا شجره نامها، تماماً در خانه‌های مربع شکل ذکر شده است.

۴- کسانی که نامشان داخل این علامت [] نهاده شده بلاعقبند و آنها که داخل این نشان { } است میناث یعنی فرزند پسر ندارند.

۵- تواریخی که داخل این علامت ————— نهاده شده مقصود تاریخ تولد است و آنها که در روی این علامت ————— است، تاریخ وفات. «فن» یعنی مدفن و «ش» یعنی تاریخ شمسی هجری.

۶- توضیحات مربوط به چند نفر ذیل، چون از غیر کتب مشهوره انساب نقل شده لذا در جنب مشجرات متعلق بخود آنها آورده شد، نه در فصل دوم:

امامزاده صالح، شرف الدین، ادریس، شمس، عون.
بنابر این اعتبار، فصل اول از صفحه ۱۲ شروع میشود و فصل دوم از صفحه ۳۹.



صَدَقَ الرَّبُّ

يوسف — إبراهيم — حسين — ذكر الدين — علاء الدين — حسن

سید جلال الدین — سید محمد — سید ظاہر — سید محبوب — سید غلام — سید ذوالکرم — سید محمد (۲) — اشرف — محمود

سید غلام — سید محمود — سید رفیع — سید جعفر — سید احمد — سید عبداللہ — سید حسین — علی — فضل

سيد الخواجه النير محمد — أحمد — محمد — اسماعيل — ابو القاسم

۴۴

سید حسن

{سید حسن}

سید محمد

سید ابرہیم سید اسماعیل سید طاهر

احمد
سيد
محمود
سيد
فروغ الله
سيد

میرزا ناصر الله میرزا آیدق میرزا اسد الله میرزا حسن میرزا ابوالقاسم

کاکاظم
سید طاہر

مشاوره الله

حسین

سید محمد حسین

سید محمد عیسیٰ

عَنْ اللَّهِ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ

جوزاء حیدر رضا

حسن حسن

عبد الله سيدنا أكبر فضل الله

سید احمد آقا سید محمد شجاع موملہ
 «امام جماعت حنابلہ»

سید شجاع سید رفیع سید جلال سید کمال سید جمال سید حسن

سيد الوفاة

سید ذواللہ سید احمد سید علی سید حسن سید حسین (۳) سید عابد

سید رضا سید حواد سید محمد سید معود

سید صوفی سید رفیع سید رفیق سید حسن

ماخذ : منا ٥٠ - جز ٢ : ١٤١
 - نا - مشير ارسل الى آقا سيد
 شجاع مؤسسی از قم ذكر كج ا
 ورجت ١٣٧٤

(۱) در کتب موجوده نسب برای حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرزندی بنام صالح ذکر نشده، لکن جناب محمد بن موسی ع (توضیح ۲۱۰) را عابد و صالح نیز وصف کرده اند. در بعضی از کتب متأخرین صالح را از جمله اولاد آنحضرت دانسته و مدفن او را در تجریش شمیران نشان داده اند.

«نا: ۱۳» بهنگام ذکر أسامی فرزندان موسی بن جعفر (ع) گوید:

... و دیگر صالح، بروایت صاحب «کنز الأنساب» که میگوید: در تجریش شمیران مدفون است؛ و خدای بحقیقت روایات «کنز» أعلم است.

و در جای دیگر «نا: ۶۵» نیز از «کنز الأنساب و بحر المصاب» چنین نقل میکند: میگوید: صالح بن امام موسی کاظم سلام الله علیه بولایت شمیران آمد و چون بموضع تجریش رسید آنحضرت شهید گردید. میگوید: صالح را هشت فرزند بود. و اسمعیل بن زکریا بن امام موسی کاظم علیه السلام را در کوه مجروح نموده بودند، چون بتوابع شمیران رسید صبحگاه در پایان ده شیزر (۰) در زیر درخت چنار او را شهید نمودند. راقم حروف گوید: چنانکه اشارت نمودیم، در قریه تجریش که قصبه دهات شمیرانست مزارى بلند آثار است که میگویند امامزاده صالح است. اهل طهران و دهات و قراء زیارت این امامزاده مشرف میشوند. این بنده حقیر نیز مکرر زیارت کرده ام، بقعه عالی و ضریح و قبه متعالی دارد. در صحن جلو ایوان چناری بس عظیم است که قطر آن را از کف زمین چهل و دو ذرع تحدید کرده اند، لکن بر گردش سکویی عظیم برآورده اند و در اطرافش بعضی از اصناف جای گرفته اُمتعه متنوعه میکشایند و زایرین خریداری میکنند... الخ.

(۲) أما محمد بن عبدالله بن أشرف بن محمد بن حسن بن علاء الدین بن رکن الدین ابن حسین بن ابرهیم بن یوسف بن صدرالدین بن صالح بن امام موسی کاظم (ع) از بغداد بخیجند

(۰) شیزر: معرب چیز است که از دهات شمیران و بنواب مستطاب شعاع السلطنه پسر ارجمند شاهنشاه فردوس جایگاه مظفرالدین شاه اعلی مقامه اختصاص یافته است: «نا».

رفت و در آنجا متوطن شد و ذریات او بسیار شد بألقاب موسی : « یض ۴ : ۱۶۱ » . ✽
 در مشجر ارسالی آقای سید حسین شجاع ، نام عبدالله درمیان محمد و أشرف دیده نمیشود
 (۴) آقای سید حسین (شجاع موسوی) از جوانان فاضل که اینک درحوزه علمیه
 قم مشغول بتحصیل دانش و کمال میباشند و تمامی مشجر (ص ۴) بوسیله ایشان ارسال
 شده است ، در نامه مورخ (غره رجب ۱۳۷۴) چنین نوشته اند : از احوال اجداد خود تا
 آنجا که فعلا بنده میدانم خیلی باختصار ، این است که : مرحوم سید صالح ملقب به
 شجاع الدین أصلاً اهل تلاجیم که از قراء هزارجریب مازندران است ، بوده و از آنجا
 برای تحصیل علوم دینی به دارالعلم نجف أشرف عزیمت میکنند ، و پس از خانمه تحصیلات
 بقصد مراجعت بوطن اصلی خود از نجف أشرف خارج و در بین راه شهرستان سمنان که
 در آنوقت دارای طلاب و مدارس قدیمه و تقریباً دارالعلم بوده است میرسند . اهالی سمنان
 باصرار زیاد از ایشان تقاضا میکنند که در سمنان بمانند ، و از آن پس با اینکه از مازندران
 عده زیادی برای عودت ایشان بوطن اصلی خود میآیند ، لکن اهالی سمنان مانع میشوند
 و بالأخره ایشان در سمنان متوطن و متأهل میشوند و چهار فرزند ذکور بنام : سید محمد
 و سید حسن و سید حسین و سید علی و يك دختر از ایشان بوجود میآید .

از مرحوم سید صالح کرامات و خوارق عادات بسیاری نقل میکنند ، و چنانکه
 گفته میشود در زمان خود بسیار مورد توجه و علاقه عام و خاص بوده و حتی در اثر رشادتها
 و احقاق حق هاییکه در راه دین مقدس اسلام مینموده است ، از طرف ناصر الدین شاه
 لقب شجاع الدین بایشان داده شد .

و أما شجره نامه بی را که با پست قبل تقدیم نمودم و حضرت عالی آنرا سؤال
 فرموده بودید ، از يك کتاب خطی که هم کتاب و هم شجره بخط خود مرحوم سید صالح
 است بدست آمده ...

آقای والد هم فعلا در شهرستان سمنان تشریف دارند و دارای امامت جمعه و جماعت
 هستند . ✽

اعقاب شرف الدین (۱) ابن موسی بن جعفر علیهم السلام: سادات خلجانی، غاصی (عراق عرب)

(۱) در کتب نسب ای حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام فرزند بنام
(شرف الدین) ذکر کرده اند و الله العالم.

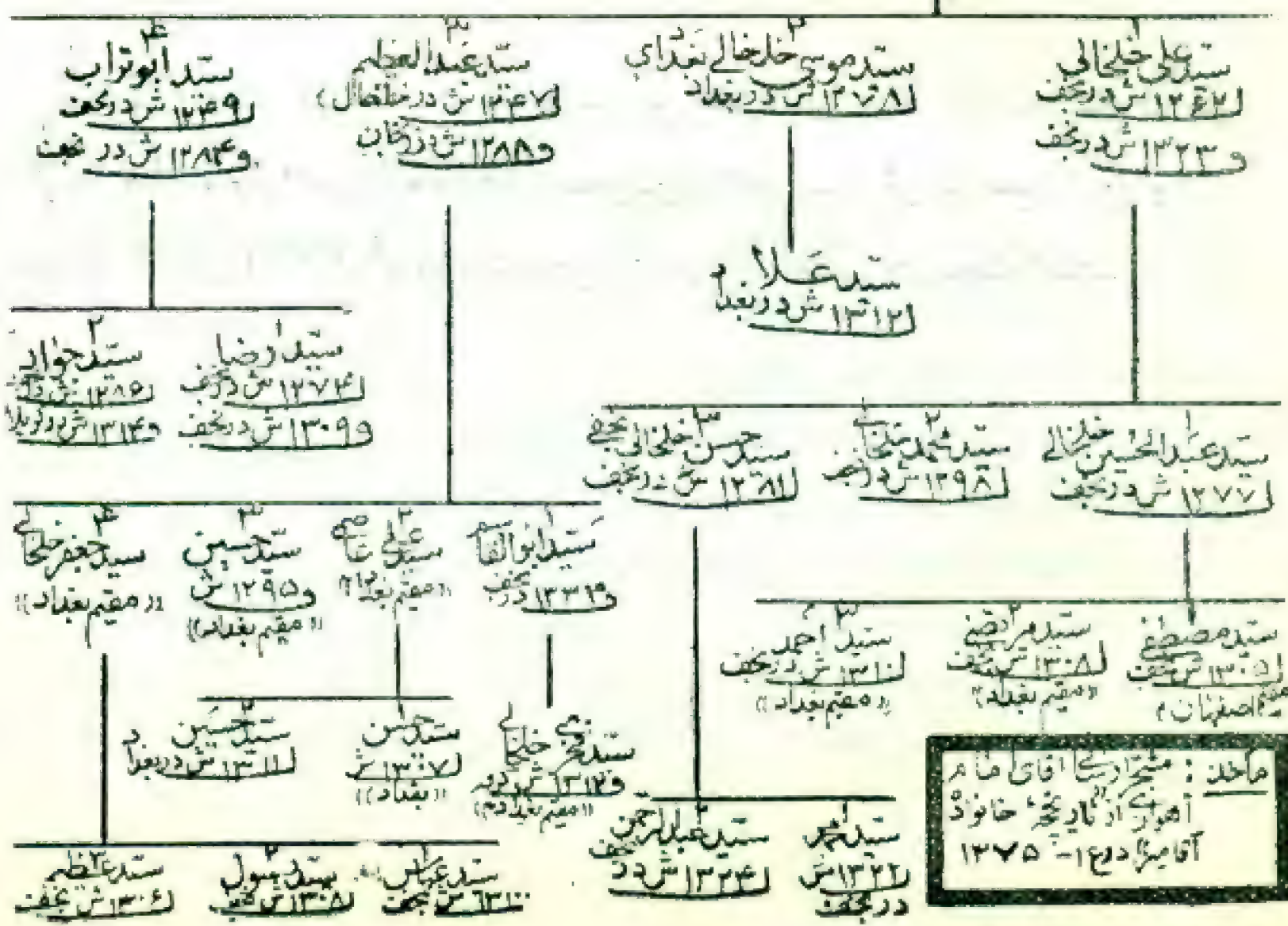
معین

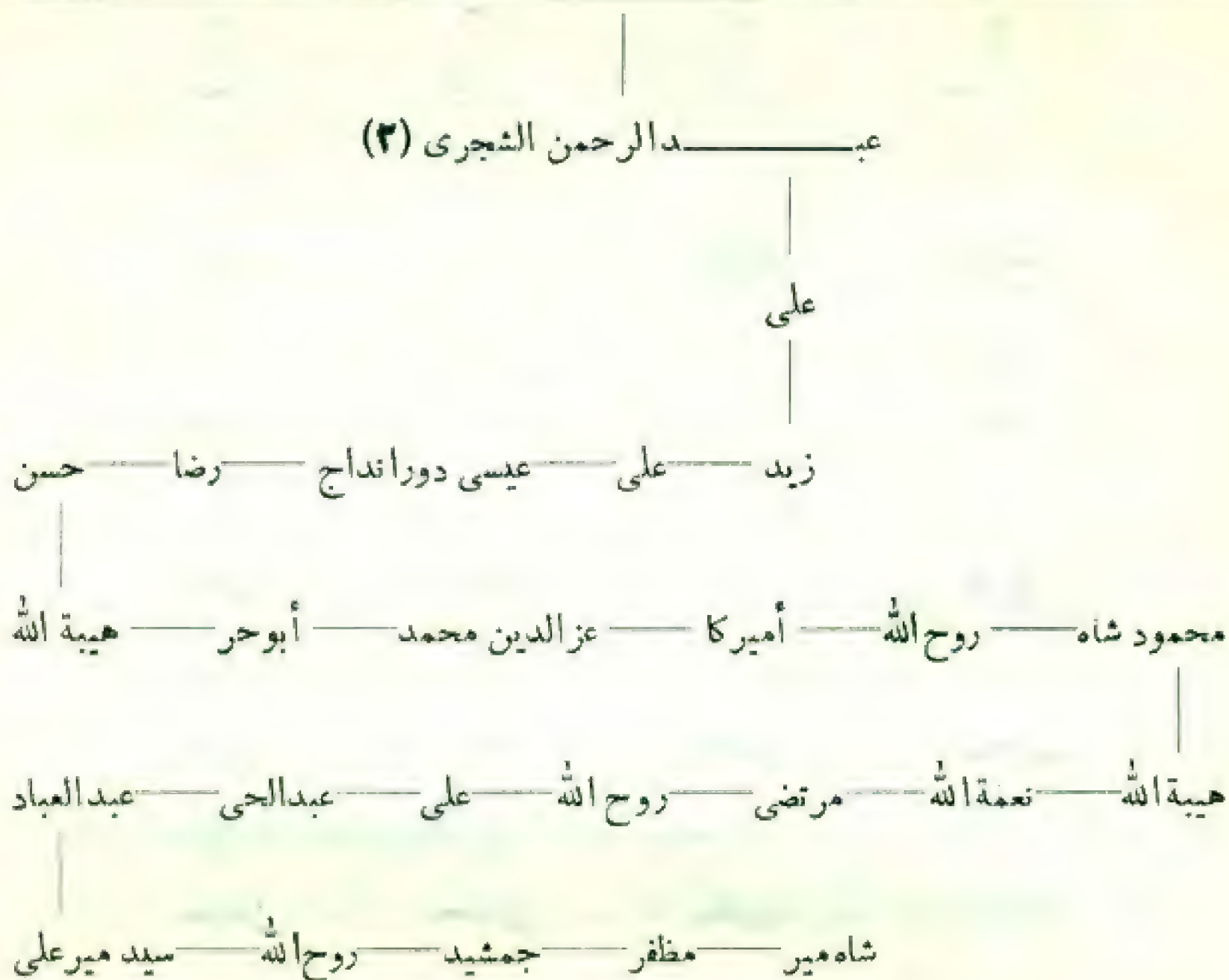
زیر العابدین — ابرهیم — شاعلی — شمرطی — قهرمانی — شام

فضل الله — عطاء الله — قریش — غاصی — شامی — محمد

علی اکبر خان زاده — عبد الرحیم — سید محمد — علامه مزین — سید علی — حسین

سید احمد علی خان زاده — سید محمد — سید اسماعیل خان زاده — سید ناصر





(۱) کتب نسب و غیره نام شمس را در شمار فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع) نیاورده اند، و این رشته را تنها « سج : ۴۴ » ذکر کرده که عیناً نقل شد؛ والله العالم.

(۲) از جمله پسران امیر جلیل قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه السلام شخصی است بنام عبدالرحمن شجری که در « عن : ۵۶ و کشص : ۲۱ » و جاهای دیگر یاد شده و دارای فرزندان بسیار است و نام چند نفر از صدر این نسب مذکور در بالا بایک رشته از أعقاب عبدالرحمن شجری حسنی نامبرده مطابقت دارد، یعنی: نام علی بن زید بن علی بن عبدالرحمن شجری که در فوق دیده میشود: عیناً در « عن : ۷۸ و کشص : ۲۰۶ » در زمره سادات حسنی و متصل بقاسم بن حسن زید بن امام حسن مجتبی (ع) میباشد.

بنابراین^۱ توان گفت این رشته که در « سج » بموسی بن جعفر علیهما السلام متصل شده از همان سادات حسنی میباشد و اشتباه از کاتب « سج » روی داده است.

۱	۲	۳	۴
محمدام	عقیل	حسین	جمشید
محمد	عابد	مالک	خالد
علوی	زید	جعفر	نعمت
عیسی	محسن	علی	عزیز
عبید	أسد	محسن	اسمعیل
سلیمان	سلیمان	يعقوب	عبدالله
محمد	يعقوب	محمود	باقر
عمر	حسن	عابد	موسی
علی اهدل (۲)	عبدالله (۳)	ابراهیم (۴)	صالح (۵)

(۱) چنین نامی در نامهای فرزندان امام موسی کاظم (ع) دیده نمیشود، لکن «نورالابصار (۰)» و «یض» چند رشته نسب را باورسانده اند که در توضیحات بعد آورده میشود.

(۰) «نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار: ۱۵۲ ط مصر» تألیف سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی مصری، متولد اندکی بعد از ۱۲۵۰ - متوفی بعد از ۱۳۲۲.

(۲) « نور الأبصار » از کتاب « بغیة الطالب (۰) » چنین نقل کرده است :

عون : الیه يرجع نسب سیدنا و مولانا الشیخ الکبیر ، الولی المقرب ، جامع الشرفین : شرف النسب و شرف المعرفة بالله و الأدب ، ذی الکرامات الظاهرة و الغارات المتظاهرة ، أبی الحسن و أبی الأشبال علی الأهدل ؛ لأنه علی بن عمر بن محمد بن سلیمان بن عبید ابن عیسی بن علوی بن محمد بن حمحام بن عون بن موسی کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن أبی طالب ؛ رضوان الله علیهم أجمعین . و قد نظم ذلك بعض الفضلاء ، فقال :

ثم سليمان الرضا المسدد	علی بن فاروق أبو محمد
حمحام عون كاظم المؤيد	عبید عیسی علوی محمد
زين الحسين وعلی السيد	جعفر الصادق قل محمد

والأهدل : لقب شریف ، قل بعضهم : معناه الأدنى الأقرب ؛ يقال : هدل الغصن اذا دنا و قرب و لان بثمره . قال بعض أهل المعرفة : سمى علی بالأهدل لأنه علی الاله دل ، و ناهيك به من لقب حسن رائق . وله علی كلا القولین دلیل علی المعنى ، وفيه سر لطيف عجيب يفهمه العاقل المنصف اللبيب (ا هـ) من بغیة الطالب .

(۳) أما عبدالله بن حسن بن ... الخ بطرف ری رفت ، چون بموضع پس کوهک رسید وطن ساخت و ذریات وی بسیار شد بألقاب موسوی : « یض ۴ : ۱۶۱ » .

(۴) أما ابرهیم بن عابد بن ... الخ روی بولایت ری نهاد و در آنجا متوطن شد و ذریات وی بألقاب موسوی معروف شدند : « یض ۴ : ۱۶۱ » .

(۵) أما صالح بن موسی بن ... الخ از بغداد روی بشهر یار نهاد ، چون بموضع ورامین رسید متوطن شد ؛ ذریات او بموسوی مشتهر گشتند : « یض ۴ : ۱۶۲ » .

(۰) « بغیة الطالب فی ذکر اولاد علی بن أبی طالب » للسید محمد بن طاهر بن حسین ابن أبی الغیث الحسینی المعروف بابن بحر الیمنی المتوفی سنة ۱۰۸۶ : « ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون ۱ : ۱۸۸ » .

Genealogical chart of the Sayyid-ul-Madani family:

- Level 1: **سید محمد** (1)
- Level 2: **سید حسن** (2), **سید علی** (2)
- Level 3: **سید محمد** (3), **سید علی** (3)
- Level 4: **سید محمد** (4), **سید علی** (4)
- Level 5: **سید محمد** (5), **سید علی** (5)
- Level 6: **سید محمد** (6), **سید علی** (6)
- Level 7: **سید محمد** (7), **سید علی** (7)
- Level 8: **سید محمد** (8), **سید علی** (8)
- Level 9: **سید محمد** (9), **سید علی** (9)
- Level 10: **سید محمد** (10), **سید علی** (10)
- Level 11: **سید محمد** (11), **سید علی** (11)
- Level 12: **سید محمد** (12), **سید علی** (12)
- Level 13: **سید محمد** (13), **سید علی** (13)
- Level 14: **سید محمد** (14), **سید علی** (14)
- Level 15: **سید محمد** (15), **سید علی** (15)
- Level 16: **سید محمد** (16), **سید علی** (16)
- Level 17: **سید محمد** (17), **سید علی** (17)
- Level 18: **سید محمد** (18), **سید علی** (18)
- Level 19: **سید محمد** (19), **سید علی** (19)
- Level 20: **سید محمد** (20), **سید علی** (20)
- Level 21: **سید محمد** (21), **سید علی** (21)
- Level 22: **سید محمد** (22), **سید علی** (22)
- Level 23: **سید محمد** (23), **سید علی** (23)
- Level 24: **سید محمد** (24), **سید علی** (24)
- Level 25: **سید محمد** (25), **سید علی** (25)
- Level 26: **سید محمد** (26), **سید علی** (26)
- Level 27: **سید محمد** (27), **سید علی** (27)
- Level 28: **سید محمد** (28), **سید علی** (28)
- Level 29: **سید محمد** (29), **سید علی** (29)
- Level 30: **سید محمد** (30), **سید علی** (30)
- Level 31: **سید محمد** (31), **سید علی** (31)
- Level 32: **سید محمد** (32), **سید علی** (32)
- Level 33: **سید محمد** (33), **سید علی** (33)
- Level 34: **سید محمد** (34), **سید علی** (34)
- Level 35: **سید محمد** (35), **سید علی** (35)
- Level 36: **سید محمد** (36), **سید علی** (36)
- Level 37: **سید محمد** (37), **سید علی** (37)
- Level 38: **سید محمد** (38), **سید علی** (38)
- Level 39: **سید محمد** (39), **سید علی** (39)
- Level 40: **سید محمد** (40), **سید علی** (40)
- Level 41: **سید محمد** (41), **سید علی** (41)
- Level 42: **سید محمد** (42), **سید علی** (42)
- Level 43: **سید محمد** (43), **سید علی** (43)
- Level 44: **سید محمد** (44), **سید علی** (44)
- Level 45: **سید محمد** (45), **سید علی** (45)
- Level 46: **سید محمد** (46), **سید علی** (46)
- Level 47: **سید محمد** (47), **سید علی** (47)
- Level 48: **سید محمد** (48), **سید علی** (48)
- Level 49: **سید محمد** (49), **سید علی** (49)
- Level 50: **سید محمد** (50), **سید علی** (50)
- Level 51: **سید محمد** (51), **سید علی** (51)
- Level 52: **سید محمد** (52), **سید علی** (52)
- Level 53: **سید محمد** (53), **سید علی** (53)
- Level 54: **سید محمد** (54), **سید علی** (54)
- Level 55: **سید محمد** (55), **سید علی** (55)
- Level 56: **سید محمد** (56), **سید علی** (56)
- Level 57: **سید محمد** (57), **سید علی** (57)
- Level 58: **سید محمد** (58), **سید علی** (58)
- Level 59: **سید محمد** (59), **سید علی** (59)
- Level 60: **سید محمد** (60), **سید علی** (60)
- Level 61: **سید محمد** (61), **سید علی** (61)
- Level 62: **سید محمد** (62), **سید علی** (62)
- Level 63: **سید محمد** (63), **سید علی** (63)
- Level 64: **سید محمد** (64), **سید علی** (64)
- Level 65: **سید محمد** (65), **سید علی** (65)
- Level 66: **سید محمد** (66), **سید علی** (66)
- Level 67: **سید محمد** (67), **سید علی** (67)
- Level 68: **سید محمد** (68), **سید علی** (68)
- Level 69: **سید محمد** (69), **سید علی** (69)
- Level 70: **سید محمد** (70), **سید علی** (70)
- Level 71: **سید محمد** (71), **سید علی** (71)
- Level 72: **سید محمد** (72), **سید علی** (72)
- Level 73: **سید محمد** (73), **سید علی** (73)
- Level 74: **سید محمد** (74), **سید علی** (74)
- Level 75: **سید محمد** (75), **سید علی** (75)
- Level 76: **سید محمد** (76), **سید علی** (76)
- Level 77: **سید محمد** (77), **سید علی** (77)
- Level 78: **سید محمد** (78), **سید علی** (78)
- Level 79: **سید محمد** (79), **سید علی** (79)
- Level 80: **سید محمد** (80), **سید علی** (80)
- Level 81: **سید محمد** (81), **سید علی** (81)
- Level 82: **سید محمد** (82), **سید علی** (82)
- Level 83: **سید محمد** (83), **سید علی** (83)
- Level 84: **سید محمد** (84), **سید علی** (84)
- Level 85: **سید محمد** (85), **سید علی** (85)
- Level 86: **سید محمد** (86), **سید علی** (86)
- Level 87: **سید محمد** (87), **سید علی** (87)
- Level 88: **سید محمد** (88), **سید علی** (88)
- Level 89: **سید محمد** (89), **سید علی** (89)
- Level 90: **سید محمد** (90), **سید علی** (90)
- Level 91: **سید محمد** (91), **سید علی** (91)
- Level 92: **سید محمد** (92), **سید علی** (92)
- Level 93: **سید محمد** (93), **سید علی** (93)
- Level 94: **سید محمد** (94), **سید علی** (94)
- Level 95: **سید محمد** (95), **سید علی** (95)
- Level 96: **سید محمد** (96), **سید علی** (96)
- Level 97: **سید محمد** (97), **سید علی** (97)
- Level 98: **سید محمد** (98), **سید علی** (98)
- Level 99: **سید محمد** (99), **سید علی** (99)
- Level 100: **سید محمد** (100), **سید علی** (100)

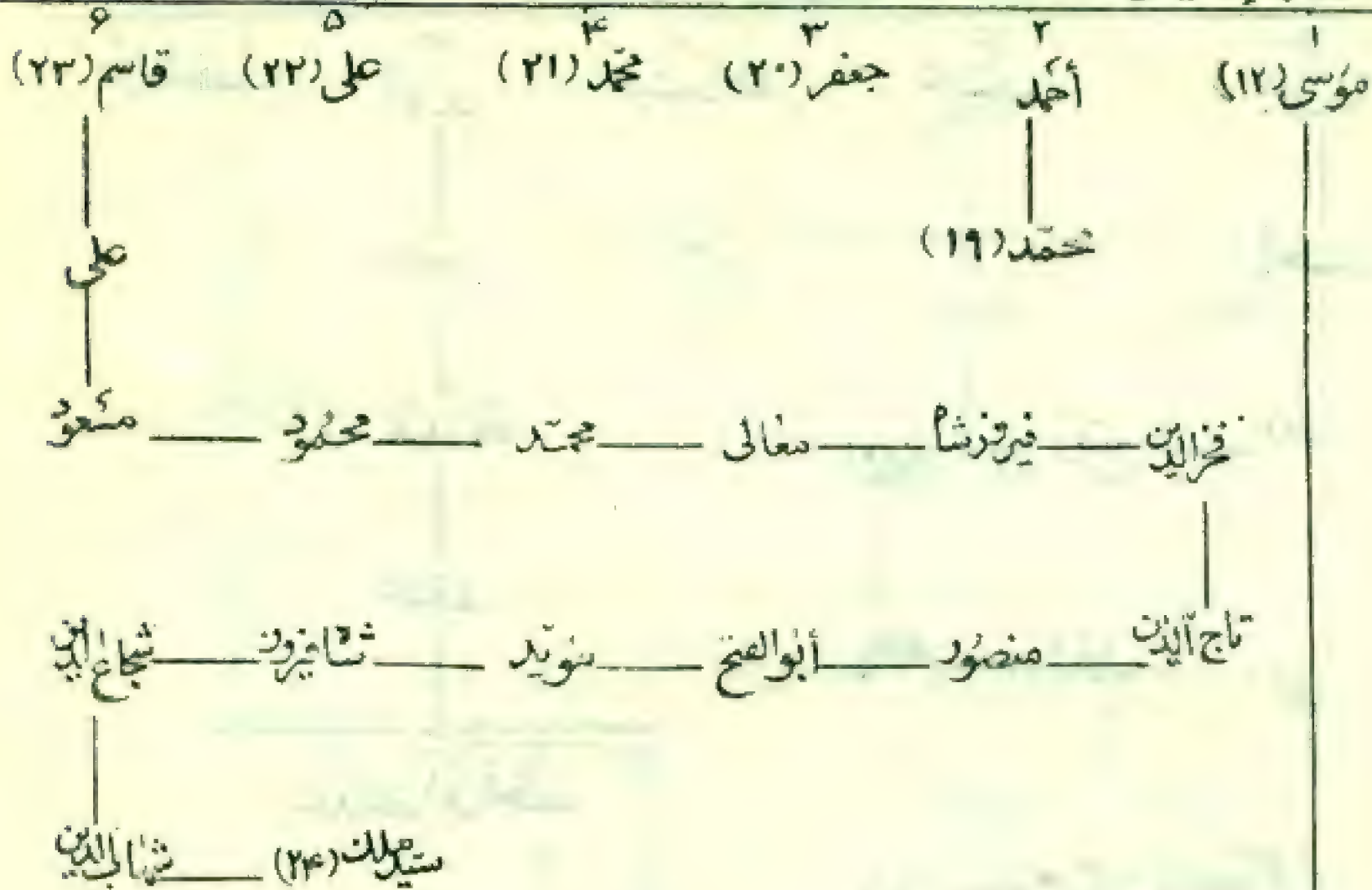
مأخذ: جلد - صحا ۵۴ -
 ع ۲۰۷ عن ۲۲۲
 - کثا ۱۵ - کث
 ۲۸ - سد ۲۲ -
 ج ۱۵ -
 مشرفی ظاهر الوعظان .

أعقاب حسين (٥) ابن موسى بن جعفر عليه السلام

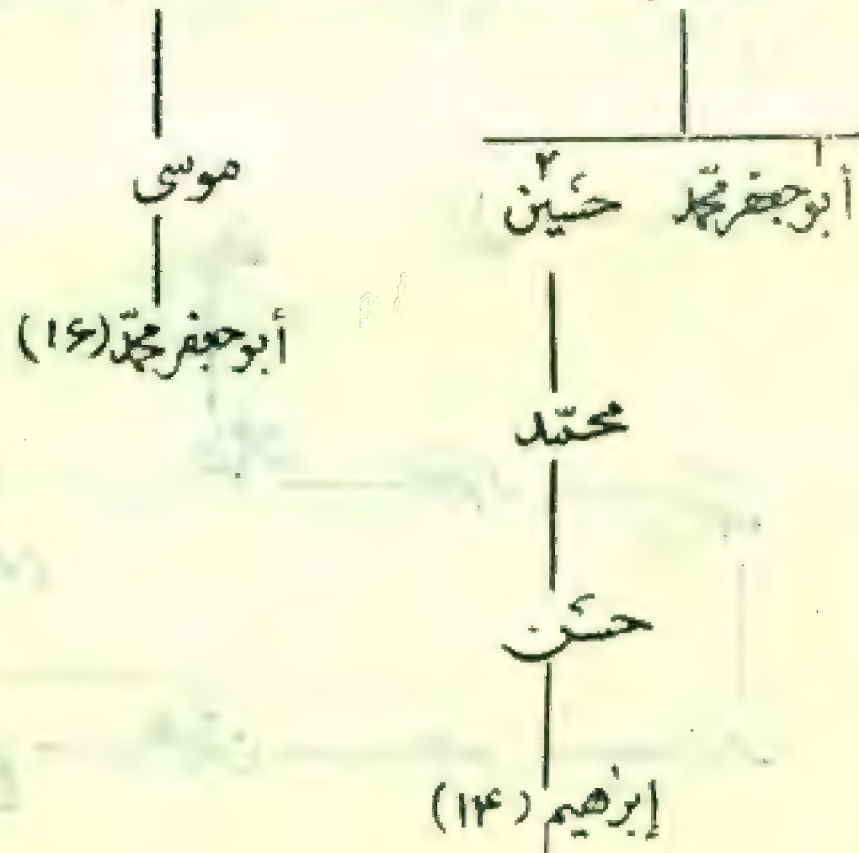


مأخذ: صحاح ٥٤ - عن
 ١٨٧ - ١٧٥ -
 كشا A ١٥ - كش
 ٢٨ - منا ٥١٥ -
 سج ٣٥ B ٤١ A

أعقاب إسماعيل (١١) ابن موسى بن جعفر عليه السلام

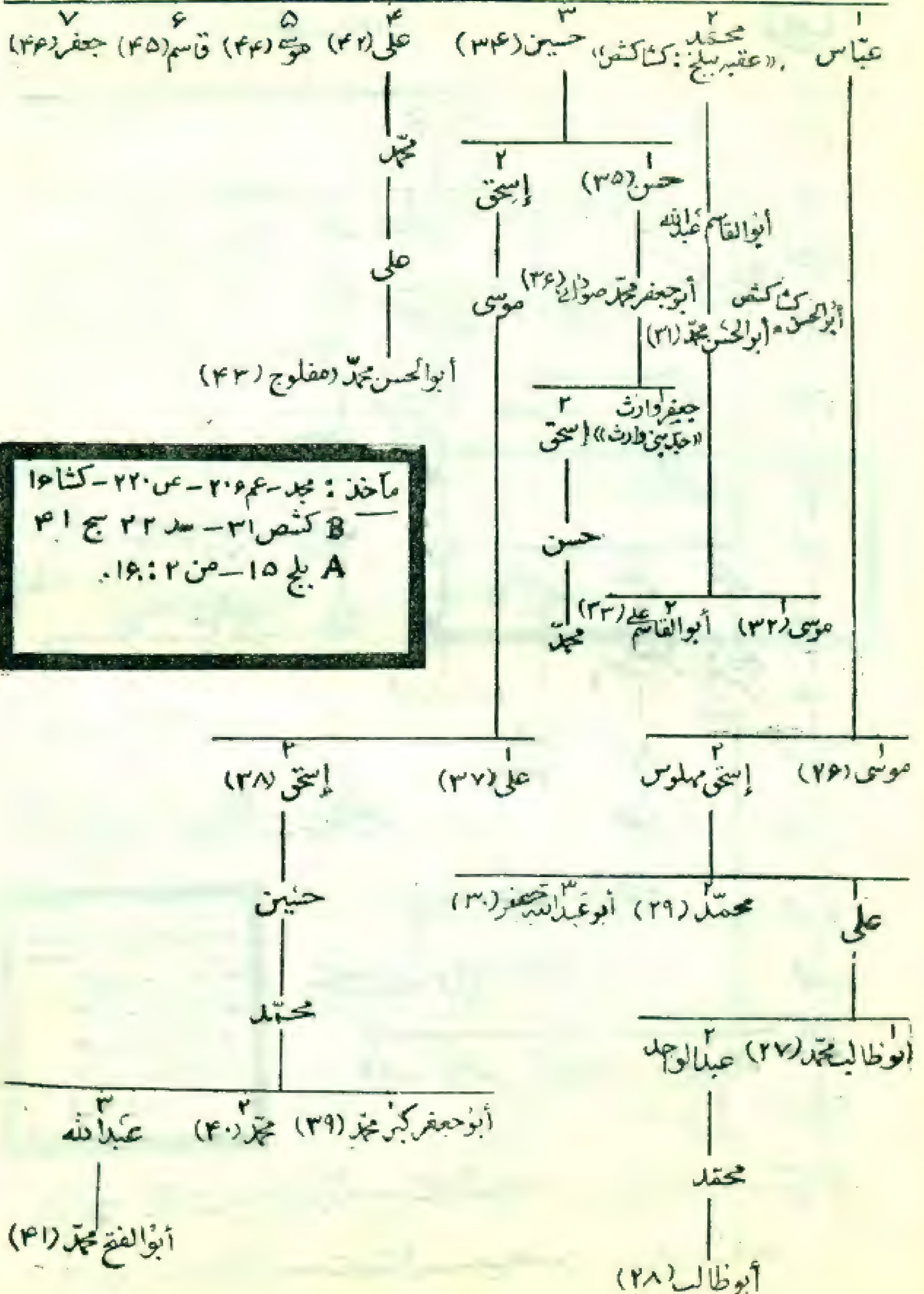


٦ موسى (١٢) — ٥ علي مقنن (١٨) — ٤ حسين (١٢) — ٣ محمد أصغر (١٥) — ٢ إسماعيل — جعفر ابن كلثم (١٣)



مأخذ: مجد - ص ٥٤ - عم ٢٠٧ - عن
 ٢٢١ - ك ١٥ B - ك ٢٩ - سج
 ٤٦ A - ب ١٥ من ٢ : ١٥٥

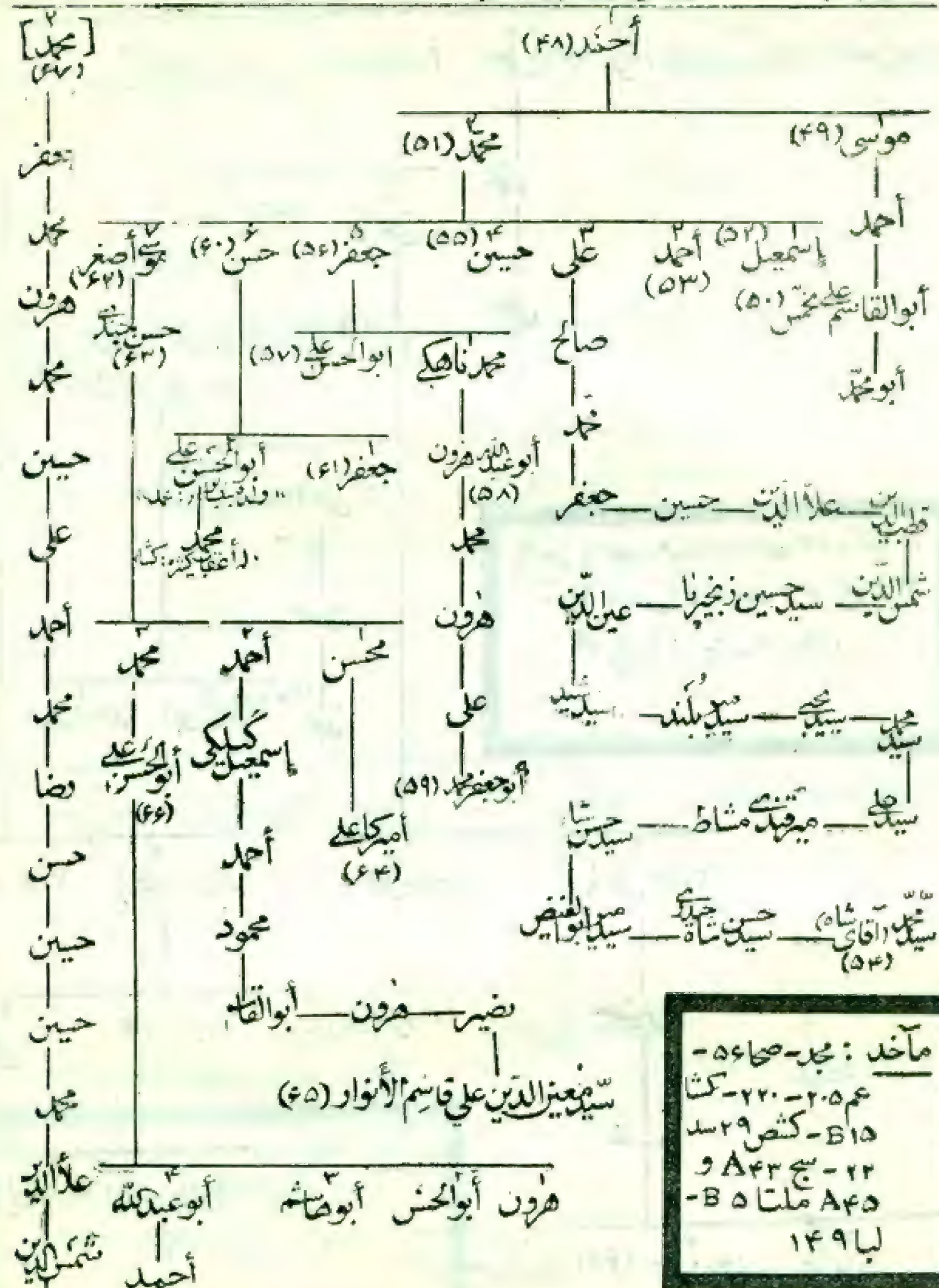
أعقاب اسحق (٢٥) ابن موسى بن جعفر عليه السلام



ماخذ : مجلد - ٢٠٦ - ع ٢٢٠ - كتاب ١٦
 B كثر ٣١ - ج ٢٢ ج ٣١
 A بلخ ١٥ - من ٢ : ١٦ .

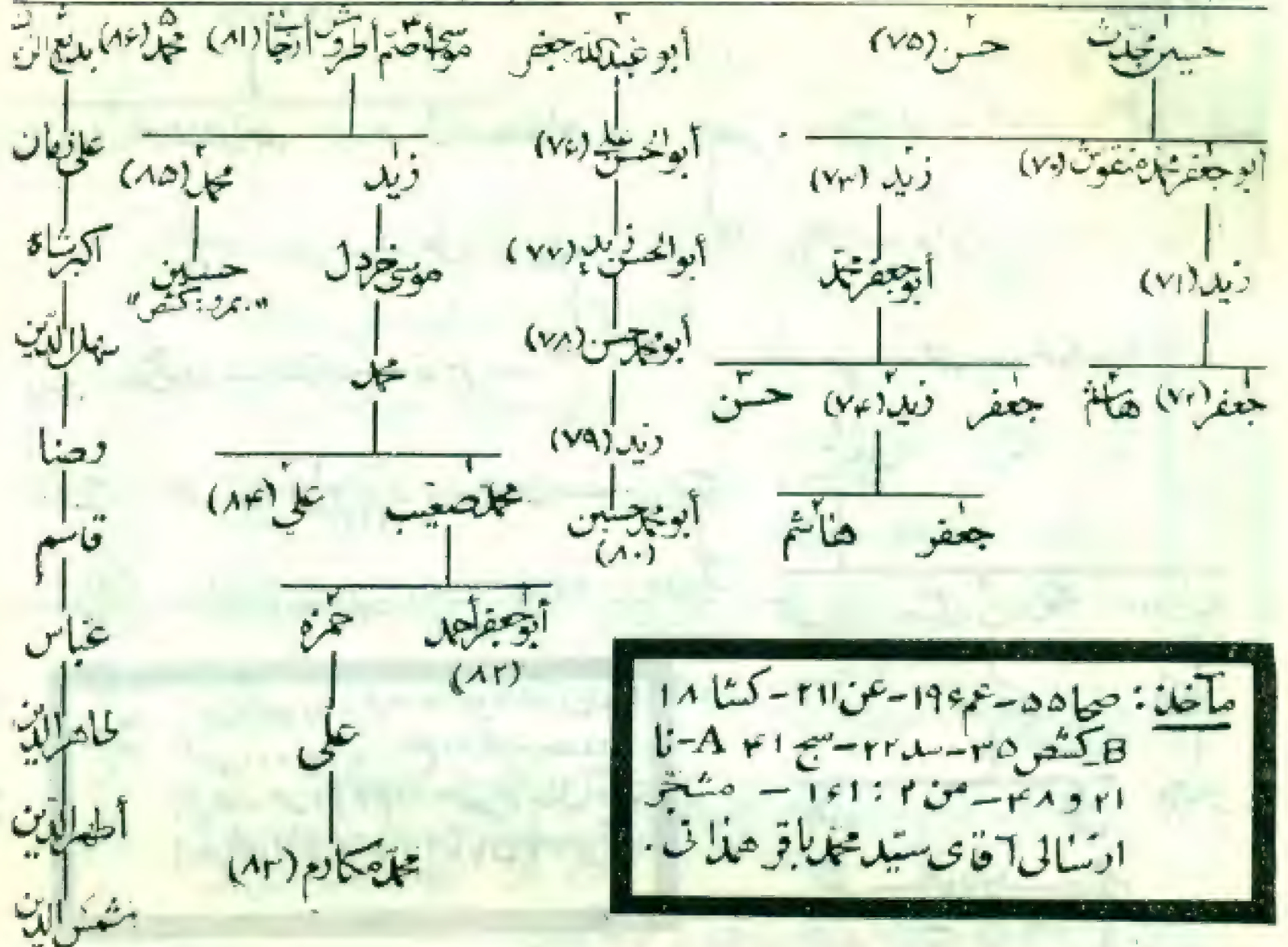


أعقابهم (٤٧) ابرموسی بن جعفر علیہ السلام : سادات شاہ حیدری (متحد).



میرزا علی — میرزا علی — میرزا علی — شایبزدک (۶۸) — میرزا علی — حسین علیخانی
میرزا علی — میرزا علی — میرزا علی — شایبزدک (۶۸) — میرزا علی — حسین علیخانی

اعقاب زید (۶۹) ابن موسی بن جعفر علیہ السلام: سادات کالی، آل کبود بنجار همدان، بنو مکارم و بنو ضعیف

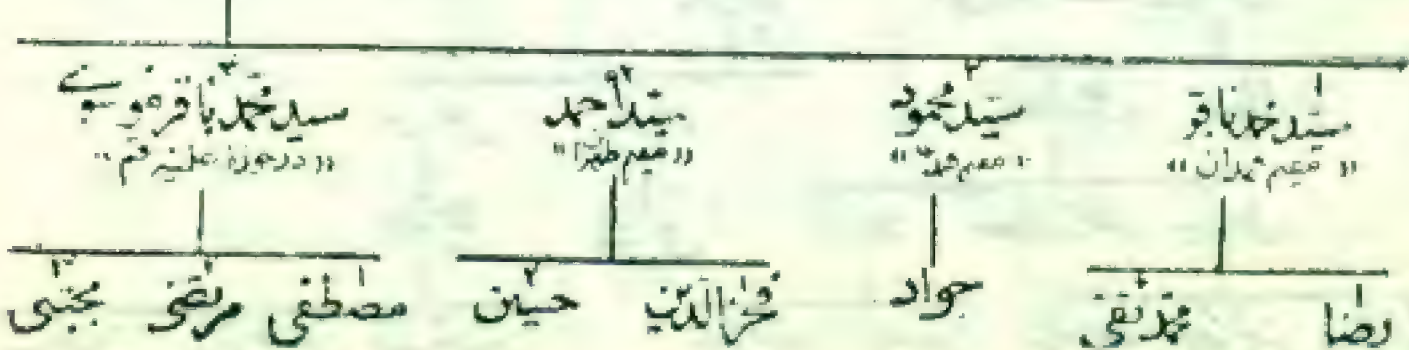


اصغر — حید — بدیع الزمان — صلاح الدین — جمال الدین — جلال الدین (۸۷) — یزد الدین — محمود

حید — مولود — اولیاء — ایلس — عباس — موجود — علی اکبر — رسول

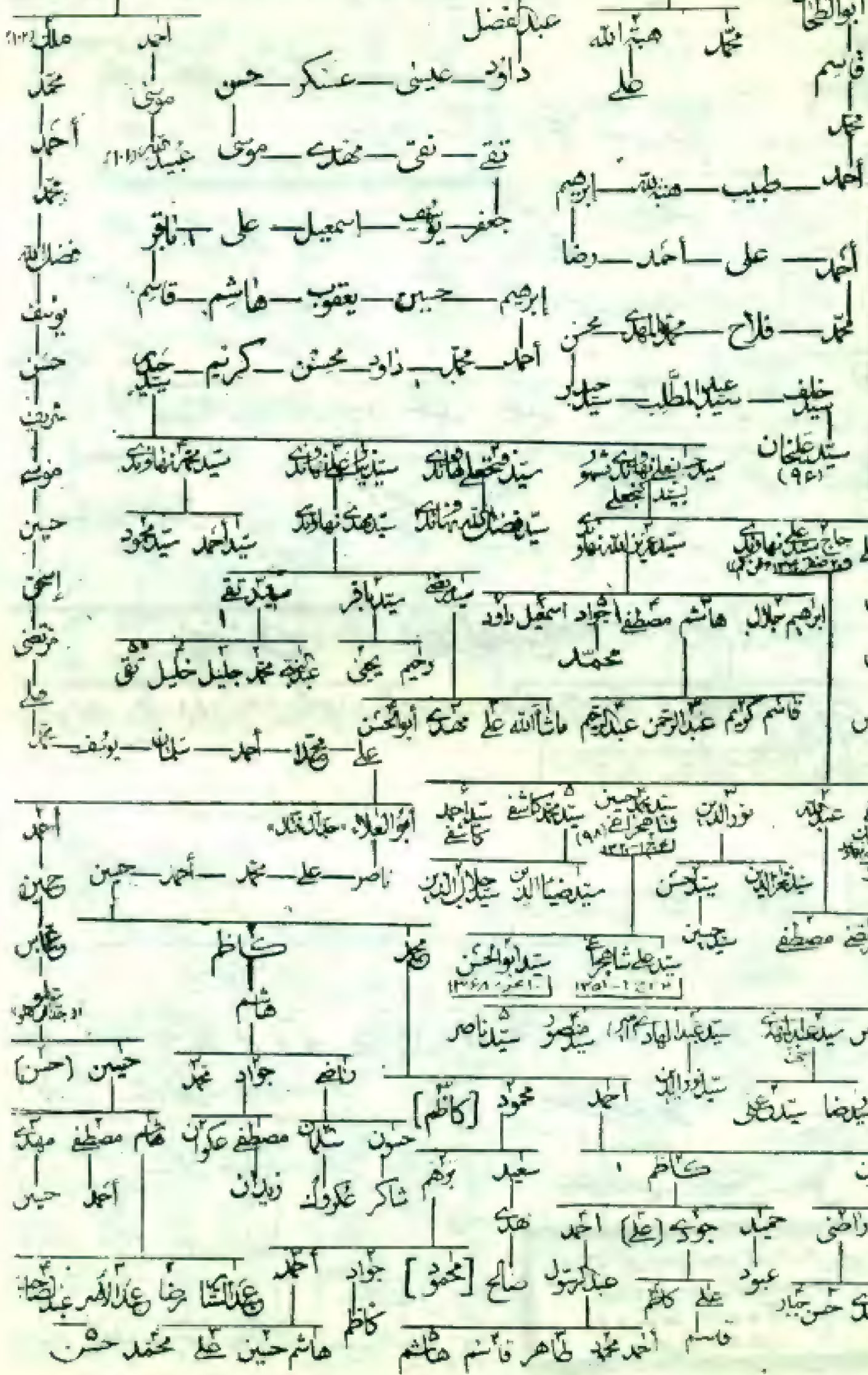
حید — رسول — مجتبیٰ — علیرضا — هاشم — حید — جائید — میر خضر بنوش

سید — مرحسن — میر معصوم — حیدر — سید هدایت — سید علی — سید (۸۸)

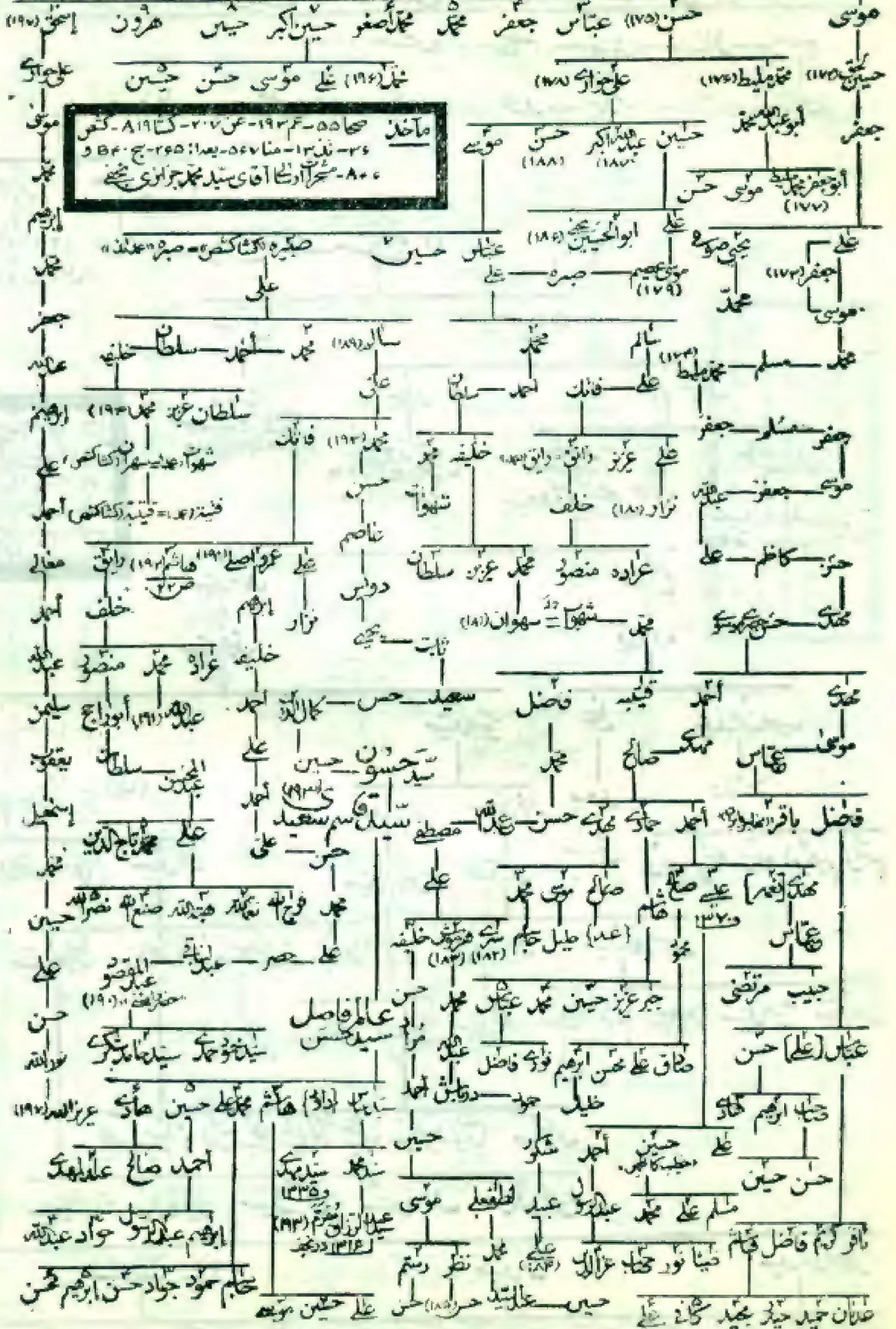


اعقاب جناب احمد ٩٥. ابن موسى بن جعفر بن اسماعيل: سادات خويجو - سادات نهاوندك - كاشفي - شايخ طهر - سادات اصفهان و اعلو
سيد غياث علي (٩٥) عبد الله (٩٦) هاشم (٩٩) ابراهيم (١٠٠) محمد «كافلين»

أحمد بن موسى بن جعفر بن اسماعيل بن محمد بن علي بن ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

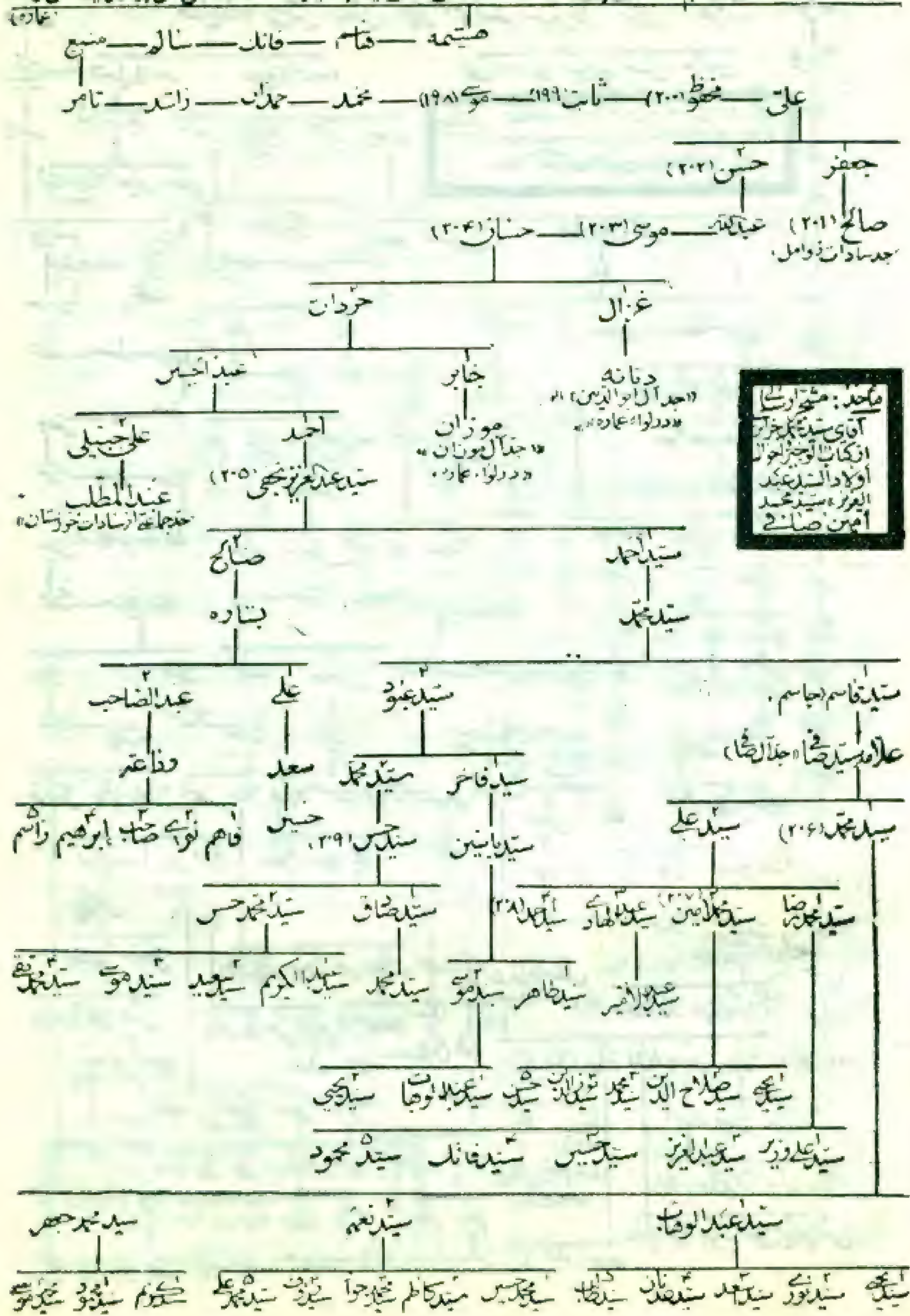


اعقاب جعفر (۱۷۱) ابن موسی بن جعفر علیہ السلام: سادات شیراز، حاکم کاشانی، آل مقدم جعفر واصل، خوارزم، آنفاریک.



ماخذ صحاح ۵۵ - ۱۹۲ - ۲۰۷ - ۸۱۹ - کتب - ۲۶ - ۱۳ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۲۶۵ - ج ۵۴۰ - ۸۰۰ - شجره آقا سید محمد جواد شجره

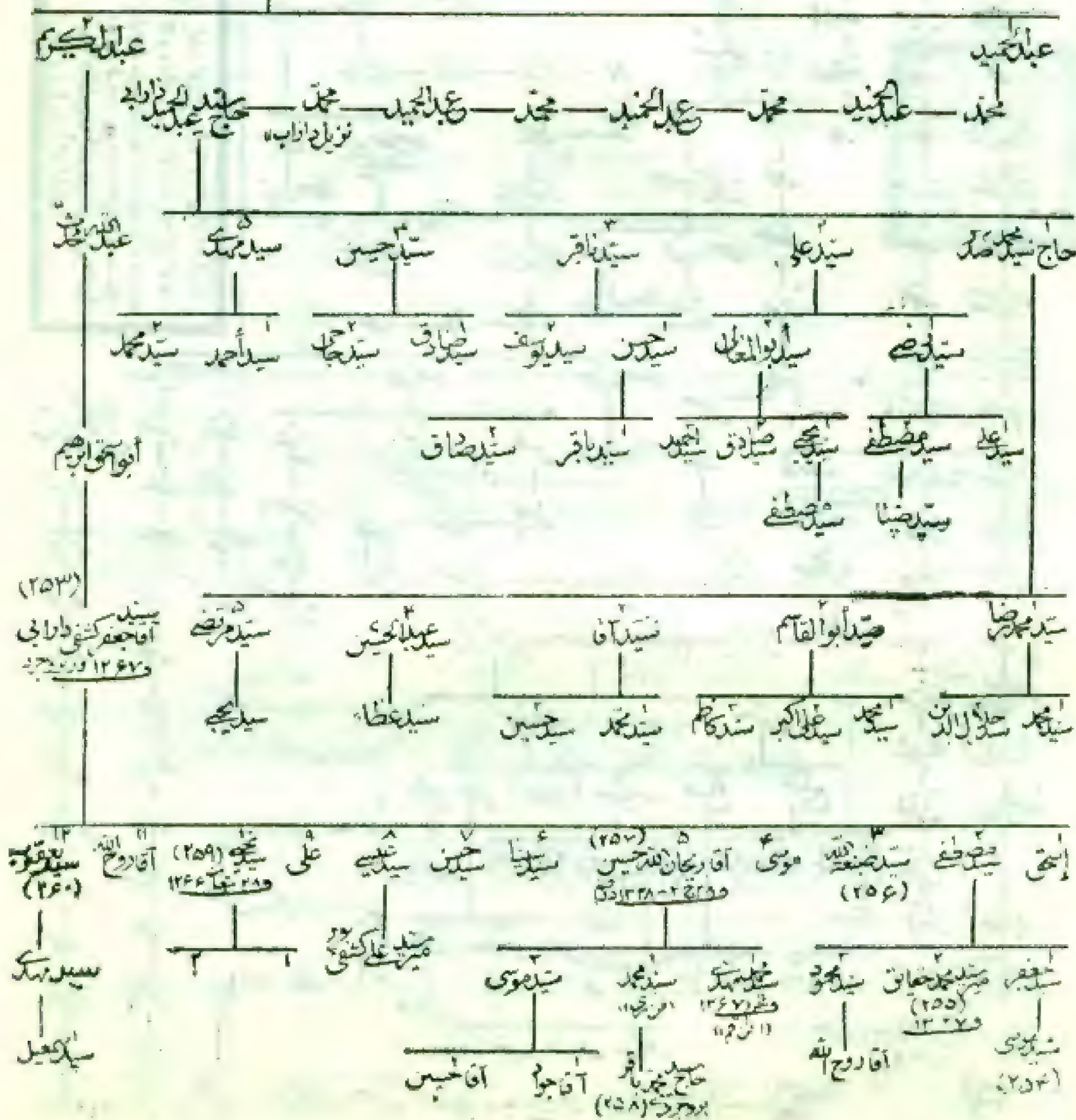
بقید از ص ۲ - اعیان هاشم بن قاسم بن علی . شاذان بنجی : السید عبدالعزیز سادات ذوالن آل ابوالدین . آل مؤان



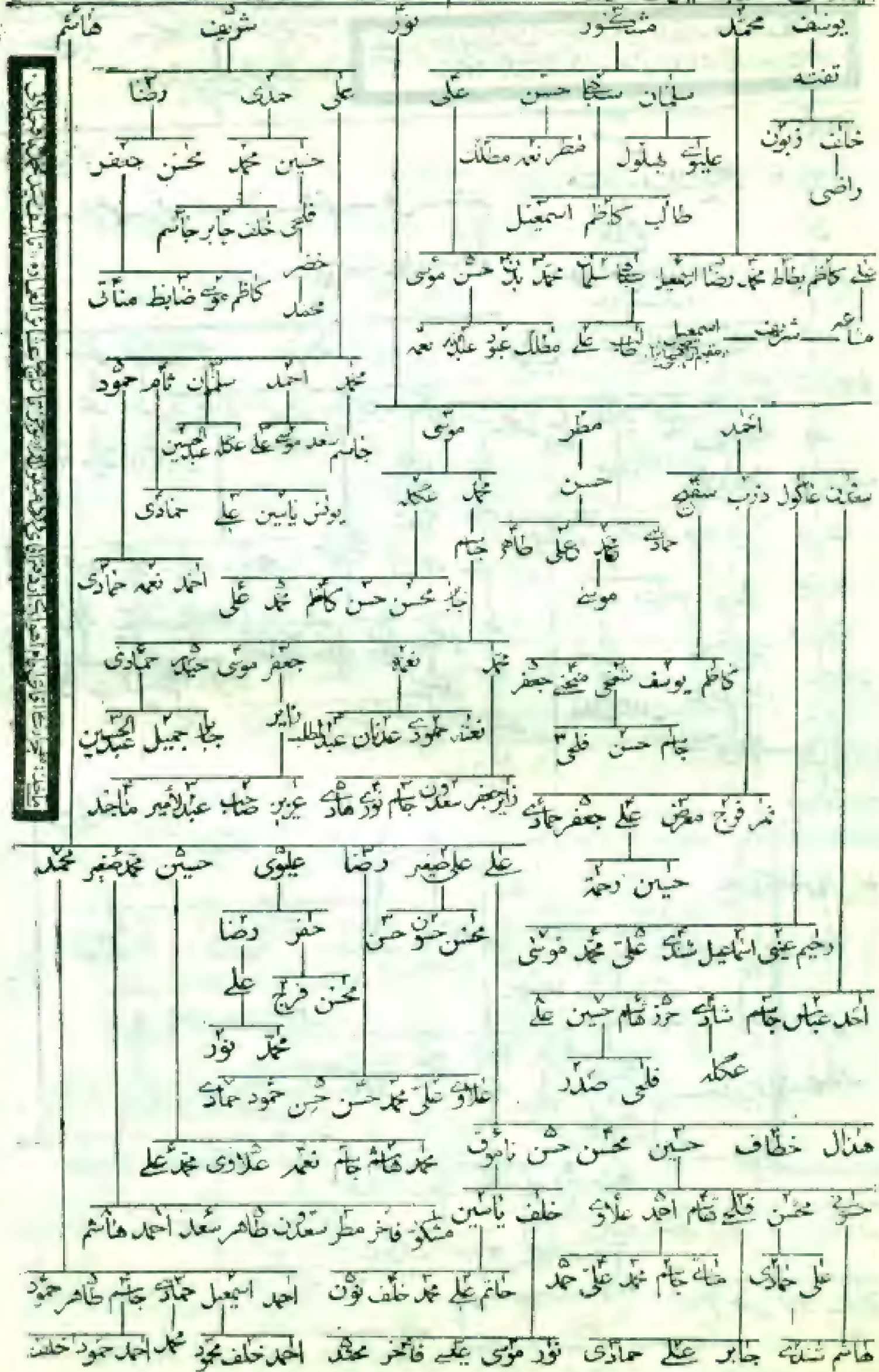
ق

نسخہ — طالب — سمنہ — مرتضیٰ — حسن

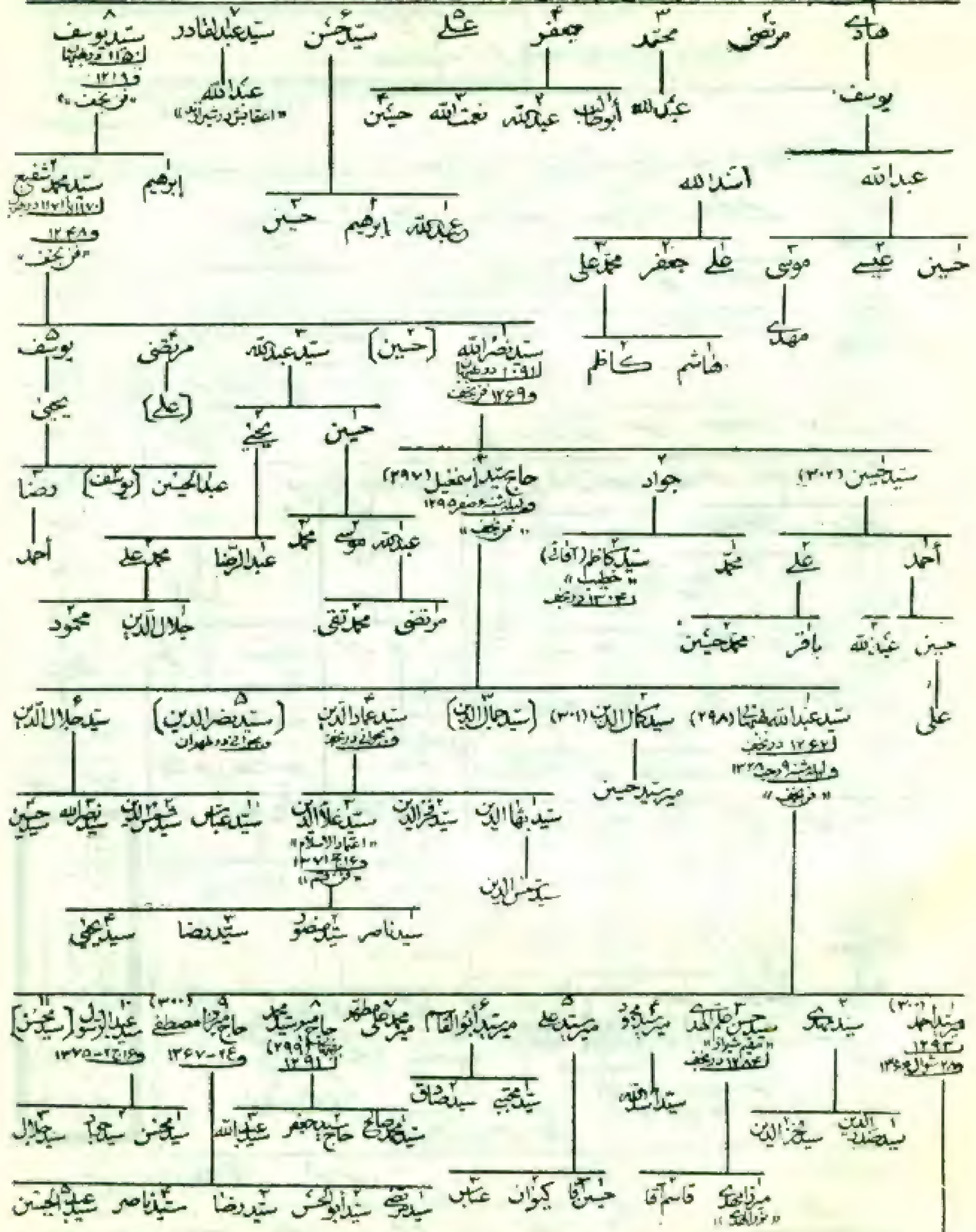
محمد نجيب — ناصر — علاء الدين — محمود — قاسم — أبو المصطفى محمد — أبو الفضل محمد (۱۵۲)



بنیاد از ص ۲۳ - اعتقاد اسمعیل بن محمد بن قاسم بن حسین : ذات القاسم آل نور آل شیکور آل سید شریف آل سید محمد (عازمه)



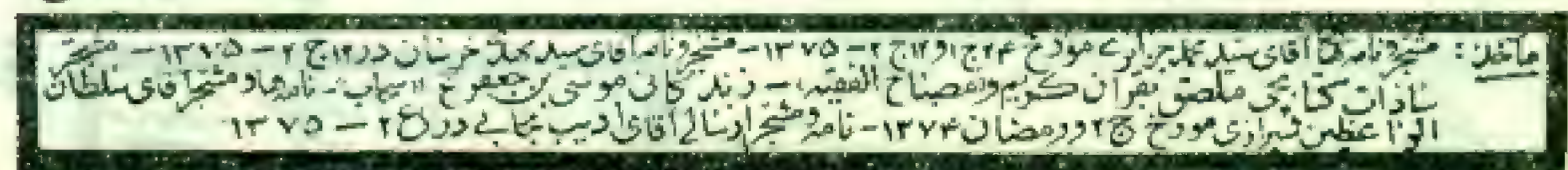
نقد از ص ۱۷ - أعقاب سید ابوالحسن حسین بن عبد الله بن علوی : سادات بهمنانی طهرانی .



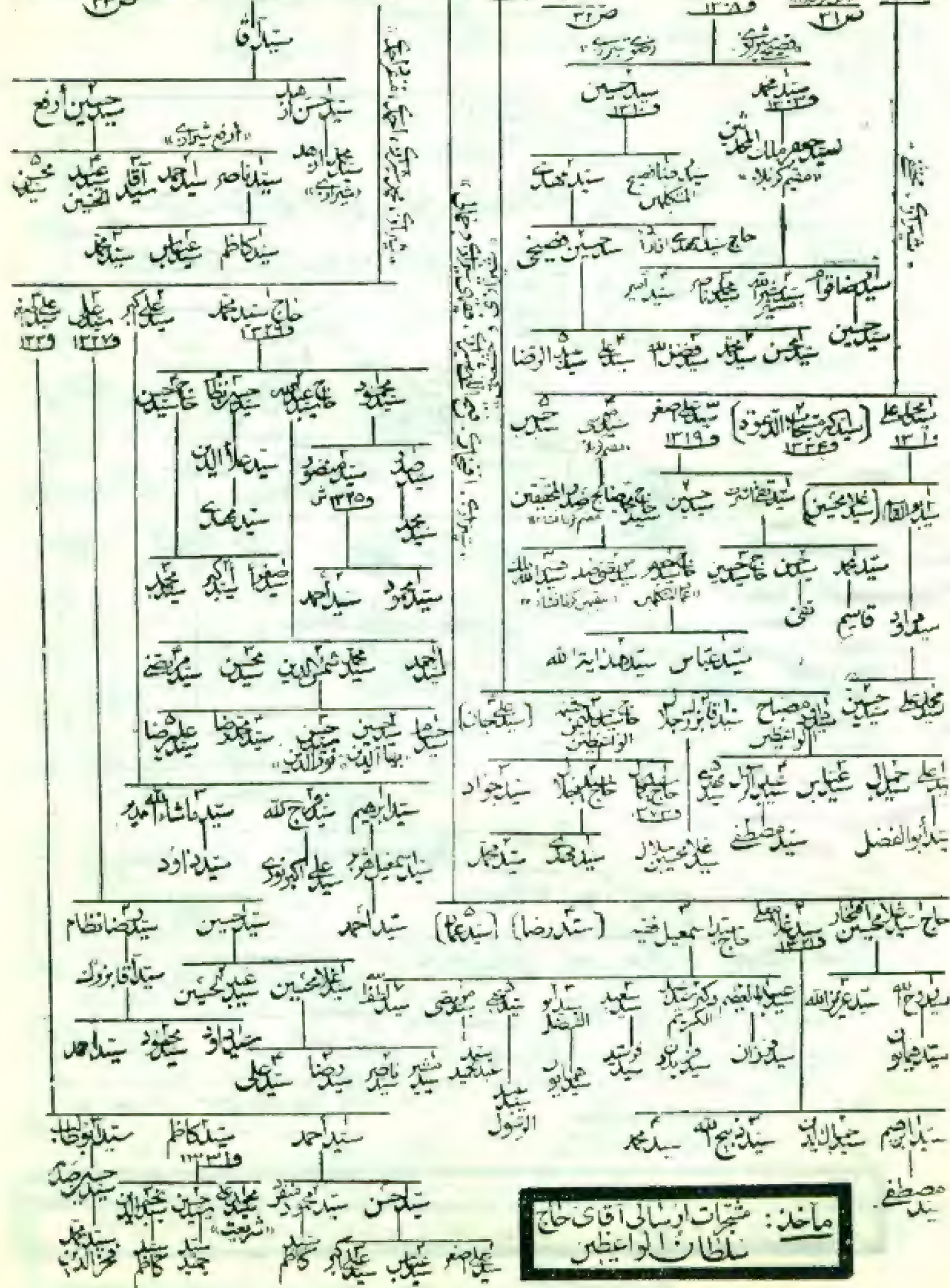
سید محمد سید کاظم امیر موسی سید سعید

مأخذ : مشجره نسالی آقای امام اهواری از دفتر آقای ورد .
 مشجره نسالی آقای میرزا محمد باقر ناسخه درج ۲ - ۱۳۷۵

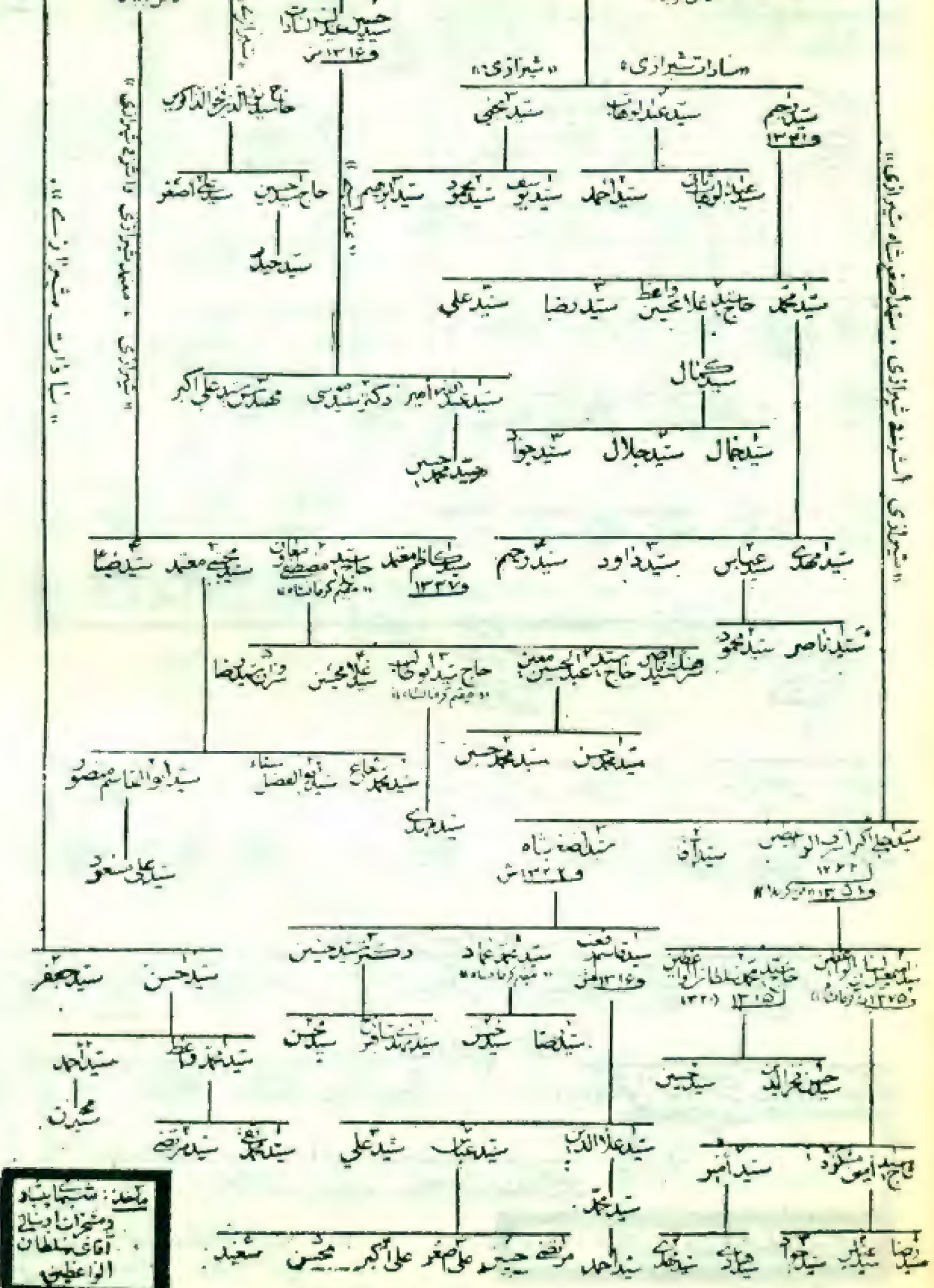
حسن ریک (۳۰۳) معصومہ ۳۱۲ علی ابوفریحہ = ابوفریحہ (کاشکس)



سید محمد	سید احمد	سید علی	سید حسن	سید محمد رضا	سید جعفر
۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵



سیدنا اسم العلوم [سید احمد] [سید محمد الدین] [سید علی] [محمد] [صافی] سید عبد الله سید حميد سید ابو محمد



ملک: شہنشاہ
دشمنان اور
آقای سلطان
الواعظی

سید فاضل ۱۳۳۳
سید حسن نقیب التارا ۱۳۲۱
سید علی محمد ۱۳۰۶
سید خضر الله
سید محمد "شیراز"
سید فاضل ۱۳۳۳
سید حسن نقیب التارا ۱۳۲۱
سید علی محمد ۱۳۰۶
سید خضر الله
سید محمد "شیراز"

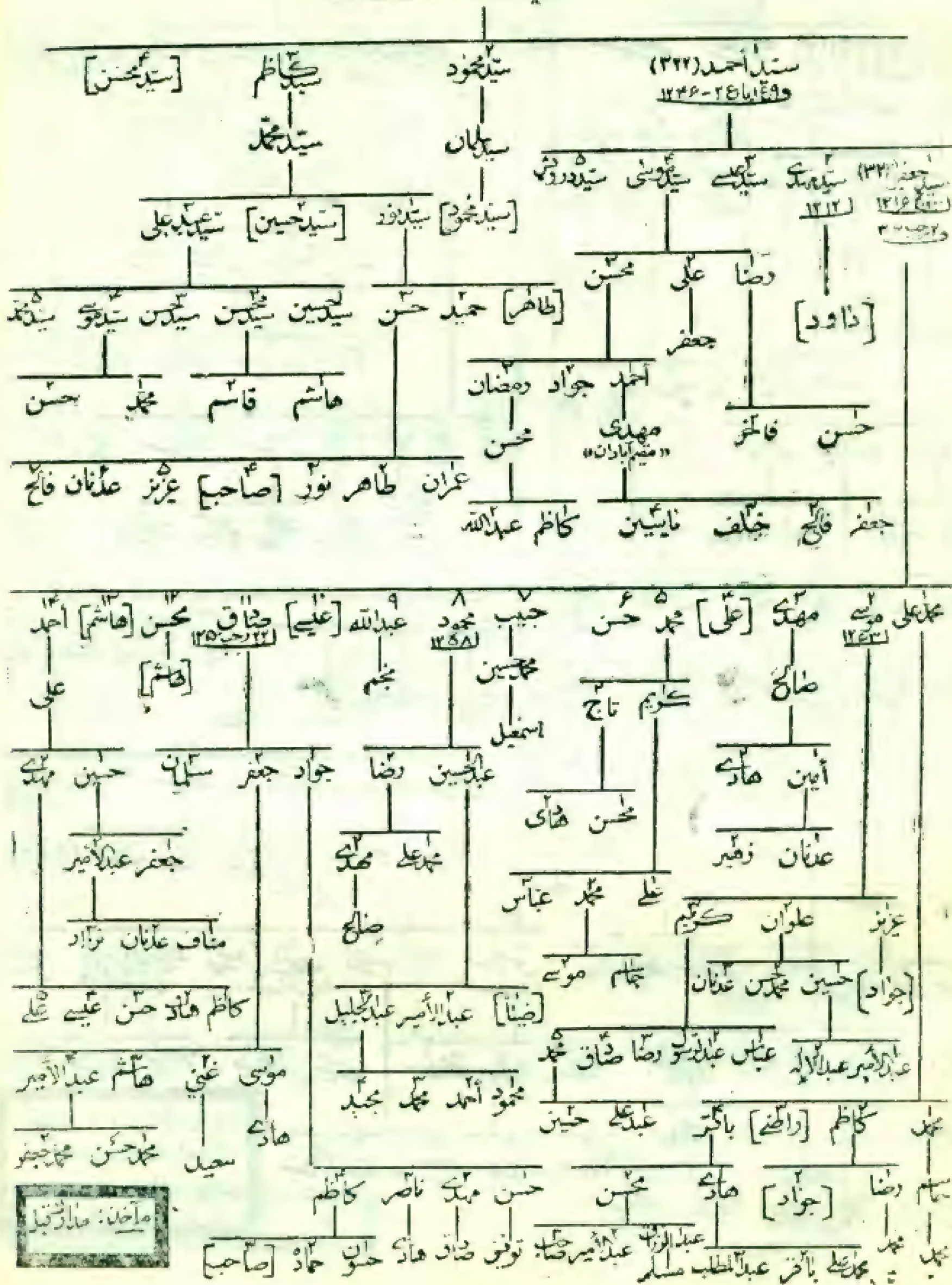
[illegible]

حاج سید محمد علی سید محمد حاج سید احمد
 ۱۳۶۵ و ۱۳۶۴
 سید یاقین حاج سید حسین حاج سید محمد
 ۱۳۶۳ و ۱۳۶۲
 سید ابوالفضل سید احمد
 سید محمد هاشم سید محمد حاج سید محمد
 سید میر تقی حاج سید حسین سید محمد
 سید محمد سید محمد سید محمد
 سید محمد سید محمد سید محمد

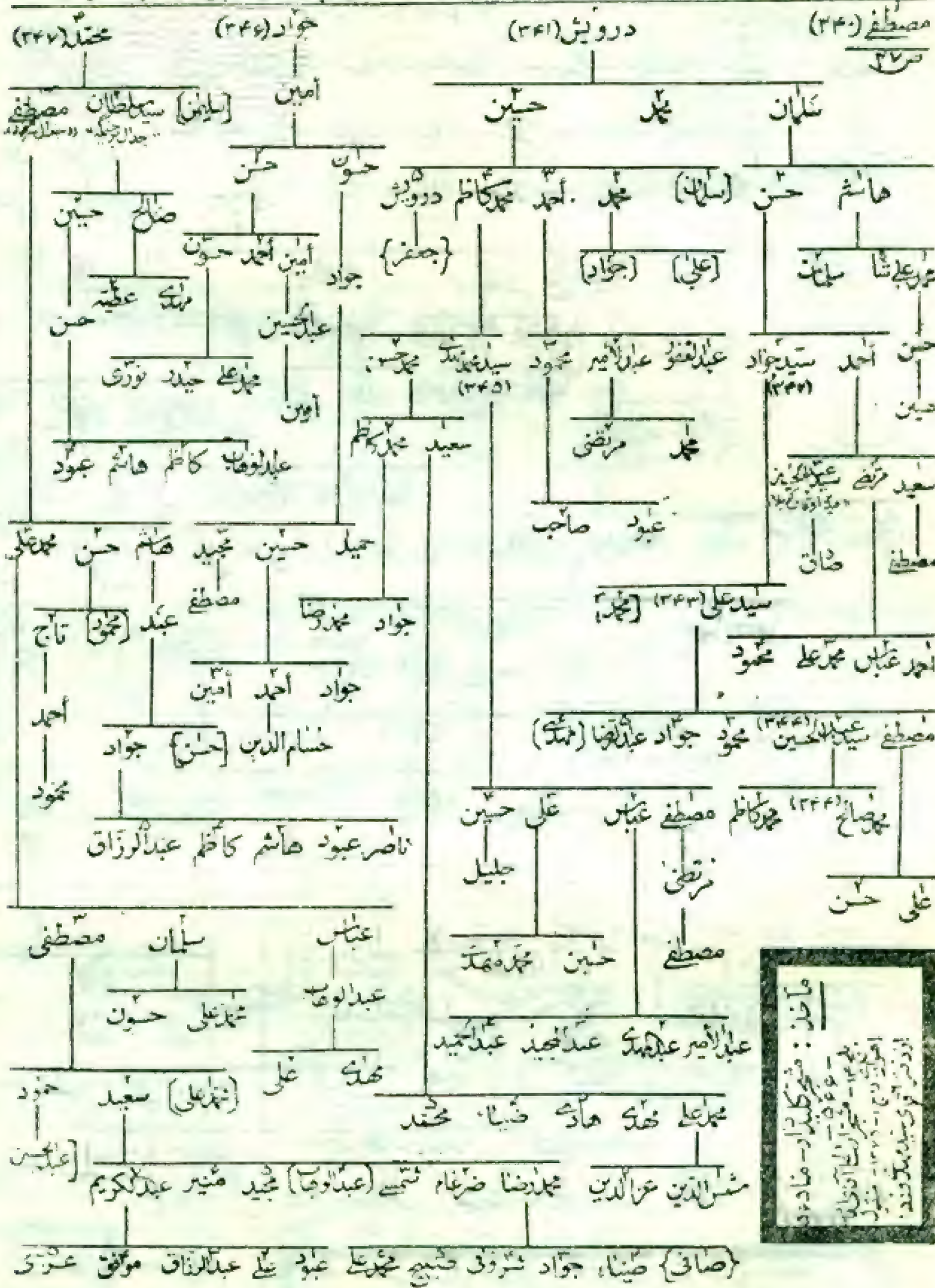
ماجد: مشهور از سلافاى جامع بر سلطان الواعظ

سید فضل و سید رضا اللہ سید ابوالحسن

سید ذویشر و ۲۵ تا ۲۷



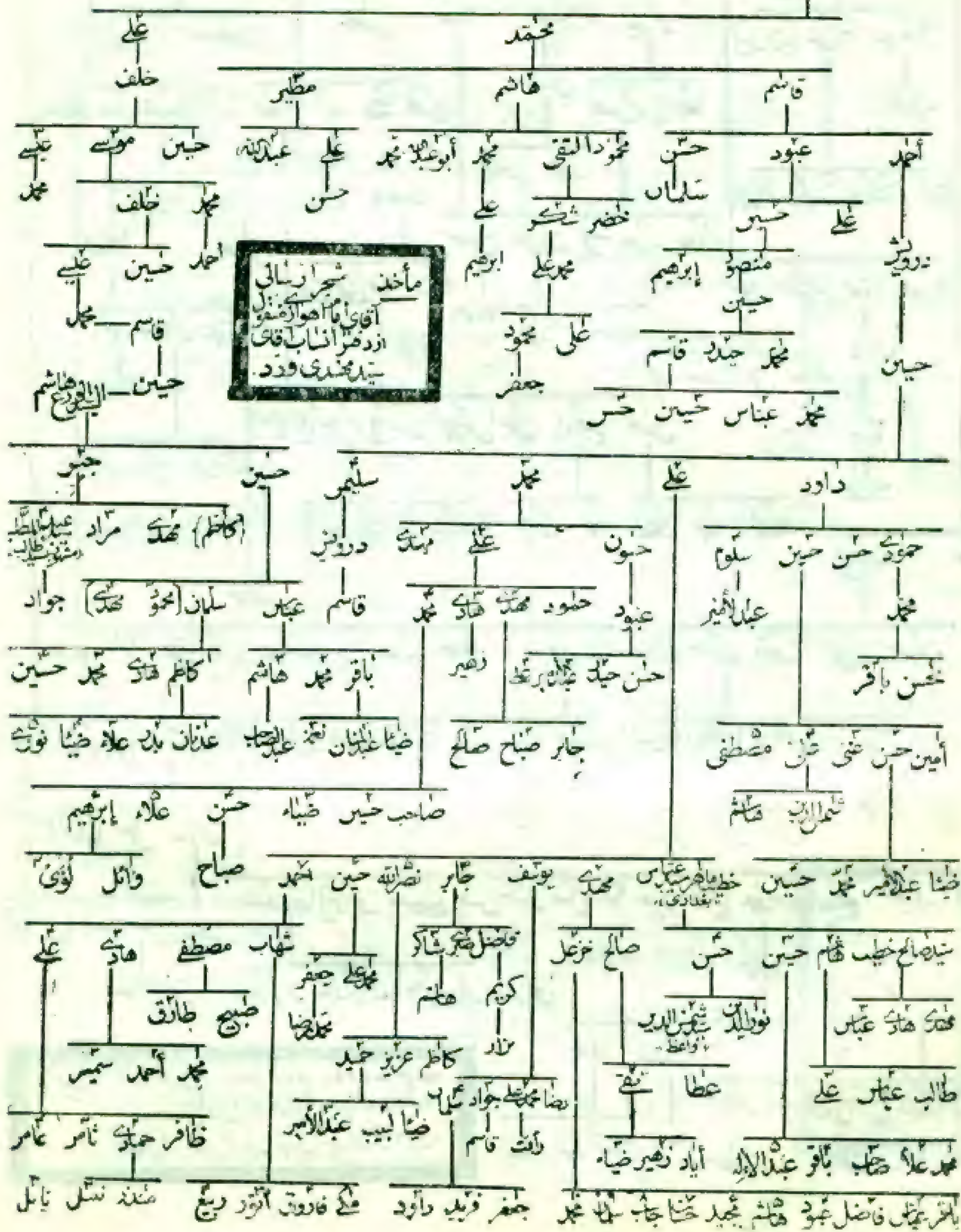
نصفه از ص ۳۵ - آغا سید احمد بن خلیفه: آل طهر، آل کلیدار، آل سید جواد، آل درویش، آل شریه و آل بوجنگه.



این کتاب در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر تبریز چاپ شده است. مؤلف: محمد عابد. ناشر: انتشارات ...

علی

کتاب - قاسم - فاضل - احمد - نصر اللہ - ربیع - محمود - علی - عیسیٰ



فصل دوم از جلد اول کتاب (جامع الانساب)

(توضیحات مربوط بفصل اول - مشجرات)

در فصل اول کتاب ، یعنی قسمت مشجرات ؛ پهلوی هر نامی که محتاج بتوضیح بوده شماره پی نهاده شده و توضیحات این نامها را که از شماره (۱) شروع و بشماره (۳۵۰) خاتمه یافته است ، یکجا در فصل دوم گرد آورده ایم . پس برای یافتن توضیح مربوط بهر نامی که دارای شماره است باید بهمان شماره در فصل دوم مراجعه شود .



بنیاد محقق طباطبائی

توضیحات راجع بامامزاده (حسن) ابن موسی بن جعفر
علیهما السلام و اولادش (ص ۱۲) از شماره ۱ تا ۴

(۱) عقبه قلیل جداً ؛ لا أعرف منهم أحداً ؛ و ربما كانوا قد انقرضوا . وقد عد أبو نصر البخاری الحسن بن موسی فی الخلف من الموسویة الذین لم يجد أحداً يشك فیهم . ثم قال فی موضع آخر : والحسن بن موسی ولد جعفرأ من أم ولد ، يقال : انه أعقب ، ويقال غیر ذلك . هذا کلامه . و قال ابن طباطبا و أبوالحسن العمری : أعقب الحسن بن موسی من جعفر وحده ؛ و أعقب جعفر من ثلاثة : محمد والحسن و موسی : « عمد » « کشا » . * محمد بن جعفر بن حسن بن موسی (ع) از جمله ساداتی است که بدرجۀ شهادت فائز گشته و در « مقا : ۴۳۷ و ۴۳۸ » یاد شده است و شاید در ایام مقتدر خلیفۀ عباسی (۲۸۲ - ۳۲۰) بقتل رسیده باشد .

مدفن حسن بن موسی (ع) تا این تاریخ بر نگارنده معلوم نشده و در کتب موجودۀ نسب و غیره ذکری از تاریخ فوت و مدفن وی بنظر نرسیده است .

(۲) قتل بطریق قصر ابن هبیره : « مجد » « عمد » « تاریخ الکوفة ۵۵ » . * ناگفته نماند ؛ « کشص » حسین را ابویعلی کنیه داده و دو پسر بنام محمد و علی برایش نامبرده است . لکن در کتب دیگر ابویعلی را کنیه محمد بن حسین نوشته اند و برادری هم برایش ضبط نکرده اند . * عبارت « عمد » را درباره حسین بن حسن احوال که گوید : ... الحسین الملقب بالبلا ، قتل بطریق قصر ابن هبیره . ابن الحسن ... ، در اثر مغالوط بودن نسخه ، صاحبان « بلج » و « نا » چیز دیگری فهمیده و چنین خوانده اند : ... الحسین الملقب بالبلاقیل ، بطریق ... ، یعنی تصور کرده اند لقب حسین بلاقیل است ؛ * و قال البخاری : لست أعرف أحداً من ولد موسی کاظم غیر ولدی العرزمی (۰) و هما : علی و الحسین و ابنا الحسن بن علی العرزمی ، و لم یبق لهما ذکر بالعراق . و قال ابن طباطبا : ذکر أن واحداً منهم بالشام ؛ و لا أعرف حقيقة صورته . فصورة الحسن بن موسی کاظم (ع) کصورة المنقرض ، الا أن تقوم بینة عادلة لمن يذكر أنه من ولده : « عمد » « کشا » .

(۳) و کان لعلی هذا (یعنی علی عرزمی) عدة اولاد ، أحسنهم و أظرفهم : أبوالحسن

(۰) عرزم : بفتح اوله و سکون ثانیه و زای مفتوحة : اسم جبانة (ای مقبرة أو صحرآء) بالکوفة تعرف بجبانة عرزم . نسب الی رجل کان يضرب فیها اللبن اسمه عرزم . و قيل فی نسبتها غیر ذلك : « مرصد الاطلاع : ۲۷۶ » .

محمد . و کان موصوفاً بالحسن . فبلغ أباه عنه شيء كرهه . فأراد تفزيعة ، فضربه بالسيف ضربتين ، قضى فيهما : « مجد » .

(۴) در کتب موجوده نسب برای حسن بن موسی (ع) فرزندی بنام عیسی دیده نشد ، لکن زنجیره نسب آقای حاج سید مرتضی ظهیر الواعظین که از مشاهیر اهل منبر اصفهان میباشند ، چنانکه در (ص ۱۲) دیده میشود باین سید عیسی میرسد . شایان توجه اینکه : چند نفر از مذکورین در عمود این نسب (عیسی ، حمیس ، أحمد ، ناصر ، سلیمان ، موسی) عیناً نامشان در عمود نسب سادات بهبهانی و بحرانی که از نسل محمد بن موسی (ع) و صورت نسبشان در (ص ۲۷) ثبت است ، دیده میشوند . با در نظر داشتن این نکته که آقای ظهیر الواعظین اجداد خود را از اهل بحرین میدانند توان گفت این دو رشته با هم متحد و شاید با مراجعه بنسب نامه آل سید ماجد که ذیلا خاطر نشان میشود و تحقیقات عمیقتری بتوان مطالب مفیدی بدست آورد .

« یادداشت »

آل السید ماجد : هاجر هذا البيت من البحرين وسكن كربلاء عام ۱۲۵۰ هـ و اشتغل بالمهنة الحرة حتى صاهر بعضهم آل المستوفى الذين سعوا بادمآجهم فى سلك الخدمة . و أول من سكن منهم كربلاء هو السید أحمد بن السید ماجد و أول من دخل منهم فى سلك الخدمة ولده السید عاشور وهم من سادات آل شبانة المعروفين فى جنوب العراق و من سلالة الحسن ابن الامام موسی بن جعفر (ع) : « مدينة الحسين : ۷۱ » .

آل لطیف : هاجر هذا البيت من الحویزة وسكن كربلاء عام ۱۲۶۵ و اشتغل بالزراعة و صاهر آل نصر الله الفائزى و اندمجوا بهم و دخلوا سلك الخدمة . وهم ينتسبون الى السید عبد - اللطیف جدهم الأعلى من سلالة الحسن بن الامام موسی بن جعفر (ع) : « مدينة الحسين : ۷۱ » .



توضیحات راجع بامامزاده (حسین) ابن موسی بن جعفر

تالیفها السلام و اولادش (ص ۱۴) از شماره ۵ تا ۱۰

(۵) المفقود ، وقد اختلفو فی عقبه : « کشاکش » . و قد كان للحسين بن الكاظم (ع) عقب فی قول الشيخ أبي الحسن العمري ثم انقرض . و قال أبو نصر البخاری : قال العمري و أبو اليقظان : ان الحسين بن موسی الكاظم (ع) لم یعقب . و قال فی موضع آخر : ولد الحسين بن موسی الكاظم (ع) عبدالله من أم ولد ، يقال : انه أعقب ، ولا یصح ذلك . و نص الشيخ تاج الدین علی أن الحسين بن موسی منقرض لا دارج . و قال ابن طباطبا : أعقب الحسين بن موسی الكاظم عبدالله و عبيدالله و محمداً . و بالطبسين قوم یقولون انهم موسويون و انهم من ولد الحسين بن موسی ، و كتبوا الى كتباً ، و ما أجبت عن شيء منها . و قال أبو نصر البخاری : ما رأيت من هذا البطن أحداً قط : « عمد » « منا » . و از حسین بن امام موسی علیه السلام نیز نسل بوده ، منقرض شده . و جمعی در طبس گیلکی و غیر آن دعوی فرزندی او میکنند ؛ سید النسابة جمال الدین أحمد آورده که : ثابت نمیتواند کرد : « سج » .

حسین بن موسی (ع) ، چنانکه از « أمالی شیخ طوسی » و غیره مستفاد میشود از پدر بزرگوارش روایت حدیث کرده ، و نواده برادرش محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن موسی (ع) از او روایت میکند .

مدفن حسین بن موسی (ع) را « تاریخ الكوفة : ۵۶ » در عباسیه که از قرای کوفه است نشان داده و چنین گوید : مات بالكوفة و دفن بالعباسية . قلت : وهو القبر الذي بقرب أم البعرون المعروف عندهم بقبر الحسن . ✽ غیر از کوفه ، در دو جای دیگر نیز مدفن حسین را نشان داده اند : ۱- در أراضی خوار . « نا : ۱۴ » گوید : و نیز در أراضی خوار بالای تپه نزدیک بدیهی موسوم بده سراب ، امامزاده معروف بشاهزاده حسین پسر امام موسی کاظم صلوات الله علیه است . بقعة مختصر قدیمی دارد . ✽ ۲- در محلة بال کفت شیراز . در کتاب « تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم ۲ : ۳۱ » گوید : و أما الحسين بن موسی ، و یلقب بالسید علاء الدین ، فقبره أيضاً فی شیراز معروف . ذکره شیخ الاسلام شهاب الدین أبو الخیر حمزة بن حسن بن مودود ، حفید الخواجة عزالدین مودود بن محمد بن معین الدین محمد المشهور بزرگوش الشیرازی المنسوب من طرف الأم الى أبي المعالی مظفر الدین محمد بن روزبهان ، و توفي فی حدود سنة ۸۰۰ . ذکره المورخ الفارسی فی تاریخه المعروف بشیرازنامه ، و ملخص ما ذکره ... الخ . ✽

فرست در « آثار عجم : ۴۵۳ » گوید : بقعة منورة سید علاء الدین حسین ، مشهد آن حضرت است و او نیز فرزند موسی بن جعفر علیه السلام . بعضی نوشته اند قتلخ خان والی شیراز را بوستانی بود واقع در این مکان که الحال بقعة مطهره است و در محل مرتفعی از آن باغ نوری ساطع میدیدند ، بأمیر مذکور اظهار داشتند ، آنموضع را شکافته جسدی یافتند تازه باجمالی بی اندازه که در یکدست مصحف و در دست دیگر شمشیری برهنه داشت . بعلامات دانستند آنحضرت است . قتلخ حکم کرد بر آن قبر بقعه ساختند . در این قول اشکالی است و آن اینست که شبهه نیست در اینکه ظهور قبر آن بزرگوار سالها پس از شهادتش بوده و قتلخ مذکور معاصر با آنحضرت و برادرش (۰) بوده چنانکه مذکور شد که محاربه کرد . بلی مگر اینکه بگویند این قتلخ خان غیر از قتلخ خان مذکور است . بالجمله ، بنا بر آنچه فقیر از تتبع یافتیم این است که آن بزرگوار در باغ قتلخ تشریف برده او را شناخته شهیدش نمودند . پس از مدتها که آن باغ خراب شد و جز تلی از آن باقی نمانده در زمان صفویه بعلامات و آثاری مضجع آن حضرت را یافتند بهیأتی که ذکر یافت . پس میرزا علی نامی از اهل مدینه که صاحب اموال کثیره بوده بشیراز آمده بنائی بر آن قبر گذارده و أملاك و بساتین بسیار بر بقعة آنحضرت وقف نموده ، خود وفات کرده در آستانه آن بقعه مدفون میگردد ... الخ .

- (۶) لهما (یعنی عبدالله و أحمد) عقب بالطبسين : « کشا » .
 (۷) العالم الشاعر ، و ذکره مستوفی فی « حضيرة القدس » : « کشا » .
 (۸) کان بخوارزم ، وله خمسة اخوة ؛ أحدهم : علی أبو الحسن المتوفی بطبیس : « کشا کشص » .
 (۹) در کتب نسب برای حسین بن موسی بن جعفر (ع) فرزندی بنام یحیی دیده نشد .
 (۱۰) این رشته نسب از اول تا آخر منقول از « هنا » است ، و در کتب نسب برای حسین ابن موسی بن جعفر (ع) فرزندی بنام یحیی دیده نشده و عبارت « هنا » اینست : قلت : و قد اجتاز بنا رجل من أهل خوزستان ؛ و نحن وقتئذ مقيمین فی جبال ماسبذان ، و علیه علامة الأشراف . فسألته عن نسبه و بلده . فانتسب الی الحسین بن الامام الهمام موسی الکاظم (ع) ؛ و انهم من أهل قرية تسمى ده لور ، و هی من أعمال دزفول . و عندهم مشهد یزعمون أنه مشهد الحسین بن موسی بن جعفر ، و هم عشيرة کبيرة . وأوقفنی علی جریده فیها نسبه ، و قد شهد فیها جماعة من الفقهاء ، غیر أنهم غیر عارفين بالأنساب ، ولم یکن فیهم أحد من أهل الخبرة . و صورة (۰) مقصود حضرت أحمد بن موسی است که گویند بدستور قتلخ خان شهید شد و در شیراز مدفون گردید .

النسب هكذا : محمد بن أحمد شفیع بن ... الخ ، وقد عرفت آنفاً اختلافهم فی الحسين ؛ هل أعقب أم لم یعقب ؟ وعلى القول بأنه أعقب أيضاً اختلفوا فيه هل انقرض نسله أم لم ينقرض ؟ وعلى القول بعدم انقراضه فانهم لم یذكروا أنه أولد ابناً اسمه یحیی . فهم ادعیاء کذابون لامحالة : « مناه » .

توضیحات راجع بامامزاده (اسمعیل) ابن موسی بن جعفر

علیهما السلام و اولادش (ص ۱۴) از شماره ۱۱ تا ۲۴

(۱۱) کان امیر فارس من جهة السرايا . و كان یقال لأولاده : وجوه أهل الكاظم وأعیانهم . وعقبه من رجل واحد : موسی : « کشاکش » . * أعقب من ثلاثة : موسی وأحمد وجعفر : « صحا » . * ولد اسمعیل بن موسی الکاظم (ع) ، و هو لأم ولد ؛ جماعة ذکوراً و أنثاً : « مجد » . * أما اسمعیل بن موسی الکاظم (ع) پس سیدی است جلیل القدر ، و اگرچه علماء رجال اشاره بجلالات او نکرده اند ؛ لکن کافی است در مدح او روایتی که شیخ کشی نقل کرده در حال ثقة جلیل القدر (صفوان بن یحیی) که : چون صفوان در سنه ۲۱۰ در مدینه از دنیا رحلت کرد ، حضرت امام محمد تقی (ع) کفن و حنوط برای او فرستادند ، و امر کردند اسمعیل ابن موسی را که بر او نماز گذارد . و استاد اکبر (آقای بهبهانی ره) در « تعلیقه » فرموده که : کثرت تصانیف اسمعیل اشاره میکند بمدح او . و شاید مراد آنمرحوم از کثرت تصانیف او کتاب « جعفریات » باشد که مشتمل است بر جملة از کتب فقهیه و جمیع احادیث آن الاقلیلی یک سند است ، که تمام را از پدران بزرگواران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است . و شیخ مرحوم ؛ محدث نوری طاب ثراه ، در « خاتمه مستدرک » اشاره بآن فرموده . و آن کتاب در نهایت اعتبار است و تمام آن در « مستدرک وسائل » درج شده . و این اسمعیل ساکن در مصر بوده و اولادش در آنجا بودند (۰) و پسرش أبو الحسن موسی از علماء مؤلفین است . و محمد بن محمد بن أشعث کوفی در مصر کتاب « جعفریات » را از او از اسمعیل پدرش روایت میکند . و پسر موسی ، علی بن موسی بن اسمعیل همانست که در آیام مهتدی ، عبدالله بن عزیز عامل طاهر او را با محمد بن حسین بن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن أبیطالب (ع) بسامرا حمل کرد و در آنجا محبوسشان نمودند ، و بودند تا هر دو در حبس بمردند . و اسمعیل بن موسی (ع) را پسری دیگر است محمد نام که طول عمر

(۰) ابن شهر آشوب در « معالم العلماء : ۶ » گوید : اسمعیل بن موسی بن جعفر الصادق (ع) ،

سکن مصر و ولده بها ... الخ .

داشته به حدیقه در « غیبت » شیخ طوسی در وصف او فرموده : وکان أسن شیخ من ولید رسول الله صلی الله علیه و آله . و هم فرموده که : او ملاقات کرده امام زمان علیه السلام را در مابین مسجدین : « من » . * برای اطلاع از کلمات ارباب رجال درباره آثار اسمعیل بکتاب « تنقیح المقال » علامه ممقانی ج ۱ : ۱۴۵ و بمقدمه کتاب « الجعفریات أو الاشعثیات » طبع سنگی طهران ۱۳۷۰ رجوع شود .

مدفن اسمعیل بن موسی (ع) : چنانکه از « معالم العلماء » و غیره مستفاد میشود اسمعیل مقیم مصر بوده ، لکن حمد الله مستوفی (متوفی ۷۵۰) مدفن او را در مابین (از نواحی شیراز) نشان داده ، گوید : هاین : شهر کی است در میان کوهستان ، بر راه کوشک زرد ، و هوایش معتدل و سردی مایل است . آب روان دارد و حاصلش غله و میوه ، و مردم آنجا بیشتر دزد باشند ، و آنجا مزار شیخ گل اندام است . و در پای گریوه هاین (۰) مزار امامزاده اسمعیل بن موسی کاظم است و آن شهر ک قصبة عمل رامجر داست : « نزهة القلوب » : مقالة ثالثة ، طبع لیدن ۱۳۳۱ : ۶۳ - ط بمبئی ۱۳۱۱ : ۱۷۵ . * صاحب « تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم » : ۳۴ در یکجا مدفن اسمعیل را مصر نشان داده ، گوید : وأما اسمعیل بن موسی الذی هو صاحب الجعفریات فقبیره فی مصر وکان ساکناً به وولد له هناك ... الخ . و ظاهر آنکه کلام این شهر آشوب چنین فهمیده که قبر وی نیز در مصر بوده است ، لکن چنین مطلبی از عبارت ابن - شهر آشوب مستفاد نمیشود و در کتاب دیگری هم بنظر نگارنده نرسیده که قبر اسمعیل را در مصر ذکر کرده باشد . صاحب « تحفه » در جای دیگر از همان صفحه قبر نامبرده را در فیروز - کوه نشان داده ، فرماید : وفي القرية المعروفة بفيروزكوه مزار ينسب الي اسمعیل بن الامام موسی عليه السلام أيضاً .

(۱۴) والعقب من اسمعیل بن موسی الكاظم (ع) و هم قلیلون ؛ من موسی بن اسمعیل و حده : « عهد » . * در اینک اسمعیل فرزندی بنام موسی داشته شبیهی نیست ، ولی « صحاح » برای این موسی بن اسمعیل فرزندی ذکر کرده که او هم بنام موسی است و در کتب دیگر بنظر نرسید : وأما موسی بن اسمعیل بن الكاظم فان العقب فیہ عن ولده موسی . و منهم نقباء دولة بنی حمدان .

(۰) گریوه بمعنی تل و پشته است . نسخه « نزهة القلوب » چاپ بمبئی ، اشتباهاً هاین را یکجا نالین نوشته و در جای دیگر هاین و هر دو غلط است . شرحی در وصف حمد الله مستوفی و « نزهة القلوب » سراپا غلط بمبئی در کتاب « زندگانی آیه الله چهار سوقی : ۱۲۶ » مذکور است ، مراجعه شود .

ولهم أفخاذ بطبرستان ومصر والشام، وقيل ان لهم بقية ببلخ : «صحا» . ورجوع به ص ۱۲۵ شود. (۱۳) يعرف بابن كلثم . ويقال لولده الكلثميون، وهم بمصر. منهم : بنو السمار وبنو - أبي العساف وبنو نسيب الدولة وبنو الوراق (در اینجا «عمد» چنین اضافه کرده است : وهم بمصر والشام الى الان . لكن بقية مطلب در «عمد» مذکور نیست و بهمین جا خاتمه داده است .) منهم : بيت معروف، يقال لهم : بنو كلثم، وهم: بنو أبي جعفر محمد المنتسب بكلثم بن جعفر ابن موسى المحدث . واتصال هذا النسب من هذا الوجه محال . فان علي بن موسى المحدث هو المعروف بابن المعتز، وأمه أسترته، ومات في الحبس بسر من رأى، ولم يكن له ولد ذكر، وان كان فلم يذكر له عقب، ولم أرفى جميع الكتب له ولد ذكر، غير أن أبا عبد الله المعافى (الطاعى: كشص) ذكر في مشجرة له : عيسى بن علي، بلا تعريف موضع ولأم ولاكنية الخ : «كشاكشص» . * وولد جعفر بالمغرب، وهم في صح : «صحا» . * وقد ذكرنا في كتابنا «أخبار الزمان» سائر أخبار من ظهر من آل أبي طالب ومن مات منهم في الحبس وبالسبب وغير ذلك من أنواع القتل، منهم : ... (چند نفر را نام برده، تا اینکه گوید) : وجعفر بن اسمعیل بن جعفر. قتله ابن الاغلب بأرض المغرب : «مر ۳: ۳۰۶» در ذکر خلافت معتز . * اعتماد السلطنة در «خيرات حسان ۳: ۴۵» از «خطط مقریزی» نقل کرده که : سیده کلثوم دختر قاسم بن محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام در مقابر قریش مصر مدفونست، وگوید: جعفر بن موسی بن اسمعیل بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق علیهما السلام از بطن مشارالیهما بوجود آمده . * «تحفة الاحباب و بغیة الطلاب: ۲۲۴ ط مصر» نیز دیده شود . * اولاد جعفر تا زمان مؤلف «عمد» یعنی قرن نهم در مصر و شام بوده اند، بطوریکه از عبارت منقول در بالا مستفاد میشود .

(۱۴) أبو الفضل الهاشمی، : نقیب الاشراف بمصر. روی وحدث عنه السلفی . ولد سنة أربع مائة وأربع وثلثین، وتوفي سنة خمس مائة وتسع وعشرين : «كشص» . * این رشته (از ابراهیم تا حسین) فقط در «كشص» موجود است و شاید از الحاقات سید محمد مرتضی زبیدی باشد. (۱۵) بالمدينة . أمه وأم أخيه اسمعیل : فاطمة بنت الحسن بن محمد بن عبدالله بن بشر : «كشاكشص» .

(۱۶) وولد اسمعیل بن موسی الکاظم (ع) وهو لام ولد : جماعة ذكوراً وأنثاء، فمن ولده : أبو جعفر محمد نقیب الموصل أيام ناصر الدولة بن حمدان الرازی، الملقب اسفید باج،

ابن موسی بن محمد الأصغر بن اسمعیل بن کاظم (ع) . مات النقیب عن أولاد ذکور : « مجد » .
 (۱۷) حسین بن موسی بن اسمعیل را « کشا » و غیره گویند که در دمشق بوده است .
 (۱۸) و محمد بن الحسین بن محمد بن عبدالرحمن بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب . حمله عبدالله بن عزیز عامل طاهر الی سرمن رای . و حمل معه علی ابن موسی بن اسمعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب . فحبسا جميعاً حتی ماتا فی الحبس : « مقا : ۴۴۶ » عند ذکر ایام المهتدی و من خرج فی أيامه . و حمل فی أيام المعتز من الری علی بن موسی بن اسمعیل بن موسی بن جعفر بن محمد ؛ و مات فی حبسه : « مر : ۳۰۶ » . در « قل » علی بن موسی بن اسمعیل را جزو ساداتیکه بآذربایجان وارد شده اند نامبرده است .

(۱۹) و ولد أحمد من ولده محمد وفيه العقب الطيب : « صحا » .

(۲۰) ولد جعفر بالمغرب وهم فی صح : « صحا » .

(۲۱) نام این شخص در ضمن حدیثی آمده است ؛ باینوصف : علی بن محمد عن محمد ابن اسمعیل بن موسی بن جعفر ؛ و کان أسن شیخ من ولد رسول الله بالعراق . فقال : رأيتہ بین المسجدین وهو غلام (ع) : « أصول الکافی . باب تسمیة من رآه علیه السلام . الحدیث الثانی » . توضیح (۱۱) نیز دیده شود .

(۲۲) نام این شخص (علی بن اسمعیل) فقط در « کشا و کشص » دیده میشود و « کشا » این توضیح را پهلوی نامش نگاشته است : المحدث العالم بمصر . أمه : کلثم بنت علی العریضی ، وأمها : فاطمة بنت محمد الأرقط . وله أربعة من المعقین .

(۲۳) در کتب موجوده نسب فرزندی بنام قاسم برای اسمعیل بن موسی کاظم (ع) بنظر نرسید . ولکن در « سج » زنجیره نسب شخصی را بنام سید ملک باو متصل کرده است .

(۲۴) درباره این سید ملک غیر از نام و نسبی که « سج » برایش آورده اطلاعی نداریم .

توضیحات راجع بامامزاده (اسحق) ابن موسی بن جعفر

تلمیها السلام و اولادش (ص ۱۵) از شماره ۴۵ تا ۴۶

(۴۵) در « مجد » و « عمد » و غیرهما او را امیر وصف کرده اند ولیکن در « کشا »

گوید : (یلقب بالأمین) . و اسحق بن موسی کاظم (ع) ملقب بأمین است ، و در سنه ۲۴۰ در مدینه وفات کرد ، و رقیه دختر او عمرش طولانی گشت تا در سنه ۳۱۶ وفات کرد و در بغداد

بخاک رفت : « من » . گویا همین اسحق است که شیخ طوسی در « کتاب الرجال » عنوانش نموده و گوید از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بود . « تنقیح المقال ۱ : ۱۲۲ » دیده شود . مدفن اسحق بن موسی (ع) را حمدالله مستوفی در سازه نشان داده ، ضمن شرحی که راجع بجغرافیای آنجا نوشته گوید : و از مزار اکابر و اولیا تربت شیخ عثمان ساجی ، و بر ظاهر آن بجانب شمال مشهد (.) سیدی اسحق بن امام موسی الکاظم (رضعهما) است : « نزهة القلوب ط ایدن : ۶۳ - ط بمبی : ۱۴۸ » .

صاحب « مقا : ۴۳۲ » در وقایع آیام مقتدر عباسی (۲۸۲ - ۳۲۰) گوید : فممن قتل فیها : اسحق بن العباس بن اسحق ، و هو الذی یقال له المهلوس ، ابن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبیطالب . قتله الأرمن بمدينة أرمينية ، یقال لها : دبیل . حدثنی بذلك الحسین بن محمد الفطر بلی . ظاهرأ (ابراهیم) در (ابن ابراهیم ابن موسی ...) از سهو نسخ زیاد شده ، زیرا ابراهیم بن موسی (ع) فرزندی بنام اسحق نداشته است . تا مطلب دیگر : از عبارت فوق مستفاد میشود که مهلوس لقب اسحق بن موسی (ع) است در صورتیکه از « عمد » و سایر کتب نسب فهمیده میشود که آن لقب اسحق بن عباس بن اسحق بن موسی (ع) است ، یعنی همین شخصیکه أبو الفرج خبر شهادتش را نگاشته .

(۴۶) أمه : فاطمة بنت محمد الديباج . قيل أعقب . قاله التميمی وأبو الفنائم : « کشف » . تا نام این موسی و شرح بالا فقط در « کشف » آمده . ولی در « کنا » همین نام و همین شرح در ذیل عباس بن موسی بن جعفر علیهما السلام دیده میشود که عیناً در توضیح (۹۴) نقل شده و همان صحیح است . چون علاوه بر اینکه مضمون شرح فوق را « عمد » در باره موسی ابن عباس بن موسی بن جعفر علیهما السلام آورده ؛ برای عباس بن اسحق بن موسی الکاظم علیه السلام در سایر کتب نسب فرزندی بنام موسی دیده نشد .

(۴۷) فمن ولده الشيخ المعمر الزاهد أبوطالب محمد ، يعمل الحديد زهداً ، و كان معدلاً من ذوی الأقدار ببغداد . مات بعد أن عمی . وله بقية ویقال لهم بنو المهلوس : « مجدد » . تا از ابن عبارت فهمیده میشود که شیخ معمر زاهد معدل حداد نامش محمد و کنیتش أبوطالب است . ولیکن از کتب دیگر غیر از این مستفاد میشود ، چنانکه در « عمد » از صاحب « مجدد » چنین نقل میکند : له عقب كانوا ببغداد . منهم : أبوطالب محمد ابن الزاهد المعدل الحداد ؛

و كان يعمل الحديد . و هو ابن علی بن اسحق المهلوس . مات بعد أن عمی . و له ببغداد بقية
يقال لهم بنو المهلوس . * شاید در این عبارت بعد از (أبوطالب محمد) کلمه (ابن) زائد و سهو
کاتب باشد . عبارت فوق را از « عن » نقل کردیم و لکن در « عن » و « عم » و نسخه خطی
چنین است : (أبوطالب بن محمد بن الزاهد ...) که يك ابن بعد از أبوطالب و دیگری بعد
از محمد دیده میشود . و در « کشا و کشص » أبوطالب محمد بن علی بن اسحق بن العباس
ابن اسحق را ثبت کرده و در ذیل اسم علی بن اسحق این توضیح را اضافه نموده است : الزاهد
المعدل الجراد . كان يعمل الجريد زهداً . مات بعد أن عمی . وله ببغداد بقية و بالجزيرة و
أردبیل . يقال لهم بنو المهلوس . قاله العمری . * لکن اطمینان بصحت نسخه « کشا و کشص »
نیست و شاید این توضیح را مؤلف آن در زیر اسم أبوطالب محمد نوشته بوده و کاتب جا بجا
کرده است ، اگرچه این احتمال هم هست که نسخه « مجد » سقطی داشته باشد و زاهد معدل
علی بن اسحق باشد . « من » نیز اوصاف مذکوره را برای أبوطالب محمد نوشته است . و العلم
عند الله . سید محمد مرتضی زبیدی در هامش « کشص » زیر اسم أبوطالب محمد چنین نوشته
است : كان محمد أبوطالب هذا أحد الزهاد . و كان القادر بالله العباسی يعظمه لحسن طریقه .
حکمی عن الشیلی و مات سنة ۳۹۹ « کذا فی ذیل التاریخ » . کتبه محمد مرتضی الحسینی . *
توضیح (۳۰) نیز دیده شود .

(۴۸) در « بلج » از أعقاب عباس بن اسحق بن موسی الکاظم (ع) فقط همین یکرشته ، یعنی
(أبوطالب بن محمد بن عبد الواحد بن علی بن اسحق بن عباس بن اسحق بن موسی بن
جعفر « ع ») مذکور است .

(۴۹) النقیب ببغداد . عقبه بالجزيرة . وجده المدفون بسوسی . و عقبه قليل . قال ابن
طباطبا : و من موسی ، له عقب : « کشص » .

(۴۰) سلفه ، النقیب ببغداد ، و انقرض . و قيل : محمد أبوطالب أخو جعفر هذا . والله
أعلم : « کشا » .

(۴۱) ولده ببلخ : « عمد » « کشا کشص » .

(۴۲) له ثلاثة عشر ابناً ، لهم أولبعضهم عقب ببلخ : « کشا کشص » .

(۴۳) له ابنان بمادرکش : « کشا کشص » .

(۴۴) قال العمری : بنوه منتشرون بالبصرة و المدينة و الأهواز و مرو و نيسابور

و شیراز : « عمد » « کشاکش » . * « کنص » پهلوی اسم حسین نوشته است : صواری . شاید تصحیف شده صورانی باشد .

(۴۵) أبو الصورانی ، وقيل اسمه الحسين ، وله أولاد . قبره بشيراز ، باب اصطخر ، يزار . قاله ابن طباطبا والعمری : « کشاکش » .

(۴۶) ومنهم : محمد الصورانی ، المعروف بابن سبة . قتل بشيراز ، وقبره بها ؛ ابن الحسين ابن الحسين أيضاً ابن اسحق بن موسی (ع) و أعقب جماعة ، يقال لهم : بنو الوارث . منهم : رجل ولی القضاء بشيراز : « مجد » . * نام پدر محمد صورانی را « کشاکش » حسن بن حسین ضبط کرده و چنانکه در (توضیح ۳۵) دیده میشود اشاره بضبط « مجد » نیز نموده که حسین بن حسن میباشد . نسب محمد بن حسن بن اسحق بن محمد بن حسن بن حسین بن اسحق بن موسی (ع) را بنحویکه در (ص ۱۵) دیده میشود « بلج » ضبط کرده و هیچ توضیحی در ذیل نامها نداده و ما عیناً از آنجا نقل نمودیم .

باید دانست که این شخص (محمد بن حسن بن اسحق) همان شریف علوی شاگرد و راوی از شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱) است که « من لا یحضره الفقیه » (.) را بنخواستش او نگاشته و باین نام نهاده و سپس از اول تا آخر کتاب را برایش تدریس کرده و اجازه داده است که شریف آنرا از مؤلف روایت کند . صدوق نامبرده ، در باب ۶۰ کتاب دیگرش « اکمال الدین و اتمام النعمة : ۳۰۰ » حدیثی راجع به معمر مغربی از ابو محمد علوی (یکی از مشایخ اجازه صدوق) نقل کرده و سپس آنرا بوسیله شریف علوی تأیید و تصحیح نموده و عین عبارتش اینست : و أخبرني : أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبدالله بن الحسن بن علي ابن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام ، فيما أجازة لي مما صح عندي من حديثه . و صح عندي هذا الحديث برواية الشريف أبي عبدالله محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسن بن الحسين بن اسحق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام ، عنه ، أنه قال : حججت في سنة ثلاث عشر وثلثمائة ... الخ (. .) .

(.) این کتاب یکبار بسال ۱۳۰۱ در لکهنو و بار دیگر بسال ۱۳۲۴ در طهران چاپ شده است .

(. .) عبارت عیناً از « اکمال الدین » چاپ سنکی طهران در ۱۳۰۱ ، نقل شد . این

کتاب را بار دیگر هوار E. Moller خاور شناس آلمانی در هایدلبرگ چاپ کرده و اخیراً نیز قسمتی از آن در سوریه بطبع رسیده است . مع الأسف ؛ همچنانکه نسخ « من لا یحضره الفقیه » -

شریف ابوعبدالله علوی با اینکه در اصول رجالیه یاد نشده و مدح و ذمی درباره او بنظر نرسیده است، لکن همچنانکه در «تنقیح المقال ۳ : ۱۰۰» فرموده؛ همین روایت صدوق و تصحیح حدیثش در توثیق او کافیست. نظر بحديث مذکور در «اکمال الدین» محدث نوری در «مستدرک الوسائل ۳ : ۷۱۶» شریف نامبرده را از مشایخ روایت صدوق بشمار آورده و اشتباهاً نام و نسبش را چنین یاد کرده است: محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسن بن اسحق ابن ابی طالب. ^{۹۹} شك نیست که مرادش همین شریف علوی است، لکن علاوه بر اینکه نسبش را بغلط ضبط کرده (۹۰) بی اندیشه او را جزو مشایخ صدوق آورده؛ زیرا تا آنجا که نگارنده در آثار شیخ صدوق تفحص نمود غیر از يك مورد مذکور که قصه معمر مغربی را از قول او و دیگری نقل کرده (۹۰) در جای دیگر از کتبش حدیثی از او روایت ننموده، بلکه شریف مذکور همان شخصی است که چنانکه گفتیم؛ صدوق «من لایحضره الفقیه» را برایش تألیف کرده و خود در مقدمه آن فرماید که تمام آن کتاب عین فتاوی او است و برای عمل شریف مذکور برشته تحریر در آورده، و نیز تصریح نموده باینکه شریف آثار او را استنساخ میکرده و نزدش میخوانده و سپس اجازه روایت آنها را میگرفته است. چون مقدمه «من لایحضره الفقیه» شرحی در تعریف شریف ابوعبدالله معروف بنعمه و همچنین ذکر نسب او دارد، عین عباراتش را نقل میکنیم: أما بعد، فانه لما ساقنى القضاء الى بلاد القربة وحصلنى القدر بها بأرض بلخ من قصبة ابلق (۹۰۰) وردها الشريف الدين أبو عبدالله المعروف بنعمه، و هو: محمد ابن الحسن بن اسحق بن الحسن بن الحسين بن اسحق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السلام. فدام بمجالسته سروری، و انشرح بمذاکرته ... در نسب شریف علوی مختلف است، نسخ «اکمال الدین» نیز اختلاف فاحش دارد. در بعضی از نسخ خطی چنین دیده شد: ... محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسين بن اسحق بن موسی بن جعفر ... علامه مامقانی هم در «تنقیح المقال ۳ : ۱۰۰» صورت نسب را بهمین طور از «اکمال الدین» نقل کرده است.

- (۹۰) نوری خود در باب هفتم «نجم ثاقب ۱۴۰» صورت نسب را از «اکمال الدین» چنین نقل کرده: ابوعبدالله محمد بن حسن بن اسحق بن حسن بن حسین بن اسحق بن موسی بن جعفر. (۹۰) قطع نظر از اینکه بعضی در نسبت «اکمال الدین» هم بصدوق تردید کرده اند. (۹۰۰) ظاهراً ابلق قُصْبَه است از قصبهای بلخ، و محتملست که مراد این باشد که: بلخ از قصبهای ابلقست، و ابلق ترکستان باشد: «لواء صاحبقرانی ۱ : ۵۴».

صدری ، و عظم بمودته تشریف ؛ لأخلاق قد جمعها الى شرفه ، من ستر وصلاح و سکینة ووقار و دیانة و عفاف و تقوی و اخبات . فذاکرنی بکتاب صنفه محمد بن زکریا المتطبب الرازی و ترجمه بکتاب « من لایحضره الطیب » و ذکر أنه شاف فی معناه ، و سألنی أن أصنف له کتاباً فی الفقه و الحلال و الحرام و الشرایع و الأحکام ، موفياً علی جمیع ما صنف فی معناه ، و أنترجمه بکتاب « من لایحضره الفقیه » لیكون الیه مرجعه و علیه معتمده و به أخذه ، و یشارك فی أجره من ینظر فیہ و ینسخه و یعمل بمودعه . هذا مع نسخه لأکثر ما صحبنی من مصنفاتی و سماعه لها و روايتها عنی ووقوفه علی جملتها ، وهی : مأتا کتاب و خمسة و أربعون کتاباً . فأجبتہ أدام الله توفیقه الی ذلك ؛ لأنی وجدته أهلاً له ، و صنف له هذا الکتاب بحذف الأساسید ؛ لئلا یکثر طرقه . ولم أقصد فیہ قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما روه ، بل قصدت الی ایراد ما أفتی به و أحکم بصحته و أعتقد فیہ أنه حجة فیما بینی و بین ربی ؛ تقدس ذکره و تعالت قدرته .

این عبارات عین متن « لوامع صاحبقرانی ۱ : ۵۴ پیعد » است (۰) . چون نسخ « من لایحضره الفقیه » که بنظر علامه مجلسی رسیده نسب شریف شریف علوی را مختلف ضبط کرده بوده اند ، لذا عبارت متعلق بنام و نسب او را چنین ترجمه فرموده است : یعنی که من داخل بلخ شدم ، و وارد بلخ شد ؛ یا شده بود پیش از من سید متدین أبو عبد الله که مشهور بود بنعمه ، و اسم او : محمد پسر حسن بود ؛ و در بعضی از نسخ : حسین ، پسر اسحق ، پسر حسن ، و در بعضی از نسخ : حسین ، پسر حسین ، پسر اسحق ، پسر امام أبو الحسن موسی بن جعفر ، که پنج پشت بحضرت میرساند : « لوامع صاحبقرانی ۱ : ۵۵ » .

این اختلاف نسخ « فقیه » و « اکمال » در نسب شریف نامبرده ، که مع الأسف از مسامحه کاتبان و مستنسخان رویداده در نسخ قبل از زمان مجلسی و هم در نسخ بعد از او دیده میشود . بهترین و صحیحترین نسخه که تاکنون بنظر نگارنده رسیده و در ۹۸۰ و ۹۸۱ نوشته شده (۰۰)

(۰) این کتاب شرح فارسی « من لایحضره الفقیه » است که علامه کبیر مولی محمد تقی مجلسی اول (متوفی ۱۰۷۰) اعلی الله مقامه نگاشته و مع الأسف نا تمام مانده است . مقدار موجود آن (تا آخر کتاب حج) در دو جلد بزرگ بسال ۱۳۳۱ در طهران چاپ شده . آنرا حوم شرح دیگری هم بزبان عربی مرقوم داشته که بطبع نرسیده اما نسخ آن یافت میشود .

(۰۰) این نسخه نفیسه متبرکه که از بقایای آثار خانوادگی و در دست آیه الله « صاحب روضات الجنات » بوده است ، کتابت جزء اول آن بخط ناصرالدین بن علی بن الشیخ تقی الدین البیاضی -

صورت نسب را چنین آورده است : محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسین بن الحسین بن اسحق بن موسی بن جعفر ... الخ . * فعلايش ازاين تحقيق در مطالب بالا میسر نیست ، لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً .

ناگفته نماند : پس از اینکه شیخ صدوق ؛ رضوان الله علیه ، از تألیف « من لا یحضره الفقیه » فارغ شده (یا تدْرِیجاً در حین تألیف) شریف أبوعبدالله نعمه آنرا در حضور مؤلف استماع کرده و صدوق این تصدیق و اجازه را در آخر کتاب برایش نگاشته که عبارت آنرا از آخر مشیخة نسخة موصوفه نقل میکنیم : يقول محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی ؛ مصنف هذا الكتاب : قد سمع السيد الشريف الفاضل أبوعبدالله محمد بن الحسن العلوی الموسوی المدنی المعروف بنعمة ؛ أدام الله توفيقه و تأييده و تسديده ، هذا الكتاب من أوله الى آخره بقرآءة تلي عليه و روايته له عن مشايخي المذكورين ، و ذلك بأرض بلخ من ناحية ايلاق . و كتبت بخطي ، حامداً لله و شاكراً ، و علی محمد و آله مصلياً ؛ و ذلك في ذی القعدة من سنة اثنتين و سبعين و ثلثمائة . * از تاریخ این اجازه توان فهمید که تألیف « فقیه » در سنة ۳۷۰ و یا اندکی پیش و پس بوده است .

(۴۷) السيد الأجل العالم ، نقيب النقباء ، ذوالمجدین ، أبو القاسم الموسوی ؛ صاحب الفضل و العلم و النعم الكثيرة . و كان السلطان ملكشاه عزم علی أن يبایعه بالخلافة . وله قصص ، أورد بعضها في كتاب « السادة المراءاة » أي ذكر ، و لا عقب له من الذكور : « كشا » . * شاید « السادة المراءاة » غلط ، و صحیح « السادة المراءوة » باشد . * « دلبا » در طی ذکر نقباء بلاد ، این شرح را مینویسد : نقيب كورة مرو : كان في زمن الماضي نقيب النقباء بمرو السيد الأجل ذوالمجدین أبو القاسم علی بن موسی بن اسحق بن الحسین بن اسحق بن موسی الكاظم بن جعفر علیهما السلام . قال الشيخ علی بن الحسن في « دمية القصر » : جمال العترة الموسوية

– يكشنبه ۶ ج ۱ - ۹۸۰ در نجف اشرف پایان یافته ، و كتابت جزء دوم بخط محمد بن زین الدین ابن محمد الشامي در ۳ شنبه ۴ ج ۱ - ۹۸۱ . این نسخه چندین مرتبه بدست مبارك مرحوم شیخ حسن صاحب « معالم الدین » (متوفی ۱۰۱۱) فرزند شهید ثانی در سال ۹۸۲ و بعد از آن بدقت تمام باینج نسخه مقابله و تصحیح شده و حواشی و تعلیقات فراوانی بخط آن مرحوم و حفيد فاضلش مرحوم شیخ علی صاحب « الدر المنثور » دارد و چندین اجازه و تصدیق و فوائد بسیار دیگر بخط آنها و صاحب « روضات الجنات » نیز در این نسخه موجود است .

الممغن منها فی الطريقة السوبة . قال : وقد سعدت بضیافته فی رمضان سنة سبع و أربعین و
أربعمأة ... الخ : « د لبأ ۱۸۵ » .

(۴۸) هو جد (أحد : کشص) نقباء مرو . و كان خليفة أخیه علی النقابة الموسویة . و
المرارزة من ولده ، و فیهم عدد : « کشا » نظیر « کشص » .

(۴۹) العبد الصالح النقیب بمرو . و أمه عباسیة : « کشا کشص » .

(۴۰) السید الأجل علاء الدین . أمه بنت أبی القاسم بن محمد الداعی بن علی بن أحمد
ابن علی بن عبدالله بن الحسن بن علی بن العریضی . و لاه الامام الناصر نقابة بلاد جرجان كلها ،
و كتب له بذلك عهدہ . و أخوه أبو جعفر محمد . و لكل واحد منهما ابنان : « کشا » .

(۴۱) نقیب مرو . کذا فی داعی الطرب . و كان نسبه الی محمد بن علی بن اسحق ،
فأصلحته : « کشص » .

(۴۲) كان له عقب بحلب ، و ربما انقرضوا : « کشا کشص » .

(۴۳) بالبصرة . قال ابن طباطبا : كان بمكة ، وله ولد بالبصرة ، يعرف بحیدرة ، و له
أولاد : « کشا » .

(۴۴) بنا بقول ابن طباطبا هر دو أولاد داشته اند . و قال ابن طباطبا : و فی موسی
و القاسم : « عمد » .

(۴۵) توضیح (۴۴) دیده شود .

(۴۶) و نجم الناجم بالبصرة ، فخرج الیه علی بن زید ، و معه جماعة من الطالبین .
منهم : و جعفر بن اسحق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی .
قتله سعید الحاجب بالبصرة : « مقا : ۴۳۵ » عند ذکر أيام المهتدی و من خرج من الطالبین
فی هذه الايام . و قتلہ سعد الحاجب ، قتل بالبصرة و دفن بها . كان يوم قتل ابن ثمان و ثلثین
سنة : « لبأ : ۱۳۰ » عند ذکر مقاتل آل أبی طالب .

« یاد داشت »

نسب سادات موسوی کهره و قنوجیه و منکرس و جانس و ملول ضلع اله آباد و
سادات ترمذ منتهی میشوند باسحق بن امام موسی کاظم (ع) : « د ض ۴ : ۲۳۵ » .

توضیحات راجع بامامزاده (هرون) ابن موسی بن جعفر

تلیهما السلام و اولادش (ص ١٦) از شماره ٤٧ تا ٦٨

(٤٧) مشجر اولاد و أعقاب هرون بن موسی (ع) بنحو مرقوم (در ص ١٦) مأخوذ از « عمد » « کشا » « صحا » است ، و چون عبارات « مجد » در نسخه موجوده بنحو دیگر است ناچار بنقل آن میپردازیم : فولد هرون بن موسی الکاظم (ع) ابن الصادق (ع) ، وهو لأُم ولد : ثمانية ؛ لم یعقب منهم غیر أحمد وحده . وهم : محمد و أحمد . زینب أم عبدالله و فاطمة أم جعفر و موسی . و خلف حملاً جاء بعده اثنتین فی بطن ؛ ذکراً و أنثی . فالذکر سموه هرون باسم أبيه ؛ درج طفلاً . والبنت سمیت زینب الصغری . فأما محمد فدرج مشتداً . وأما موسی فخلف علیاً . وانقرض علی بعد ما أولد : « مجد » . ✽

قال الشيخ أبو نصر البخاری : هرون بن موسی (ع) فمن طعن فی نسب المنتسین الیه ، و قالوا : ما عقب هرون ، وهو لأُم ولد . وأعقب أحمد بن هرون من رجلین : محمد و موسی : « عمد » . ✽ عبارت هر چهار نسخه موجود « عمد » بهمین نحو است که نقل شد . ✽ أمه أم ولد . قال البخاری : طعن فی نسب المنتسین ؛ و قال : ما أعقب ، أو ما بقی له عقب . و قال العمری وابن طباطبا و غیرهما : أعقب من أحمد . قال أبو نصر البخاری فی کتابه : ان هرون بن موسی ممن طعن فی نسب المنتسین الیه . ثم قال بعد فصل آخر : و لهرون : محمد بن هرون . و ولد محمد بن هرون : موسی ؛ لاشک . و انما الشک فی محمد بن هرون ؛ هل أعقب أم لا ؟ . غیر أنني أقول : أنا نصر تفرد بالطعن فیهم ، و یعد ذلك إهماله ذکر أحمد بن هرون أيضاً مما تفرد به ولم یوافقه أحد . قوله : انما الشک فی محمد بن هرون هل أعقب أم لا ؛ هذا شیء ظاهر مکشوف معلوم عند أهل هذه الصناعة : أن محمد بن هرون لم یعقب ، ولم یختلف أحد فی کونه دارجاً . و مطاعنته فی هؤلاء السادة علی هذه القاعدة الداهية من أدهی القواعد و أوهن الشک . فان الهرونية ام یزعموا أن جدھم محمد بن هرون . بل جمیع أهل النسب من المتأخرین و المتقدمین من النسب المحتاطین ؛ مثل : ابن خداع و ابن طباطبا و أبی الغنائم و ابن المنتاب و صاحب المجدی و التمیمین و أبی حارث بن الدینوری و ابن أبی جعفر و غیرهم قد اجتمعوا و اتفقوا علی صحة ولادة أحمد بن هرون و بقاء عقبه . الوجه الذی آوردت . و أما إهماله أحمد بن هرون فی ذلك الکتب : فلیس لأنه لم یلزم فی ذلك الکتاب ایراد جمیع اولاد من یدکره . بل ربما یدکر بعضاً و یهمل بعضاً . والله تعالی المستول عن سب أهل بیت نبیه المظہرین ،

و نفی نسب اولاده عنه . وعن الحاق الأجانب الكاذبين بالعترة الطاهرة الأكرمين ؛ وهو ولی العصمة والتوفیق : « کشا » . این عبارات بصورت ناقصی در « کشص » موجود است .

مدفن امامزاده هرون را در چند موضع نشان داده اند : ۱- در نزدیکی ساوه . در کتاب « هدیه اسمعیل » گوید : در ده کیلو متری شهرستان ساوه ، مزاری موجود است که بنام امامزاده سید هرون بن موسی کاظم علیه السلام نامیده میشود ، و در آلسنه مردم نسباً بعد نسل از زمان قدیم گفته میشود که این سید جلیل بعد از تفرقه سادات بوسیله سپاه عباسیان با جراحات زیادی در داخل ذراعات قریه ورزنه بزمین افتاده و در حال ضعف و اغما بوده است (۰) . در این حال شخص زارعی در حین سرکشی بزراعات خود آنجناب را دیده و با پرسش حال مجروح بمنزل خود رهسپار میگردد که غذا و دوائی برای پذیرائی و معالجه جراحاتش بیاورد ، و در بین راه بعمال مأمون ملعون که آنحضرت را جستجو میکرده اند برخورد و برای گرفتن جایزه ، بجای اقدام باطعام و مداوا عده زیادی دشمن مسلح را بر سر آنحضرت میآورد که فوراً بقتلش مبادرت مینمایند ، و حالیه هم زائرین در موقع زیارت بر آبیار ورزنه لعنت میفرستند . باز معروف است که آبیاری اهل قریه ورزنه با انگشت کوچک خود محل اختفاء سید هرون را بعمال مأمون نشان داده و امامزاده هم او را نفرین کرده که خود و عقباش تا قیام قیامت نشان دار باشند و علامتی شبیه بانگشت از پهلوی انگشتان دستها و پاهای او ظاهر شده و خانواده آن شخص بشش انگشتی معروف شده اند ، و الحال هم در آن حدود خانواده هستند که در دستها و پاها ۲۴ انگشت دارند . از غرائب این است که خانواده های دیگر هم وقتی از آن نژاد دختر میگیرند و یا بآنها دختر میدهند باز این اثر در اولاد آنان ظاهر میشود ، والله أعلم بحقایق الأمور : « هدیه اسمعیل » . قیام سادات علوی برای بدست آوردن خلافت : ۱۶۱ ، تألیف آقا میرزا علی اکبر تشید .

۲- در قریه تکیه طالقان . « نا : ۵۴ » گوید : در تواریخ عرب و بعضی کتب جغرافی نوشته اند : یکی از قرای طالقان وسطی قریه تکیه میباشد . سکنه آن ده خانوار است و در این قریه امامزاده را زیارت مینمایند که معروف بهرون بن موسی بن جعفر علیهم السلام است . صحن و گنبد و بقعه اینمکان شریف را با گچ پیندوده اند و از سنک و گچ بر آورده اند و در (۰) در نزدیکی این مرقد شریف تپه بنام ورزنه موجود است که با حفاری بعضی آثار

تاریخی از آن استخراج میکنند .

دالان چراغخانه يك در يك مصراعی نصب شده ، آن نیز منبت است . و در بالای در اینستور بخط ثلث مسطور است : باب الزيارة المتبركة في أواسط ذوالقعدة سنة ثلث و خمسين و ثمانمأة ، عمل كاتب شاه سبزواری . در حاشیه و متن در دو مصراعی حرم نیز بخط ثلث تمام سورة مباركة انا فتحنا و صلوات بر چهارده معصوم صلوات الله عليهم مكتوب ، و در طرف پائین مصراع سمت دست راست ، این عبارات رقم شده است : گلبن باغ ... ، در صدف انما ، و ثمرة شجرة هل أتى ، جلال الدين والدنيا ، امامزاده هرون بن سلطان الأتقيا ، امام الأوليا ، موسی الكاظم عليه السلام . و در مصراع طرف دست چپ نیز در پائین در ، این کلمات مسطور است : المفتاح أبواب الخير و الاحسان ، بحر ظل عاطفت ، نور بن کیان شاه بن کیان شاه جهان صید کن . عمل استاد شمس الدین بن استاد محمد ، فی تاریخ شهر صفر احدى و ثمانین و تسعمائة ... الخ .

۴- در پنجه شاه ؟ نسخه از « أنیس المجتهدین » نراقی را در « یعه ۲ : ۴۶۵ » چنین وصف میکند : و رأیت فی المشهد الرضوی عند المحدث الحاج الشيخ علی أكبر النهاوندی نسخة خط السيد حسین بن محمد مهدی الحسینی خادم (پنجه شاه) - مزار هرون بن موسی الكاظم عليه السلام - کتبها سنة ۱۲۰۵ . پنجه شاه ظاهراً نام محلی نیست و شاید مراد یکی از دو موضع فوق الذکر باشد . والله العالم .

(۴۸) الخطیب بالمدينة : « کشص » . فولد أحمد بن هرون بن موسی الكاظم (ع) ابن جعفر الصادق (ع) . و كان لأم ولد : ثلاثة عشر ولداً . منهم ثلاث بنات . وهن : حسنة و رقية و أم عبدالله ؛ رزقا من أم ولد كانت له . و الرجال : اسمعیل و هرون و جعفر و الحسن و علی و الحسین و عبدالله و موسی و محمد . و خلف حملاً ولد بعده سموه أحمد . ولم یعقب من ولده غیر اثنين ، وهما : موسی و محمد . و الباقون درجوا و انقرضوا : « مجد » .

(۴۹) فاما موسی بن أحمد بن هرون بن الكاظم (ع) ، فأولد : الحسن الفائد الجلیل ، و ولد القائد یقال لهم : بنو الأفسسیة : « مجد » .

(۵۰) و أبوهرون (.) ابن الكاظم (ع) ادعی : أبو القاسم الخمس صاحب مقالة الغلاة المعروف بعلی بن أحمد الكوفی . فقال : أنا : علی بن أحمد بن موسی بن أحمد بن هرون بن موسی الكاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب عليهم السلام . فکتبت من الموصل الى

(۰) چنین است در نسخه « مجد » و ظاهراً باید (والی هرون) باشد . در « کشا » بجای (والی هرون) چنین است : (والیا الخ) و در « مجد » اینچنین : (والیها الخ) یعنی : والی الأفسسیة .

شیخی ابی عبدالله الحسین بن محمد بن القاسم بن طباطبا النسابة ببغداد ؛ أسئلته عن أشياء فی النسب ؛ من جملتها : نسب علی بن أحمد الكوفي . فجاء الجواب بخطه الذي لا شك فيه (لا أشك فيه : عمد . كشاً) : ان هذا الرجل كاذب مبطل ، وانه ادعا الى بیوت عدة لم یثبت له نسب فی جميعها ، و ان قبره بالری یزار علی غیر اصل صحیح : «مجد» «عمد» «كشاً» .

علامه حلی در « خلاصة الأقوال فی أحوال الرجال » در ترجمه أبوالقاسم علی بن أحمد کوفی گوید : أقول : وهو المخلص صاحب « البدع المحدثه » . و ادعی أنه من بنی هرون بن الكاظم (ع) . و معنى التخميس أن عند الغلاة لعنهم الله . أن : سلمان الفارسي و المقداد و عمار و أباذر و عمرو بن أمية الضمري هم الموكلون بمصالح العالم . تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً .

شیخ حسین بن عبد الوهاب که از علمای امامیه و معاصر سید مرتضی علم الهدی (متوفای ۴۳۶) بوده ؛ کتابی تألیف کرده باسم « عیون المعجزات » که نسخه خطی آن موجود ، و عبارتست از تهیم کتاب « تثبیت المعجزات » تألیف أبوالقاسم کوفی . و در کتاب عیون مذکور نسب أبوالقاسم کوفی را چنین آورده است : السيد أبوالقاسم علی بن أحمد بن موسی بن الامام محمد التقی الجواد (ع) . عبارت « عیون المعجزات » در این باره ؛ در مقدمه کتاب « الاستغاثة فی بدع الثلاثة » أبوالقاسم کوفی و « یعه ۳ : ۳۴۶ » و « ضا : ۳۷۴ » و خاتمه « مستدرک الوسائل : ۳۲۲ » موجود است . لکن برای أحمد بن موسی المبرقع در هیچیک از کتب موجود نسب و غیره پسر بنام أبوالقاسم علی دیده نشد ، بلکه فقط یک پسر بنام محمد الأعرج برای أحمد مذکور ثبت کرده اند . بهر حال ، شاید این نسب نیز یکی از (بیوتی) باشد که أبوالقاسم خود را بآنها منتسب کرده و ابن طباطبا در جواب نامه صاحب « مجد » بآن تصریح نموده است . و الله العالم بحقیقة الحال . مع الأسف کتاب « البدر المشعشع فی ذریة موسی المبرقع » فعلاً در دسترس نگارنده نبود که مورد استفاده واقع شود .

أبوالعباس نجاشی متوفی ۴۵۰ در « کتاب الرجال : ۱۸۸ » گوید : علی بن أحمد أبوالقاسم . کوفی . رجل من أهل کوفة . کان یقول : انه من آل أبی طالب . و غلافی آخر أمره و فسد مذهبه . و صنف کتباً کثیرة ؛ اکثرها علی الفساد (سپس ۴۹ کتاب از تألیفات أبوالقاسم را نام برده و گوید) : هذه جملة الكتب التي أخرجها ابنه أبو محمد . توفي أبوالقاسم بموضع یقال لها : کرمی ؛ من ناحية فسا ، و بین هذه الناحية و بین فسا خمسة فراسخ ، و بینها و بین شیراز نیف و عشرون فرسخاً . توفي فی جمادی الأولى سنة ۳۵۲ . و قبره بکرمی . بقرب الخان . و الحمام أول ما یدخل کرمی من ناحية



بالجملة ؛ این دانشمند گرانمایه مسکین بفساد مذهب متهم شده و قدماً غلو و تخمیس و بدعت باو نسبت داده و کذاب و ضعیف شمرده اند ، در حالیکه نویسنده مقدمه « الاستغاثه » چاپی او را تبرئه کرده و بجلالت قدر و عظمت شأن و علم کثیر و فضل غزیرش ستوده و آنهمه اتهام را از جانب غاصبین خلافت و أعداء آل محمد صلوات الله علیهم دانسته که مع الأسف بر رجالیون سلف هم امر مشتبه شده است . کتاب « الاستغاثه فی بدع الثلاثة » اخیراً چند مرتبه در نجف اشرف بطبع رسیده و حقاً از کتب بسیار نفیس و عظیم القدر و کثیر الفوائد میباشد . برای شرح حال أبو القاسم و تفصیل این اجمال بمقدمه « الاستغاثه » و « تشقیح المقال ۲ : ۲۶۴ » و « مستدرک الوسائل ۳ : ۳۲۲ » و « ضا : ۳۷۴ » و « الفهرسة : ۹۱ ط ۲ » تألیف شیخ طوسی و « الفهرسة : ۲۷۳ ط ۲ » تألیف ابن الندیم ؛ مراجعه شود .

(٥١) و أما محمد بن أحمد بن هرون بن الكاظم (ع) ؛ فولده بالمدينة . أكثرهم اليوم انقرض . و كان منهم : محمد بن أحمد بن هرون بن الكاظم (ع) . فحدثني شيخ الشرف : أن أحمد هذا مضى الى ... ؟ و له فيها عقب : « مجد » . عبارات نسخة « مجد » مشعر باشتباه و سقطى است . * أبو جعفر النسابة المورخ العابد المالكي المذهب . سمع أبا القاسم النبوى : « كشف » .

(۵۲) و کان اسمعیل بن محمد بن أحمد بن هرون بن الكاظم (ع) ببلخ . له بها ولد : « محمد » .

(۵۴) توضیح (۵۱) دیده شود .

(۵۴) آقای میرزا محمد باقر (ساعدی خراسانی) در نامه مورخ ۱۲ قع ۱۳۷۴ نوشته اند : نسب نامه خاندان مرحوم شاه حیدری که از خاندانهای معروف مشهدند و رئیس آنها قریب ده سال است وفات یافته و به (آقای شاه) شهرت داشته و اهمیت خاصی را حائز

بوده ، بشرح زیر از سنك قبرش كه صحت آن محرز است عرض میکنم ... * سپس سلسله نسب را بنحو مرقوم در (ص ۱۶) نقل کرده اند . توضیحاً ، در کتب موجوده نسب برای محمد ابن احمد بن هرون بن موسی (ع) فرزندی بنام علی دیده نشد .

(۵۵) وقال أيضاً (یعنی شیخ الشرف) : مضی الحسین بن محمد بن أحمد بن هرون الى الري ، وله فيها عقب : « مجد » .

(۵۶) الدقاق : « كشاً » . * الوراق : « كشص » . * ولده بنیشابور و شیراز : « لباً » .

(۵۷) و كان منهم (یعنی من عقب الحسین بن محمد بن أحمد) بنیشابور : الشريف الفاضل صاحب مجلس (كذا) أبو الحسن (أبو الحسن : عمد . كشاً . كشص) علی بن جعفر ابن محمد بن (أحمد ظ) بن هرون بن الكاظم (ع) : « مجد » .

(۵۸) و كان منهم ببخارا ؛ فی قول شیخ الشرف : أبو عبدالله أحد أصحاب الأحوال الحسنة (أحد أصحاب الأموال : كشص) ابن محمد الناهکی ابن جعفر بن محمد بن أحمد بن هرون ابن الكاظم (ع) : « مجد » . * قال شیخ الشرف : و مضی هرون بن محمد بن جعفر الى اليمن ، وله ولد هناك : « عمد » « كشاً كشص » . * گویا عبارت شیخ الشرف را هر دو از « مجد » نقل کرده اند ، و در نسخه موجوده « مجد » چنین است : قال شیخنا : و مضی هرون ابن محمد بن أحمد بن هرون الى اليمن ، وله ولد هناك .

(۵۹) السيد عماد الدين النسابة . كان بنیشابور ، و يعرف بأبي جعفر ، وله أولاد : « كشاً » . * أبو جعفر النسابة البارع ؛ و كان من غلاة الشيعة ثم تحول شافعيّاً ، و صحبه محمد بن يحيى الفقيه ، و سمع الكثير . أخذ عنه ابن السمعاني ، و قتل بنیشابور فی شوال سنة تسع و أربعين و خمسمائة ، عن بضع وستين سنة . كذا فی التاريخ : « كشص » . * عبارت منقول ظاهراً از حواشی سید مرتضی زبیدی است . * آقای نجفی (تزیل قم) در نامه مورخ ج ۱ - ۱۳۷۴ نسب سید ابو- جعفر مذکور را بأبو عبد الله هرون بن محمد (تزیل قم) ابن أحمد الخطیب بن هرون بن موسی بن جعفر (ع) رسانده اند . گویا محمد و جعفر از اجداد او سهواً ساقط شده است . تاریخ قتل أبو جعفر را هم آقای نجفی در سال ۵۴۸ ذکر کرده اند ، والله العالم .

در « یعه ۱ : ۵۳۰ » فرماید : « أزهري الرياض الربيعية » فی الأنساب : للسيد النسابة أبي جعفر محمد بن هرون الموسوي النيسابوري ، كما يظهر من كتابه « لباب الأنساب » الذي ألفه سنة ۵۵۸ ، فيكون تأليف الأزهري قبل التاريخ . * در این موضع از « یعه » اشتباهی رخ داده

و مؤلف محترم آن در حرف لام و جاهای دیگر کتاب تدارك و تصحیح نموده اند. منشأ این اشتباه عبارتست که شخصی در ظهر نسخه «لباب الأنساب» (۰) نگاشته و بخط آن کتاب را بسید ابوجعفر محمد بن هرون نسبت داده است. در صورتیکه هیچیک از کتابهای نامبرده تألیف سید ابوجعفر نبوده و بدون تردید از آثار علامه مورخ ابوالحسن علی بن زید یسقی معروف باین فندق (متوفی ۵۶۵) میباشد و مکرر در مکرر در کتاب دیگرش «تاریخ یسقی ط طهران ۱۳۱۷ ش» حواله بلباب الأنساب نموده، لکن در فهرس مصنفات یسقی کتابی بنام «أزهر الرياض الربعية» دیده نمیشود، شاید فهرس جامع نباشد، والله العالم. بهر حال «لباب الأنساب» که تاریخ تألیف جلد اول آن ۵۵۸ است است تألیف سید ابوجعفر مذکور که در ۵۴۹ وفات کرده نتواند بود.

این نیز ناگفته نماند: از امامزاده های بنام اصفهان امامزاده هرون (معروف بهرون ولایت) است که مزارش در حوالی میدان کهنه شهر میباشد و «ض ۲: ۲۰۵» نسب او را چنین نوشته: هرون بن محمد بن زید بن حسن بن جعفر بن حضرت امام محمد تقی (ع). * و نیز گوید که آنجناب در زمان معتصم خلیفه عباسی (۱۷۸ - ۲۲۷) در اصفهان شهید شد، لکن باید دانست که برای حضرت جواد (ع) فرزندی بنام جعفر ذکر نکرده اند. سید حسین بن سید مرتضی استرآبادی در کتاب «تاریخ سلطانی» که آقای سید مصلح الدین مهدوی در حاشیه «تذكرة القبور» از نسخه خطی آن نقل کرده اند؛ نسب امامزاده هرون مذکور (هرون ولایت) را چنین یاد کرده است: هرون بن محمد بن أحمد بن جعفر بن هرون بن موسی بن جعفر علیهما السلام. * شاید خواستش ابو عبدالله هرون صاحب الأحوال الحسنة است، اما درجایی بنظر نرسید که او در اصفهان مدفون باشد. والله العالم.

(۶۰) أبو محمد: «کشص». * له أعقاب، وکان بالمدينة: «کشاکنص».

(۶۱) قاضی المدينة و نقیبها، له عقب. قال العمری: رأیت بعضهم بمصر: «عمد»

«کشا». * وقیل کان قاضی بالرملة، وله أولاد: «کشا».

(۰) مقصود از این نسخه همان جلد اول کتابست که نادرشاه افشار بر آستانه مقدسه رضویه وقف نموده و اینک در کتابخانه مبارکه رضویه موجود است. نسخه دیگری از همان جلد در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران موجود است که همان شرح را در پشت جلدش نقل کرده اند و ظاهراً از روی نسخه رضویه استنساخ شده است.

- (۶۲) هو اکثر اخوانه عقباً : « کشا » . * وله ولد باصفهان و شیراز : « لبا » .
- (۶۳) العابد الجندی وحده . له ذیل طویل بطوس و المشهد و بغداد : « کشا » . * نام این شخص در « مجد » « کشا » « ملتا » « حسن آمده » و در « عمد » « سیح » « حسین » .
- (۶۴) وکان منهم بطوس : امیر کا ، هو : علی بن المحسن بن الحسن الجندی بن ... الخ : « مجد » . * قلت : و من ولد امیر کا هذا : علی ابی الحسن بن محمد أبو عبدالله بن الرضا بن محمد بن حمزة بن میر کا الطوسی الأصل الحلبي المولد . عرف بأبی دفتر خوان : « کشص » ، * عبارت عیناً نقل شد و مغلوط و ناقصست و گویا از حواشی سید محمد مرتضی زبیدی باشد .
- (۶۵) قاسم الأنوار ، سید معین الدین علی تبریزی ، از مشاهیر عرفا و صوفیه و از ارادتمندان و مصاحبان شیخ صدر الدین موسی اردبیلی (۷۰۴ - ۷۹۴) فرزند شیخ صفی الدین مشهور (جد صفویه) بوده ، و از جانب اولقب قاسم الأنوار یافت . بعد از او بصحبت شیخ صدرالدین علی یمنی (از اصحاب شیخ أوحید الدین کرمانی) رسید . شرح حال قاسم در کتب بسیاری دیده میشود ، از جمله : « نفحات الأنس جامی : ۵۳۵ » « ترجمه سلطان محمد فخری هراتی از مجالس النفائس امیر علیشیر نوایی : ۶ » « ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی از مجالس النفائس : ۱۸۳ » « مجالس المؤمنین - مجلس ششم » « حبیب السیر ۳ : ۱۴۵ - رجال حبیب السیر : ۹۸ » « مجمع الفصحا : ۲ : ۲۷ » « قاموس الأعلام ۲ : ۵۷۱ و ۵۷۲ : ۳۵۳۲ » « تاریخ ادبیات ایران براون ۳ - از سعدی تاجامی : ۵۳۴ » « دانشمندان آذربایجان : ۳۰۴ » « ریحانة الأدب ۱ : ۱۱۹ و ۳ : ۲۵۹ » .
- ولادتش (چنانکه در ترجمه « مجالس النفائس » و غیره است) در سراب تبریز بوده ، و بطوریکه دکتر ریو Rieu در « فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا : ۶۳۵ » گوید ؛ بسال ۷۵۷ واقع شده است .
- وفاتش در لنگه خرجرد از قرای جام خراسان بسال ۸۳۷ (چنانکه در « نفحات الأنس : ۵۳۷ » و حاشیه ترجمه « مجالس النفائس » حکیم شاه محمد : ۱۸۴ و « حبیب السیر ۳ : ۱۴۵ » و « مجالس المؤمنین » و « فهرست ریو » و « تاریخ ادبیات براون ۳ : ۳۷۱ و ۵۳۴ » است) واقع شده ، یا بسال ۸۳۵ (چنانکه در ترجمه « مجالس النفائس » فخری هراتی : ۶ و « تاریخ ادبیات براون ۳ : ۴۹۳ » است) . ۸۳۸ نیز گفته اند .
- مزار وی که بدستور امیر علیشیر بنا شده در قریه لنگه مذکور است .

ریو مطالب مهم احوال قاسم الأنوار را باین مضمون خلاصه کرده است : بسال ۷۵۷ هـ ۱۳۵۶ م در سراب تبریز بدنیا آمده و در علوم شرعی شاگردی شیخ صدرالدین اردبیلی نمود . بعد از او خدمت شیخ صدرالدین یمنی طلب علم و معرفت کرد . پس از مدتی که در گیلان اقامت داشت ، در عهد سلطنت تیمور و پسرش شاهرخ بخراسان رفت و در هرات ساکن شد . در هرات ترقیات شایانی نصیب او گردیده مریدان و شاگردان بیشماری از اطراف بخندمتش شتافتند و چنان نفوذ و عظمتی یافت که شاه وقت را تحت الشعاع قرار داد . عبدالرزاق در « مطلع السعدین » آورده که چون بسال ۸۳۰ هـ شاهرخ در مسجد جامع هرات بدست أحمد لر مجروح شد ، بایسنغر بسید قاسم سوء ظن برده و حادثه را از جائب او دانست . باینجهت سید از هرات خارج و بسمرقند رفته در حمایت و عنایت الغ بیک قرار گرفت ، پس از مدتی باز بخراسان مراجعت کرد و در خرچرد که از محال جام است منزل کرد و همانجا بسال ۸۳۷ هـ - ۱۴۳۳ م درگذشت . *

آثار موجود قاسم الأنوار : ۱- مثنوی « أنیس العاشقین » یا « رسالة الأمانة » ۲- « تذکرة الأولیا » یا « مقامات العارفين » ۳- « دیوان أشعار » ۴- مثنوی « أنیس العارفين » که شاید یکی از همان سه اثر مذکور باشد . بنا بنقل براون ، سید نام و نسب خود را در مقدمه منشور « أنیس العارفين » چنین مینویسد : علی بن نصیر بن هرون بن أبوالقاسم الحسینی التبریزی المعروف بقاسمی . *

زنجیره نسب قاسمی را بطوریکه در (ص ۱۶) دیده میشود « ملتا » ثبت کرده ، و نسخه « سج » باینصورت نگاشته که نا درستیهایی دارد : نسب شریف شاه قاسم أنوار : أبوالقاسم علی بن هرون بن أبوالقاسم بن محمود بن أحمد الکسکنی بن أحمد بن حسین بن موسی بن أحمد بن هرون بن امام موسی الکاظم علیه السلام . * « سد » گوید : و نسب حضرت سید قاسم أنوار و سادات سراب تبریز بمحمد بن أحمد بن هرون بن امام موسی (ع) منتهی میشود . *

« مجالس المؤمنین » گوید : نام اصلی او معین الدین علی بن نصیر بن هرون بن أبوالقاسم التبریزی است و بچند واسطه بامامزاده هرون بن امام موسی الکاظم علیه السلام میرسد .

تخلص و نمونه از نظم او : مقطع غزلی در مدح حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه :

قاسم مسکین تو ، بر ره و بر دین تو بنده تمکین تو ، شاه سلام عليك

مقطع قطعه که بزبان ولایتی سروده :

قاسمی از فراق و غم گم شد و بیخبر ز خود گم شده فراق را از کرم تو و او جو

بنفشه گر بلطافت شه ریاحین است به پیش سنبل زلف تو خوشه چین باشد

قضا شخصی است پنج انگشت دارد چو خواهد از کسی کامی بر آرد ،
 دو بر چشمش نهد و آنکه دو برگوش یکی بر لب نهد یعنی که خاموش !

(۶۶) و کان بطوس أولاد أبي الحسن الأحول علی بن محمد بن الحسن بن موسی بن محمد بن أحمد بن هرون بن موسی . وأولاد أبي الحسن الأحول الملقب بأميرة : أبو عبدالله محمد بن علی وأحمد بن محمد بن علی و أبوهاشم الرضا بن علی و أبو الحسن بن علی و هرون بن علی : « لب ۲۲۸ » .

(۶۷) درج ولا عقب له : « کشاکش » . * قلت : والذي صرح به نسبة المغرب : بقاء نسل محمد بن هرون هذا في عدوة الأندلس بالسفلية ، حين فر اليها مع ابن عمه محمد المنتصر بن جعفر بن المصدق . ولما بعدت عنهم أخباره عدوه من المنقرضين . والحق بقاء سلسله نسبه كما أشرنا . فافهم ذلك . كتبه محمد مرتضى : « هامش کش » . * رسته نسبی را « سج » منتهی کرده است باین محمد بن هرون . توضیح (۶۸) دیده شود .

(۶۸) این رسته را از « سج » نقل کردیم ، و در ابتدای نسبشان گوید : نسب شریف میر بزرگ از طرف پدر . * بیش از این اطلاعی از افراد این رسته نداریم . و در زنجیره نسب سید محمد مشهور باقای شاه که بعلی بن محمد بن أحمد بن هرون میرسد شخصی بنام سید حسین زنجیر یا ذکر شده و در این رسته هم نامی از سید حسین زنجیر دیده میشود . عبارت « سج » پس از آنکه عمود نسب را تا میر عماد میرساند چنین است : میر عماد میر بزرگ بن شاه بزرگ از طرف والده میر سید شتر قلندر بن سید حسین زنجیر بن الخ .

توضیحات راجع بامامزاده (زید) ابن موسی بن جعفر

علیهما السلام و أعقابش (ص ۱۷) از شماره ۶۹ تا ۸۸

(۶۹) هو الأم ولد ؛ وعقد له محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن أبي طالب (ع) أيام أبي السرايا على الأهواز، ولما دخل البصرة وغلب عليها أحرق دور بني العباس وأضرم النار في نخيلهم وجميع أسبابهم ؛ فقبل له : زيد النار . وحاربه الحسن بن سهل فظفر به وأرسله الى المأمون ، فأدخل عليه بمرور مقيداً ، فأرسله المأمون الى أخيه علي الرضا (ع) و وهب له جرمه . فحلف علي الرضا (ع) أن لا يكلمه أبداً ، وأمر باطلاقه . ثم ان المأمون سقاء السم فمات : « عمد »
 « کشاکش » . *

و يظهر من بعض أهل السير ما ينافي ذلك ؛ حيث قال : لما ظهر أبي السرايا (كذا) بالكوفة

قدم علیه فوله علیها ، فلما کان من أمر أبی السرایا ما کان و تفرق أصحابه استتر زید هذا ، فطلبه الحسن بن سهل فدل علیه فحبسه ، فلم یزل فی الحبس ببغداد حتی ظهر ابراهیم المهدی المعروف بابن شکلة . فجسر أهل بغداد بالحسن فأخرجوا زیداً من حبسه ، فمضى الی المدینة فأحرق و قتل ودعی لبیعة محمد بن جعفر بن محمد ، فبعث الیه المأمون فأسر و حمل الیه . فقال له : یا زید ! خرجت بالبصرة و ترکت أن تبدء بدور أعدائنا من أمیة و ثقیف و غنی (۰) و باهلة و آل زید ، و قصدت دور بنی عمک ؟ ! فقال : و کان مزاحاً : أخطأت یا أمیر المؤمنین من کل جهة ؛ و ان عدت للخروج بدئت بأعدائنا ! فضحك المأمون و بعثه الی أخیه الرضا (ع) و قال : قد وهبت لك جرمة فأحسن أدبه . فلما جاء وابه عنفه و خلی سبیله و حلف أن لا یکلمه أبداً ما عاش . و قد أورد الصدوق (ره) فی « العیون » أخباراً كثيرة تدل علی ذمه و سوء حاله ، لکن المفید (ره) لم یستثنه من قوله فیہ : لكل واحد من ولد أبی الحسن (ع) فضل و منقبة مشهورة ، و کان الرضا (ع) المقدم علیهم فی الفضل . و عاش زید هذا الی آخر خلافة المتوکل ، و کان ینادم المنتصر . و کان فی لسانه فضل . قال الصدوق (ره) فی « العیون » : و کان زید بن موسی زیداً و کان ینزل بغداد علی نهر کرخایا ، و هو الذی خرج بالکوفة أيام أبی السرایا فولوه علیها . قلت : أشار بقوله : فی لسانه فضل ، الی کونه مزاحاً بلسانه ، و مراده من کونه زیداً أنه یذهب مذهب الزیدية فی الخروج لأنه یعتقد امامة الخارج کما هو مذهبهم ، و لکن کفی بخروجه و قتله و حرقه مسقطاً له ، فضلاً عن منادمته للخلفاء و حضوره معهم فی مجالسهم المشهورة ، فلا اعتماد علی خبره . نعم ، قد أمرنا بعدم التعرض لذریتهم و عدم الانتقاص لأحد منهم . و ورد عنهم (ع) أنهم قالوا : انا أهل بیت لا یخرج أحدنا من الدنیا حتی یقر لكل ذی فضل بفضله : « تنقیح المقال فی احوال الرجال ۱ : ۴۷۱ » .

و أما علی الخارصی ابن محمد الدیباج (ابن الامام جعفر الصادق «ع») فكان بالبصرة أيام أبی السرایا . فلما جاء زید النار بن موسی الکاظم (ع) الی البصرة خرج الیه علی الخارصی : « عن » . « عن » از أبو نصر بخاری نقل کرده که خروج خارصی و پدرش در سال ۲۰۰ بوده ، لکن « عیون أخبار الرضا » تصریح نموده که خروج زید در ۱۹۹ بوده است .

راجع بقصة زید شروح مختصری در « مقا : ۳۵۱ » و « تذکرة خواص الأمة فی معرفة

(۰) غنی نام یکی از قبایل عربست . صاحب « قاموس » گوید : و غنی : حی من غطفان ، و سموا : غنیة و غنیاً کشمیه و سمی . بقیه نیز نامهای قبایل مشهور میباشد .

الأئمة : ١٩٧ ، و « مجالس المؤمنین - مجلس پنجم » موجود ، و عبارت « مجد » در باره زید قریب بعبارت « عمد » است . « نا » نیز شروح نسبة مفصلی با احادیث مربوط بزید نگاشته است . شیخ صدوق (ره) در کتاب « عیون أخبار الرضا - باب ٥٨ » ضمن چند حدیث شروحی متعلق بزید النار آورده که دو حدیث آن چنین است : حدثنا المحاکم أبوعلی الحسین بن أحمد البیهقی ، قال : حدثنا محمد بن یحیی الصولی ، قال : حدثنی محمد بن یزید النحوی ، قال : حدثنا ابن أبی عبدون عن أیه ، قال : لما جیء بزید بن موسی أخی الرضا علیه السلام الی المأمون ، وقد خرج بالبصرة وأحرق دور العباسیین ، وذلك فی سنة تسع وتسعین ومائة ؛ فسمی زید النار ، قال له المأمون : یا زید ! خرجت بالبصرة وترکت أن تبدأ بدور أعدائنا من أمیة وثقیف وغنی وباهلة و آل زیاد ، وقصدت دور بنی عمک ؟ ! فقال ، و کان مزاحاً : أخطأت یا أمیر المؤمنین من کل جهة ، وانعدت بدأت بأعدائنا ؛ فضحك المأمون و بعث به الی أخیه الرضا علیه السلام ، وقال له : قد وهبت جرمه لك . فلما جاء وا به عنقه و خلی سبیله وحلف أن لا یكلمه أبداً ما عاش . حدثنا أبوالخیر علی بن أحمد النسابة عن مشایخه أن زید بن موسی (ع) کان ینادم المنتصر ، و کان فی لسانه فضل ، و کان زیدیا ، و کان زید هذا ینزل ببغداد علی نهر کرخایا . وهو الذی خرج بالكوفة أيام أبی السرایا فولاه ، فلما قتل أبو السرایا تفرق الطالبیون فتواری بعضهم ببغداد و بعضهم بالكوفة و صار بعضهم الی المدينة . و کان ممن تواری زید بن موسی هذا فطلبه الحسن بن سهل حتی دل علیه ، فأتی به فحبسه ، ثم أحضره علی أن یضرب عنقه ، و جرد السیاف السیف ، فلما دنی منه لیضرب عنقه ، و کان حضر هناك الحجاج بن خثیمة ؛ فقال : أیها الأمير ! ان رأیت أن لا تعجل و تدعونی الیک فان عندی نصیحة . ففعل و أمسك السیاف . فلما دنی منه قال : أیها الأمير ! أذاك بما تريد أن تفعله أمر من أمیر المؤمنین ؟ قال : لا . قال : فعلام تقتل ابن عم أمیر المؤمنین من غیر اذنه و أمره و استطلاع رأیه فیہ ؟ ثم حدثه بحديث أبی عبدالله بن الأفطس و أن الرشید حبسه عند جعفر بن یحیی فأقدم علیه جعفر فقتله من غیر أمره و بعث برأسه الیه فی طبق مع هدايا النیروز ؛ و أن الرشید لما أمر سرور الکبیر بقتل جعفر بن یحیی قال له : اذا سألك جعفر عن ذنبه الذی تقتله به ، فقل له : انما أقتلك باذن عمی ابن الأفطس الذی قتلته من غیر أمری . ثم قال الحجاج بن خثیمة للحسن بن سهل : أفأنا من أیها الأمير حادثة تحدث ینک و ین أمیر المؤمنین و قد قتلت هذا الرجل فیحتاج علیک بمثلها احتج به الرشید علی جعفر بن یحیی ؟ فقال الحسن للحجاج : جزاک الله خیراً ، ثم أمر برفع زید

وأن یرد الی محبسه ، فلم یزل محبوساً الی أن ظهر أمر ابرهیم بن المهدی ، فجسر أهل بغداد بالحسن بن سهل ، فأخرجوه عنها ، فلم یزل محبوساً حتی حمل الی المأمون ، فبعث به الی أخیه الرضا علیه السلام ، فأطلقه . وعاش زید بن موسی أخو أبی الحسن علیه السلام الی آخر خلافة المتوکل . ومات بسر من رأى : «عیون أخبار الرضا : ٣٤٦» «بحار الأنوار ١٣ : ٦٤» . ✽

قال الشیخ أبو نصر البخاری : زید بن موسی لم یعقب . و جماعة من المنتسبین الیه بأرجان الیوم ، وهم علی ما یزعمون من ولد زید بن علی بن جعفر بن زید بن موسی ؛ وهو غیر صحیح . وقال غیر البخاری ؛ وعلیه الشیخ العمری و شیخ الشرف العسیدلی و أبو عبد الله بن طباطبا و غیرهم : أعقب زید النار بن موسی الکاظم (ع) من أربعة رجال : الحسن ؛ ولده بالمغرب و القیروان ، والحسین المحدث ، و جعفر ، وموسى الأصم : «عمد» «کشا» . ✽

مدفن زید بن موسی (ع) : در کتب موجوده مدفن زید النار نشان داده نشده ، لکن چنانکه گذشت ، شیخ صدوق وفات او را در آخر زمان خلافت متوکل پلید (۲۰۶ - ۲۴۷) در سر من رأى تعیین نموده ، ولذا توان گفت که همانجا نیز بخاک رفته است . در روایت اول صدوق همنشین زید با منتصر فرزند صالح متوکل خلیفه عباسی (۲۲۲ - ۲۴۸) یاد شده است .

(۷۰) ذکر النسابة أنه لا بقية له : «عمد» «کشا» .

(۷۱) ومنهم : زید بن محمد بن الحسین بن زید بن موسی بن جعفر بن ... (الخ) . ادعا الیه رجل اسمه : جعفر . ورد بغداد بین عشر وعشرين و أربعمأة ، وهو شیخ منعنی ، وله أخ یسمى هاشماً . و لكل واحد منهما ولد . وهو علی قول شیخنا أبی الحسن : مبطل دعی کذاب ؛ غیر أنه ثبت فی جريدة بغداد وأخذ مع شرافها : «مجد» نظیر «عمد» «کشا کخص» .

(۷۲) قال ابن طباطبا : ورد انسان فی نقابة أبی أحمد الموسوی الی بغداد ، وذكر أنه : جعفر بن زید بن أبی جعفر محمد منقوش : فأنبته أبو أحمد . وله أولاد وأخ بالری وقزوین و انیل والبندجین : «عمد» «کشا کخص» نظیر «قل» .

(۷۳) وعقب الحسین المحدث من زید وحده . ومنه فی محمد ، ولمحمد أولاد فی أرجان و غیرها . منهم الحسن وأخوه جعفر وزید : «عمد» «کشا» .

(۷۴) وادعی الی زید هذا دعی اسمه جعفر ؛ مبطل کذاب ؛ له عقب بقزوین ؛ وله أخ اسمه هاشم ، أولد أيضاً . قال العمری : وهو علی قول شیخ الشرف النسابة : مبطل دعی کذاب ؛ غیر أنه ثبت فی «جريدة بغداد» وأخذ مع أشرافها ، ولعله هو الذی تقدم ذكره . قلت : الظاهر

أنه هو الذي ذكره ابن طباطبا في ولد جعفر بن زيد الثالث ؛ و ذكر أن أبا أحمد الموسوي أخته . والله أعلم : « كشاً » . عین همین عبارات در « عمد » هم موجود است بدون کم و زیاد ، الا اینکه (زید الثالث) در « عمد » مبدل به (زید النار) شده و مسلماً غلط است با اینکه « کشا » مطالب مرقومه را از « عمد » أخذ کرده بدون اشاره بـمأخذ ، کما هو دیدنه . و اما اینکه عبارت « مجد » را در این موضع نقل کرده اند ظاهراً نا صواب است . چون ما آنرا از خود « مجد » در ذیل اسم زید بن ابی جعفر محمد منقوش (یعنی در توضیح ۷۱) نقل کردیم . علاوه بر اینکه عبارت : (ولعله هو الذي تقدم ذكره) در « مجد » نیست .

توضیحاً در نسخه « کشا » اشتبهاً (أبا أحمد الموسوي) را (أبا محمد الموسوي) نوشته چون قطع بسهو کاتب داشتیم ، آنرا مطابق « عمد » ضبط کردیم .

(۷۵) ولده بالمغرب والقيروان : « عمد » . نام این شخص در « کشا » و « صحا » نیست ، لکن در « کشص » مذکور و چنین موصوفست : ولده بالمغرب . زاد ابن حزم . « سج » نیز تصریح کرده که عقب حسن بن زید در مغربند .

(۷۶) له عقب بأرجان : « کشا » نظیر « کشص » .

(۷۷) ومن بني جعفر بن زيد النار : زید بن علی بن جعفر المذكور ، له عقب بأرجان ، و ابنه أبو محمد الحسين نقيب أرجان : « عمد » .

(۷۸) ومنهم : النقيب علي الطالبين بالبصرة : أبو محمد الحسن بن زيد بن علي بن جعفر ابن زید بن موسی کاظم (ع) . مات عن ولد : « مجد » .

(۷۹) نقيب أرجان : « کشا » . شاید این توضیح مربوط پسر این شخص بوده و کاتب « کشا » سهواً در زیر اسم پدر نوشته باشد .

(۸۰) نقيب أرجان : « کشص » . این شخص و پدرش زید را بنحو مرقوم از « کشا » و « کشص » نقل کردیم ، و بنظر میرسد عبارت « عمد » که در توضیح (۷۷) نقل نمودیم مربوط بهمین دو نفر بوده ، و دو نفر واسطه در « عمد » یعنی أبو محمد حسن و پدرش أبو الحسن زید از سهو نساخ افتاده باشد .

(۸۱) الأصم الأطروش بأرجان . قبره بمرور و قراها ذا علی قول التیمی ، و له عقب : « کشص » . این توضیح در « کشا » زیر نام محمد فرزند موسی نوشته شده است باینصورت : قبره بمرور و قراها ذا علی قول التیمی ، و له عقب .



(۸۲) و منهم : أبوجعفر أحمد . و أمه بنت کرش الحسینی . وأبوه أبو الحسن محمد الملقب
کشکشة ابن محمد بن موسی خردل الأصم الکوفی ابن زید بن موسی بن جعفر بن ... (الخ) .
له بنت أنکرها ، والناس یغلضونه فی ذلك : « مجد » . * مخفی نیست که : در نسخه حاضرة
« مجد » که این عبارت از آن نقل شده ، موسی خردل را أصم کوفی نامیده ، و همورا پسر زید
ابن موسی (ع) دانسته ، و این مخالف سایر کتب نسب است که موسی خردل را پسر زید بن
موسی أصم ابن زید بن موسی (ع) نوشته اند .

(۸۳) یقال لولده : بنومکارم ، وکانوا بالمشهد الغروی : « عمد » « کشاکش » .

(۸۴) و یفداد قوم ینسبون الی علی بن محمد بن موسی خردل . ولم یدکر علیاً هذا أحد
من النسایین ، و نسبهم مفتعل . والله أعلم : « عمد » « کشاکش » .

(۸۵) الشیخ الکوفی . له عقب وله اخوة ، منهم الحسن وأخوه : « کشص » نظیر « کشا » . *
توضیح قبل نیز دیده شود .

(۸۶) أبوجعفر الأكبر : « کشاکش » . * این شخص را « کشاکش » « صحا »
ذکر کرده اند .

(۸۷) جلال الدین ملقب بدست غیب شیرازی ، که گویا کسی مطالبه نسب نامه از وی
نموده . ایشان هم در دست نداشته اند و حافظ النسب هم نبوده اند . نسب نامه او از غیب باو
داده میشود . لذا باین اسم مسمی شد که در « کتابچه سلاطین ایران » ذکر شده ، از قرار نامه
که در دست (محمد یار) نامی از این سلسله جلیله بوده که بمهر سلاطین مزین بوده موافق
تفصیل ذیل که : جلال الدین بن بدر الدین بن ... الخ . مخفی نماند که بنده عین عبارت
شجره نامه را نوشتم . امید است اگر اجمالی در آن هست با تطبیق با سایر مشجرات روشن
شده پس از آن درج در کتاب نمایید : « نامه آقا سید محمد باقر موسوی همدانی
مورخ ۱۱ ج ۱ - ۱۳۷۴ » .

(۸۸) مرحوم حجة الاسلام و ثمال المسلمین آقای آسید هادی گروسی همدانی ، همین
امسال (۳ شهر ذی الحجه ۱۳۷۳) بدرود زندگی گفته . مسقط الرأس ایشان قریه ایست در
گروس بیجار در سی فرسخی همدان بنام آلکبود ، که تمامی یا أغلب سکنه این محل همه
ساداتند ، و شاید وجه تسمیه این ده بآل کبود این باشد که همه شال کبود بسر می پیچند . و
اهل این آبادی بچهار تیره ؛ یعنی : ۱- کالی ۲- زمانی ۳- سبحانی ۴- گرجی ، منشعب

میشوند ، لکن بچند پشت یکدیگر متصل میگردند . و همه این سادات شجره نامشان محفوظ است . مرحوم آقای واند ، جناب آقای آسید هادی ملقب بودند با آقای آسید بختیار ، بطوریکه درهمدان جز باین اسم کسی ایشانر نمیشناخته : « نامه آقای سید محمد باقر موسوی همدانی مورخ ۱۱ ج ۱ - ۱۳۷۴ . » *

توضیحاً ؛ زنجیره این نسب که آقای سید محمد باقر موسوی همدانی از قم (مدرسه فیضیه) فرستاده اند به بدیع الزمان بن زید بن موسی (ع) می پیوندد ، لکن در کتب موجوده نسب برای زید فرزندی باین نام دیده نشد .

توضیحات راجع بامامزاده (عباس) ابن موسی بن جعفر

تالیهما السلام و اولادش (ص ۱۸) از شماره ۸۹ تا ۹۴

(۸۹) و اما عباس بن موسی بن جعفر علیه السلام ؛ پس از ملاحظه نسخه وصیت نامه پدرش موسی بن جعفر علیه السلام که در « عیون أخبار الرضا » است قدح در او و قلت معرفتش بامام زمانش حضرت امام رضا علیه السلام معلوم میشود ... الخ : « من » . *

عباس بن موسی بن جعفر : عده الشیخ (ره) فی نسخه من رجاله من أصحاب الکاظم علیه السلام ، وقال انه ثقة ؛ ولم أقف علی من نقله عنه ولا علی من تعرض للرجل ، فیشبه أن یکون النسخة غلطاً ، وقد عثرت بعد حین علی نسختین معتمدتین جداً خالیتین عنه بالمرة . و علی فرض صحة النسخة فتوثیقه محل نظر لأنه نازع أخاه أبا الحسن الرضا (ع) و أغلظ معه الکلام وذلك یسبب الوثوق به ویسقطه عن درجة العدالة ، الا أن ثبت توبته بعد ذلك وقبول الامام (ع) توبته وحصول الملائكة له بعد ذلك . ولا بأس بنقل محل الحاجة من الخبر المتضمن لنزاعه و اغلاظه الکلام مع الرضا (ع) ؛ فقد روی فی باب النص علی أبي الحسن الرضا (ع) من أصول الکافی ... الخ : « تنقیح المقال ۲ : ۱۴۰ » . * ظاهر آنچنانکه از وصیت نامه حضرت موسی ابن جعفر (ع) مفهوم میشود ؛ عباس کوچکتر از حضرت علی الرضا (ع) و ابرهیم بوده و بزرگتر از اسمعیل و أحمد ، والله العالم .

مدفن عباس بن موسی (ع) : جناب سیدالعلماء و الفقها آقای سید مهدی قزوینی در مزار « فلك النجاة » فرموده که : از اولاد ائمه دو قبری است مشهور در مشهد امام موسی علیه السلام از اولاد آنحضرت ، لکن معروف نیستند . و بعضی گفته اند که یکی از آن دو قبر عباس پسر امام موسی علیه السلام است که در حق او قدح شده ، انتهى : « من » . *

وأما المرقدان في صحن الكاظمين (ع) فيقال انهما من أولاد الكاظم (ع) ولا يعلم حالهما من المدح والقدح ، ولم أر من تعرض لهذين المرقدين . نعم ، ذكر العلامة السيد مهدي القزويني في مزار كتابه « فلك النجاة » أن لأولاد الأئمة قبرين مشهورين في مشهد الامام موسى (ع) من أولاده ، لكن لم يكونا من المعروفين ، وقال : ان أحدهم اسمه العباس بن الامام موسى (ع) الذي ورد في حقه القدح (انتهى) . قلت : والمكتوب في لوح زيارة المرقدين أن أحدهما ابراهيم ، وقد تقدم أنه أحد المدفونين في الصحن الكاظمي ؛ والآخر اسمعيل ، و لعل الذي يعرف باسمعيل هو العباس بن موسى ، وقد عرفت ذمه من أخيه الرضا (ع) بما لامزيد عليه . ويؤيده ما هو شايع على الألسنة من أن جدي بحر العلوم طاب ثراه لما خرج من الحرم الكاظمي أعرض عن زيارة المشهد المزبور ، فقليل له في ذلك ، فلم يلتفت : « تحفة العالم في شرح خطبة المعالم ٢ : ٣٣ » .

(٩٠) والعقب من العباس بن موسى الكاظم (ع) من القاسم المدفون بشوشى وحده ، وهم قليل . قال ابن طباطبا : ومن موسى بن العباس . فأعقب القاسم بن العباس بن الكاظم (ع) من أبي عبدالله محمد . له عقب . قال ابن طباطبا : ومن أحمد بن القاسم ؛ ولده بالكوفة . وفي الحسين صاحب السلعة ابن القاسم . قال الشيخ رضي الدين حسن بن قتادة للحسين (الحسنی : كشاً) الرسى النسابة : سألت الشيخ جلال عبدالحميد بن فخار بن معد الموسوي النسابة عن المشهد الذي بشوشى المعروف بالقاسم . فقال : سألت والدي فخاراً عنه ؛ فقال : سألت السيد جلال الدين عبد الحميد التفي عنه ؛ فقال : لأعرفه ، ولكنه مشهد شريف وقد زرته . فقال والدي : وأنا أيضاً زرته ولأعرفه الا أنني بعد موت السيد عبد الحميد وقفت على مشجرة في النسب قد حملها بعض بني - كنيلة الى السيد مجد الدين محمد بن معية ؛ وهي جمع المحسن الرضوي النسابة (٠) وخطه ، يذكر فيها : القاسم بن عباس بن موسى الكاظم (ع) ؛ قبره بشوشى في سواد الكوفة ، والقبر مشهور وبالفضل مذكور : « عمد » ، « كشاً » . * * * مدفون قاسم بن عباس بن موسى (ع) : قبره بشوشى في سواد الكوفة ، وهو بقرب مقام زيد بن علي بن الحسين (ع) قريب من قرية ذي الكفل . وهو الذي تغرب و زرع وأرسل ابنته الى المدينة . و هو صاحب القصة التي ينسبونها الخطباء ، على المنابر اشتباهاً الى القاسم بن الكاظم (ع) ويزيدون عليها عبارات من عند أنفسهم : « تاريخ الكوفة : ٥٨ » . * * * شوشة : قرية بأرض بابل أسفل من حلة بني مزيد . بها قبر القاسم بن موسى

(٠) ومن ولد يحيى الصوفي ابن جعفر الكذاب : أبو الفتح أحمد بن محمد بن المحسن بن يحيى الصوفي

المذكور وهو النسابة المعروف بابن المحسن الرضوي ، الخ : « عن ١٨٩ » .

ابن جعفر . و بالقرب منها قبر ذی الکفل و هو حزقیل فی برملوحة : « مرصد الاطلاع علی أسماء الأماكن والبقاع : ۲۴۶ » « معجم البلدان ۵ : ۳۰۷ » . « در » تاج العروس فی شرح القاموس « هم قریب بهمین عبارت را نوشته ، و چنانکه دیده میشود قبر قاسم بن امام موسی (ع) را در شوشه نشان داده اند ، نه قبر قاسم بن عباس بن موسی . « در » مزار بحار « گوید : و القاسم بن کاظم الذی ذکره السید قبره قریب من الغری و معروف : « بحار الأنوار ۲۲ : ۴۹۸ » . (۹۱) چنانکه در توضیح (۸۹) دیده میشود ابن طباطبای گفته است که اولاد أحمد بن قاسم در کوفه بوده اند لکن از آنها نامی نبرده و در کتب دیگر هم نام و نشانی از اولاد أحمد بنظر نرسید . رشته که از أعقاب أحمد بن قاسم دیده میشود تماماً از « تذ » أخذ شده و چنین توضیح میدهد : أرسل الینا من المدينة المنورة حضرة الشيخ أحمد یس أحمد الخیاری مدیر مدرسة القرآن والتجوید بالمدينة المنورة ، فأنبتناه کما هو . « سپس سلسله نسب را چنانکه نقل کرده ایم ثبت نموده است .

(۹۲) علی أبو النور المشهور بالأسمر الکائن ضریحه بأولاد علم بن علی أبوقوطه بن مجاهد ، الخ : « تذ » .

(۹۳) حضرة الأستاذ الشيخ أحمد یس الخیاری ؛ مدیر مدرسة القرآن والتجوید بالمدينة المنورة : « تذ » .

(۹۴) أعقاب موسی بن عباس تماماً از مشجر ارسالی آقای امام أهوازی منقول است و ایشان آنرا از دفتر یاد داشت أنساب آقای سید مهدی وزد استنساخ کرده و گویند : این شجره را (آقای وزد) در کتابی هندی یافته اند و ضامن درستی آن نیستند . ممکنست سرکار تحقیق بفرمائید . و باید گفت که فروع آن کامل نیست . « در کتب موجوده نسب فرزندی برای موسی نشان نداده اند و « کشاء در زیر نام موسی چنین نوشته : أمه فاطمة بنت محمد الدیباج . قيل أعقب . قاله التیمی وأبو الغنائم .

توضیحات راجع بامامزاده (أحمد) ابن موسی بن جعفر

تلیهما السلام و اولادش (ص ۱۹) از شماره ۹۵ تا ۱۰۴

(۹۵) شاه چراغ ، أحمد بن کاظم . أعتق ألفاً ، سید الأعظم (.)

(.) از منظومه « نخبة المقال فی البحث عن معرفة الرجال : ۱۴ » اثر طبع عالم جلیل سید حسین

ابن سید محمد رضا حسینی بروجردی (۱۲۳۸ - ۱۲۸۴)

كان أحمد بن موسی كريماً جليلاً ورعاً ، وكان أبو الحسن (ع) يحبه ويقدمه ، و وهب له ضيعته المعروفة باليسيرة (باليسرة : خا - باليسرية : خا) ويقال : ان أحمد بن موسی (رض) أعتق ألف مملوك . أخبرني الشريف أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى ، قال : حدثنا جدي ، قال : سمعت اسمعيل بن موسی ؛ يقول : خرج أبي بولده الي بعض أمواله بالمدينة ، وسمى ذلك المال الا أن أبا الحسن يحيى نسي الاسم ؛ قال : فكنا في ذلك المكان ، وكان مع أحمد بن موسی عشرون من خدم أبي وحشمه ، ان قام أحمد قاموا معه ، وان جلس أحمد جلسوا معه ؛ وأبي بعد ذلك يرعاه ببصرة ما يغفل عنه ، فما انقلبنا حتى تشيخ (٠) أحمد بن موسی من بيتنا : « الارشاد في معرفة حجج الله على العباد » تأليف شيخ مفيد (۳۳۸ - ۴۱۳) . * از کتاب « الارشاد » مستفاد میشود که أحمد بن موسی (ع) و محمد و حمزه از يك مادر بوده اند ، چنانکه گوید : وأحمد و محمد و حمزة لأُم ولد . * شيخ أبو عمرو كشى (از رجال قرن سوم و چهارم) ذیل ترجمه ابرهیم و اسمعيل پسران أبوسمال ، گوید : و بهذا الاسناد ، قال حدثني محمد بن أحمد بن أسيد ، قال : لما كان من أمر أبي الحسن (ع) ما كان ؛ قال ابنا أبي سمال : فنأت أحمد ابنه ، قال : فاختلعا اليه زماناً ، فلما خرج أبو السرايا (٠٠) خرج أحمد بن أبي الحسن (ع) معه ؛ فأتينا ابرهیم و اسمعيل و قلنا لهما : ان هذا الرجل قد خرج مع أبي السرايا فما تقولان ؛ قال : فأنكرا ذلك من فعله و رجما عنه و قالوا : أبو الحسن حي ، ثبت على الوقف ؛ قال أبو الحسن : و أحسب هذا يعنى اسمعيل مات على شكه : « مختار معرفة الناقلين - معرفة أخبار الرجال : ۲۹۴ » . * نظر باین روایت علامه مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰) و دیگران اورا در درجه ثقات و عدول نیاورده و حتی بعضی گویند : كان خروجه مع أبي السرايا قادحاً في عدالته فلا يكون حسناً و لا عدلاً : « أعيان الشيعة ۱۰ : ۴۸۸ » دیده شود . * لکن از کلام شيخ مفيد در « الارشاد » و روایتی که ذیلًا نقل میکنیم کمال وثاقت أحمد بن موسی (ع) استفاده میشود : و كانت أمه من الخواتين المحترمات تدعى بأم أحمد ، وكان الامام موسی شديد التلطف بها ، و لما توجه من المدينة

(٠) ابن کلبه در کتب رجال و غيره بهمين صورت از « الارشاد » نقل شده ، لکن در « أعيان الشيعة ۱۰ : ۲۸۵ » آنرا (تشنج) نقل کرده و این توضیح را داده است : أي أصابه التشنج في أعضائه . وفي نسخة (حتى انشج) والظاهر أنه تصحيف ، والله أعلم .

(٠٠) باید دانست که شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع) بیفداد در ماه رجب ۱۸۳ بوده و خروج

أبو السرايا بسال ۲۰۰ - ۱۹۹ و شهادت حضرت رضا (ع) در مشهد خراسان در ماه صفر ۲۰۳ .

الى بغداد أودعها ودائع الإمامة و قال لها : كل من جآئك و طالب منك هذه الأمانة في أى وقت من الأوقات فاعلمى بأنى قد استشهدت وأنه هو الخليفة من بعدى و الإمام المفترض الطاعة عليك وعلى سائر الناس ، و أمر ابته الرضا (ع) بحفظ الدار ، ولما سمع الرشيد فى بغداد جآء اليها الرضا (ع) و طالبها بالأمانة ؛ فقالت له أم أحمد : لقد استشهد والدك ؛ فقال : بلى ؛ و الآن فرغت من دفنه ؛ فاعطينى الأمانة التى سلمها اليك أبى حين خروجه الى بغداد ، و أنا خليفته و الإمام بالحق على تمام الجن و الانس . فشقت أم أحمد جيبها و ردت عليه الأمانة و بايعته بالإمامة . فلما شاع خبر وفات الإمام موسى بن جعفر (ع) فى المدينة اجتمع أهلها على باب أم أحمد و سار معهم الى المسجد ، ولما كان عليه من الجلالة و وفور العبادة و نشر الشرايع و ظهور الكرامات ظنوا به أنه الخليفة و الإمام بعد أبيه (ح) فبايعوه بالإمامة ، فأخذ منهم البيعة ، ثم صعد المنبر و أنشأ خطبة فى نهاية البلاغة و كمال الفصاحة . ثم قال : أيها الناس ؛ كما أنكم جميعاً فى بيعتى فانى فى بيعة أخى على بن موسى الرضا ، و اعلموا أنه الإمام و الخليفة من بعد أبى ، و هو ولى الله و الفرض على و عليكم من الله و الرسول طاعته بكل ما يأمرنا . فكل من كان حاضراً خضع لكلامه و خرجوا من المسجد يقدمهم أحمد بن موسى (ع) و حضروا باب دار الرضا (ع) ، فجددوا معه البيعة ، فدعى له الرضا (ع) . و كان فى خدمة أخيه مدة من الزمان الى أن أرسل المأمون الى الرضا (ع) و أشخصه الى خراسان ، و عقد له خلافة المهدي : « تحفة العالم فى شرح خطبة المعالم ۳ : ۲۷ » . ❖

این حکایت بتفصیل فوق درجای دیگر دیده نشد و مأخذ « تحفة العالم » را نیافتیم ، لکن روایتی در « بحار الأنوار ۱۱ : ۳۰۷ » و « من ۲ : ۱۴۸ » از « أصول کسافى » شیخ کلینى منقولست که صحت بعضى مطالب فوق را تأیید میکند ، اما دکرى از أحمد بن موسى و کارهایش نشده است . أبو الفتح شهرستانى (۴۶۷ - ۵۴۸) در کتاب « الملل و النحل : ۱۴۵ » ذیل شرحی که دراجع بفرقة اثنى عشریه نوشته و شیعه را بچند گروه تقسیم کرده ، دسته را نیز قائل بامامت أحمد بن موسى (ع) معرفى نموده و گوید : فاعلم أن من الشيعة من قال بامامة أحمد بن موسى بن جعفر دون أخيه على الرضا .

کتاب در احوال أحمد بن موسى (ع) : « ترجمة أحمد بن موسى » دفين شیراز المعروف بشاه چراغ ، وهو الشريف أحمد بن الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام ، اخادمه الخازن لروضته المولى غياث الدين هبة الله . فارسى ، ألفه سنة ۱۱۰۵ و جعله باسم شاه سلطان حسين

الصفوی ، و سماه « آثار أحمدی » وقد فاتنا ذكره في محله . و رأيت النقل عن هذا الكتاب بالخصوصيات التي ذكرناها في مجموعة هي من موقوفات السيد رضا بن أبي القاسم الاسترآبادي ، موجودة في مكتبة الحسينية في النجف الأشرف : « يع ۴ : ۱۵۲ » .

أعقاب أحمد بن موسى (ع) : و منهم (يعني من ولد موسى بن جعفر «ع») ثلاثة لهم أنات ، وليس لأحد منهم ولد ذكر ؛ وهم : سليمان و الفضل و أحمد : « عمد » . و قد ذكر صاحب المشجرة القديمة التي هي الآن عند بعض سادات آل طعمة في مشهد كربلا الى سنة ۱۱۶۴ التي انتخب منها شيخنا أبو الحسن مدرس الغري ، نور الله رمسه ؛ لأحمد بن موسى الكاظم (ع) عمارتين من ولده علي . (الأولى) : محمد بن علي ، يشتمل نسله على خمسة عشر رجلاً . (والعمارة الثانية) : هبة الله بن علي ، وله نسلان : (النسل الأول) : يشتمل على اثنين و عشرين رجلاً ، ولد وولد ولد . (النسل الثاني) : يشتمل على سبعة و عشرين رجلاً و ولد ولد ، و تفصيلهم في تلك المشجرة و المنتخبة له عليه الرحمة . و ابن عنبه مصنف هذا الكتاب (يعني عمدة الطالب) متأخر و صاحب المشجرة المذكورة قديم و لا شك أنه أطلع من ابن عنبه و أقرب عهداً بمتقدمي هذا العلم : « هامش عن » .

مدفن أحمد بن موسى (ع) : در آرمه اخیر مشهور چنانست که مدفن آنجناب با عنوان شاه چراغ در شهر شیراز میباشد ، و عقیده عام و خاص در این باره بحدیقین است و کسی افکاری ندارد . این شهرت از حدود هفتصد سال قبل (۰) رو باز دیاد گذاشته و قبل از آن این مدفن چندان شناخته نبوده است . مورخ شهر حمدا لله مستوفی (متوفی ۷۵۰) ضمن شرحی که راجع بتاریخ و جغرافیای شیراز نوشته ، گوید : و در آنجا مزارات متبرکه ، مثل امامزادگان محمد و أحمد ابنی موسی الکاظم ، رضی الله عنهم ، و شیخ أبو عبد الله حقیف که آنرا انا بک زنگی سلغری عمارت کرد و وقف معین فرمود ، و ... و أمثالهم فراوانست : « نزهة القلوب - مقاله ثالثه : ۱۱۶ ط لیدن - ۱۷۱ ط بمبی » . معین الدین أبو القاسم جنید شیرازی در کتاب بسیار ممتع و پر فائده « شد الأزار عن حط الأوزار فی زوار المزار (۰۰) » که در باب مزارات و احوال مدفونین در شیراز

(۰) یعنی از زمان شاه دانش پرور ، مروج دین و حافظ نوامیس ؛ انا بک قتلغ خان أبو بکر بن سعد بن زنگی (ولادت حدود ۵۹۰ - ابتدای سلطنت ۶۲۳ - وفات ۶۵۹) که مددوح سعدی بوده است . (۰۰) این کتاب بسال ۷۹۱ تألیف شده و باهتمام دو علامه مورخ محقق فقید : میرزا محمدخان قزوینی (۱۲۹۴ - ۱۳۶۸) و میرزا عباس خان اقبال آشتیانی (۱۳۱۴ - ۱۳۷۵) تحشیه و تصحیح و بسال ۱۳۶۸ در طهران چاپ شده است .

نکاشته ، گوید : ۴۰۸ - الحید الامیر أحمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی المرتضی ، رضوان الله تعالی علیهم اجمعین : قدم شیراز فتوفی بها فی أيام المأمون بعد وفاة أخیه علی الرضا بطوس (۰) وکان أجودهم و أرفهم نفساً . قدأعتق ألف رقبة من العبيد والاماء فی سبیل الله تعالی . وقیل استشهد ولم یوقف علی قبره حتی ظهر فی عهد الأمير مقرب الدین مسعود بن بدر (۰۰) فبنی علیه بناء . وقیل وجد فی قبره کما هو صحیحاً طری اللون لم یتغیر وعلیه فاضة سابغة و فی یده خاتم نقش علیه « العزة لله ، أحمد ابن موسی » فعرفوه به . ثم بنی علیه التائب أبو بکر بناء أرفع منه . ثم ان الخاتون تاشی (۰۰۰) و كانت خيرة ذات تسبیح وصلاة بنت علیه قبة رفیعة وبنت بجانبها مدرسة عالیة وجعلت مرقدھا

- (۰) در یکی از نسخ بجای ابن جمله چنین بوده است : بعد وفات والده علیه السلام بغداد .
- (۰۰) یعنی امیر مقرب الدین أبو الفاخر مسعود بن بدر ، یکی از دو وزیر اتا ملک أبو بکر بن سعد ابن زنکی و یکی ازدور کن دولت او : « از حواشی علامه قزوینی » .
- (۰۰۰) مقصود تاشی خاتون مادر شاه شیخ أبو اسحق معروف است . صاحب « شیراز نامه » که معاصر این خاتون و پسرش شیخ أبو اسحق مزبور بوده ، راجع باین قبة که تاشی خاتون بر سر روضة منسوب بأحمد بن موسی الکاظم (مشهور در عصر ما بشاه چراغ) بنا نهاده بوده ، قدری مفصل تر از کتاب حاضر سخن رانده ، گرچه نام صریح این خاتون را چون در حیات بوده تأدیاً نبرده است . و عین عبارت او از قرار ذیل است ، پس از شرح چگونگی پیدا شدن قبر أحمد بن موسی بهمان کیفیتی که مؤلف کتاب حاضر بیان کرده گوید (ص ۱۵۰ - ۱۵۱) : و بدین منوال مشهد مبارک اشنهار یافته تا در اینوقت بتاریخ سنة أربع وأربعین وسبع مائة حضرت علیه بلبس عهد و زمان ، ناشرة المعدلة والاحسان ، مؤسسة مبانی الخیرات ، مهتد قواعد الحسنة ؛ از فواضل صدقات مقبولة بر سر روضة مقدسة او قبة عالی بر آورده که در رفعت با چرخ چنبری برابری میکند و چه جای آنست که اگر باقیمه عرش و سطح کرسی همسری کند روا باشد ، و مدرسه رفیع بآن ملاصق کرده و جماعتی از صلحا و عباد و متصوفة و گروهی از ائمه و علماء عظام هریکی علی قدر حالهم و مراتبهم در آن بقعة شریفه مقرر فرموده و اکنون در مجموع « واضح و مشاهد بدین رونق مزاری معتبر و معمور کسی نشان نداده امیدوارم که اثر قبول خیر بوقع أيام دولت فرزند نامدار او شهنشاه اسلام فرمان فرمای هفت اقلیم ، اسکندر ثانی ، بانی مبانی جهان بینی ، ظل الله علی الاطلاق ، جمال الدنیا والدین ، شیخ أبو اسحق ؛ خلد الله ملکه برسد ، ان شاء الله وحده العزیز . انتهى : « از حواشی علامه قزوینی » .

بجواره فی سنة خمسین و سبعمأة (۰) رحمة الله علیهم : « شدائزار : ۲۹۴ » .
 رحالة شهیر أبو عبد الله طنجی معروف بابن بطوطة (۷۰۳ - ۷۷۷) صاحب کتاب مشهور رحله
 دو بار بشیراز رفته در سالهای ۷۲۷ و ۷۴۸ در حیات ناشی خاتون و سلطنت ابواسحق (مقتول
 در ۷۵۸) و تحت عنوان (ذکر بعض المشاهد بشیراز) چنین نویسد : فمنها مشهد أحمد بن
 موسى أخى الرضا على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبی طالب ،
 رضى الله عنهم ، و هو مشهد معظم عند أهل شیراز ، يتبركون به ويتوسلون الى الله بفضلہ . و
 بنت علیه طاش خاتون أم السلطان أبی اسحق مدرسة كبيرة وزاوية فيها الطعام للوارد والصادر ،
 والقرآء يقرءون القرآن على التربة دائماً . و من عادة الخاتون أنها تأتي الى هذا المشهد فى
 كل ليلة اثنين ويجمع فى تلك الليلة القضاة والفقهاء والشرفاء ، وشیراز من أكثر بلاد الله شرفاء .
 سمعت من الثقة : ان الذين لهم بها المراتب من الشرفاء ألف و أربعمأة ونيف بين صغير وكبير ؛
 و نقيبهم عضد الدين الحسينى . فاذا حضر القوم بالمشهد المبارك المذكور ختموا القرآن قراءة
 فى المصاحف و قرأ القرآن بالأصوات الحسنة و أوتى بالطعام والفواكه والحلواء ، فاذا أكل
 القوم وعظ الواعظ ، ويكون ذلك كله من بعد صلاة الظهر الى العشى والخاتون فى غرفة
 مطلة على المسجد لها شبك ، ثم تضرب الطبول والأنفاز والبوقات على باب التربة ؛ كما يفعل
 عند أبواب الملوك : « تحفة النظائر فى غرائب الأمصار وعجائب الأسفار - ۱ : ۱۲۷ ط مصر ۱۲۸۸ » .
 شيخ أبو على حائرى (۱۱۵۹ - ۱۲۱۵) در کتاب رجالش ذیل ترجمه أحمد بن موسى (ع)
 گوید : وفى « تعق (۰۰) » : فى « البلغة (۰۰۰) » : هو المدفون بشیراز المسمى بسيد السادات .

(۰) این تاریخ سنه ۷۵۰ ظاهراً تاریخ بنای مرقدى است که ناشی خاتون برای خود در جنب
 مشهد منسوب بأحمد بن موسى ساخته بوده ، ولى تاریخ بناء أصل قبة مشهد مزبور بتوسط ناشی خاتون
 ظاهراً بطبق شیراز نامه که در حاشیه قبل عین عبارت آنرا نقل نموده ایم در سنه ۷۴۴ بوده
 است : « از حواشی علامه قزوینی » .

(۰۰) « تعق » رمز « التعلیقة البهبهانية » است ، یعنی حواشی أستاذ وحید ، آقا محمد باقر
 بهبهانى (متوفى ۱۲۰۶) بر « منهج المقال فى تحقیق احوال الرجال » معروف برجال کبیر ،
 تألیف سید سند محقق ، میرزا محمد استرآبادی (متوفى ۱۰۲۸) . متن و حاشیه بسال ۱۳۰۶ در
 طهران چاپ شده و شیخ أبو علی حواشی مذکوره را بصورت صحیحتری در « منتهی المقال » خود
 درج کرده است .

(۰۰۰) « البلغة - بلغة المحدثین » کنایست در رجال از شیخ سلیم بحرانی (۱۰۷۵ - ۱۱۲۱) .

قلت : و كانه المعروف الآن بشاه چراغ . أقول : جزم ولده الفاضل (.) دام فضلها بأنه هو ، و نقله عن المستوفى فى « نزهة القلوب » و صرح بذلك أيضاً شيخنا سف (. .) فى مواضع من اجازاته : « منتهى المقال فى احوال الرجال : ٤٦ ط طهران ١٣٠٢ » .

چنانکه از منقولات فوق معلوم میشود شهرت شهادت أحمد بن موسى (ع) و دفن او در شیراز از اواخر زمان أتابکان فارس (٥٤٣ - ٦٨٦) یعنی عصر أتابک أبوبکر بن سعد (٦٢٣ - ٦٥٩) بوده ، لکن مورخ محقق نسابه أبوالحسن على بن زید بیهقی (متوفى ٥٦٥) در « لبأ : ١٦٩ » شرحی راجع بأحمد بن موسى نگاشته و موضع شهادت و قبر آنجناب را در اسفراین (از نواحی خراسان) تعیین نموده و ضمناً تصریح کرده که بعضی از نسابه ها قبر او را در شیراز نشان داده اند و این شهرت نادرست از اغلاط عامیانه است . معلوم میشود این شهرت از اوایل دوره أتابکان فارس بوده ، زیرا تألیف جلد اول « لبأ » بسال ٥٥٨ خاتمه یافته است . چون مطالبی که بیهقی آورده شایان اهمیت است عیناً نقل میکنیم (. . .) : کان أحمد بن موسى کریمأ ، شجاعأ ، ورعأ ، صاحب ثروة ، جلیل القدر والمنزلة ؛ و کان أبوالحسن علیه السلم یحبه و یقدمه ، و وهب له ضیعتہ المعروفة بالیسیرية و قرى و مزارع كثيرة . و یقال : کان لأحمد بن موسى ثلاثة آلاف مملوك ، و أعتق ألف مملوك ؛ و کتب ألف مصحف یدیه المبارکة . و کان عزیزأ ، جلیلاً ، عظیم المنزلة ؛ و روى عن أبیه و آبائه علیهم السلم أحادیث كثيرة . و کان ساکنأ فی دار السلام بغداد ، ولما سمع قضية الامام على بن موسى الرضا علیهما السلم ، الهائلة ؛ حزن كثيراً و بکى بشکاء شديداً ، و خرج من بغداد لطلب ثاره ، و معه ثلاثة آلاف من أحفاد

(.) یعنی آقا محمد على بن محمد باقر بهبهانی کرمانشاهی (١١٤٤ - ١٢١٦) صاحب « مقامع الفضل » و غیره .

(. .) سف رمز نام شیخ یوسف محقق بحرانی (١١٠٧ - ١١٨٦) صاحب « العدائق الناضرة » است .
(. . .) چون نسخه « لبأ » که در کتابخانه سپهسالار طهرانست بسیار مغلوط میباشد و از حسن اتفاق شرح راجع بأحمد بن موسى (ع) را علامه بزرگ ، آقا سید محسن آیه الله عاملی قدس سره (١٢٨٤ - ١٣٧١) در کتاب جلیل « أعیان الشیعة ١٠ : ٢٨٦ » بالواسطه از نسخه نسبة مصحح « لبأ » نقل فرموده ، لذا عبارت « لبأ » را از روی این کتاب اصلاح نمودیم . توضیحاً : « أعیان الشیعة » مؤلف « لبأ » را سید أبوجعفر محمد بن هرون موسوی نیشابوری معرفی کرده ، لکن در (ص ٦١) گفتیم که این قول اشتباهست و مؤلف « لبأ » بیهقی نامبرده میباشد .

الائمة الطاهرين (۰) قاصداً حرب المأمون ، ولما وصلوا الى قم حاربهم عاملها من قبل المأمون ، واستشهد منهم جماعة و دفنوا هناك . ولما دخلوا الري حاربهم عسكره و قتلوا منهم جماعة و دفنوا هناك ولهم مشهد مزور . ولما وصلوا اسفراين ، من ناحية خراسان ؛ نزلوا في أرض سبخة بين جبيلين . فهجم عليهم عسكر المأمون وحاربهم وقتلهم ، واستشهد أحمد ودفن هناك ، وقبره هناك مزور . و بعض النسايين يرون قبره و مزاره بشيراز ، و هذا مشهور من أغلاط العامة : « لبأ : ۱۶۹ » « أعيان الشيعة ۱۰ : ۴۸۶ » . صاحب « أعيان الشيعة » بعد از نقل عبارات فوق ، خود نیز بر آمدن أحمد بن موسى (ع) بشيراز و وفاتش در آنجا دلیلی نیافته و چنین فرماید : وهذا غريب مخالف للمشهور من أن مشهده بشيراز . ونظير ذلك : الاختلاف الواقع في قبر علي بن جعفر الصادق عليهما السلام ، كما ذكر في ترجمته . أما سبب مجيئه الي شيراز و وفاته فيها فلم أطلع فيه علي شيء ، تطمئن به النفس . وهذا الخبر الذي تقدم نقله عن « لب الأنساب » للنيسابوري يشبه أن يكون من الأقاصيص و الحكايات الموضوعة ، ولا يكاد يقبله عقل ، وكذلك ما ذكره صاحب « آثار العجم » مما يشبه هذا ، فلذلك أعرضنا عن نقله : « أعيان الشيعة ۱۰ : ۴۸۷ » (۰۰) .

صاحب « لبأ » چنانکه در عبارت منقول دیده شد ، گوید که بعضی از نسابه‌ها بغلط مدفن أحمد بن موسى (ع) را در شیراز نشان داده اند . لکن مقصود او را ندانیم کیست ، جز اینکه صاحب « بدایع الأنوار فی احوال سابع الأطهار : ۲۷۲ » پس از آنکه عبارت « لبأ » را نقل نموده ورد کرده است گوید : صاحب کتاب « مجدی » گوید که قبر أحمد در شیراز است و معروف

(۰) این تعداد ، یعنی وجود سه هزار نفر از امامزادگان ؛ در زمان شهادت حضرت رضا علیه السلام (در سنه ۲۰۳ یا چندی بعد از آن) پس از آنهمه کشتارهای سفاکانه که از ایشان شده بود ؛ کاملاً شایان توجه است .

(۰۰) صاحب « أعيان الشيعة » را در ترجمه أحمد بن موسى (ع) اشتباهی دست داده ، تفصیل آنکه : « ضا : ۱۳ » چنانکه در (توضیح ۱۰۱) دیده میشود نسب سید عبیدالله مبرقی را در اثر اشتباه متقدمین ؛ بأحمد بن موسى (ع) رسانیده و ترجمه احوال او را در ضمن حالات أحمد بیان کرده و تألیفاتی برای او بنقل از « الفهرسته » منتجب الدین شمرده است . « أعيان الشيعة » تصور کرده که این تألیفات از آن أحمد بن موسى (ع) است ؛ لذا بدون تأمل و تحقیق آنها را در ذیل ترجمه وی آورده و شطری از احوال عبیدالله را هم اشتباهاً بأحمد منسوب کرده است ؛ فلا تغفل .

است در نزد عوام بشاه چراغ (۰). * أما قطع نظر از اینکه چنین مطلبی در نسخه موجوده «مجد» دیده نشد، بدون تردید کلمه شاه چراغ از مستحدثاتست و در هزار سال پیش چنین نامی مشهور نبوده. همین مؤلف باز در کتاب دیگرش «بدایع الأنساب: ۱۶» کلام «لبا» را قبول نکرده و گوید: و صحیح آنست که دیگران نوشته اند در شیراز است.

کوتاه سخن: در کتب معتبره نسب. مانند: «مجد» «عمد» «کشاکش» «صحا» مدفن أحمد بن موسی را در جایی نشان نداده اند، و این شهادت أحمد و دفن او در شیراز را که در زمان آتابکان شهرت داشته صاحب «لبا» که خود در آن عصر میزیسته معتبر ندانسته و از اغلاط عامیانه شمرده است. و حتی منشأ اینکه بعضی از نسابه ها مدفن او را در شیراز نشان داده همان اشتباه عوام دانسته و ظاهراً نسابه مشار الیه هم از معاصرین خود بیبقی بوده است. و اما عقیده خود بیبقی که جناب أحمد بن موسی (ع) در اسفراین و کویری که بین دو کوهست شهید شده و بخاک رفته است؛ گویا از جانب سایر مؤلفین تواریخ و أنساب تأیید نشده و بالینکه گوید در آنجا مزارش سر پا است؛ تا این تاریخ بر نگارنده نامعلوم مانده و اطلاعی در این باب نیافته است.

قول سوم در مدفن أحمد بن موسی (ع): که آنرا در «تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم ۲: ۲۹» چنین نقل کرده: و ربما ينقل عن بعض أن مشهد السيد أحمد المذكور فی بلخ؛ و الله العالم.

قول چهارم: علامه مامقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱) گوید: والعامة من الناس ترى أنه المدفون بجوار أبيه فی الصحن الشريف. و هو وهم لا منشأ له: هامش «تنقیح المقال ۱: ۹۷».

(۹۶) سید علی خان حاکم حویزه که صاحب «ریاض» سلسله نسبش را بنحو مرقوم آورده و اشتباهست. آقای معلم در «مکالمات» ۱۲۲۳، فرماید: و در جلد سیم «مستدرک» نژاد سادات مشعشی حویزه را بغیاث نام فرزند أحمد بن موسی الکاظم (ع) رسانیده که آن اشتباه و از قرار مرقومات «مجالس المؤمنین» و جلد دوم «ذریعه» آنها از نژاد حضرت محمد العابد بن الامام موسی اند. * این رشته در أعقاب محمد عابد (ص ۲۶) با شروح مفصل ذکر شده است و برای شرح حال سید علیخان بتوضیح (۲۷۱) مراجعه شود.

(۰) کلام «لبا» را چنین رد کرده است: حق آنستکه آن جناب در حین حیات شکست خورد و از خراسان مراجعت کرد و در شیراز وفات کرد.



(۹۷) سادات محترم شاهچراغی طهران که اصلاً نهانندیند نسب خود را باین شخص میرسانند . عبادالله در ۲ : ۱۵۸ « چنین مذکور است : أما أحمد بن امام موسى کاظم را شش فرزند بود : فتح الله ونورالله وعین الله وعبادالله وغیب الله .

(۹۸) آیه الله شاهچراغی ، ازأئمه جماعت ومروجین شریعت درطهران ، مؤلف « اثبات الشفاعة وثمرة الطاعة » و « ضیاء اللمعة فی حکم صلوة الجمعة » و « تحفة الرضویه » و « مجمع السعادات درفضائل سادات » که همه در طهران بطبع رسیده است . سلسله نسب ایشان با فروع آن تماماً از کتاب اخیر که در همین سال (۱۳۷۵) چاپشده منقولست .

(۹۹) نسب سادات محترم شیرازی را که در أعقاب محمد عابد (ص ۲۹) ثبت کرده ایم، در کتاب « شرح الرضوی - فقه مرحوم سید محمد رضا شیرازی » و غیره باین شخص رسانیده است ؛ لکن در نزد دانشمندان این سلسله جلیله که از معاصرینند این نسب بوجه مذکور در آن کتاب خالی از اعتبار ومشمول بر اغلاط کتابتی واشتباهاتست ، والحق فی ذلك معهم .

(۱۰۰) در کتاب « مختار البلاد - تاریخ قم » گوید : و نیز بقعه مبارکه علی بن جعفر (در قم) بقعه ایست که در کتیبه او نوشته شده است : مضجع ابرهیم بن أحمد بن موسى بن جعفر . * سپس عبارت کتیبه مورخ ۸۰۵ را که در آن بقعه میباشد نقل نموده است .

(۱۰۱) نسب این شخص را در « ریاض العلما » و « أمل الآمل » بنحو مرقوم در (ص ۱۹) ذکر کرده اند ، و این همان شخصی است که در « ضا » بنقل از « ریاض العلما » مذکور و نسبش در آنجا بأحمد بن محمد بن موسى بن جعفر علیهما السلام متصل میباشد . لکن این نسب بهر دو شکل غلط و منشأ اشتباه نا درستی نسخه « الفهرسه » منتخب الدین بوده ؛ و صحیح چنین است : عبیدالله بن موسى بن أحمد بن محمد بن موسى بن الامام محمد التقی (ع) : « الفهرسة : ۸ » . * « یعه ۱ : ۴۰۴ و ۲ : ۳۱۹ » نیز دیده شود .

(۱۰۲) نام و أعقاب این شخص (ملک بن محمد بن أحمد) بنحو مسطور تماماً از مشجر ارسالی آقای امام أهوازی منقولست و در جای دیگر بنظر نرسید . آقای امام نیز از دفتر یاد داشت أنساب آقای سید مهدی ورد نقل کرده اند ، با این توضیح که ، اولاً : در مشجر مذکور أحمد بن موسى بن جعفر علیهم السلام را با لقب فخرالدین تکاشته . و ثانیاً : فروع این مشجر در کاظمین مقیمند و چون عده زیادی از آنها فتیله میساخته اند آنها را آل فتال گویند ، و آل علو نیز در کاظمین هستند .

توضیحات راجع بامامزاده (عبیدالله) ابن موسی بن جعفر
علیهما السلام و أعقابش (ص ۴۰) از شماره ۱۰۳ تا ۱۷۰

(۱۰۳) از زندگی و حالات و مولد و مسکن و وفات و مدفن عبیدالله تا کنون چیزی بنظر مؤلف نرسیده، اما شروحن مختصر راجع بآسامی پسران وی در دست است که عیناً نقل میشود: و ولد عبیدالله بن موسی الکاظم (ع) ابن جعفر الصادق (ع)؛ و هو لأم ولد: ولد ثلاث بنات؛ هن: أسما و زینب و فاطمة. و من الرجال ثمانية؛ هم: محمد الیمانی و جعفر و القاسم و علی و موسی و الحسن و الحسین و أحمد: «مجد». و العقب من عبیدالله بن موسی الکاظم؛ و هو لأم ولد: فی ثلاثة رجال: محمد الیمانی و القاسم و جعفر: «عمد».

(۱۰۴) و أما محمد الیمانی، و كان أبی: أبو الفنائم ابن الصوفی، و شیخنا: أبو الحسن ابن أبی جعفر؛ یقولان: الیمانی. و ربما قالاه أو أحدهما. و ما أرى فی المیم والنون حرجاً. و كان محمد بن عبیدالله الیمانی ابن الکاظم (ع) هذا لأم ولد. أولدوا نشر عقبه. فمنهم بالبصرة: بنو البواس الذی غرق تحت العروب بعکبری. و قال شیخنا: ادعی الی البواس أبی القاسم صبی شیرازی ملیح الوجه ذو شفرین غلیظتین، فأنكره البواس. و قال لی أبو الحسن النسابة: انما غرق البواس ببزوعی: «مجد». و فأقرب (یعنی محمد الیمانی): من ابراهیم وحده: «عمد».

(۱۰۵) و أعقب ابراهیم من رجلین؛ هما: أبو جعفر محمد، و أحمد الشعرانی. قال ابن طباطبا: ولده بهمدان: «عمد».

(۱۰۶) قال ابن طباطبا ولده بهمدان: «عمد». و الأمير بهمدان، الشعرانی، قتل القرامطة. له أربعة معقبون، ذیلوا بمصر و همذان و الری و جرجان و أرجان: «کشا» نظیر «کشص».

(۱۰۷) السخاع، صاحب کافور سلطان مصر: «کشا کشص».

(۱۰۸) و من ولد محمد بن عبیدالله بن الکاظم (ع) بقية بمصر الی یومنا. رأیت منهم: الشریف الخیر أبا المکارم مؤید بن یحیی بن أحمد بن ابرهیم بن الیمانی. وله أولاد و اخوة: «مجد» نظیر عبارت «عمد» و «کشا کشص».

(۱۰۹) و منهم: نهمنان بن عبدالله بن أحمد بن ... الخ: «مجد». و ابن عبارت نسخه «مجد» مغلوط، و صحیح آن بطوریکه از «عمد»، و «کشا» مستفاد میشود، چنین است: و منهم بهمدان: عبدالله بن أحمد بن ... الخ. و عبد الله بهمدان و عقبه بها: «کشا». و

- ولعبده الله بن أحمد الشعراني عقب بهمدان : « عمد » .
- (۱۱۰) این أحمد و پدرش علی فقط در « کشص » مذکورند .
- (۱۱۱) و ببغداد فی باب الشعیر من الجانِب الغربی خان يعرف بخان خديجة . فہی :
- خديجة بنت أبي الحسن (.) موسی بن أحمد بن ابرهیم بن محمد الیمامی : « مجد » .
- (۱۱۲) و وقع الى غره (.) أبو تراب علی بن أحمد بن ابرهیم بن محمد الیمامی . قال شيخنا : يقال له : ابن لؤلؤ . مات بغره دارجاً : « مجد » .
- (۱۱۳) توفي فی رمضان سنة ۳۶۴ عن ۸۴ . کذا فی « تاریخ الذهبی » . کتبه محمد مرتضی : « حاشیه زیدی در کشص » .
- (۱۱۴) ومنهم : الحسين بن ابرهیم بن محمد الیمامی ، و یکنی أبا عبدالله . وجدت له فی المشجر بنتاً ، وقال شيخنا أبو الحسن فی کتاب المبسوط ، وقال له شفاهاً ، الأثنی کتبه عنه ، والغالب علی ظنی أنه فی المبسوط ؛ قتل الحسين فی الری وأعقب بها . ومنهم : قوم بخراسان من بنی البوفکی : « مجد » . قتل بالری . وله بنت : « کشص » .
- (۱۱۵) أبو جعفر محمد الأكبر الملقب بحمارالدار . أعقب من أربعة رجال بحضرموت الیمن : « کشا » .
- (۱۱۶) وقيل : انقرض : « عمد » . وقديلا : ابن ابرهیم انقرض . والله أعلم : « عمد » .
- (۱۱۷) له بمصر ولد : « عمد » .
- (۱۱۸) ومنهم : امرئة وقعت الى عدن وأحسب أن قبرها بعدن ، يقال لها : سارة بنت أبي طاهر ابرهیم بن محمد الملقب حماءالدار (. . .) ابن ابرهیم بن محمد الیمامی : « مجد » .
- (۱۱۹) توضیح (۱۲۵) دیده شود .
- (۱۲۰) و منهم : آل يحيى بواسط . و هو : أبو البركات يحيى بن عبدالله بن محمد بن ابرهیم بن محمد بن عبیدالله بن الكاظم . و ربما تكلم بعض النساب فی يحيى وما عرفت فيه الا الخير : « مجد » . و من ولد عبدالله بن محمد بن ابراهیم بن محمد الیمانی ، و یکنی أبا العباس : أبو البركات يحيى بواسط و سليمان و طاهر و أبوطالب محمد . و لهم أولاد و أعقاب

(.) چنین است در نسخه .

(. .) غره : چنانکه از « مراصدالاطلاع : ۲۹۲ » مستفاد میشود ؛ قلعه بوده در مدینه طیبه .

(. . .) در توضیح (۱۱۵) بنقل از « کشا » حمارالدار است .

بواسطه . قال ابن طباطبا : و فيهم غمز و طعن . و قال الشيخ العمري : و ربما تكلم بعض النساب في يحيى و ما علمت فيه الا الخير . و ابنه : أبو عبدالله محمد بن يحيى منقرض . قاله أبو عمرو بن المتتاب : «عمد» . * گویا از جمله : و ابنه أبو عبدالله ... الخ ؛ از شیخ عمری نباشد ، چنانکه در نسخه «مجد» هم نیست ، و کلام منقول او در «عمد» به : الا الخير ، خاتمه یافته و صاحب «عمد» جمله اخیر را خود از أبو عمرو بن المتتاب نقل کرده است . لکن در «مجد» پس از کلمه الا الخير ؛ چنین گوید : و من جملتهم مضى الى المغرب بعد ما أجاب قطعة من الأرض : غلام أسمر شعراني صبيح الوجه جيد العارضة ، يتأدب . رأيت بالبصرة غلاماً لا نبات بعارضيه ، دوين العشرين و أربعمئة . و كان يتعرض للنقش على السكك ، يؤخذ بذلك في البلاد ، على ما بلغني . يكنى أباطالب ، محمد بن محمد بن يحيى . و في أبي طالب هذا طلق نفس و علو همة و سماحة كف و رجوع الى فضل : «مجد» .

(۱۴۱) و (۱۴۲) توضیح (۱۲۰) دیده شود .

(۱۴۳) له عقب بالحيرة : «كشا» .

(۱۴۴) توضیح ۱۲۵ دیده شود .

(۱۴۵) ولهم (یعنی سلیمان ، طاهر ، محمد) اولاد و أعقاب بواسطه . قال ابن طباطبا :

و فيهم غمز و طعن : «عمد» .

(۱۴۶) أبو القاسم جعفر الجمال (۰) له عدد و بقية في مواضع شتى : «عمد» . * الجمال

النقيب بمكة ، و يعرف بأحمر عينه (عينيه : كشص) . له عقب و بقية في مواضع شتى : «كشا كشص» . * نقيب مكة ، و أمه : فاطمة بنت علي من ذرية أنس بن مالك : «كشص» .

از جمله مشایخ فقیه محدث جلیل شیخ أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی (متوفی

۳۶۷ یا ۳۶۸ یا ۳۶۹) صاحب «کامل الزیارة ط نجف ۱۳۵۶» ؛ شریف صالح أبو القاسم

جعفر بن محمد علوی موسوی است که علامه مامقانی نام و نسب و ترجمه او را چنین ذکر

نموده : جعفر بن محمد بن ابرهیم بن محمد بن عبيدالله بن موسى بن جعفر بن محمد بن علی

ابن الحسين بن علی بن أیطان ، العلوی الموسوی المصري . عده الشيخ (ره) بهذا العنوان مع

زیادة قوله : أبو القاسم ، قبل قوله : جعفر ، فی باب من لم یرو عنهم (ع) من رجاله ؛ و قال بعد

ذلك : روى عنه التلعكبرى ، و كان سماعه منه سنة أربعين و ثلثمائة بمصر ، و له منه اجازة

(۰) توضیحاً : در «مجد» و «عمد» الجمال باجیم است ، و در «كشا كشص» الجمال باحاء مهمله .

(انتهی) . و قد کناه الشيخ (ره) بأبي القاسم في ترجمة ابن أبي عمير أيضاً . و قال السيد نعمة الله : انه روى عنه ابن بابويه و وصفه شيخ الطائفة في مواضع كثيرة بالشریف الصالح . قلت : من جملة المواضع ترجمة ابن أبي عمير . و فی قول الشيخ (ره) فی عبارته المزبورة : وله منه اجازة ؛ دلالة علی أنه من مشایخ الاجازة ، و قد وقع التصريح بكونه من مشایخ الاجازة فی ترجمة غیر واحد من الرواة ؛ و فی ذلك دلالة علی وثاقته ، فینبغي عد حديثه من الحسن كالصحيح . التميز : يعرف الرجل برواية التلعكبری و جعفر بن محمد بن قولويه و حریر بن عبد الله بن قولويه (۰) عنه . تذييل : قد عنون في « رجال ابن داود » الرجل بجعفر بن ابرهیم بن عبد الله بن ابن موسی الكاظم علیه السلام ؛ وأظن أنه سهو من الناسخ (۰۰) وأنه أسقط الناسخ اسمین كما يشهد بذلك أنه ليس من دأبه ذكر جعفر بن ابرهیم فی هذا الموضع ، لأجل الترتیب . وأيضاً : ابداله عبیدالله بعبدالله اشتباه ؛ لأن العلویین الذين قطنوا مصر وملكوها (۰۰۰) هم : بنو عبیدالله ابن موسی بن جعفر ، دون عبدالله : « تنقيح المقال ۱ : ۲۴۱ » .

چنانکه دیده میشود این نام و نسب شریف صالح أبو القاسم جعفر که « تنقيح المقال » و چند کتاب دیگر (۰۰۰۰) از « کتاب الرجال » شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰) نقل کرده اند عیناً نام و نسب أبو القاسم جعفر جمال است که توضیحاتی در باره او فوقاً از « عمد » و « کشا کشص »

(۰) این سهویست بزرگ زیرا علاوه بر اینکه چنین نامی (حریر بن عبدالله بن قولويه) در کتب رجال دیده نمیشود ، شریف موسوی ، خود چنانکه بعداً اشاره خواهد شد بچند واسطه از حریر بن عبدالله سجستانی روایت میکند .

(۰۰) مع الأسف این اشتباه در تمام نسخ « رجال ابن داود » که بنظر نگارنده رسیده واقع شده و عبارت نسخه مورخ (۹۷۷) که سید جلیل علی ابن الصائغ با کمال دقت از روی نسخه استادش شهید ثانی (قد هما) تصحیح و تحشیه نموده ، نیز بهمین کیفیت مفلوط است .

(۰۰۰) چنین کلامی از مثل علامه مامقانی در نهایت غرابت است ، زیرا علویانی که در مصر خلافت و سلطنت کردند و نامهای : عبیدیان - فاطمیان - اسمعیلیان ؛ شناخته میشوند خود را از أعقاب اسمعیل فرزند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میدانند ، و اولین خلیفه آنان بنام عبیدالله است . شرح حال این گروه و چگونگی روی کار آمدن و حراز مقام خلافت و سلطنتشان در « عن : ۲۲۴ پیوسته » و جاهای دیگر یاد شده است .

(۰۰۰۰) مثل « منهج المقال : ۸۴ » و « نش ۱۷ : ۱۰۸ » .

نقل کردیم ، لکن در این توضیحات او را نقیب مکه معرفی نموده اند و شیخ طوسی او را مصری دانسته است (۰) .

مع الأسف در آثار سهو کاتبان رجال شیخ طوسی و سایر کتب رجال ، نسب این شریف بصورت‌های دیگری در آمده و در چند کتاب (۰۰) چنین دیده میشود : جعفر بن محمد بن ابرهیم ابن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر (ع) . لکن علاوه بر آنکه این اشتباه از قلم ناسخان سر زده ؛ در کتب أنساب فرزندی بنام جعفر برای محمد بن ابرهیم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر ذکر نکرده اند (۰۰۰) .

تنها کتابی که از آثار راویان از شریف مذکور در دست میباشد « کامل الزیارة » تألیف ابن قولویه قمی است که در پیش ازده موضع این کتاب ، بدون واسطه از او روایت میکند . مع- الأسف نسخ آنهم مغلوط و نام و نسب شریف را در مواضع مختلفه باین صورتها ضبط کرده است :

۱- حدثني جعفر بن محمد بن ابرهیم بن عبیدالله بن موسی بن جعفر ، عن عبدالله بن أحمد

(۰) اینکه شیخ طوسی أبو القاسم جعفر را مصری نوشته شاید مستند باینست که هرون بن موسی تلکبری (متوفی ۳۸۵) در مصر بسال (۳۴۰) از شریف مذکور سماع حدیث نموده و مدتی هم در مصر زیسته است . أما نجاشی (۳۷۲ - ۴۵۰) در « کتاب الرجال : ۱۱۵ » ذیل احوال داود بن سرحان ، گوید : أخبرنا القاضي أبو الحسين محمد بن عثمان . قال : حدثنا أبو القاسم جعفر بن محمد ، الشریف الصالح . قال : حدثنا عبیدالله بن أحمد بن نهيك ؛ معلمی بمكة ... و از این عبارت بخوبی مستفاد میشود که شریف مدتها در مکه میزیسته و ابن نهيك مؤدب و معلم و سپس شیخ روایت و حدیث او بوده است . نجاشی باز در ترجمه عبیدالله بن أحمد بن نهيك از قول شیخ سابق الذکرش چنین آورده که أبو القاسم جعفر بن محمد بن ابرهیم موسوی گفت : عبیدالله بن أحمد بن نهيك در کوفه میزیست و سپس بمكة آمد : « کتاب الرجال : ۱۶۰ » .

(۰۰) مثل : « تلخیص الأقوال فی معرفة الرجال » معروف بر رجال و سبط میرزا محمد ، و « منتهی المقال فی احوال الرجال : ۷۸ » معروف بر رجال أبو علی ، و « ملخص المقال فی تحقیق احوال الرجال : ۱۴۲ ط تبریز » تألیف میرزا ابراهیم خویی (۱۲۴۷ - ۱۳۲۵) ، و « اتقان- المقال فی احوال الرجال : ۱۷۲ ط نجف » تألیف شیخ محمد طه نجف (۱۲۴۱ - ۱۳۲۳) .

(۰۰۰) تنها در « بلج » نام جعفر را به محمد بن ابرهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی (ع) متصل کرده ، اما یقین مأخذش همین گونه کتب رجال است که صورت نسب را باین شکل نادرست ضبط کرده اند .

- ابن نهيك : (ص ۱۵۸) .
- ۲- حدثني أبو القاسم جعفر بن محمد بن ابرهيم بن عبد الله الموسوي العلوي ، عن عبد الله ابن نهيك : (ص ۱۶۷) .
- ۳- حدثني جعفر بن محمد بن ابرهيم الموسوي ، عن عبید الله بن نهيك : (ص ۱۷۴) .
- ۴- حدثني جعفر بن محمد بن عبد الله بن موسی ، عن عبید الله بن نهيك : (ص ۱۸۲) .
- ۵- حدثني جعفر بن محمد بن ابرهيم بن عبید الله الموسوي ، عن عبد الله بن نهيك : (ص ۱۸۷) .
- ۶- حدثني جعفر بن محمد بن ابرهيم بن عبید الله بن موسی الكاظم بن جعفر الصادق عليهما السلام ، عن عبد الله بن نهيك : (ص ۱۸۸) .

- ۷- حدثني جعفر بن محمد بن ابرهيم ، عن عبد الله بن نهيك : (ص ۱۹۰) .
- ۸- حدثني جعفر بن محمد بن ابرهيم الموسوي ، عن عبید الله بن نهيك : (ص ۲۴۷) .
- ۹- حدثني جعفر بن محمد بن ابرهيم الموسوي ، عن عبید الله بن نهيك : (ص ۲۵۱) .
- ۱۰- حدثني جعفر بن محمد بن ابرهيم الموسوي ، عن عبد الله بن نهيك : (ص ۲۸۲) .
- ۱۱- حدثني جعفر بن محمد بن ابرهيم بن عبد الله الموسوي ، عن عبید الله بن نهيك : (ص ۲۹۳) .
- ۱۲- حدثني جعفر بن محمد بن عبد الله الموسوي ، عن عبد الله بن نهيك : (ص ۲۹۴) .
- اینها مواضعی است که در نسخه «کامل الزیارة - ط نجف» از شریف موسوی یاد شده و باید دانست که در کتب متأخره مثل «بحار الأنوار - کتاب المزار» و «مستدرک الوسائل - کتاب المزار» که احادیث «کامل الزیارة» را نقل کرده اند صورتهای مختلف فوق را گاه بهمین صورتهای مغلوط دیگر ضبط کرده اند ، چنانکه در خاتمه «مستدرک الوسائل ۳: ۵۲۳» نیز بهنگام تعداد مشایخ ابن قولویه ؛ شریف مذکور را دوازدهمین آنها نوشته و عبارتش اینست : أبو القاسم جعفر بن محمد بن ابرهيم بن عبد الله بن موسی بن جعفر الموسوي العلوي ، والظاهر أنه المصري الذي أجاز عنه التلعكبري وسمع منه بمصر سنة ۳۴۰هـ .

مواضعی که در کتب رجال از شریف أبو القاسم جعفر یاد شده است :

- ۱- در ترجمه حذیفة بن منصور خزاعی : أخبرنا القاضي أبو الحسين محمد بن عثمان . قال : حدثنا أبو القاسم جعفر بن محمد ، الشريف الصالح ؛ قال : حدثنا عبید الله بن أحمد بن نهيك : « رجال نجاشي : ۱۰۷ » .
- ۲- در ترجمه حریر بن عبد الله سجستانی : له كتاب الصلوة ، كبير ؛ و آخر أطف منه ،

وله كتاب النوادر . فأما الكبير فقرأناه على القاضي أبو الحسين محمد بن عثمان . قال : قرأته على أبي القاسم جعفر بن محمد بن عبيدالله الموسوي . قال : قرأت على مؤدبي أبي العباس عبيدالله بن أحمد بن نهيك : « رجال نجاشي : ۱۰۵ » . * أخبرنا بجميع كتبه ورواياته الشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان المفيد ، رحمه الله تعالى ؛ عن جعفر بن محمد بن قولويه ، عن أبي القسم جعفر بن محمد العلوي الموسوي ، عن ابن نهيك « فهرسة شيخ طوسي : ۶۳ » .

۳- در ترجمه داود بن سرحان : أخبرنا القاضي أبو الحسين محمد بن عثمان . قال : حدثنا أبو القاسم جعفر بن محمد ، الشريف الصالح ؛ قال حدثنا عبيدالله بن أحمد بن نهيك ، معلمی بمكة : « رجال نجاشي : ۱۱۵ » .

۴- در ترجمه عبيدالله بن أحمد بن نهيك نخعی : أخبرنا القاضي أبو الحسين محمد بن عثمان ابن الحسن . قال : اشتملت اجازة أبي القاسم جعفر بن محمد بن ابراهيم الموسوي و أرواها على ساير ما رواه عبيدالله بن أحمد بن نهيك . وقال : كان بالكوفة وخرج الى مكة : « رجال نجاشي : ۱۶۱ » . ۵- در ترجمه محمد بن أبي عمير بغدادی : فأما نوادره فهي كثيرة ، لأن الرواة لها كثيرة ؛ فهي تختلف باختلافهم . فأما التي رواه عنه عبيدالله بن أحمد بن نهيك فاني سمعتها من القاضي أبي الحسين محمد بن عثمان بن الحسن ، يقرأ عليه : حدثكم الشريف الصالح أبو القاسم جعفر بن محمد بن ابراهيم ، قراءة عليه . قال : حدثنا معلمنا عبيدالله بن أحمد بن نهيك : « رجال نجاشي : ۲۳۰ » . * و أخبرنا بها أيضاً جماعة عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه ، عن أبي القاسم جعفر بن محمد الموسوي ، عن ابن نهيك ، عنه : « فهرسة شيخ طوسي : ۱۴۳ » .

۶- در ترجمه محمد بن يوسف صنعاني : أخبرنا محمد بن عثمان المعدل . قال : حدثنا الشريف الصالح أبو القاسم جعفر بن محمد . قال : حدثنا عبيدالله بن أحمد بن نهيك : « رجال نجاشي : ۲۵۳ » .

چنانکه در ابتدای این توضیح گذشت ؛ هرون بن موسی تلعکبری نیز از شریف أبو القاسم جعفر موسوی روایت میکند ، اما کتب رجال در ترجمه تلعکبری متعرض این مطلب نشده و تنها در ترجمه خود شریف ذکر کرده اند .

این نیز ناگفته نماند : در کتب رجال بعد از ترجمه ابن شریف ، بنقل از « کتاب الرجال » شیخ طوسی ؛ شریف موسوی دیگری را عنوان و ترجمه کرده اند که در اسم و اسم پدر و جد و نسبت هر دو شراکت دارند و او : جعفر بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن موسی بن جعفر (ع)

است که شیخ طوسی گوید تلعلکبری بسال (۳۶۰) از او سماع حدیث نموده است . برای اطلاع بیشتر بتوضیح (۲۲۱) رجوع شود .

(۱۴۷) نام وعقب این یحیی فقط در « کشص » مذکور است .

(۱۴۸) أحمد الصوفی بالمخاء بایض و مقامه بها : « کشص » . * « کشص » ذیل نام فرزندش أحمد بن أحمد نوشته است : مصر بشاطی، النيل .

(۱۴۹) و منهم : أبوالحسن موسی بن جعفر الجمال ، و يعرف بابن الأعرابی ؛ و يقال له : صاحب الطوق . غلب علی نواحی آذربایجان . وله عقب كانوا بشماخی من بلاد شیروان : « عمد کشص » . * قال لی شیخی أبوالحسن محمد بن محمد العلوی الحسینی النسابة شیخ الشرف : كان أبوالحسن الأعرج بآذربایجان الفاضل المعروف بصاحب الطوق ؛ و اسمه : موسی بن جعفر بن ... الخ . أولد ثلاثة أولاد ذكوراً و بنتاً ؛ أهم حسنية . فأما البنت فاسمها : فاطمة . و الذکور : محمد و علی و عبدالله . هم بناحية السدة ، ببلدة يقال لها : شروان ؛ يعرف بالشماخية : « مجد » .

(۱۴۰) عبدالله بن أبي الحسن موسی ؛ چنانکه در توضیح (۱۲۹) دیده شد نامش در « مجد » آمده است . لکن ملقب بودن او بشهاب الدین و این رشته از أعقابش تا آخر فقط در « ملتا » بنظر رسید که عیناً نقل کردیم .

(۱۴۱) توضیح (۱۳۰) دیده شود .

(۱۴۲) و لعبیدالله بن الجمال عدد من الأولاد . و کذا لأبي الفاتک المکی : « عمد » .

(۱۴۳) و منهم : صديقنا الشریف أبو جعفر محمد و أخوه مشرف ؛ قاضی بیت المقدس و غیرها ؛ ابننا جعفر بن مسلم بن عبیدالله المصری ابن جعفر الجمال ابن محمد بن ابرهیم الیمامی : « مجد » . * عقب مشرف از « کشص » نقل شده است .

(۱۴۴) توضیح (۱۳۳) دیده شود .

(۱۴۵) الشریف أبو الطیب الوراق و يعرف بابن أخی الطیب : كان بمصر . و هو

الذی (۰) مابین الرملة بعراق . توفي سنة ۵۳۲ : « کشص » .

(۱۴۶) وقد وقع رجل منهم الی الأندلس و أولد بالمغرب ؛ هو : أبو محمد الحسن

ابن اسمعیل بن محمد ، يدعى مسلماً ؛ ابن عبیدالله بن جعفر بن محمد بن ابرهیم بن

(۰) عبارات لایقرء ، و ظاهراً از حواشی سید مرتضی زبیدی است .

محمد بن موسی الکاظم (ع) (۰) كذلك بلغنی . و رأیت أناس (۰۰) من ولد القاضي بمصر :
« مجد » . ✽ أبو محمد الحسن ، وقع بالأندلس و ولد بها : « كشص » .

(۱۳۷) و منهم : صديقي الشريف الفاضل أبو جعفر محمد بن موسی بن محمد بن جعفر
الجمال . له عقب . و جماعة هؤلاء بمصر ، و هم جماعة كثيرة : « مجد » . ✽ يلقب بحميمات و بذی
سلم . و يقال له : صاحب الكنية الورقا . وله ابنان و عشرة اخوة . لهم عقب أكثرهم بالحجاز .
كذا قاله العمري : « كشاكشص » .

(۱۳۸) يلقب بحميمات . له عقب ؛ أكثرهم بالحجاز . كذا قال الشيخ العمري : « عمد » .

(۱۳۹) لحق بعض الدولة بشيراز و أعقب بها : « عمد » « كشا » .

(۱۴۰) و من ولده (یعنی ولد جعفر الجمال) : أبو علي اسمعيل . وله : أبو جعفر ابراهيم .

وقيل : محمد ؛ الخطيب و القاضي بمكة . كان جليلاً كريماً . وله ولد بخراسان و عقب بمصر :

« عمد » . ✽ قال شيخنا : و منهم : قاضي مكة المعروف بابن بنت الجلاب . و هو : أبو جعفر

ابن (۰۰۰) ابراهيم بن اسمعيل بن جعفر بن (۰۰۰۰) المعروف بحمء الدار . أولد عدة أولاد ،

و قد مضى منهم الى ما وراء النهر : ولده أحمد . و لأحمد ولدان ؛ هما : الحسن و الحسين :

« مجد » . ✽ حدث بمصر عن أبي سعيد بن الأعرابي و سالم بن الفضل و لاجري (۰۰۰۰۰) عنه

أبو علي الأهوازي و رشا بن لطيف و علي بن ابراهيم ابنا الحنائي ، و كان قاضي الحرمين . توفي

في رمضان سنة ۳۵۹ هـ . وقيل : اسمه محمد الخطيب القاضي بمكة . كان جليلاً كريماً ، وله

ولد بخراسان ، و له عقب بمصر : « كشص » . ✽ ظاهراً از حواشی سيد مرتضی زيیدی است و

أولادش را هم چنانکه دیده میشود نامبرده است .

(۱۴۱) بمصر : « كشص » .

(۱۴۲) بما وراء النهر : « كشص » .

(۱۴۳) كان يكنى أبا القاسم ؛ و يلقب بأبي أسيدة ؛ و يعرف بابن أم كلثوم ؛ و هي عمته

(۰) چنین است در نسخه ، و صحیح اینست : محمد بن عبیدالله بن موسی الکاظم (ع) .

(۰۰) چنین است در نسخه .

(۰۰۰) در نسخه چنین بود و ظاهراً کلمه ابن زائد است .

(۰۰۰۰) چنین است در نسخه .

(۰۰۰۰۰) چنین است در نسخه .

بنت الکاظم (ع). ثبت به (۰) و ربه و اولد و انتشر عقبه : « مجد ». * أبو القاسم الغرة . یلقب أبا أسيدة ، بالمراغة ، يعرف بابن أم كلثوم ؛ وهي عمته بنت الکاظم . اشتهر بها لأنها ربه . و عقبه منتشر . و عقبه لاحق من رجل واحد : « کشا » نظیر « کشص » و نظیر « عمد » . * اضافه « عمد » : فأعقب من رجل واحد ، وهو : أبو الحسين (۰۰) محمد : « عمد » .

(۱۴۴) نسب سید ابوطالب زنجانی را « کشاکشص » بنحویکه در توضیح (۱۴۶) دیده میشود ثبت کرده و توضیحات مسطور در ذیل نامش را نیز نگاشته است . لکن رشته نسب او و وصف کتاب أنسابش در « یعه ۴ : ۴۷۲ » چنین آمده است : (الأنساب : للسید النسابة نقيب الحضرة أبي طالب الزنجاني ابن الحسين بن زيد بن محمد بن الحسين بن محمد بن الحسن بن علي بن أحمد بن جعفر بن عبیدالله بن موسی الکاظم (ع) ينقل عنه السید أحمد بن محمد بن المهني العبدلی معاصر العلامة الحلی فی کتابه فی النسب ، الآتی بعنوان « الأنساب المشجرة » و « مشجرة النسب » و « تذكرة النسب » ، وقد عين فی أوله رموزاً لمصادر الكتاب اختصاراً ؛ ومنها : (حاک) جعله رمزاً لهذا الكتاب . * ظاهراً زنجیره نسب در « یعه » بغلط چاپ شده است .

(۱۴۵) این رشته فقط در « کشص » آمده است .

(۱۴۶) فمن ولده (یعنی أبا عبدالله جعفر بن أبي الطيب أحمد) : الشريف أبو الحسن عبد الوهاب (: مجد . کشص . عبدالله : عمد . کشا) المعروف بابن دنیا . خلف نقابة الطالبين بالبصرة ؛ ابن جعفر بن أحمد بن محمد بن جعفر بن عبیدالله بن الکاظم . مات عن بنات ؛ لاغير : « مجد » . *

در « مجد » فقط همین يك رشته از اولاد جعفر بن عبیدالله بن موسی بن جعفر علیهما السلام را ذکر کرده ، و برای این أبو الحسن عبد الوهاب برادری نام نبرده است . لکن اولاً ؛ « عمد » و « کشاکشص » أحمد بن محمد بن جعفر بن عبیدالله را أبو الطيب أحمد المعروف بابن دنیا معرفی کرده اند . و ثانیاً ؛ « کشص » فروع أبو الطيب أحمد مذکور را

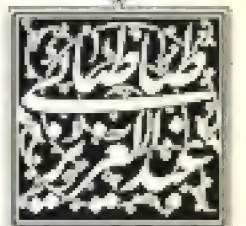
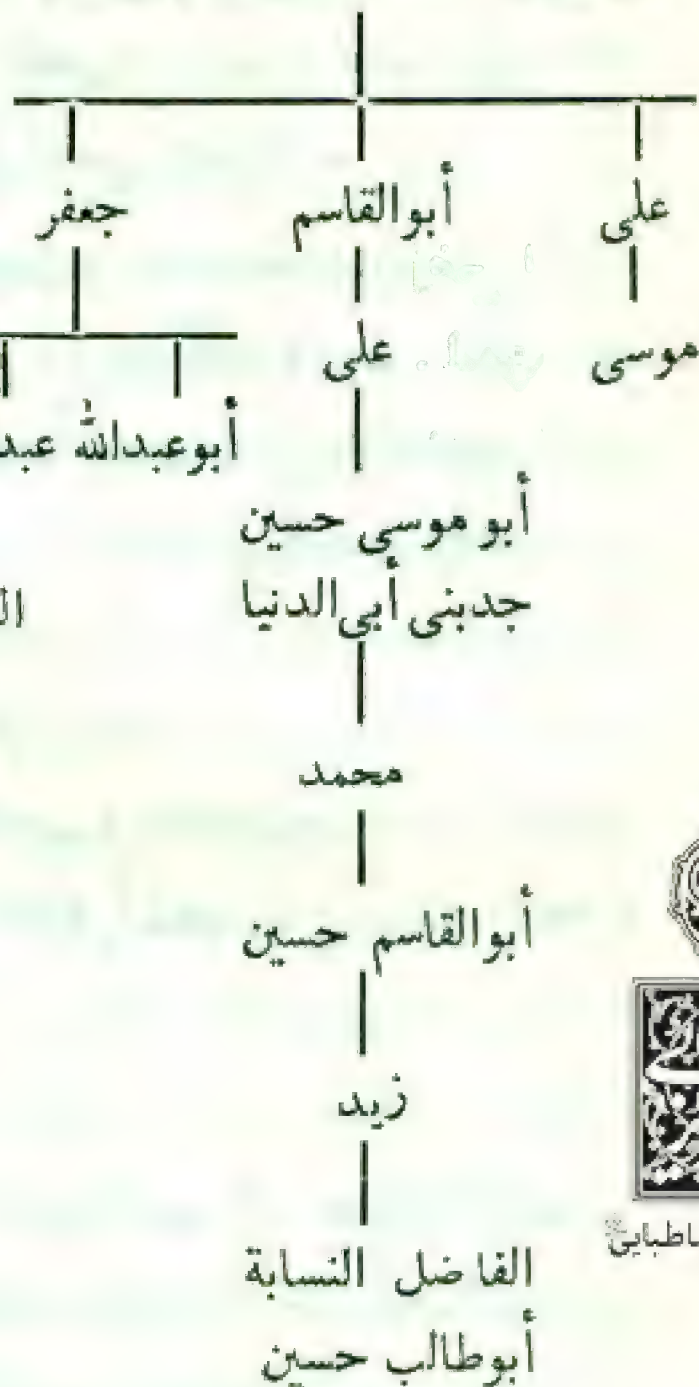
(۰) چنین است در نسخه . شاید چون « عمد » و « کشا » این کلمه را بصورت صحیحی

نیافته اند ، لذا هنگام نقل عبارت « مجد » آنرا اسقاط کرده اند .

(۰۰) در « عن . عم . کشا . کشص » أبو الحسن است .

چنين نمايانده است :

أبو الطيب أحمد المعروف بابن دنيا



بنیاد محقق طباطبائی

و « كشاة این چنین :

أبو الطيب أحمد المعروف بابن دنيا



له كتاب مختصر في النسب .

ذكر فيه أن لجعفر بن عبيد الله عقباً بزنجان .

وهو صاحب الكتاب المعروف بالمعارف في الأصول .

و « عمد » باین تفصیل : فأعقب (یعنی جعفر بن عبيد الله بن موسى بن جعفر (ع) من

رجل واحد ؛ وهو : أبو الحسين (أبو الحسن : عل . عم) محمد . ومنه في أبي الطيب أحمد .

ومنه في علي وأبي عبيد الله بن جعفر (وأبي عبد الله جعفر : عل . عم) أولاد أبي الحسين أحمد

المعروف بابن دنيا بن محمد بن جعفر بن عبيد الله بن الكاظم . منهم : الشريف أبو الحسن

عبد الله المعروف بابن دنيا . خلف نقابة الطالبين الخ . ومنهم : أبو الدنيا ؛ وهو : أبو القاسم

الحسين بن علي بن أبي الطيب أحمد بن محمد بن جعفر بن عبيد الله بن الكاظم (ع) . له عقب

يعرفون بنی أبي الدنيا ، وأكثر بالحجاز : «عمد» .
و ثالثاً علامة جلیل سید محمد صادق طباطبائی آل بحر العلوم ، حفظه الله ، که مباشر
و مصحح طبع «عن» بوده ؛ در ذیل این عبارت : و منه فی علی و أبي عبیدالله بن جعفر ؛
بعد از کلمه علی ، چنین تعلیق کرده است : وفي العبارة اضطراب ولعل فيها سقطاً فليراجع .
اگرچه ممکن است با نظر بمشجر «کشف» رفع اشکال از عبارت «عمد» نمود لکن
بہتر آنست کہ «عمدة الطالب تیموری» و اصول صحیحہ نسب مراجعہ شود ، والله العالم .
(۱۴۷) این رشته فقط در «کشف» آمده است .

(۱۴۸) علی بن أبي الطيب أحمد را در «کشف» أبو القاسم مکنی کرده ، و فرزندش
حسین را : أبو موسی ، و حسین بن محمد بن حسین بن علی را : أبو القاسم .

(۱۴۹) توضیح (۱۴۶) دیده شود .

(۱۵۰) توضیح (۱۴۸) دیده شود .

(۱۵۱) توضیح (۱۴۴) دیده شود .

(۱۵۲) ويقال : هو : موسی بن القاسم بن موسی بن عبیدالله بن طباطبا . له عقب : «کشف» .

(۱۵۳) يلقب (یعنی علی بن محمد) بالسخط بواسط . و أخوه : جعفر بن محمد کان

بسوراء : «عمد» .

(۱۵۴) توضیح (۱۵۳) دیده شود .

(۱۵۵) صاحب «جنة النعيم في أحوال سيدنا عبد العظيم (ع)» چند ورقی از «منتقلة -

الطالية» در کتاب خود نقل کرده و در آنها أغلاطی نیز دیده میشود کہ شاید در اصل نسخه بوده

یا هنگام نقل رخ داده است . از منقولاتش این عبارتست : عن أبي جعفر الحسيني النسابة

بالري علی بن القاسم بن موسی بن عبد الله بن موسی بن جعفر الصادق (ع) . عقبه :

أبو جعفر محمد . أعقب : موسی . أعقب ويدعی رجل أنه : أحمد بن علی ، کذاب : «ص ۵۰۰» ❖

نظر بمطالب مذکور در توضیح (۱۵۷) این عبد الله بن موسی بن جعفر الصادق (ع) نیز باید

عبیدالله باشد ، اگرچه احتمال صحت هم داده میشود ، والله العالم . ❖

استدراك

لله الحمد ، پس از گذشتن مدتی از نگارش شرح فوق ، در تاریخ ۲۱ ع ۱۳۷۵ ، نسخه

از «قل - المنتقلة» مورخ نهصد و چهل و اندی ، در کتابخانه مجلس شورای ملی طهران زیارت

شد و در عبارت بالا همچنانکه حدس زده ایم عبیدالله صحیح است نه عبد الله ، و عین شرح مرقوم در فوق را مجدداً مکماً از نسخه موصوفه نقل میکنیم : ذکر من ورد الی من ولد الحسین بن علی . ثم من أولاد محمد الباقر . منهم من ولد موسی الکاظم بالری عن أبی جعفر الحسینی النسابة بالری . عن علی أبوالقاسم بن موسی بن القاسم بن عبیدالله بن موسی بن جعفر الصادق . عقبه : أبوجعفر محمد ؛ أعقب . وموسی ؛ أعقب : « قل » .

(۱۵۶) أحمد بالری : « کشص » .

(۱۵۷) أبوالفتح مجد الدولة ، النقیب من جهة السلطان مسعود بن محمود . درج . وهذا هو خال المرتضی النقیب بالری وأحمد بن علی . له أعقاب بالری بوهر وجرده : « کشا » . چون در نسب این شخص (أبوالفتح مجدالدوله) اختلافاتی در کتب مشاهده میشود که آیا عبیدالله بن موسی بن جعفر (ع) می پیوندد یا بعیدالله ؛ و منشأ اختلاف هم دسترسی نداشتن بکتاب نسب و نسخ مصحح بوده ؛ لذا لازمست (با وجود فقدان مأخذ مورد اعتماد) تحقیقی در این باره بنماییم :

و أما موسی بن القاسم بن عبیدالله بن الکاظم (ع) ؛ فمن ولده و منهم : القاسم بن موسی المذکور . ولد علیاً . وله ولدان معقبان ؛ و هما : أبوجعفر وموسی : « عمد » . * برای علی بن قاسم « کشا » نام سه پسر رسم کرده : أبوجعفر و محمد و موسی ؛ لکن بگمانم أبوجعفر کنیه محمد باشد ، چنانکه از عبارت « قل » هم مستفاد میشود (بنا بر آنچه استظهار شد که عبدالله در « قل » بایستی عبیدالله باشد) . « عمد » متعرض اولاد أبوجعفر و موسی نشده است . * « من ۴ : ۱۵۹ » نسب سید أبوالفتح مجد الدولة مذکور را بعیدالله بن موسی ابن جعفر (ع) رسانیده ، باینطریق که گوید : و چنانکه از بعضی کتب أنساب نقل شده جماعتی از اولادهای او (یعنی عبدالله بن موسی بن جعفر «ع») در ری بودند ؛ که از جمله : مجد - الدولة والدین ، ذوالطرفین ، أبوالفتح ، محمد بن حسین بن محمد بن علی بن قاسم بن عبدالله بن الامام موسی الکاظم (ع) ، که خواهرش سستی سکینه بنت حسین بن محمد مادر سید أجل مرتضی ، ذوالفخرین ، أبوالحسن ، المطهر بن أبی القاسم علی بن أبی الفضل محمد است : « من » . * در « مختار البلاد : ۱۵۸ » راجع بسکینه نامبرده گوید : در قاسم آباد ، چهار فرسخی قم ، امامزاده ایست که در لوح زیارت نامه او نوشته شده : سکینه بنت موسی بن جعفر . و بنا بر احتمالی که بعضی داده اند محتمل است سکینه بنت حسین بن محمد بن علی

این قاسم بن عبدالله بن موسی الکاظم (ع) باشد ؛ که مادر سید مطهر بن علی بن سلطان محمد شریف است . * لکن ظاهراً در هر دو کتاب اسم موسی (بین قاسم و عبدالله) ساقط شده است . در « الفهرسه » شیخ منتجب الدین شخصی باین نام و نشان مذکور است که عبارت آن عیناً نقل میشود : السید نجیب الدین أبو محمد الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن بن علی بن قاسم بن موسی بن عبدالله بن موسی بن الکاظم بن الخ ، علیهم سلام الله . صالح ، فقیه ، دین ، مقرب ، قرء علی السید الأجل المرتضی ذی الفخرین المطهر ، رفع الله درجاتهما : « الفهرسه : ۵ » نسب این شخص را بهمین کیفیت - منا - هم نقل کرده و بعبدالله رسانیده است ، جز آنکه بین محمد و قاسم بن موسی ؛ اسم علی از قلمش ساقط شده . لکن در « مجد » و « عمد » و « کشا » و سایر کتب موجوده برای موسی بن عبدالله پسری بنام قاسم ذکر نکرده اند ، و بنظر چنین میرسد که : عبد الله اشتباه و صحیح عبیدالله باشد ؛ والله العالم . چون در کتب موجوده این رشته بعبدالله بن موسی (ع) متصل است (خواه درست یا نادرست) ما هم آنرا در ذیل عبدالله وارد کرده ایم و اینجا بهمین یاد آوری قناعت نمودیم . شاید بعدها نتیجه درستی بدست آید ؛ والله الموفق .

(۱۵۸) أبو الحسن بالری : « کشص » .

(۱۵۹) (۰) قال علی بن محمد الصوفی العلوی : اختلف النسب فی الحسن بن القاسم بن عبیدالله (ع) ، فقال ابن المنذر : درج . کذاک وجدته بخط ابن المنذر ، و لم یرو ذلك عنه أحد . و قال الأشنانی و ابن أبی جعفر شیخنا : الحسن بن القاسم بالمرأغة . و قال أبو عبد الله بن طباطبا النسابة : أولد الحسن بن القاسم بالمرأغة : ابراهیم . فلما کان منذ سنین أحسبها سنة سبع وثلثین واربعمائة قدم من جزيرة عمر (ابن عمر : عمد . کشا) علی ابن الشریف (علی الشریف : عمد) النقیب بالموصل أبی عبدالله (أبی عبیدالله : عل . عم) الملقب بالتقی (بالنقی : عل . عم) عمید الشرف ، و اسمه : محمد بن الحسین (الحسن : عمد . کشا) المحمدی

(۰) متن این توضیح از « مجد » نقل شده ، و چون اختلافاتی در عباراتش با کتابهای دیگر که آنها هم از « مجد » نقل کرده اند موجود بود ، لذا همچنانکه در سراسر کتاب کمال دقت را در تصحیح و تطبیق عبارات نموده ایم ؛ اختلاف نسخ این توضیح را نیز یاد داشت کردیم ، مگر مواضعیکه غلط روشن بود و نقل آن نتیجه جز اتلاف وقت در بر نداشت . نسخه بدلها نیز داخل دو ابرو نهاده شده و مشخص گردیده است .

(المجدي : عل . عم) رجل شاب على أحد خديه خال ، مليح الوجه ، واضح الجبهة ، مكشي الشعر أسوده (در عمد و كشا نیست) ، ربع القامة ، عامي الألفاظ (در عمد و كشا نیست) . فذكر أنه : حمزة بن الحسين بن علي بن الحسن بن القاسم بن عبیدالله بن موسی الكاظم (ع) ؛ و أظهر كتباً بصحة دعواه وشهادة القاضي عبدالرحمن (أبي عبد الرحمن : عمد . كشا) الطالقاني ، قاضي الجزيرة بامضاء الشهادات وثبوتها عنده . فأحضرني في النقيب (النقيب : عمد . الشريف النقيب : كشا) مع مجمع من (بمحضر : عمد . كشا) الأشراف ، كثير (در عمد و كشا نیست) ؛ وسألني عن قصة (قضية : كشا) الرجل . فقلت : هذا أمر شرعي ، حكمي (در عمد و كشا نیست) يتعين (ينبغي : عل . عم) عليك العمل به (بما يتحقق فيه : عن . كشا . بما يتحقق فيه : عل . عم) ، وأكتب أنا ما (بما) تفعله . فقال (لي : عمد . كشا) : بل تكتب حتى أمضيه . فكتبت خطأ متأولاً ؛ إذا سئلت عنه أجبت عن صحته عن سقمه (وسقمه : عمد . كشا) فأما الشرف عميد الشرف (النقيب : كشا) المحمدي (المجدي ؛ عل . عم) . وعدت إلى النقيب فاطلعت على ما في نفسي (بقي : عل . عم . كشا) ؛ وأن أبا المنذر النسابة زعم أن : الحسن بن القاسم درج ؛ و أن : خطي فيه تأول (فيه تأولاً : عم . كشا) . واندراج أمر حمزة بن الحسين على التعليل . ثم اني قدمت الجزيرة (الحاجة لي : عمد) . فجاءني الشريف أبو تراب ، الموسوي (در عل و عم و كشا نیست) الأحول و أخوه في جماعة من العامة ، نظاره (در عمد و كشا نیست) ؛ يكبرون دخول حمزة في النسب ، وقال : أدخل (دخل عمد . كشا) في ولد أبي الأدني ؛ وهذا ما لا أصبر عليه (مما لا يصبر عنه : عمد . ما لا أصبر عنه : كشا) . فأنفذت (إليه : عمد . كشا) ؛ فجاء ، وسئلته عن شهوده . فذكر أنهم يستحون (يحبون : كذا (خل) . يحبون : كشا . يجيئون : عن . يجيبون : عل . عم) . فقامت والجماعة إلى القاضي أبي عبیدالله (أبي عبدالرحمن : خل . عمد . كشا) . فاستحضر شيخين (شخصين عدلين : عن . شيخين عدلين : عل . عم ؛ كشا) عدلها عند القاضي (عند القاضي : عل . عم . عدلها عند القاضي : كشا) . فشهدا بصحة النسب ، وأن أباه الحسين بن علي شهد جماعة بصحة نسبه عند قوم علويين ، فادعوه (نازعوه : عمد . كشا) فثبت (نسبه : عمد) بالشهادة القاطعة ، وأن : هذا حمزة و أخاه وأخته أولاد الحسين (بن علي ولدوا : عمد . كشا) علي فراشه ، و أن : رجلاً يقال له : شريف بن علي أخو الحسين لأبيه . فلما رأيت ذلك أمضيت نسبه وأطلقت خطي بصحته وكاتبته الشريف النقيب ، التقى (التقى : عل . عم) عميد الشرف ، المحمدي (المجدي : عل . عم) ، (فأنبته : عمد . كشا) ، وصح نسبه (من : عل . عم) غير منازع فيه : «مجد» «عمد» «كشا» .

(۱۶۰) توضیح (۱۵۹) دیده شود .

(۱۶۱) و منهم : أبوطالب زید ، نقیب عمان ، ابن الحسین بن محمد بن أحمد بن محمد ابن القاسم بن عبیدالله بن موسی . رأیت (رأیته : عمد . کشا) بعمان عند کونی بها سنة أربع وعشرين و أربعمأة . يعرف بابن الخباز (بابن المختار : کشا) (.) له اخوة وأولاد ، يتظاهر بالتحريم ، و فی داره مغنية مصطفاة ، وكانت آمنة بنت زید (أبي زید : عمد . کشا) الحسین . تزوجها أحمد جد أبيه على قاعدتها أعرفها ، فأولدها : محمد ، ودفع النسب أن يكون لمحمد بن القاسم بن عبیدالله بن موسی الكاظم (ع) ولد اسمه : أحمد . فمن (فمن : عمد) دفع نسبه عند قرائتي عليه : والدي أبو الغنائم والشریف أبو عبد الله بن طباطبا ، ورأيت عليه خط شيخنا (شيخ الشرف العبدلي النسابة : عمد . شيخ الشرف : کشا) فی (كتابه : عمد . کشا) المبسوط : كاذب مبطل . فعلى هذا بطل نسب ابن الخباز (ابن المختار : کشا) نقيب عمان و ولده واخوته : « مجد » « عمد » « کشا » .

(۱۶۲) كان ينزل الري : « كشص » .

(۱۶۳) كان (على) ينزل الري ، وله ولد منتشرون . ادعى اليه رجل اسمه : أحمد ؛ بالعراق ، وقويت دعواه ، حتى كشفه أبو المنذر النسابة الجزاز (الجزار : عمد . کشا) الكوفي ؛ وأبطل نسبه . وكان أحمد هذا أحد رجال الزمان في الختل والحيل (الحيلة : عمد . کشا) والتليس ، فلم يغنه ذلك مع معرفة أبي المنذر وتبصره شيئاً ، وكان مقيماً على الدعوى ، وربما لقي فيها مكروهاً : « مجد » « عمد » « کشا » .

(۱۶۴) توضیح (۱۶۲) دیده شود .

(۱۶۵) و أما موسی فانتشر له عقب ، ثم وجدت عليه أنه منقرض : « مجد » نظير « عمد » . * نام فرزندان این موسی (على) فقط در « كشص » موجود است و در زیر نعامش نگاشته : منقرض .

(۱۶۶) (۱۶۷) (۱۶۸) فأما أحمد والحسن والحسين فلم يعقب أحد منهم : « مجد » .

(۱۶۹) وأما على (یعنی على بن عبیدالله) فهو لأم ولد . ومن ولده انشاء الله : أبو المختار

حمزة الفقيه المقرئ بشيراز ، ابن الربيع بن ... الخ . وهذا المختار ورد وأبوه ورجلان معهما يقال لهما : الحسنان وشبيب (الحسين وشبيب : کشا . الحسين وشيب : عمد) . لا أعلم كانوا أخوی

(.) در « كشص » نیز أبو المختار است .

حمزة أو عميه ، وثبتوا في جريدة شيراز ، و أخذوا من وقف العلويين بها و دفعوا (و قاسموا الطالبين بها و دفعهم كثير من العلويين : عمد . كشاً) ، لأن في المشجرات لم يثبت لمحمد بن علي بن عبيد الله بن الكاظم (ع) سوى ولد درج يسمى (يقال له : عمد . كشاً) : ابراهيم ؛ و بنات ولم يعرف لمحمد ولد يقال له : حمزة . والله أعلم بنسب حمزة : «مجد» «عمد» «كشاً» . *

فعقب عبيد الله بن موسى في ثلاثة : محمد والقاسم و جعفر : «كشاً» .

(۱۷۰) توضیح (۱۶۹) دیده شود .

توضیحات راجع بامامزاده (جعفر) ابن موسی بن جعفر

تلیهما السلام و أعقابش (ص ۲۱ و ۲۲) از شماره ۱۷۱ تا ۲۰۹

(۱۷۱) قال العمري في «المجدي» : ولد جعفر بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق عليه السلام ؛ يقال له الخواري ، وهو لأم ولد : ثمانى نسوة . وهى : حسنة وعباسة وعايشة وفاطمة الكبرى و فاطمة وزينب و أم جعفر . ومن الرجال : ستة لم نذكر لهم ولداً ، وهم : الحسن و الحسين الأكبر و موسى ... : «هامش عن» . * و أما جعفر الملقب بالحوارى ابن موسى الكاظم ، فانه أعقب من رجلين : موسى و الحسن . و يقال لبنيه : الشجريون ؛ لأن أكثرهم بادية حول المدينة يرعون الشجر ؛ و لهم جماعة بالحلة والخابور : «صحاح» . * در «صحاح» و «كشاً» و بعض نسخ خطى «عمد» حواری و حواريين بخاء مهملة است ، و در نسخ متداوله «عمد» بخاء منقوطة . * يقال : ان بالفرع وادياً ، يقال له : خوار . و ربما كان نسبة جعفر الخواری ابن موسى الكاظم (ع) الى هناك . كذا بخط ابن عبد الحميد : «هامش عن» .

(۱۷۲) قيل له ذلك (يعنى الحق) لأنه ألحق بأبيه وهو صحيح الولادة . وهو جد آل المليط بالحلة والحائر : «عمد» «كشاً» .

(۱۷۳) ابن جعفر در مشجر ارسالی آقای امام اهوازی بین موسی و علی یاد شده و در زیر نام پدرش (علی بن جعفر) نوشته اند : أبو الحسن بالكوفة .

(۱۷۴) صاحب فروزا : «كشاً كنص» . * در كتب موجوده نسب ، أعقاب این شخص (محمد بن مسلم) دیده نشد ، لكن آقای امام اهوازی در (ع ۱ - ۱۳۷۵) رشته نسبى را از سادات موسوى كاظمين فرستاده اند كه باین شخص مى پیوندند ، و چنین توضیح داده اند : این شجره را نزد آقای سید مهدی ورد یافتیم و بنظر ایشان درست است . * فروع (محمد بن مسلم) ارسالی آقای امام اهوازی عیناً درج گردیده است .

(۱۷۵) قال عنه ابن شدقم : كان عالماً فاضلاً نساباً ، ثار على المعتضد العباسی فی المدينة وغلب عليها ثم قتل بالیمامة : « مشجر صافی » .

(۱۷۶) و قتل محمد بن الحسن بن جعفر بن موسی بن جعفر ثمانية نفر من الجعفریین وجدهم فی موضع قتلهم ، رضی الله عنهم أجمعین : « مقلا : ۴۴۸ » . قال شیخ الشرف العیدلی : هو الملیط الثائر بالمدينة . وقال أبو الحسن العمری : قتل ثمانية من بنی جعفر الطیار : « عمد » « کشا » . پس از این عبارت ، هردو از کتاب « نشوارالمحاضرة (۰) » دو حکایت که حالات محمد ملیط و چگونگی غارت کردن حجاج ، و سپس توبه او بدست أبو عبدالله بن الداعی ، و امیر الحاج شدنش را شرح میدهد ؛ نقل کرده اند . اما در هردو کتاب شرحی دنباله کلام تنوخی مذکور است ، و آن حکایات را راجع بنوادة ابن محمد ملیط دانسته که در توضیح (۱۷۷) ذکر کرده ایم . * : در « کشاکش » حسن بن جعفر خواری را نوشته : الثائر بالمدينة .

(۱۷۷) وعندی أن الحکایة التي حکاها التنوخی عن هذا أبي جعفر محمد الملیط بن محمد بن محمد الملیط الکبیر . فان الأول کان متقدماً علی زمن ابن الداعی . و کان بالمدينة و ثار بها و قتل جماعة من بنی جعفر أيام الفتنة . و کاتبوا فی عزله عنها . والثانی قبره فی بغداد . قال ابن طباطبا : والملطة لهم عدد وانتشار . وفيهم فرسان ولهم جمرة (در « کشا » چنین است و در « عمد » اینچنین : و منهم فرسان حمزة) ، و منهم بالبصرة طائفة ، لهم قوة وشوكة شديدة ، و أكثر الملطة اليوم بالحجاز . و منهم بالعراق قوم : « عمد » « کشا » .

(۱۷۸) حوار الفزع (کذا) : أعقب اثني عشر رجلاً ما بین مقل و مکثر : « کشا » . * در نسخ مطبوعه « عمد » علی را خواری ، بخاء معجمه نوشته اند ، و در بعض نسخ « عمد » و « کشا » و « منا » : حواری ، بخاء مهمله است . « منا » گوید : و انما قيل له : الحواری ، لشدة بیاضه . و حوار ؛ بالضم والتشديد : الأبيض . و منه : الخبر الحواری .

(۱۷۹) در نسخ « عمد » و « منا » نسب این موسی معروف بعصیم را چنین نوشته اند ، لکن بظن قوی در اینجا اشتباهی رخ داده است ، تفصیل آنکه : در « عمد » گوید : والثانی من ولد الحسن بن جعفر بن الکاظم : علی الخواری . و أعقب من اثني عشر رجلاً ؛ ما بین مقل

(۰) کتاب « جامع التواریخ » موسوم به « نشوارالمحاضرة وأخبار المذاکرة » تألیف قاضی تنوخی أبو علی محسن بن أبی القاسم علی بن محمد متوفای ۳۸۴ . جلد اول آن بتصحیح مرگلیوث D. S. Margoliouth مستشرق انگلیسی در مطبعة هندیه بچاپ رسیده است .

وَمَكْتَر . مِنْهُمْ : مُوسَى الْمَعْرُوفُ بِالْعَصِيمِ ابْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي . لَهُ عَقَبٌ وَذَيْلٌ طَوِيلٌ . مِنْهُمْ : آلُ فَاتَكَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سَالِمِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ صَبْرَةَ بْنِ مُوسَى الْمَذْكُورِ . يُقَالُ لَهُمْ : الْفَوَاتِكُ . مِنْهُمْ : عَلِيٌّ (نَزَار : خ) (١٠) ابْنُ فَاتَكَ . انْقَرَضَ عَقْبُهُ . وَ مِنْهُمْ : عَرَادَةُ وَمَنْصُورُ ابْنَا خَلْفِ بْنِ رَاتِقٍ . كَانَا مِنْ وَجْهِ السَّادَاتِ الْحِجَازِيِّينَ . وَمِنْ بَنِي مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي : سُلْطَانُ ابْنِ (١٠٠) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ صَبْرَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ (١٠٠) الْخَوَارِي . لَهُ : خَلِيفَةٌ ؛ مِنْ أُمِّ وَلَدٍ ، قِيلَ أَنَّهُ لَغَيْرِ رَشْدَةٍ . وَمِنْهُمْ : بَنُو عَزِيزِ بْنِ خَلِيفَةَ . وَبَنُو سُلْطَانِ بْنِ خَلِيفَةَ وَبَنُو فَتِيَّةِ ابْنِ شَهَوَاتِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَلِيفَةَ بِالْحَلَةِ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ . وَمِنْهُمْ : عَبَّاسُ بْنُ مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي ؛ لَهُ ذَيْلٌ وَغَيْرُهُمْ : «عَمَد» . * چنانکه دیده میشود یکجا موسی را پسر علی بن حسین بن علی خوارى نوشته ، و دو سه سطر بعد موسی را پسر علی خوارى . و « منا » هم که ظاهراً در این مورد مأخذش همین « عمد » میباشد ؛ در هر دو موضع با احتمال اینکه علی و حسین در موضع ثانى ساقط شده (گرچه باین احتمال تصریح نکرده) ، موسی را پسر علی بن حسین بن علی خوارى ضبط نموده است ، لکن احتمال زیاد بودن علی و حسین در موضع اول از « عمد » بیشتر است تا احتمال نقصان آندو اسم در موضع ثانى . زیرا ، اولاً ؛ « کشا » صبره (صیره) را پسر موسی بن علی خوارى نوشته و با اینکه برای حسین بن علی خوارى پسری بنام (علی) ذکر کرده ؛ فرزندی برای او ننوشته و فقط همان یکرشته را در ذیل موسی بن علی خوارى ضبط کرده است . و ثانیاً ؛ اگر موضع اول « عمد » صحیح بود ، در چند سطر بعد که میگوید : و مِنْهُمْ : أَبُو الْحُسَيْنِ يَحْيَى بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي ، لَهُ ذَيْلٌ وَبَقِيَّةٌ ؛ دیگر نباید بلافاصله بگوید : وَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي عَقَبٌ مِنْ غَيْرِهِ أَيْضاً ، چون عقب پسر دیگر حسین بن علی خوارى را نیز (بنا بر فرض) گفته بود و دیگر این جمله توضیح ییوده میباشد . و اگر گفته شود : شاید پسر دیگری غیر از علی مقصودش بوده است . گوییم : پس باید بگوید : وَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي عَقَبٌ مِنْ غَيْرِهِمَا . بهر صورت ؛ با اینکه ممکنست هر دو موضع مذکور در « عمد » مستقلاً صحیح بوده و مربوط بیکدیگر نباشد ، معذلك نظر باتحاد چند اسم در أعقاب دو موسی

(١٠) در نسخ أربعة « عمد » نزار را نسخه بدل تلمی نوشته اند ، لکن در « کشا » نزار را پسر علی نوشته است .

(١٠٠) در « عل » و « دم » و نسخه خطی « عمد » سلطان أحمد است .

(١٠٠٠) در « عل » و « دم » و نسخه خطی « عمد » علی الخوارى را علی بن علی الخوارى نوشته اند .

و نظر به «کشا» و غیره که دو رشته نیاورده اند، بظن قوی اتحاد دو موسی و أعقابشان کاملاً موجه و مقبول است و احتمال تعدد بسیار ضعیف و مردود. و نظر بدلیل سابق الذکر هم: این موسی باید پسر علی خواری باشد، همچنانکه «کشا کشش» ضبط نموده، نه پسر علی بن حسین بن علی خواری چنانکه «منا» ضبط کرده است. صرف نظر از اینها؛ سلسله نسب سادات صافی نجفی که در «یعه» و غیره آمده، بموسی بن علی بن حسن بن جعفر خواری متصل میشود، چنانکه آنرا هم نقل کرده ایم. مع الأسف؛ در أسامی أعقاب موسی بین «کشا» و «عمد» و «منا» و «یعه» اختلاف هست و هر يك رشته را که وارد کرده اند أسامی را بنحوی نوشته اند. لکن واضحست که در همه آنها تحریفاتی رخ داده و چون حقیقت آن أسامی و کیفیت اتصال صحیح آنها فعلاً درست روشن نیست همه را بحال خود وارد کردیم. یعنی رشته های مذکور در «یعه» و «کشا» و موضع دوم «عمد» را نقل کردیم، و رشته های مذکور در «منا» و موضع اول «عمد» را هم نقل نمودیم تا اختلافات روشن شود و توضیحات هر يك از کتب را نیز در جای خود وارد نمودیم؛ فتدبر.

(۱۸۰) أعقب ثم انقرض: «منا».

(۱۸۱) ومنهم: سهوان (شهباب: خا) ابن محمد بن خلیفه المذكور. له ذیل منتشر من ابنه محمد بن شهباب. وأولد محمد هذا من رجلین؛ وهما: قتیبة، و له عقب بالحلة؛ يقال (لهم ظ): بنو قتیبة. وفاضل، وله ذیل طویل؛ ومن ذریته: علی بن مصطفی بن الخ؛ انتشر نسله من ثلاثة رجال، وهم: سری، الخ: «منا».

(۱۸۲) و له عقب فی خوزستان، و كان له حصن حصین هدمه بنو المشمشع فی بعض

حروبهم: «منا».

(۱۸۳) هو الذی احتفر نهراً من شط الکرخ، وهو يعرف بالهرموشی الی الآن: «منا».

(۱۸۴) له عقب بن خوزستان: «منا».

(۱۸۵) كان الحسن هذا سیداً غیوراً سخياً جواداً، و كان كاتب العریة و التریة عند

والی لرستان صادم السلطنة حسینقلی خان السردار الأشرف. و بعد وفاته صار كاتباً عند والده

والی لرستان غلام رضا خان أمير جنك. ثم ولاء نقابة مشهد علی الصالح أبی الحسن بن عبید الله

الأعرج. فأستمر بها سنتین. ثم عزله عن النقابة بالسید فتح الله بن (۰) القمی. وطلبه لأجل

ماكان عليه من الكتابة . فامتنع من ذلك ، و ارتحل الى قرية زرباطية . وذلك في سنة ١٢٣٠ . وهو الآن في زرباطية من توابع بدره . و له عدة ولد : « منا » . « غلام رضا خان مذكور ظاهراً برادر (ياخود) رضا قلي خان سردار أشرف مؤلف « أنيس المسافر » مشتمل برتاريخ ولالة فيلي وفتح لرستان و آداب تربيت حيوانات است . اين كتاب بسال ١٣٢٩ در بوشهر چاپ شده .
< يه ٢ : ٤٦٥ > دیده شود .

(١٨٦) له ذيل وبقية . وللعسین بن علی الخواری عقب من غيره أيضاً : « عمد » « کشا » .

(١٨٧) له ذيل : « عمد » « کشا » .

(١٨٨) له ذيل . قال الشيخ العمري : و بقرية من الجفار (الحصار : « کشا ») ، يقال

لها العريش ؛ قوم يدعون نسب الخواريين . وما أعرف صدق دعواهم : « عمد » : « ابن توضيح را » « کشا » زیر اسم حسين بن موسی بن علی خواری نوشته . لكن در « عمد » بعد از اینکه گوید : ومنهم : الحسن بن علی الخواری ؛ اين توضیح را داده ، وأصلاً در جزو اولاد موسی بن علی بن حسن نامی از حسين نبرده است . گویا اشتباه از نسخه « کشا » باشد که حسين نوشته بجای حسن وخطش را هم اشتباهاً بموسی متصل کرده است .

(١٨٩) أعقاب این سالم را تماماً از « کشاکش » نقل کردیم و در ذیل موضع ثانی « عمد »

مذكور نیستند . لكن چنانکه گذشت در موضع اول آن تا عراده و منصور پسران خلف بن راتق نامبرده شده اند . کما اینکه تمام أعقاب محمد پسر دوم علی بن صبرة بن موسی عصیم از « منا » نقل شده اند ، طابق النعل بالنعل .

(١٩٠) در کتب موجوده نسب برای فاتک بن علی بن سالم فرزندی بنام عمر دیده نشد .

لكن این رشته را تا اولاد سید عبدالمقصود خضر « تذ » وارد کرده که عیناً نقل نمودیم و ثبت « تذ » از فاتک بن علی تا جعفر خواری عین ثبت کتب نسب است . کتاب مذكور این توضیح را راجع بسید عبدالمقصود خضر داده است : السید عبدالمقصود خضر وکیل نقابة الأشراف بمديرية الجيزة : « تذ » . السید عبدالمقصود خضر ، صدر له القرار بتعيينه وکیلاً لعموم السادة الأشراف بعموم مديرية الجيزة . بتاريخ ٢٥ ربيع الأول سنة ١٣٥٠ هجرية ٩ أغسطس سنة ١٩٣١ ميلادية وسجل بالسجل العام تحت نمرة ٤١ سجل ونمرة ٨٢ مسلسل . و تحرر من النقابة العامة خطاباً لوزارة الداخلية باعتماده بهذه الصفة الموضحة أعلاه کما کتب الى السيد المذكور خطاباً يعلم بذلك : « تذ » .

(۱۹۱) ابن عبدالله و پدرش محمد را فقط « کشاکش » ذکر کرده و سید زبیدی در زیر نام آنها نوشته است : قد ادعی الی اثبات هذا النسب قوم فیحتاج فی اثباته الی بینة عادلة محمد مرتضی : « کشاکش » .

(۱۹۲) در مشجر ارسالی آقای سید محمد جزائری منقول از « الوجیز » آقای سید محمد امین آل صافی ، سلسله نسب آل سید عبدالعزیز باین شخص میرسد (هاشم بن فاتک الخ) لکن چنین نامی در کتب موجود نسب جزو اولاد فاتک بن علی بنظر نرسید .

(۱۹۳) صورت نسب آل مقرر تماماً و منحصراً از روی مشجر ارسالی علامه اجل آقای سید عبدالرزاق موسوی مقرر که بوسیله آقای سید محمد جزائری ارسال داشته اند ، نگاشته شد .
چند توضیح : ۱- برای علی بن سالم در کتب موجوده نسب فرزندی بجز فاتک دیده نشد .
۲- مشجر ارسالی آقای مقرر ، این توضیح را زیر نام علامه نسابه سید قاسم بن سید حسون نگاشته است : يعرف بالسعیدی ؛ نسبة الی جده الرابع ، كما رأیت ذلك فی توقيعاته علی « نسب الشیخ الفتونی » و « عمدة الطالب » وبعد ذلك عرفت ذریته الذین هم فی النجف بآل المقرر ؛ نسبة الی بعض أرحامهم السید جواد ، كان مقعداً ؛ وهو أول من سكن النجف وقبله كان فی قرية یقال لها : الحسكة من أعمال الديوانية . وله « تعليقات » بخطه علی « حدیقة النسب » للشیخ الفتونی ، وعلی « عمدة الطالب » و كان حياً فی سنة ۱۲۴۲ هـ .

۳- حجة الاسلام آقای سید عبدالرزاق مقرر عالمیست جلیل و نویسنده است مبرز . در زادگاه خود نجف اشرف تحصیل علم و کمال نموده و تقریرات دروس اساتید فقه و اصول خود را برشته تحریر کشیده ، علاوه از آثار قلمی بسیار ممتاز ایشان که بطبع رسیده مانند : ۱- « مقتل الحسین » ۲- « العباس ، قمر بنی هاشم » ۳- « علی الأكبر » ۴- « سکینه » ۵- « زید الشهید » ۶- « المختار » ۷- « مسلم بن عقیل » ، کتب دیگری نیز که یکی از دیگری بهتر و همه در راه اعلاء کلمه حق و ترفیع لواء تشیع است تألیف نموده ، زاد الله فی توفیقه . شرح حال ایشان در « روزنامه ندای حق » شماره ۴۳ مورخ رمضان ۱۳۷۰ چاپ شده است .

(۱۹۴) ظهر بالعلة ، والله أعلم : « کشاکش » .

(۱۹۵) حسین اکبر و هشت برادرش را « مجد » یاد کرده و پنج نفر پسرانش نیز در همان کتاب مذکورند .

(۱۹۶) قال شیخنا أبو الحسن : دخل محمد وعلی ابنا الحسین بن جعفر بن موسی الکاظم (ع)

الى المدينة سنة سبعين ومأتين فنهباها وقتلا جماعة من أهلها : «مجد» در هامش «ع» .
 (۱۹۷) در هیکچیک از کتب موجوده نسب فرزندی بنام اسحق برای جعفر خواری ذکر
 نکرده اند . لکن یک رشته از نسل اسحق بن جعفر بن موسی بن جعفر علیهما السلام در «سج»
 مذکور است که عیناً نقل کردیم و عنوانش چنین است : نسب شریف سادات شمیران ری : عزیز الله
 ابن نور الله بن الخ . چنانکه دیده میشود این رشته را « سج » بمحمد بن موسی بن علی
 خواری ابن اسحق بن جعفر میرساند . احتمال میرود این نسب بموسی بن علی خواری ابن حسن
 ابن جعفر باید متصل شود واسحق تصحیف شده حسن باشد ، والله العالم .

(۱۹۸) له عقب فی المدينة المنورة : « مشجر صافی » .

(۱۹۹) وهو أول من هاجر من المدينة المنورة : « مشجر صافی » .

(۲۰۰) له عقب فی هجر : « مشجر صافی » .

(۲۰۱) ينسب اليه (یعنی علی بن محفوظ) السادة الزوامل بواسطة صالح بن جعفر بن
 علی المذكور ، و هم كثيرون فی الفرات الأوسط و فی الغراف و كثير من جهات العراق :
 « مشجر صافی » .

(۲۰۲) له عقب بالموصل : « مشجر صافی » .

(۲۰۳) ينسب اليه (یعنی موسی بن عبد الله) السادة البخات بواسطة يوسف بن محمد
 ابن علی حفيد موسی المذكور ، وهذه القبيلة كثيرة العدد ومنتشرة فی العمارة و فی پشت کوه
 و خوزستان : « مشجر صافی » .

(۲۰۴) ينتهی اليه (یعنی حسان بن موسی) نسب آل أبوالدين بواسطة دانة بن غزال
 ابن حسان ، و ينسب اليه أيضاً السادة آل موزان بواسطة موزان بن جابر بن حردان بن حسان .
 وهاتان القبيلتان فی لواء العمارة و هم كثيرون : « مشجر صافی » .

(۲۰۵) عالم جلیل راوی از شیخ یوسف بحرینی با اجازه مورخ (۲۰ حج ۱۱۶۷) و شیخ أحمد
 ابن اسمعیل جزائری و غیره . در « یعه ۱ : ۴۶۵ » بعد از آنکه نسب او را ذکر کرده (۰) فرماید :

(۰) سورت نسب سید عبدالعزیز را در « یعه » چنین نقل فرموده است : عبدالعزیز بن أحمد
 ابن عبدالحسین بن حردان ابن حسان بن موسی بن عبدالله بن حسن بن علی بن محفوظ بن ثابت بن
 موسی بن محطم بن منیع بن سالم بن فاتک بن علی بن سالم بن صبرة بن خلف بن موسی بن علی بن حسن
 ابن جعفر بن موسی بن جعفر علیهما السلام . و چنانکه در متن دیده میشود نسب را باینصورت از -

کذا سرد نسبه فی بعض کتبه الموقوفة بخطه . وهو جد السيد صافی و أحفاده الأفاضل الأجلاء المعاصرين . * و در « ماضی النجف وحاضرها : ۱۰۴ » گوید : هو السيد عبد العزيز بن السيد أحمد . كان كاملاً أديباً من أفاضل عصره ، وكان في بدء أمره رجلاً معدماً مملقاً ، و في أخريات أيامه حسنت أحواله حتى صار من أهل الجاه والثروة . قال في « نهج الصواب » : حدثني بعض الثقة من أحفاده أن السيد سافر الى الهند و كانت يومئذ عامرة كثيرة الخيرات و الاعتناء بالعلماء و خصوصاً السادة . فحصل له من هداياهم ما يقرب من ثمانين ألف ربية . فاشترى بأكثرها كتباً من الهند و ترقّت أحواله . وهو جد الأسرة العلوية الشريفة : آل السيد صافی . و خلف في النجف عدة دور واسعة معروفة باسمه . وله ترجمة ضافية في الجزء الثاني من كتابنا هذا . * و نیز مینویسد که آنهمه کتب نفیسه سید عبدالعزیز در اثر جهل اولادش بکلی ازین رفت . * کان من علماء النجف و مشایخ الاجازة فی عصره ، فقد رأيت اجازات مشایخه له فی (۱۱۶۷) بخطوطهم ؛ وهم : الشيخ أحمد الجزائري والشيخ يوسف البحراني والشيخ حسين بن محمد بن عبد النبي البحراني . و رأيت اجازته المبسوطة للشيخ محمد رضا بن عبد المطلب التبريزي فی (۱۱۷۸) علی ظهر کتابه « الشفاء » . و ممن يروى عن السيد عبدالعزیز : الشيخ حسين بن محمد ابن عبد النبي بن سليمان بن حمد البارباري السنبسي البحراني ؛ كما صرح فی اجازته لتلميذه الشيخ حسين بن عبدالله الحوري فی (۱۱۷۹) . و قد كتب الفاضل المعاصر السيد محمد أمين

— خط خود سید عبدالعزیز نقل کرده و آقای سید محمد جزائری هم در نامه مورخ (۲۰ ع - ۱۳۷۵) بهمین نحو از صاحب « یعه » نقل و ارسال داشته اند . لکن آقای سید محمد أمين آل صافی نسب خود را بنحویکه در ص ۲۲ دیده میشود در تاریخ (۲۴ ج ۱ - ۱۳۷۵) بوسیله آقای سید محمد جزائری ارسال داشتند که همانرا عیناً درج کردیم ، و أهل البيت أدري بما فی البيت .

اطلاع جدید : برای تکمیل تحقیق در اطراف نسب سادات صافی و کشف حقیقت حال از نجف اشرف جویا شدیم . آقای سید محمد جزائری طی نامه (۱۲ ج ۲ - ۷۵) مرقوم داشتند که آقای سید محمد - أمين گویند اینکه در « یعه » ادعای رؤیت نسب بر نحو مرقوم بخط سید عبدالعزیز کرده اند ، درست نیست و آنچه دیده اند خط سید عبدالعزیز نبوده و خط دیگری بوده که نسب را بغلط نوشته است . و اما نسبیکه آقای سید محمد أمين فعلاً معتبر میدانند مأخذ آن مشجری بی تاریخ است که شاید در حدود یکصد و پنجاه سال قبل نوشته شده باشد و پس از مراجعه بکتاب نسب مانند « تحفة الأزهار » و غیره ؛ آنرا اصلاح و تصحیح کرده بصورت فعلی در آورده اند .

ابن السید علی بن السید صافی النجفی کتاباً فی ترجمة جده الأدنی السید صافی بن السید جاسم ابن السید محمد بن السید أحمد بن السید عبد العزیز هذا و ذکر سائر أهل بیته . و نسب « الحدائق » الیه السید النسابة المعاصر السید رضا البحرانی الصائغ النجفی فی بعض مشجراته (أقول) : الذی رأیته بخط السید عبدالعزیز مجلد فی مشجر نسبه خاصة مع التعرض لأحوال بعض أجداده المذكورین فی سلسلة نسبه ، ولعل السید رضا سماه بهذا الاسم أو أنه کتاب آخر غیر ما رأیناه : « یعه ۶ : ۴۹۰ » .

(۴۰۶) سید محمد بن صافی موسوی نجفی متوفای حدود (۱۳۳۰) مؤلف « الدر - النضید فی المختار من غرر المرتضی و مجالس المفید و بعض کلمات ابن أبی الحدید » که در آن استطراداً شرح حال جد أعلایش سید عبدالعزیز و أولاد او را ذکر کرده و چنانکه در « یعه ۸ : ۸۲ » فرموده نسخه أصل آنرا نزد برادر زاده اش سید محمد امین (توضیح ۲۰۷) دیده است . (۴۰۷) عالم ادیب ... ولد فی النجف و نشأ بها علی أفاضل أسرته و أعلامها فأخذ المقدمات و حضر علی العلماء فی الفقه و الأصول . وله آثار فی العلم و الأدب ، منها : « الوجیز فی ذکر آل السید عبدالعزیز » و « وحی الامین » وله الروایة عن جماعة منهم المؤلف عفی عنه : « نقبا ۱ : ۴۶۳ » (۴۰۸) من كبار شعراء العرب . آل الصافی : أسرة نجفية علوية شريفة ، خرج منها علماء و أدباء ، منهم المترجم . ولد فی النجف (۱۳۱۴) و بها نشأ و قرأ مقدمات العلوم و اتجه بکله الی الأدب و قرض الشعر فنجح و تفوق علی کثیر من زملائه . طبع له : « تعریب رباعیات الخيام » و أربعة دواوين ، هی : « أشعة ملونة » و « التيار » و « الهواجس » و « الأمواج » . وله « هزل - وجد » . و هو الیوم یقیم فی سوريا . و یأتی ذکر أخویه السید محمد امین مؤلف « وحی الامین » و السید محمد رضا : « نقبا ۱ : ۱۱۰ » . « مجلة أدبی » العرفان « سال ۴۳ شماره ۴ مورخ (ج ۲ - ۱۳۷۵) که در صیدا (لبنان) چاپ میشود از ادیب معروف سید أحمد صراف نقل میکند که گفته است : « ترجمة رباعیات خيام » نظم سید أحمد صافی بعلت تسلط او بر لغت عربی و فارسی در بین جمیع ترجمه های رباعیات خيام نیکوتر و أعلا تر از همه است . و نیز در مجلة نامبرده شرحی راجع بکتاب جدید الطبع صافی « ایمان الصافی » نگاشته که عیناً نقل میکنیم : ان شاعرنا الكبير الأستاذ الصافی لا یحتاج الی تعریف فقد عرفه القراء من درره النفیسة التي ینشرها بین حین و آخر فی العرفان ، و من دواوینہ التي تعد ثروة ضخمة للفکر العربی . و « ایمان - الصافی » هو دیوان صغیر فی الالهیات ، تضمن شعر الصافی فی الله و النبی و القرآن و رمضان .

وكل بيت شعر من الديوان يحوى فكرة فلسفية فى ما وراء الطبيعة والقضاء و القدر و الايمان الدينى . فتأمل فى هذه الحكم من شعره عن الاله :

اذا ادعى عقلك انكاره	فأنكر العقل و دعواه
معظمى كونى من فيضه	مصغرى فهمى اياه
ياخذ مصنوع على صانع	ما أحقر العقل و أغباه
ما نحن الا فكرة لم تزل	ترقى الى ما قدر الله

(۴۰۹) عالم فقيه كان من تلاميذ المجدد الشيرازى و الشيخ محمد حسين الكاظمى و الشيخ محمد طه نجف وغيرهم . توفى (۱۳۱۱) . وله شعر جيد . ذكرته فى « هدية الرازى » : « نقبا ۱ : ۴۳۳ » . نام و نسب اين شخص بنحو مذکور (درص ۲۲) در « نقبا » آمده لكن در مشجر سيد محمد أمين برای سيد عبود فقط دو پسر بنام سيد فاخر و سيد حسن نامبرده است .

توضیحات راجع بامامزاده (محمد) ابن موسی بن جعفر
عليهما السلام و أعقابش (ص ۲۴ تا ۴۸) از شماره ۴۱۰ تا ۴۵۰

(۴۱۰) محمد بن موسی عليه السلام برادر أمانی أحمد ؛ نیز مردی جلیل القدر و صاحب فضل و صلاح بوده و پیوسته با وضو و طهارت و صاوة بوده و شبها مشغول وضو و نماز میگشت و چون از نمازها فارغ میشد ساعتی استراحت میکرد و دیگر باره از خواب برمیخاست و مشغول طهارت و صلاوة میگشت ، باز لختی استراحت میکرد باز برمیخاست و وضو میگرفت و مشغول نماز میگشت و این بود عادت او تاصبح طلوع میکرد چنانچه هاشمیه کنیز رقیه دختر حضرت موسی بن جعفر عليه السلام نقل کرده و گفته که : هیچگاهی من محمد را دیدار نکردم مگر آنکه این آیه را از کتاب خدا یاد میکردم ؛ کافی ا قلیلاً من اللیل ما بهجعون . صاحب « روضات الجنات » در باب أحمدین از « أنوار » سید جزائری نقل کرده که گفته : أحمد ابن موسی (ع) کریم بود و امام موسی عليه السلام او را دوست میداشت ، و محمد بن موسی صالح و ورع بود ، و هر دو مدفونند در شیراز و شیعیان تبرک میجویند بقبرهای ایشان و بسیار زیارت میکنند ایشانرا و من زیارت کرده ام ایشان را بسیار . مؤلف گوید که : محمد بن موسی عليه السلام را بجهت کثرت عبادتش محمد عابد میگفتند ، و عقب او از پسرش سید ابرهیم است که او را ابرهیم مجاب میگفتند و سبب تسمیه او بمجاب ؛ چنانچه سید تاج الدین بن زهره گفته اینست که در حرم حضرت سید الشهداء عليه السلام داخل شد و عرض کرد . السلام عليك یا أبا ! ،

شنیده شد صوتی در جواب او : و عليك السلم یا ولدی ! قبر شریفش در حایر مقدس است :
 « من ۴ : ۱۵۵ » . * محمد بن موسی بن جعفر علیهما السلم : قد مر فی ترجمة ابن ابنه (۰)
 عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر علیهما السلم أن محمداً هذا من رواة أحادیث
 أهل البيت عليهم السلم . وعن « اعلام الوری » أنه كان ورعاً صالحاً . و فی « الوجیزة » أنه
 ممدوح ... : « تنقیح المقال ۴ : ۱۹۴ » . * و ولد محمد بن الكاظم (ع) وهو لأم ولد : سبعة
 أولاد . منهم : أربع بنات ؛ هن : حکیمه و کلثم و بریهة و فاطمة ، و الرجال : جعفر ؛ أولد و
 انقرض . و محمد النسابة ؛ مقل . و ابرهیم الضریر الکوفی ؛ منه عقبه : « مجد » . * و العقب
 من محمد العابد بن موسی الكاظم (ع) فی ابرهیم المجاب وحده : « عمد » . * عقبه من
 ابنه ابرهیم المجاب وحده ، و من اتسب الیه من غیره مبطل لامحالة : « منا » . * کان من
 أهل الفضل و الصلاح ، و عقبه من ابرهیم الضریر وحده : « کشاکش » .

مدفن محمد بن موسی (ع) : مزار این امامزاده اینک در محله بازار مرغ شهر شیراز
 معروف و مشهور میباشد و در کتب متأخرین ، یعنی از زمان آتابکان فارس (چنانکه در ذیل
 احوال أحمد بن موسی « توضیح ۹۵ » هم گفته شد) متعرض شده اند و عبارت صاحب
 « نزهة القلوب » نیز در همان توضیح نقل شد ، اما در کتب نسب مثل : « مجد » « عمد »
 « کشا » « صحا » ذکر از مدفن محمد ننموده اند .

جنید شیرازی در « شد الأزار : ۲۹۲ » که وصفش در (ص ۷۵) گذشت گوید : ۴۰۹-
 السيد محمد بن موسی : يقال انه أخوه (یعنی أخو أحمد بن موسی « ع ») وهو مزار متبرک
 يسكن فيه السادة الأخيار و الصالحاء الأبرار ، يعقد عليه النذور و فيه لرجال الغیب حضور و حبور ،

(۰) سرایای این مطلب اشتباه است . زیرا علاوه بر اینکه چنین شخصی در کتب رجال و
 « تنقیح المقال » ذکر نشده ، اصلاً وجود خارجی نیز نداشته است . مقصود علامه مامقانی اینست
 که در ترجمة عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد دوریستی که از مشایخ امامیه بوده
 چنین نوشته است : روی عن جده محمد بن موسی بن جعفر ، عن جده أبي عبدالله جعفر بن محمد الدوریستی
 عن المفید (ره) : « تنقیح المقال ۴ : ۱۷۴ » . * سپس هنگام نوشتن ترجمة محمد بن موسی
 ابن جعفر (ع) در اثر عجله که در تألیف داشته این امر بر او اشتباه شده و محمد بن موسی بن جعفر
 دوریستی مرقوم را محمد عابد فرزند حضرت کاظم (ع) پنداشته است ؛ و از این قبیل اشتباهات در
 « تنقیح المقال » فراوانست ، فتدبر .

و تاریخه يعلم من تاریخ أخیه من يتبعه و يتبعه ، رحمة الله عليهم . تا فرصت گوید : ... در عهد خلفا بشیراز آمده و در آنجا منزوی شده ، گویند که از حق الکتابه کلام الله مجید بسیاری از بندگان آزاد فرموده . چند سال قبل شبی آن بزرگوار را در خواب دیدم در حالتی که قرآن مجید کتابت مینمود ، فقیر را فرمود : تمثال مرا بکش ؛ و اشاره کرده سپرده که برای تصویر مهیا داشتم . چون بیدار گردیدم چراغ افروخته تا هنوز شبیه مبارکش از نظرم نرفته بود بر آن پرده مذکور طرحی ریختم و تا دو روز با تمام رسانیدم و بر آن بقعه وقفش ساختم . در اینکه آن حضرت را شهید کرده اند یا وفات یافته مختلف نوشته اند . بهر حال بقعه منوره اش مطاف و زیارتگاه و محل فیض است . بسیاری از سادات و اخیار و صلحا و ابرار در جوارش مدفونند :

« آثار عجم : ۴۴۸ » . « و کیف کان ؛ فمرقده فی شیراز معروف بعد أن کان مختفياً الى زمان أتاك بن سعد بن زنگی ، فبنی له قبة فی محلة باغ قتلغ . وقد جدد بنائه مرات عديدة ، منها فی زمان السلطان نادرخان ، و فی سنة ۱۲۹۶ رمله النواب أویس میرزا ابن النواب الأعظم العالم الفاضل الشاهزاده فرهاد میرزا القاجازی : « تحفة العالم ۲ : ۴۱ » . « علامة مامقانی در ذیل ترجمه محمد بن موسی (ع) گوید : « فی التكملة (۰) » : أنه لعله المدفون بنواحی یزد ، وهو مشهور بالكرامات (انتهى) لكن عن المستوفی فی « نزهة القلوب » أنه المدفون كأخیه شاه چراغ بشیراز (انتهى) : « تنقیح المقال ۳ : ۱۹۴ » . « در مقدمه دیوان سرخوش تفرشی : ۱۰ ط بمبی ۱۳۲۴ » گوید : امامزاده های حوالی قم : امامزاده محمد : فرزند حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که در قریه مشهد واقعست . « محمد المعروف بالعابد دفین قمشة بمقربة من اصفهان ، ابن الامام موسی بن جعفر علیهما السلام : « شهد : ۲۶۴ » .

(۲۱۱) عقبه (یعنی ابراهیم مجاب) من أربعة رجال : محمد القسربلوقان و کان بأرجان و علی أبو الحسن الكرمانی بأرجان ثم بالسیرجان . و موسی الأرجانی بالیرهان . و أحمد بالسرجان و عقبه ببغداد و الكوفة ، و لهم أعقاب كثيرة ، منهم ابرهیم المجاب : « كشاً » . « و منه (یعنی ابرهیم مجاب) فی ثلاثة رجال : محمد الحائری و أحمد بقصر ابن هبيرة و علی بالسیرجان من کرمان . و البقية لمحمد الحائری بن ابرهیم المجاب . کذا قال الشيخ تاج الدین : « عمد » . « در کتاب « مدینه الحسین (ع) : ۲۴ » از « جنات ثمانیه » تألیف سید محمد باقر ابن مرتضی نقل کرده است که : بعد از استیلاء منتصر بر خلافت پس از قتل پدرش متوکل

در سال ۲۴۷، چون بنای ملاطفت را با آل علی (ع) گذارد وفدك را بآنان باز گردانید و دستور منع تعقیب از زوار حسین (ع) را صادر نمود، جماعتی از سادات و اشراف بکربلا مهاجرت نمودند که در رأس آنها حضرت ابرهیم مجاب ابن محمد عابد و ذریه محمد افطس و اولاد عیسی بن زید بودند (۰). توضیح (۲۱۰) نیز دیده شود.

مدفن ابرهیم بن محمد بن موسی (ع): در طرف دست چپ آن بزرگوار (یعنی محمد عابد در شیراز) مرقد کوچکی است و در آن لوحی که بر روی آن نقش است: ابرهیم بن محمد ابن موسی. و میگویند فرزند آن حضرت است، و فقیر در بعض از کتب دیده ام که حضرت سید امیر محمد را فرزندی است معروف بابرهیم مجاب و در عتبات عالیات نیز مزاری است معروف بابرهیم مجاب و میگویند آن ولد دیگر حضرت سید میر محمد است، الله أعلم: «آثار عجم: ۴۴۹». ✽ ابرهیم المجاب دفین الحائر المقدس الحسینی: «شهد: ۳۶۴».

(۲۱۳) أبو الحسن الكرمانی بالسیرجان من کرمان: «کشا کشص».

(۲۱۴) النقیب بسیرجان: «کشا کشص». ✽ ذیل اسم أبوطاهر، «کشا» چنین اضافه کرده: وفي هذا البيت كثرة وانتمى اليهم الحنظليون بمرور، ولا يصح نسبهم أصلاً. ✽ در «قل» چند نفر از خاندان این شخص را یاد کرده، مع الأسف در اثر مغلوط بودن نسخه چیزی مفهوم نشد و اعتمادی بر ظاهر عبارات نکردیم.

(۲۱۴) بالسیرجان و عقبه ببغداد و الکوفة و غیرها: «کشا». ✽ بقصر ابن هبيرة: «عمد». ✽ ومنهم: الشريف النقيب الدين بالحائر. كان قبض عليه معتمد الدولة الأمير أبو المنبع قرداش بن المقلد. فرأى في معناه مناماً؛ أظنه عن بعض ساداتنا (ع)، فخلاه و لم يتعرض بعد ذلك على ما بلغني لعلوى الا بخير. و دليل ذلك قد شاهدته في رجلين من العلويين، جنبا كبيراً، فاغتفره، فأحدهما سعى في دولته؛ وهو المعروف ببور الشرف أبي جعفر نقيب الموصل ابن الرقي في شركة النقيب المحمدي بها. فطلبه وزيره أبو الحسن بن مرة. فنهاه عن طلبته و خلا سبيله. ثم عاود فتصل فغلبه، و كانت قصته شهيرة. و الآخر: أبو الحسن العمري المخل. و كان امرء صدق يحفظ القرآن، صادقاً، قاضياً؛ وجده: أبو الحسن العمري النقيب ببغداد. صنع رجلاً شاعراً من شعر آء معتمد الدولة بشمشكة. و كان أصل هذا أنه خاصم رجلاً من أعلام

(۰) دو گروه اخیر از أعقاب حضرت سجادند. شرح سيرة منتصر خليفة عباسی و مشی او با

آل علی (ع) در «مر ۳: ۴۸۴» مذکور است.

الشیعة بالموصل ، فأنشد الشاعر الأمير قصيداً ، من جملته :

أفی کل يوم لا أزال مروعاً
یهز علی رأسی شمشک ومنزل

فأكثر الأمير هذا ، و أمر بتفريق الفاعل . فلما عرف صورة أبي الحسين الى محمد بن العباس كف عنه وأعلم أنه لو فعل شاعره غير علوی لم یقنع بدون دمه . و هو : أبو جعفر أحمد ابن ابرهیم بن محمد بن الکاظم . و كان أبو جعفر النقیب وجیهاً خیراً ومات عن ولد : « مجد » . (.) * توضیح ۲۳۲ دیده شود .

(۴۱۵) نام این حسین و همه فروغش از مشجر ارسالی آقای امام أهوازی منقولست .

توضیح بعد دیده شود .

(۴۱۶) من آل قارون فی البحرین . این رشته را سید حسین براقی در کتاب « بحر -

الأنساب » خطی (موجود در کتابخانه آقای سید علی صدر در کاظمین) وارد کرده است .

(۴۱۷) فمن ولده (یعنی ابرهیم ضریر) : بنو حمزة بالحائر . منهم : علی الدلال الأعمی

ابن یحیی بن أحمد بن ... الخ . کان له ولد ، من جملتهم : أحمد أبو الفضل ، و ربما سمي مطهراً . أنكره أبوه ثم اعترف به وثبت نسبه : « مجد » . (.) .

(۴۱۸) توضیح (۲۱۷) دیده شود .

(۴۱۹) نام وأعقاب محمد بن أحمد بن ابرهیم مجاب تماماً از مشجرات ارسالی آقای

امام أهوازیست .

(۴۲۰) محمد مبرقع مؤسس عشیره (سادات آل هاشم) در عماره است و هاشم پسر

اسمعیل پسر محمد مبرقع میباشد . شاخهای دیگر بنامهای : آل سید نور و آل سید مشکور

و آل سید یوسف و آل سید شریف و آل سید محمد ، شناخته شده اند : « مشجر ارسالی

آقای امام أهوازی » در (ج ۱ - ۱۳۷۵) منقول از « موجز تاریخ عشائر العمارة » بقلم سید

محمد باقر جلالی .

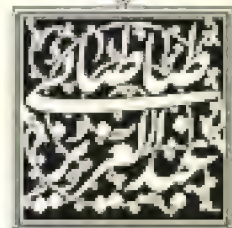
(۴۲۱) کنیتش در « شهد » : أبو الحسن ، و در اجازه « ابن أبي الرضا » : أبو جعفر

آمده ، و در « عمد » و « کشا » اورا : حایری ، و در « صحا » : خابوری رقی وصف نموده اند . *

محمد الخابوری ، دفین دیر الخابور من أعمال الرقة ، أعقب من ثلاثة : الحسين و أحمد و الحسن ،

(.) این شرح منقول از « مجد » است و باید بانسخه مصححی تطبیق شود .

(. .) این شرح در مصادر دیگر دیده نشد .



بنیاد محقق طباطبائی

ولهم ذیل فی الخابور وبادیته وبحران حلب . ومنهم بیادیة دمشق ، ویقال لهم : آل عابد . ومنهم بقية بالحلة ، یقال لهم : بنو قتادة . ولبقيتهم أعقاب وذیل مبارك : « صحاح » . * أبو الحسن محمد الحائری ، دفین حی واسط ، ویعرف الیوم بالعقار وتلهج العامة : عکار (قد یقال : انه مدفون بدير الخابور فی عمان بمقربة من مسقط وله هناك مزار معروف) : « شهد » . * در « مشجر سادات میر علی اکبری » اورا چنین وصف کرده است : أبو الفائز محمد الصالح . * و علی عهد المنتصر العباسی أخذت جموع العلویین تتری للسکنی بجوار جدهم الحسین (ع) ، حیث تولوا ادارة شؤون سداثة الروضة الحسينية والعباسية المقدستین حتی القرن الرابع الهجری ، حیث تکاثرت علی عهد عضد الدولة البویهی وفود العلویین من ذریة الامام موسی بن جعفر خاصة ؛ و علی رأسهم : محمد الحائری بن السید ابرهیم المجاب بن محمد العابد بن الامام موسی بن جعفر (ع) ، الجد الأعلى لسادات آل فائز الذین یعرفون الیوم بآل طعمة ، فتولوا سداثة الروضة الحسينية . وبقى الحال حتی أوائل القرن الخامس الهجری حیث هاجر من بغداد الی کربلاء أبو- محمد عبدالله الحائری من سلالة الأمير الحاج ابرهیم المرتضی الأصغر بن الامام موسی بن جعفر (ع) الجد الأعلى لسادات آل زحیک الذین یعرفون الیوم بآل ثابت ، وتولی سداثة الروضة العباسية ... الخ : « مدينة الحسين : ٦٥ » .

تذیل : چنانکه در آخر (توضیح ۱۲۶) گذشت ، در کتب رجال بنقل از « کتاب الرجال » شیخ طوسی ؛ شخصی را باین نام و نسب یاد کرده اند : جعفر بن محمد بن ابرهیم بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) . لکن در کتب نسب فرزندی برای محمد حائری بنام جعفر دیده نمیشود . شیخ طوسی در وصف این شخص چنین فرموده : روی عنه التلعکبری وسمع منه سنة ستین وثلاثمائة وله منه اجازة ، روی عن حمید : « تنقیح المقال ۱ : ۲۲۲ » دیده شود .

(۲۲۲) أما أبو الغنائم محمد بن الحسین شیتی فله ذیل منتشر . ومن نسله : آل شیتی و آل فخار وهما بطنان متسعان . ومنهم : الشيخ الجلیل النیه القدوة شمس الدین فخار بن معد بن ... الخ « منا : ۵۶۴ » .

(۲۲۳) بین ابن أحمد وجد أعلاش حسین ، « کشاکش » سه محمد واسطه نهاده ، لکن در « سج » یک واسطه بنام أبو الغنائم محمد ، وظاهراً اشتباهست . « سج » أحمد مذکور را أبو البرکات کنیه داده است .

- (۲۲۴) شمس الدین النسابة : « کشاکش » .
- (۲۲۵) و منهم : آل نزار و هم ذریة نزار بن علی بن فخر بن أحمد بن محمد بن أبي الغنائم المذكور ، و هم بطن متسع : « منا : ۵۶۳ » .
- (۲۲۶) فقیه جلیل سید شمس الدین فخر مؤلف « الحجة علی الذاهب الی تکفیر أبي-طالب » از مشایخ اجازه است . وفاتش ۱۷ رمضان ۶۳۰ . چنانکه در « یعه ۶ : ۲۶۱ » فرموده ؛ وی شاگرد ابن ادریس حلی و استاد محقق حلی بوده و کتابش بسال (۱۳۵۱) بطبع رسیده است .
- شیخ شمس الدین محمد بن أحمد بن صالح سیبی قسینی از او روایت میکند .
- (۲۲۷) برای أبو الغنائم بن حسین شیتی فرزندی بنام أحمد در کتب موجوده نسب بنظر نرسید ، لکن « سج » نسب محمود نام معروف بمحتسب را باو رسانده و در مفتاح آن گوید : نسب شریف سید محمود محتسب : محمود بن محمد بن ... الخ .
- (۲۲۸) و منهم ، رجل غاب خبره ، فما نعلم له ولد أم لا ؟ و هو : أبو الحسن محمد بن میمون بن الحسن شیتی بن ... الخ : « مجد » .
- (۲۲۹) و هو المشهور بالشيخ علی بن وهب . مات بالبذرية ببلد العراق . و ذکره متمماً فی کتاب « حضرة القدس » . وله عقب : منهم من شد الی مصر : « کشا » . * در هامش « کشا » مقابل شرح مذکور ؛ این جمله نوشته شده : قف علی نسب سیدی مسلم بن علی بن مسلم العراقی المدفون بالزاوية الحمراء من البحيرة . کتبه محمد مرتضی عفی عنه . * قسمتی از این حاشیه در « کشاکش » آمده لکن تمام نیست و امضاء محمد مرتضی را هم ندارد . از این حاشیه که در نسخه عکسی « کشا » موجود است معلوم میشود سید این نسخه را هم دیده و شرح مرقوم را بخط خود در آن نوشته است . * بنو وهیب : اولاد وهیب بن باقی بوده اند . * چنانکه مینویسند قبر محمود بن وهیب مزاری بوده در خوزستان .
- (۲۳۰) له عقب ، وقيل : ان علی الصول هو ابن مسلم بن وهیب ، كما ذکرنا أيضاً .
- (۲۳۱) هو جد بني الضریر ، والضریر هو : محمد بن محمد المذكور : « عمد » .
- (۲۳۲) و تغرب من بني الحائری بالشام : أبو الحسن محمد بن محمد بن الحسن بن ... الخ وله ولد بالحائر ، أمهم بنت عمه : خدیجة بنت علی بن أحمد : « مجد » .
- (۲۳۳) و أما علی الضخم بن أبي علی الحسن ، و كان سیداً جلیلاً عابداً ، رحل الی خراسان لزيارة ثامن الأئمة و ضامن الجنة لمن زاره من الأئمة ، و توفي فی رجوعه بالنهر و ان . وله عقب

بالحائر الشریف : «منا» . * در بعضی مشجرات سادات بهبهانی بجای ضخیم ، فخیم است .
(۲۳۴) فی ولده العدد : «عمد» .

(۲۳۵) یقال اولده : بنو أحمد الحایری : «کشا کشص» . * ابن أحمد رادر «مشجر» کلیددار «أبو الطیب وپسرش علی مجدور را : أبو فویزة المحدث ملقب وموصوف نموده وهر دو اشتباهست . در «مشجر ارسالی آقای ورد» أحمد مذکور را : أبو عاتقة وپسرش را : أبو الحسن کنیه داده است . والله أعلم .

(۲۳۶) دانشمند نسابه و مورخ شهیر أبو الحسن علی بن زید بیهقی (ابن فندق) صاحب «لبا» متوفی بسال ۵۶۵ در کتاب نفیس «تاریخ بیهق : ۲۸۵» طی فصل (ذکر ساداتی که در خسروجرد و غیر آن مدفونند) گوید : وبعد از آن (۰) السید ابرهیم بن عبیدالله بن ابرهیم ابن محمد بن موسی الکاظم (ع) در دیه آبادی بیمار شد از اسهال ، و او را فرمان حق تعالی دریافت و أجل بروی تاختن آورد . او را در جوار آن سید شهید دفن کردند .

باید دانست : در کتب موجوده نسب شخصی باین نام و نسب (ابراهیم بن عبیدالله) دیده نشد و اصلاً در بین فرزندان ابرهیم بن محمد بن موسی بن جعفر (ع) نامی از ^{عبیدالله} ابرهیم نبرده اند . چنانچه نسخه «تاریخ بیهق» چندان قابل اعتماد نباشد ، توان گفت اشتباهی در نسب سید نامبرده راه یافته ، والله أعلم . در مشجری که آقای امین میرهادی چاپ کرده نسب سید ابرهیم مدفون در خسروگرد را چنین یاد نموده است که در (ص ۲۳) نیز از او نقل کرده ایم : ابرهیم بن عبدالله بن محمد بن ابرهیم بن محمد بن موسی بن جعفر (ع) .

(۲۳۷) این ابرهیم در «کشا کشص» و «مدینه الحسین : ۹۳» مذکور و «کشص» در زیر نامش نوشته : المجاب . و در وصف جدش ابرهیم بن محمد العابد هم فقط نوشته است : الضریر .

(۲۳۸) وفي أواخر القرن الثالث الهجری وأوائل القرن الرابع الهجری كان يقطن كربلاء كثير من السادات العلویین الأمر الذی استوجب أن يتولى شأنهم نقيب منهم . فكان أول نقيب

(۰) یعنی بعد از شهادت سید حسین بن محمد بن حسین که از آعقاب زید شهید بوده و در خسروگرد او را کشته اند . أحمد بن عبیدالله را گوید پهلوی این سید دفن کردند .

خسروجرد : دیهی است در يك فرسنگی سبزوار در راه طهران ... : از تعلیقات مرحوم بهمنیار بر «تاریخ بیهق : ۲۳۳» .

للطالبيين في كربلاء : أبو جعفر أحمد بن أبرهیم بن محمد الحائري ابن ابرهیم المجاب حفيد الامام موسی بن جعفر (ع) ؛ و كان وجيهاً متديناً ، قبض عليه معتمد الدولة أبو المنيع قرواش بن مقلد وسجنه فرأى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع) في الرؤيا غاضباً عليه ، فأفرج عن النقيب و آلى علي نفسه بأن لا يتعرض لأي علوى بعد ذلك . وقد مات النقيب المذكور عن ولد واحد ، فتولى بعده نقابة الحائر أبو فويرة علي المجذور حفيد ابرهیم المجاب ، الوجيه الممول الذي صاهر أبا القاسم ابن نعيم رئيس سقى الفرات : « مدينة الحسين : ۹۴ » . توضيحاً ، نام این شخص (أبو جعفر أحمد ابن ابرهیم) با این نسب فقط در « مدينة الحسين » آمده و پدرش ابرهیم بن محمد حائری نیز جز در « کشا کشص » نامش دیده نشد و شرحی که « مدينة الحسين » راجع باین أبو جعفر أحمد ابن ابرهیم و معتمد الدولة مرقوم داشته ؛ « مجد » بأحمد بن ابرهیم مجاب نسبت داده که در (توضیح ۲۱۴) نگاشته شده است . چون مأخذ دیگری فعلاً در دست نیست تعیین واقع میسر نگردید و علی ای حال یکی از دو نسب مذکور در « مجد » یا « مدينة الحسين » اشتباهست . در نسخه موجود « قل » جزو ساداتی که بحائر وارد شده اند نام این شخص هم دیده میشود : أبو جعفر أحمد بن ابرهیم بن محمد بن حمزة بن أحمد بن ابرهیم بن محمد بن موسی الكاظم . (۴۳۹) الأرجانی : « کشا » .

(۴۴۰) ولم يذكر ا یعنی الشیخ جمال الدین و الشیخ تاج الدین) فی اولاد ابرهیم المجاب جعفرأ و لا حسیناً ، لا معقبین و لا غیر معقبین . و فی بغداد و سوادها قوم ینسبون الی عرف البيت الطویل بن علی بن الحسین بن ابرهیم المجاب . منهم : — : « منا » . سید أعرجی در « منا » قومیکه در حوالی بغداد منسوب بعرف البيت الطویلند معرفی نکرده و نسب آنها را هم ذکر ننموده لکن در کتاب دیگرش که بصورت مشجر و فعلاً نزد سید مهدی بن سید محیی الدین أعرجی است مشجر و فروعشان را ضبط کرده است . آقای سید مهدی ورد آنها را از روی کتاب مشجر مرقوم و هم از روی شجره نامه خود سادات نامبرده ، استنساخ و با توضیحاتی توسط آقای امام أهوازی فرستاده اند . در این نوشته أعرجی و مشجر خود سادات اختلافاتیست که بشرح زیر توضیح داده میشود :

۱- أعرجی در دو کتابش مینویسد : عرف البيت الطویل بن علی بن الحسین بن ابرهیم المجاب بن محمد العابد بن موسی بن جعفر (ع) (در « بلج » نیز بهمین کیفیت موجود است) . لکن در شجره نامه چنین است : عرق البيت الطویل بن علی بن حسین بن محمد العابد بن

ابرهیم المجاب بن موسی بن جعفر (ع). آقای سید مهدی ورد که که این اختلاف را دیده‌اند عقیده دارند که هر دو جا اشتباه است و بنظرشان چنین صحیح است: عرق البيت الطویل بن علی بن الحسین شیتی بن محمد الحائری بن ابرهیم المجاب بن محمد العابد بن موسی بن جعفر (ع). لکن اولاً: نام چنین شخصی در کتب نسب معتبر بنظر نرسیده که بتوانیم او را بنحوی متصل کنیم. وثانیاً: کتب نسب در اولاد حسین شیتی شخصی بنام علی نوشته‌اند.

۲- أعرجی در کتبش عرف البيت الطویل ضبط کرده و چنانکه آقای ورد نوشته‌اند در شجره نامه عرق البيت الطویل است.

۳- در شجره نامه آنجا که سلسله نسب بمحمد بن ناصر میرسد ناصر را فرزند یوسف ابن علی بن محمد مینویسد، لکن أعرجی ناصر را فرزند یوسف بن علی بن یوسف بن علی ابن محمد، یعنی دو نفر زاید بر شجره نامه ضبط میکند.

۴- از فروع این طایفه عده‌ای را أعرجی در کتابش نامبرده که در شجره نامه نیست، وبالعکس عده‌ای در شجره نامه مذکورند که در کتاب أعرجی نامبرده نشده‌اند.

(۲۴۱) توضیح (۲۴۰) دیده شود.

(۲۴۲) و (۲۴۳) توضیح (۲۱۰) دیده شود.

(۲۴۴) قطع نظر از آنچه در (توضیح ۲۴۵) نگاشته شده، در کتب موجوده نسب برای أحمد بن ابرهیم مجاب فرزندی بنام موسی ذکر نکرده‌اند.

(۲۴۵) این رشته را در «ضا: ۱۳» ذیل احوال شاهچراغ از «ریاض العلما» از «فهرسه منتجب الدین» نقل کرده، لکن از مراجعه بفهرسه معلوم شد چندین نفر از آن ساقط شده و اصولاً از اولاد موسی مبرقع بن امام محمد تقی علیه السلام هستند نه از اولاد موسی بن جعفر (ع). این اشتباه برای «أمل الآمل» نیز رخ داده و او و «ریاض العلما» نسب نامبرده را بأحمد بن موسی (ع) رسانیده‌اند، چنانکه در (توضیح ۱۰۱ ص ۸۱) هم ذکر کرده‌ایم.

(۲۴۶) در کتب موجوده نسب فرزندی برای محمد عابد بنام صدر الدین دیده نمیشود.

(۲۴۷) وقد وجدت في المشرق قوماً يزعمون أنهم من نسل الأشرف بن محمود بن حسن ابن علاء الدين بن ركن الدين بن ابرهیم بن يوسف بن صدر الدين بن محمد العابد. منهم: محمد بن عبد الله بن أشرف المذكور. وهم كذابون مفترون لا حظ لهم في النسب: «منا». این رشته که مرحوم سید جعفر أعرجی بمحمد عابد متصل نموده در «يض: ۲: ۱۶۱» و «مشجر-

سادات شجاع همدانی به (صالح بن موسی بن جعفر (ع) رسانیده شده است . برای مزید اطلاع بأعقاب سید صالح و توضیحات آن رجوع شود .

(۲۴۸) نام این شخص (عبدالله) فقط در «مشجر تاج الدین خویی» آمده است . توضیح (۲۴۹) دیده شود .

(۲۴۹) آقای سید علی اکبر (تاج الدین خویی) ازمشتغلین حوزه قم که سلسله نسب خود را بنحو مرقوم فرستاده ، و آقای نجفی بالای شجره نامه چنین نوشته اند : (شهد بذلك جمع ، فلا یریب فیها ، بارک الله فی أغصانها) . آقای سید علی اکبر نامبرده در ذیل مشجرشان نوشته اند : قریه یی که ما در آن زندگی میکنیم در حدود سیصد خانواده سید که همه با هم بنی اعمام هستند در حدود سه فرسخی شاهپور یعنی سلماش دو فرسخ و نیمی شهرستان خوی زیر گردنه خرسته که بترکی آنرا خرسته گدوکی میگویند . وجد اعلای ما قبرش در دو- کیلو متری همان قریه که مشهور بقریه سید تاج الدین است میباشد .

(۲۵۰) در کتب نسب برای محمد عابد فرزندی بنام موسی دیده نشد لکن «سج» زنجیره نسب قاسم نامی را باین موسی رسانده است . توضیح ۲۵۱ دیده شود .

(۲۵۱) تمامی این رشته منقول از «سج» است و در مفتتح آن گوید : نسب شریف سادات عظام ارعند ترشیز . از قرار تقریر امیر زین العابدین : قاسم بن علی بیک اختیار... الخ .

(۲۵۲) آقای میرزا محمد جواد آیه اللهی شیرازی در نامه مورخ « ۲۵ حج ۱۳۷۴ » مینویسند : بعد از زحمت زیاد سوادى از خط مرحوم حاج سید محمد صدر دارابی بدست آوردم که او از پدرش مرحوم حاج سید عبد الحمید نقل میکند که پدرم فرمودند : « چنین اتفاق افتاده در سلسله نسب ما که چند عبد الحمید بن محمد واقع شده که من عبد الحمید بن محمد پنجم میباشم . و أبوالفضل محمد بن أبوالمعالی محمد ، محمد ششم است نسبت بمحمد نزیل داراب . و لهذا حقیر مشجر مرقوم را تمام کردم بنحویکه می بینید ، و ملاحظه میفرمائید نسب را بعلى مجنون بترتیب فوق میرسانند . و از علی مجنون ، از نسابه نجفی گرفته اند . دیگر آنکه از خط مرقوم بالا چنین استفاده میشود که از اولاد أبوالفضل محمد در اصطهبانات و آرسنجان هم میباشد ، لکن حقیر هنوز اسامی موجودین بدستم نیامده است که خطی بآنها بنویسم ، انتهى .

(۲۵۳) سید جعفر کشفی رحمه الله علیه ، از اعاظم علمای عرفانی و داری آراء خاصی بوده است . تألیفاتش : ۱- کتاب نفیس « تحفة الملوك » در سیر و سلوك و عقل و جهل ۲- « اجابة -

المضطربین ، در أصول الدین که بطبع رسیده ۳- « البلد الامین فی اصول الدین » که نظم
 « اجابة المضطربین » است و محقق اصطهباناتی ، سبط ناظم ، آنرا شرح کرده و « الحصین الحصین »
 نام گذارده است . ۴- « میزان الملوك » در عدالت سلطان بر رعیت ۵- « كفاية الأيتام » سه
 مجلد در فقه ۶- « برق و شرق » ۷- « سنا برق » ۸- « منظومة كلامیه » ۹- « أرجوزة نحو »
 ۱۰- « أرجوزة منطق » . شرح حالش در « مكا » ، « ریحانة الأدب » ، « آثار عجم »
 « مآثر و آثار » ، « کر ۱ : ۲۴۱ » و جاهای دیگر مفصل ذکر شده و در « کر » ضمن توصیف
 بسیار زیادی که از سید جعفر نموده تاریخ تولدش را بنا بر وجهی ۱۱۸۹ مرقوم فرموده است .

(۴۵۴) فاضل معاصر سید موسی بن سید جعفر که بنا بنوشته « کر » بر احوال جمیع أعقاب
 سید جعفر کشفی اطلاع کامل دارد و مطالبی را در شرح حال آنان از او نقل فرموده است .
 (۴۵۵) مرحوم سید محمد مدیر مدرسه حقایق در اصفهان بوده و بنکارش « یعه ۹ : ۲۵۷ »
 برادر زاده اش سید موسی (توضیح ۲۵۴) قریب یک هزار بیت از اشعار حقایق را که در مدایح
 معصومین (ع) است جمع و تدوین نموده .

(۴۵۶) « بصائر الایمان فی تفسیر القرآن » و یسمى أيضاً « درة الصفا فی تفسیر أئمة الهدی »
 للسید صبغة الله بن السید جعفر بن أبي اسحق الموسوی الدارابی البروجردی النجفی المولد
 الحائری المدفن المعروف والده بالسید جعفر الکشفی ، و کان هو من تلامیذ صاحب الجواهر
 والعلامة الأنصاری ، و تفسیره هذا مزجی کبیر یقرب من تفسیر الصافی الخ : « یعه ۳ : ۱۲۳ » .
 (۴۵۷) از علمای بنام طهران که در مسجد سراج الملك اقامه جماعت مینموده . سید
 ریحان الله کوچکترین فرزندان سید جعفر و با سید موسی و سید روح الله از يك مادر که
 بروجردیه بوده متولد شده اند . مادر سید اسحق و سید صبغة الله و سید یعقوب زنی نجفیه و
 مادر سید مصطفی اصطهباناتیه و مادر سید عیسی و سید سینا اصفهانیه بوده اند .

(۴۵۸) حجة الاسلام حاج سید محمد باقر بروجردی که فعلاً از علما و مدرسین بنام
 طهران میباشد . سلمه الله تعالی .

(۴۵۹) شخصی فاسد العقل و المذهب بوده و در فتنه بایه در نیز گشته شده است . مادر
 سید یحیی و سید علی و سید حسن زنی یزدیه بوده و دو فرزند از سید یحیی مانده است که از آنها
 نام و نشانی در دست نداریم .

(۴۶۰) « أرجوزة فی المنطق » للسید یعقوب بن السید جعفر الموسوی الدارابی الکشفی ،

ذکرها حفیده الفاضل للسید اسمعیل امام الجماعة بمشهد الرضا علیه السلام ابن السید مهدی ابن للسید یعقوب المذكور : « یعه ۱ : ۵۰۰ » .

(۴۶۱) « اجازة السید النسابة جلال الدین عبد الحمید » ابن فخار بن معد الموسوی الحائری السید أبی المظفر غیاث الدین عبد الکریم بن أبی الفضائل أحمد بن موسی بن طلاس الحلی ، المتوفی سنة ۶۹۳ ، ولولده رضی الدین أبی القاسم علی بن عبد الکریم . قال فی « الریاض » : رأيتها بخط المجیز فی تبریز علی ظهر کتاب « المجدی » و هی مختصرة ، یروی فیها عن والده فخار بن معد . و قال السید عبد الکریم بن طلاس : ان شیخه السید عبد الحمید هذا یروی أيضاً عن مجد الدین علی بن العریضی وعن یحیی بن محمد بن الفرج السورای ؛ کلاهما عن الشیخ رشید الدین ابن شهر آشوب : یعه ۱ : ۴۰۰ .

(۴۶۲) در « مشجر میر علی اکبری » چنین است : علی المرتضی بن صدر الدین بن عبد الحمید بن الخ . ظاهرأ واسطه زاید است ، چنانکه آقای نجفی هم احتمال داده اند ، یا علی المرتضی مذکور در این مشجر ، مقصود سید علم الدین بن عبد الحمید نباشد ؛ بلکه علی المرتضی بن صدر الدین بن عبد الحمید باشد . لکن در کتب موجوده نسب برای سید جلال الدین عبد الحمید فرزندی غیر از علم الدین علی نامبرده نشده است ، والله العالم .

علم الدین المرتضی النسابة : له عقب ، مات بهراة خراسان ، و کان مقیماً بمشهده علی مدة عمره : « کشا » . † توفی سنة ۶۱۹ ، وهو من مشایخ أبی العلاء العریضی (محمد مرتضی) : « هامش کشص » . † کنیه علم الدین علی را « سجع » أبو القاسم نوشته است ، و اینکه « کشص » وفاتش را ۶۱۹ نوشته ظاهرأ اشتباه کتابتی و شاید در اصل ۶۹۱ بوده است .

از جمله تألیفات سید علم الدین « الأنوار المضيئة » است که در « یعه ۲ : ۴۴۲ » چنین یاد شده : « الأنوار المضيئة » فی احوال الغائب المنتظر علیه السلام . للسید علم الدین المرتضی علی بن جلال الدین عبد الحمید النسابة بن شمس الدین أبی علی شیخ الشرف فخار بن معد ابن فخار بن أحمد الموسوی الحائری . توفی جده فخار بن معد سنة ۶۳۰ . و والده السید جلال الدین عبد الحمید من مشایخ الحموینی صاحب « فرائد السمطین » الراوی عن جملة من مشایخه حدود سنة ۶۷۲ . ذکر الحموینی فی کتابه المذكور أنه یروی عن السید جلال الدین نسابة عصره عن والده شیخ الشرف فخار بن معد عن شاذان بن جبریل القمی .

والسید علم الدین علی کان من مشایخ السید تاج الدین محمد بن القاسم بن معیة المتوفی

سنة ۷۷۶، فهو من أوائل القرن الثامن ومقدم على شيخ ابن فهد الذي هو المؤلف للأنوار المضيئة الآتی؛ لأنه أدرك أوائل القرن التاسع. فما فی أول البحار ... الخ.

(۴۶۳) حاج میر علی اکبر از اصفهان بحوزة ملایر آمده است: « نامه آقای سید حسین میر علی اکبری ».

(۴۶۴) سید اسمعیل در علم و عمل وزهد و تقوی مشهور و مشغول امامت جماعت و ترویج دین بوده. تحصیلاتش دربر و جرد و قم و در ملایر اقامت داشته و همانجا بسن ۸۳ وفات نموده مزارش معروف است: « نامه آقای میر علی اکبری ».

(۴۶۵) فاضل محترم آقای سید محمد میر علی اکبری سیدی جلیل و کریم است. مدتی تحصیل علوم قدیم و جدید نموده اینک در ملایر صاحب محضر میباشند و شروح و فروع متعلق بخاندان میر علی اکبری باهتمام معظم له و آقای سید حسین میر علی اکبری جمع آوری و ارسال شده است، آیدهم الله.

(۴۶۶) حاج سید حسن از مشاهیر عصر خود بوده و در یکی از قراء ملایر موقوفه دارد که بمصرف تعزیه داری حضرت سید الشهدا علیه السلام میرسد: « نامه آقای میر علی اکبری ».

(۴۶۷) سید محمد از مشاهیر رجالست که در خوزستان ادعای مهدویت نمود و چون میگفت کتابی در علوم غریبه از استادش ابن فهد نزد او است و هر گاه آنرا میخواند تشعشی در بدنش پدید میآمد، از این جهت خود را ملقب بمشعشی نمود. این نام در اولاد و أعقاب او باز ماند و چندین سال أعقابش در آن ولایت بهمین کلمه معروف و آنجا سلطنت داشته اند. آخر الأمر در (۴ شنبه ۸۷۰) کشته شد و پس از وی برخی از أعقاب او از طریقه تشعشی که کفر و غلو بود برگشته و چند تن عالم نیز از آنها برخاست: « ماخوذ از » مکا. « و کان ظهورهم (یعنی المشعشیین) سنة أربع و أربعین و ثمانمائة ۸۴۴: « منا ».

تفصیل این اجمال: برای روشن شدن تاریخ « خاندان مشعشی » که نویسنده مالیخولیائی احمد کسروی تبریزی (۰) شروحنی درباره آنها جمع آوری نموده ابتداء در تاریخ

(۰) چون دیده میشود گروهی از نویسندگان، نظر بآثار کسروی پلید؛ بر او ارجحی مینهند، شایسته است در جمله کوتاهی او را بشناسند: این بی خرد که همه نوشته هایش پر از کفر و فساد است، در جزوه منحوس « دولت بما پاسخ دهد - ص ۱۰ ط طهران ۱۳۲۳ ش » در باره مذهب مقدس شیعه گوید: این کیش با خرد ناسازگار است، با دانش ناسازگار است، با تاریخ ناسازگار است، -

پانصد ساله خوزستان ط ۱ : ۱۳۱۲ ش . ط ۲ : ۱۳۳۳ ش « منتشر ساخته و سپس قدری مفصل تر بصورت کتابی بنام « مشعشعیان یا بخشی از تاریخ خوزستان ط ۱۳۲۴ ش » در آورده . اینک باندازه که از پیرامون موضوع « جامع الأنساب » خارج نشود ، با مراجعه بآنخذ معتبر توضیحاتی مینگاریم :

۱- خاندان سید فلاح (پدر محمد مشعشع) در قرن هشتم و نهم هجری در شهر واسط عراق میزیسته و بسیاری مشهور بوده اند . چنانکه در « یع ۳ : ۲۷۱ » گوید مؤلف « تاریخ غیائی » (۰) بصحت نسب این خاندان اعتراف نموده است ، اما « مجالس المؤمنین » کلامی از سید ابرهیم نام ، یکی از دانشمندان این خاندان آورده که در پایان این توضیح دیده خواهد شد .

— با خود اسلام ناسازگار است ، با زندگانی ناسازگار است ... (پس از چند صفحه در ص ۱۹ کاملاً پرده از اندیشه های پلیدش برداشته یکسره دشمنی خود را با همه مذاهب آشکار کرده ، گوید :) این کوششها که ما پاك دینان (!) آغاز کرده ایم و این نبردی که با کیش شیعه و دیگر کیش ها میکنیم بهترین کوشش و ورجاوندترین نبرد است ...

با این وصف آیا یکنفر خدا پرست (پیرو هردین و مسلک که باشد) تواند دیده برهم نهاده و از کسروی پلید پیاس نوشته هایش قدردانی کند ؟ آیا کسی که دارای این اندیشه است و باتمام ادیان و مذاهب سر نبرد دارد دارای ارجی تواند بود ؟ یقیناً نوشته های چنین شخصی در نظر خدا شناس هیچ ارزشی نخواهد داشت . وانگهی در خصوص تاریخ مشروطه یا سایر نوشته های تاریخی او دیگران آنقدر کتاب و مقاله نوشته اند که هیچ نیازی بآثار پلید او نیست . جای بسی افسوس است که این گمراه دون جمعی از جوانان ساده لوح از همه جا بیخبر را در دام انداخت که هنوز پاره از آنان در پی اندیشه های شیطانیش رهسپارند ؛ تأسف دیگر از آنست که هنوز در طهران کتاب فروشان سود جودست از آثار زشت او که صرف نظر از جنبه دینی مایه شك ایران و معارف ایرانست بر نمیدارند و راضی نمیشوند لکه های تنگی که بدست این شخص بردامان فرهنگ ایرانی نشست خود بخود مضحک و نابود گردد . (۰) نویسنده « تاریخ غیائی » شخصی است بنام عبدالله بن فتح الله بغدادی ملقب بغیاث . نسخه این کتاب در دست نیست لکن قاضی نور الله در « مجالس المؤمنین — مجلس نهم » و سید شبر بن محمد ابن ثنوان (توضیح ۲۶۹) در « رساله نسب نامه » و سید علی بن سید عبدالله (توضیح ۲۷۴) در « تاریخ مشعشعیان » از آن نقل کرده اند . « تاریخ غیائی » شرح مبسوطی در احوال سید محمد مشعشع و کارهایش نگاشته و قدیمی ترین مأخذی است که در این باره میتوان نشان داد .

۲- چنانکه در (ص ۱۹ مشجرات) دیده میشود رشته نسب این خاندان را صاحب «ریاض العلماء» بغیاث بن أحمد بن موسی بن جعفر (ع) رسانده و صاحب «مستدرک الوسائل» ۳: ۴۰۶ نیز از او پیروی کرده، لکن در (ص ۸۰ توضیح ۹۶) گذشت که هر دو خطا نوشته اند و نسب مشعشعیان چنانکه بسیاری از نویسندگان همین خاندان و دیگران نوشته اند بمحمد بن موسی بن جعفر (ع) می پیوندد که چگونگی آن در (ص ۲۶ مشجرات) دیده میشود.

۳- چنانکه گذشت مؤلف «تاریخ غیائی» احوال محمد مشعشع و ابتدای ظهور مشعشعیان را بیان کرده، بعد از او سید علیخان بن خلف (توضیح ۲۷۱) رساله مفصلی در احوال و آثار پدرش با شروح دیگری راجع بخاندانش نگاشته و برای شیخ علی سبط شهید ثانی فرستاده و صاحب «ریاض العلماء» از آن استفاده کرده است. بعد از او نواده اش سید علی خان بن سید عبد الله بن سید علیخان رساله در «تاریخ مشعشعیان» نگاشته که نسخه آن اینک در کتابخانه مدرسه سپهسالار طهران موجود است. سیدشیر بن تنوان (توضیح ۲۶۹) نیز دو رساله، یکی در شرح حال و نسب محمد مشعشع، و دیگری در شرح حال سید علیخان بن خلف سابق الذکر نگاشته که نسخه های اصل هر دو در کتابخانه مرحوم آقا سید حسن صدر الدین در کاظمین موجود است. مؤلفین کتب تراجم، مانند «مجالس المؤمنین»، «ریاض العلماء»، «أمل الآمل»، «روضات الجنات»، «أعیان الشیعه»، «طبقات أعلام الشیعه»، «ریحانة الأدب» و غیر اینها نیز هر یک شروحی راجع بمشعشعیان و افراد این خاندان نگاشته اند که جمع آوری تمام این نوشته ها درخور يك مجلد بزرگست.

۴- کثرت افراد این خاندان بعدی بوده که «صاحب ریاض العلماء» گوید: أما کثرة أولاده و بركة نسله فهي علی حد قد بلغ فی عصرنا هذا أنه اذا ركب الوالی یركب معه أزيد من خمسمائة من أقربائه و عشائره، مع أنه قتل منهم جم غفیر فی عصرنا هذا دفعة واحدة فی وقعة و مع ما قتل منهم فی المعارك سابقا: «مستدرک الوسائل» ۳: ۴۰۷ «نش» ۳۰: ۴۷. چون اسامی فروع این خاندان بطور تفصیل درجایی دیده نشد، لذا تا حدیکه ممکن بود جمع آوری کرده در (ص ۲۶ مشجرات) ثبت نمودیم.

۵- «نش» ۳۰: ۲۱ شرحی در معرفی مشعشعیان نگاشته که قسمتی از آن چنین است: طائفة المشعشعین: هی طائفة شریفة موسویة حسینیة علویة ملکت الحویزة و تلك الأصقاع مدة طويلة بالاقطاع من الدولة الایرانیة و بهذه المناسبة يطلق علیهم اسم خان، ثم

انقرضت دولتهم ویسمى الحکام منهم أوطائفة منهم بالموالی ویسمون أيضاً بالمشعشعین . خرج منهم علماء شعراء مؤلفون أمثال المترجم (خلف بن عبدالمطلب) و ولده السید علی خان و ذکرناهم جميعاً فی مطاوی کتابنا هذا کلاً فی بابہ ، كما أن من أوائلهم من كانوا غلاة أصحاب سحر ومخرقة وخروج عن الاسلام ، فهداهم الله تعالى علی يد السید عبدالمطلب والد المترجم . فی « الرياض » : اشتهر أن طائفة من المشعشعية من الغالین یبتلعون السیف و قد جاء أحدهم فی عصرنا هذا الی حضرة السلطان و فعل ذلك بحضرته (۱۱ هـ) ، أى أنه سحر أعین الناس فرأوا أنه ابتلع السیف .

بالجملة ؛ سید محمد مشعشع که ذیلماً شرح حالش دیده میشود ، در اثر کارهای عجیبی که میکرده جماعتی باو گرویده اند و کم و کم بعلت ضعف قوای دولت وقت بر حویزه و نواحی آن تسلط یافته حکومتی استوار نمود که بعد از او نیز أعقابش بر آن نواحی استیلای کامل داشتند و گرچه پیشینیانسان در راه کفر و ضلال قدم میزدند و غالباً از جنایت و خونریزی باک نداشته طریقه سخیفه علی الهی را نیز اختراع نمودند ، لکن أعقاب آنان بدین مبین اسلام بازگشت نموده مروج مذهب و دانش پرور شدند و حکومت آنها تا این اواخر ادامه داشت . سید محمد مشعشع : مؤلف « تاریخ غیائی » بنقل « تاریخ مشعشعیان » گوید که سید محمد در هفده سالگی بامر پدر از واسط بشهر حله که در آن ایام مهد دانش و محط دانشمندان بود رهسپار گردیده درسلك شاگردان شیخ جلیل القدر أحمد بن فهد الحلی (۷۵۶ یا ۷۵۷ - ۸۴۱) داخل گردیده در مدرسه که از آن شیخ بود اقامت گزید و سالهایی از عمر او باین ترقیب گذشت .

در باره ادعاهای گزاف و کارهای ناپسندی که از سید محمد مشهور است مطالب مختلفی نوشته اند . صاحب « ریاض العلماء » که گویا برای موافقت با سید علیخان بن خلف تا حدی جانب او داشته ، گوید : واعلم أن جده الأعلى و هو السید محمد بن فلاح قد کان من تلامذة الشیخ أحمد بن فهد الحلی وقد ألف ابن فهد له رسالة و ذکر فیها وصایا له ، و من جملة ذلك أنه ذکر فیہ أنه سیظهر شاه اسمعیل الماضي ؛ حیث أخبر أمير المؤمنين علیه السلام یوم حرب صفین بعد ما قتل عمار بن یاسر ببعض الملاحم ؛ من ظهور جنگیز خان و ظهور شاه اسمعیل الماضي ، ولذلك قد وصی ابن فهد فی تلك الرسالة بلزوم اطاعة ولاة حویزة ممن أدرك زمان شاه اسمعیل المذكور لذلك السلطان لظهور حقیته و بهور غلبته . و نحن قد آوردنا شرح

تلك الرواية و هذه الوصية في كتاب « ترجمة جاماسبنامه » بالفارسية . فمن رام تفصيل ذلك فليرجع اليه : « مستدرک الوسائل ۴ : ۴۰۸ » . از این گفتار صاحب « ریاض » استفاد میشود که سید محمد تا اواخر حیات ابن فهد با او بوده و ابن فهد رساله مشتمل بر وصایای چندی برای او نگاشته و هم در آنجا خبر حکومت و ولایت خویزه را بسید داده است .

بعضی گویند که چون ابن فهد را أجل موعود رسید پیش ازمرک ، کتابی که در علوم غریبه داشت یکی از نزدیکان خود داد که در فرات اندازد تا بدست کسی نیفتد . سید محمد خود را باین شخص رسانیده بحیله کتاب را از دست او خارج کرده و همین کتاب منشأ کارهای عجیب و قیام او شد . « نش ۱۱ : ۹۰ » بهنگام شمار شاگردان أحمد بن محمد بن فهد حلی گوید : والسید محمد بن فلاح الموسوی الخويزی الواسطی اول سلاطين بني المشع ببلاد خوزستان . والسید محمد هذا ظهر منه تخطيط كثير فطرده ابن فهد من عنده وأمر بقتله ، فيقال : انه وصل الى يد ابن فهد كتاب في العلوم الغريبة ؛ أو الكتاب من تصنيفه كما يأتي (۰) فلما مرض أعطى الكتاب لأحد خواصه وأمره بالقائه في الفرات ، فلحقه السيد محمد وتوسل الى أخذ الكتاب منه واستعمل ما فيه من السحر ، فطرده ابن فهد و تبرأ منه وأمر بقتل ، وذهب الى خوزستان وظهر منه كفریات و اختلال في العقيدة حتى قيل انه ادعى الألوهية كما ذكرنا في ترجمته ، نعوذ بالله من سوء العاقبة . در این تفصیل این اشکالست که چگونه پس از آنکه ابن فهد بوجوب قتل سید محمد حکم داده ، سید بحله آمده و بچه جرأتی بدستگاه او نزدیک شده و حتی کتاب چنانرا از دست یکی از خواص ابن فهد در آورده است ؟ شاید بعداً حکم قتل او را داده . اما آنچه بحقیقت نزدیکتر است وقاضی نورالله و دیگران نیز نوشته اند ، اینکه سید محمد هنگام شاگردی ابن فهد گاهی سخنانی میگفته مشعر باینکه او مهدی موعود است و قریباً خروج خواهد کرد و گویا این ادعاها در اثر اندکی اختلال حواس بوده ، چنانکه همان ایام بمسجد جامع کوفه رفته یکسال اعتکاف نشسته پیوسته گریه و زاری مینمود و بقول خودش

(۰) یعنی بهنگام شمار تألیفات ابن فهد (درس ۹۱ و ۹۲ همانجا) که رساله « استخراج الحوادث و بعض الوقایع المستقبلية من كلام أمير المؤمنين عليه السلام فيما أنشأ بصفين بعد شهادة عمار بن ياسر » را عنوان نموده ، در آنجا شرح مبسوطی راجع باین کتاب و ابن فهد و ابن فلاح نگاشته است . « یه ۲ : ۲۱ » نیز ذیل عنوان همین رساله شرحی دارد ، دیده شود . مخفی نیست که این رساله همانست که صاحب « ریاض » گوید ابن فهد آنرا برای سید تألیف کرده .

بر آن اشخاصی میگریسته که میخواستند در آینده آنها را بقتل رسانند ؛ هویدا است این کارها از شخص عاقل سرنمیزند . بهر حال حرکات ناشایسته و گفتارهای ناپسند و ادعاهای احمقانه سید بگوش استادش رسیده او را توییح و سرزنش نمود اما بهیچ وجه درسید تأثیر نکرده مرتباً بدعاوی خود ادامه میداد و پس از مدتی بواسطه بازگشته عشیره و دوستانش را بسوی خود میخواند و بآنان نوید میداد که بزودی خروج نموده جهانرا خواهد گرفت و بین ایشان تقسیم خواهد کرد . این بار که ابن فهد از کارهای سید محمد آگاه شد بأمیر واسط نامه پی مبنی بر وجوب قتل سید نوشته از او خواست که سید را گرفته بقتل رساند . اما سید باحیله و خدعه خود را از این مهلکه نجات داده از واسط خارج گردید .

این بار با احتیاط بیشتری بدعوی مهدویت برخاسته گروهی از عوام عرب را بدام انداخته چون بوسیله سحر کارهای عجیبی مینمود و پیروانش نیز تعلیم کرده بود روز بروز کارش بالا میگرفت و بر هوادارانش افزوده میگشت . از کیفیت زد و خوردها و جنگ و جدالهای سید شروح فراوانی در دست میباشد ، اما نگارش بیش از این مقدار موجب اتلاف وقت و خروج از موضوع کتابست . خواستاران میتوانند بکتابهایی که مدارك و مآخذ شروح راجع باین خاندانست و همه را نامبرده ایم مراجعه نموده تاریخ مفصل آنانرا بدست آورند .

مجملاً ، سید محمد پس از آنکه هوادارانی برای خود گرد کرده در اثر قتل و غارتها نیز ثروتهایی بدست آورده بود ، در سال ۸۴۵ بدستیاری فرزندش مولی علی که بسیار بی باک و دلیر بود آهنگ حویزه نموده و پس از یکی دو ماه فرصتی یافته ضمن جنگ سختی که با والی آنجا نمود پیروز شده زمامدار امور حویزه گردید . مدتها بر این منوال گذشت تا آنکه در سال ۸۵۸ مولی علی که در امور پدر نیز مداخلاتی میداشت فرصتی بدست آورده بواسطه لشکر کشیده آنجا راهم بتصرف در آورد . سپس آنشهر را بدست دیگری سپرد و خود عازم نجف گردید . مظالم مولی علی در نجف اشرف بسیار است و عمده آن در (توضیح ۲۷۷) یاد شده . پس از آنکه مولی علی کشته شد ، مجدداً سید محمد اقتدار سابق خود را بدست آورده با اینکه گاه جنگ و جدالهایی میداشت ، در کمال قدرت و فراغت بآل میزیست . در این مدت (بین کشته شدن مولی علی و مردن سید محمد) است که سید آثار پلید قلمی خود را نگاشت . از جملة نوشته هایش « کلام المهدی » است که مملو از باطیل و کفریاتست و در « یعه ۵ : ۱۹۴ » نیز فرماید : « حکمی مؤلف » رساله ترجمه السید شبر الحویزی « عن السعيد الشهيد السيد

نصر الله المدرس الحائری أنه قال : انی رأیت فی ساری من بلاد ما زندران رسالة للسید محمد بن فلاح المشعشی فی جواب من أنکر علیه خروجه بالسيف . ثم قال مؤلف الترجمة : ان رسالة السید محمد المذكور موجودة عند السید شبر حرسه الله فی هذا التاريخ (۱۱۷۳) . والظاهر أنه غیر کتابه « کلام المهدی » المشحون بالباطیل .

سید محمد شعر هم میسروده و قصاید زیادی دارد که از جمله ، چنانکه در « مجالس - المؤمنین » گوید قصیده طویلیست در سرگذشت خودش .

مرک سید محمد مشعشع : در ابتدای این توضیح گذشت که « مکا » گوید : آخر الامر در (چهارشنبه ۸۷۰) کشته شد . « مجالس المؤمنین » نیز همین تاریخ را آورده و چنین گوید : رسید محمد در چهارشنبه سال هشتصد و هفتاد وفات یافت . « اما کشته شدن او درجایی بنظر نرسید . سال تاریخ نیز ظاهراً اشتباه ، و صحیح چنانکه سید شبر در رساله خود از « تاریخ غیائی » نقل کرده (چهارشنبه هفتم شعبان ۸۶۶) میباشد . « یعه ۴ : ۱۶۵ » دیده شود . این نیز ناگفته نماند که در ابتدای همین توضیح از « منا » چنین نقل کردیم که ظهور مشعشیان در سال ۸۴۴ بود . لکن باید دانست که ۸۴۴ بگفته « تاریخ غیائی » سال خروج و ابتدای جنگ و خونریزی آنانست . اما آغاز دعوی سید محمد چندی قبل از سال ۸۴۰ بوده .

یادداشت راجع به چند نفر از مشعشیان که رشته نسبشان بدست نیامد

۱- السید ابرهیم الموسوی المشعشی : شعله علم و سیادت از جبین میانش لامع و آثار فضل و سعادت از ناصیه متینش لایح . در عنفوان جوانی بعزم تحصیل علوم دینی و معارف یقینی از خوزستان دار الملك سلاطین موسویه مشعشیه بیرون آمده باستر آباد رفت و از آنجا به راه آمده از اهل مجلس سلطان حسین میرزا و از زمرة مصاحبان میر علی شیر بود . روایتست که در ایامی که سید قاسم نوربخش بهرات رفت روزی سید ابرهیم مذکور در مجلس یکی از اکابر نشسته بود که سید قاسم در آمد و خواست که بر سید ابرهیم تقدیم نماید ، دست قاسم را گرفته نگاه داشت و با او گفت : سبب اراده تقدیم تو بر من چیست ؟ اگر سبب سیادتست در ما هر دو مشکوک فیه است ! و اگر باعث ، دعوهای بیمعنی است پدر تو دعوی مهدویت کرد و پدر من دعوی خدایی نمود ! و اگر فضیلتست بگو تا بشنوم ! سید قاسم خجل شده بطرفی دیگر نشست . و مبنای سخن سید ابرهیم آنست که یکی از پدران او که سید علی نام داشت در ایام حکومت خود بدعوی خدایی متهم شده بود ، و دعوی مهدویت سید محمد نور بخش خود

مشهور است : « مجالس المؤمنین - مجلس پنجم » . نام این شخص در این موضع سید ابرهیم آمده ، اما در جای دیگر همین کتاب (مجلس هشتم) بنام سید ادریس یاد شده است .

۲- السید أحمد القاضي ابن محمد بن فلاح الموسوی الحویزی ، من الموالی أمراء الحویزة : كان قاضياً فی الدورق . ذکره السید ضامن بن شدقم بن علی الحسینی المدني فی کتابه فی الأنساب (۰) الذی رأینا منه نسخة بخط مؤلفه فی مكتبة الشيخ ضیاء الدین بن الشيخ فضل الله النوری فی طهران . قال فیہ : يقول جامعه الفقیر الی الله الغنی ضامن بن شدقم بن علی الحسینی المدني : وصلت الی الدورق فی العشر الأول من جمادی الثانية سنة ۱۰۶۸ فوصل الی أحمد القاضي بن محمد بن فلاح ... الی آخر ما ذکره : « نش ۱۱ : ۸۵ » .

(۲۶۸) سید محسن بن محمد مشعشع بعد از پدرش بفرمانروایی رسیده حدود چهل سال با کمال قدرت بر سراسر جزایر و خوزستان و بصره و بهبهان و کوه گیلویه و خلیج فارس و بختیاری و لرستان و پشتکوه و کرمانشاهان حکومت کرد . وفاتش بسال ۹۰۵ واقع شده ، بعد از او فرزندانش علی و ایوب بفرمانروایی رسیدند : ماخوذ از « تاریخ مشعشعیان » سید علی بن عبدالله . « در « مجالس المؤمنین - مجلس هشتم » گوید : سلطان محسن بن سید محمد ، بعد از پدر و برادر سلطنت کرده کار آن طبقه بالا گرفت و ولایت جزایر و اکثر نواحی بغداد در تصرف او درآمد و امرای أحشام کرد بختیاری و فیلی در مقام متابعت او درآمدند و چون او کریم و فضیلت دوست بود علمای شیعه کتب و رسائل بنام او نوشته از اطراف فرستادند . مولانا شمس الدین محمد استرآبادی که معاصر میرصدر الدین محمد شیرازی و مولانا جلال دوانی بوده چون دید که میر حاشیه جدید خود را بنام ایلدرم با یزید رومی کرد و ملا حاشیه قدیم خود را بنام سلطان یعقوب بایندری نمود ، حاشیه خود را که متضمن دفع سخنان ملاست بنام سلطان محسن کرده ، سلطان مبالغی کلی برسم هدیه جهت ملا شمس الدین محمد فرستاد . و أيضاً از آثار کرم او منقولست ... الخ . « و کان محسن بن محمد جلیل القدر ، عظیم الشأن ، صاحب کرامات ظاهرة و مقامات باهرة ، و قیل هو المشعشع ؛ وأولد خمسة رجال وهم : المهدي وعلی و محمد (ج) وایوب و فلاح . ملکوا خوزستان و بقی الملك فی أعقابهم الی أن غلبوا علی اکثر بلاد خوزستان ولم یبق فی أیدیهم سوى الحویزة و سوادها ، و فی هذه الأيام فوض أمرها الی الشيخ الجلیل ، عديم القرین و المثل ، معز السلطنة ، السردار الأرفع خزعل خان ابن

(۰) مقصود کتاب « تحفة الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمة الأطهار » است .

نصرة الملك الحاج جابر خان الکعبی العامری صاحب المحمرة والأهواز ، فلم يستزعا منها و جعلهم نوابه فيها علی ما كانوا فی غابر الزمان : « منا » . † « سج » گوید : نسب سادات مشعشی که در بلاد حویزه می باشند : سلطان محسن بن محمد المهدی بن فلاح بن ... الخ ، بنحویکه در (ص ۲۳ مشجرات) نیز وارد شده است .

علی و ایوب پسران محسن بن محمد : « منا » دنبالة شرح فوق گوید : و بالجملة ؛ لما تغلب علی بن المحسن علی خوزستان و انقادت له البلاد و أذعنت له الأعراب انعرف عنه ابن أخیه بدران بن فلاح بن المحسن ، فجمع بنی تمیم و قاسم ما عنده من الأموال و زحف بهم نحو عمه فانتصر عمه علیهم و قتل منهم مقتلة عظيمة ، ففر بدران الی الفلاحیة و جمع جموعه من الأعراب و زحف نحو عمه فاقستلوا بالقرب من الشوش فانتصر علی بن المحسن علیهم و انهزم بدران الی بهبهان فتبعه علی بن المحسن ولم یظفر به الا فی بادية بهبهان ، فكانت بينهما وقعة عظيمة لم یر مثلها ، و انكشف العرب عن قتل علی بن المحسن ، فدفن فی بادية بهبهان . و كان قتله فی سنة احدى و ستین و ثمانمائة . و صار بدران الی الشوش فملكه و استقرت له المملكة . و لما مات ملك ابنه سجاد . و ملك منهم محسن بن بدران و مات سنة ست و تسعمائة . و من نسل سجاد هذا : حیدر و عبدالله ابنا علی بن المولی مبارک بن مطلب بن حیدر بن داود بن سجاد المذكور ، و كانت وفات مطلب بن حیدر سنة تسع عشر بعد الألف : « منا : ۵۶۳ » .

چنانکه دیده میشود این کتاب کشته شدن علی بن محسن را در جنک با برادر زاده اش بدران بسال ۸۶۱ یاد نموده ، لکن در کتب تواریخ آورده اند که علی بن محسن و برادرش ایوب بسال ۹۱۴ که شاه اسمعیل اول (۸۹۲ - ۹۳۰) بغداد را فتح کرد کشته شدند (۰) اما

(۰) فتح بغداد بتصریح « عالم آرای عباسی » بسال مرقوم (۹۱۴) بوده ، لکن شرحیکه این کتاب و « حبیب السیر » مینویسند بالمره با آنچه در « منا » و « نش » آمده ناسازگار است . گویند : مشعشیان بسر کردگی سلطان فیاض بسر سلطان محسن حاکم حویزه که قائل بالوہیتش بودند در مقابل شاه اسمعیل صف آرایی کرده و با او بجنگ پرداختند (در ظاهر حویزه حربی عظیم وقوع یافته زمین حویزه از خون مشعشی حکم لعل ربانی گرفت ، فیاض بد سکال با بسیاری از اهل ضلال بتیغ تیز غازیان ظفر مال براه عدم استعجال نمودند : « عالم آرا : ۲۶ ط ۱ ») .

برای شناختن اختلافاتی که در باره کشته شدن علی و ایوب و فیاض ذکر شده بکتابهای : « مجالس المؤمنین » ، « تاریخ شوشتر » سید عبدالله ، « تکملة الأخبار » علی بن عبدالؤمن و جاهای دیگر رجوع شود .

در کیفیت کشته شدن آنها هم اختلافیست. «نش» نیز تاریخ قتل آندو را (۹۲۴) نوشته و ظاهراً غلط چاپیست، در ترجمه ایوب بن محسن بن محمد گوید: قتل سنة ۹۲۴ هـ هو و أخوه السيد علی. فی کتاب «صفوة الصفویة»: کان هو و أخوه السيد علی رئیسین فی حیاة والدهما و تولیا الملك بعده فی عصر القاضي نور الله الشوشتری، و کان وزیرهما القاضي عبدالله الشوشتری هو و أخوه الشيخ محمد، و کان أخوهما الأصغر الشيخ حسن الیه قيادة الجيش، فوشی بهما المغرضون الی السلطان الصفوی بأنهم غالون کعهم. فلما رجع من فتح بغداد توجه الی جهة الحویزة؛ فلما علموا السیدان بذلك استقبلاه بجنودهما و أرسلوا الیه کتاباً يتضمن التنصل مما نسب الیهما، فقبل ذلك منهنما و أرسل الیهما هدية سنیه، فأرسلوا الیه مثلها؛ ثم قتلا فی السنة المتقدمة. و کان سبب قتلهما أنهما کانا فی قلعة الشوش، فأرسل الیهما حاکم شوشتر - من قبل الصفویة بنوع الخدیعة - أن یلاقیاه لأجل الصيد والقنص فحضرا الی مکان يعرف الآن بعلی و ایوب من أرض الزویة، فقبض علیهما وقتلهما و دفنهما هناك و استولی علی القلعة و تلك النواحي، و انتقضت الدولة المشعشعیة ... الخ: «نش ۱۴: ۱۷۳».

۱- فلاح بن محسن بن محمد: پس از کشته شدن علی و ایوب و تصرف بلاد مشعشعیان از طرف شاه اسمعیل، فلاح که تا آن زمان در جزایر هیزبست بحویزه آمده مجدداً آنجا را تصرف آورد و بتدبیر فرمان حکومت آنجا را از شاه گرفت. وی پس از مدتی فرمانروایی بسال ۹۲۰ مرد و پسرش بدران بجای او نشست. بدران نیز پس از بیست و هشت سال حکمرانی، که ده سال آن در زمان شاه اسمعیل اول و هیجده سال در زمان شاه طهماسب اول (۹۱۹ - ۹۸۴) بوده، در ۹۴۸ وفات یافت.

این آگاهیها که آوردیم از «تاریخ مشعشعیان» است و در آنجا حکایاتی راجع ببدران آورده که شایسته نقل نیست. در «مجالس المؤمنین» گوید: سید بدران بن سید فلاح در شجاعت و کرم یگانه روزگار بود ... الخ. «نش ۱۴: ۳۷۸» نیز شرح حال بدران را از «تاریخ مشعشعیان» نقل کرده است.

سجاد بن بدران بن فلاح: پس از پدر بحکمرانی رسید و سیره او همچون پدرانش میبود، شروح مفصلی در احوال و وقایع زمان وی در «نش ۳۳: ۴۲۲» بنقل از «تحفة الأذهار» و «تاریخ مشعشعیان» مذکور است. عاقبت سجاد بسال ۹۹۲ در گذشت و نوبت فرمانروایی پسرش زنبور رسید. وی نیز تا ۹۹۸ حکومت کرد و در این سال سید مبارک بن مطلب بر او

تاخته از حویزه بیرونش راند .

سید مطلب یا عبدالمطلب پدر سید مبارک : در کیفیت اتصال نسب سید مطلب بمحمد مشعشع اختلافاتیست . « ریاض العلماء » و « ضا : ۲۶۴ » و « مستدرک الوسائل ۳ : ۴۰۶ » و « نش ۳۰ : ۲۰ » هر سه بنقل از « ریاض » چنین یادش کرده اند : عبدالمطلب بن حیدر بن محسن بن محمد مشعشع . « یعه ۶ : ۲۵۸ » نیز همانطور آورده . « أمل الآمل : ۴۳ و ۵۲ ط ۱ » در دوجا و « سلافة العصر : قسم ۴ فصل ۲ » تنها بنام پدر سید مطلب یعنی حیدراکتفا نموده اند . « منا » و « بلج » باین شکل ضبط کرده اند : مطلب بن حیدر بن داود بن سجاد ابن بدران بن فلاح بن محسن بن محمد مشعشع . اما ظاهراً صحیح آنستکه سید علی بن عبدالله در « تاریخ مشعشعیان » آورده و چنانکه در (ص ۲۶ مشجرات) دیده میشود ، سید مطلب را فرزند سید بدران بن فلاح بن محسن بن محمد مشعشع معرفی کرده ، گوید سید مطلب هنگام حکومت سجاد (برادرش) از او رنجیده خاطر شده بدورق رفت و در آنجا زنی از بنی تمیم اختیار کرد که خلف بن مطلب از او بوجود آمد .

پسر ابن خلف بن مطلب ، سید علیخان که در (توضیح ۲۷۱) بیاید شرحی در کتاب « الفوز المین » راجع بکیفیت رجوع جدش سید مطلب از طریقه عقیده مشعشعیان که تا زمان او معمول بوده آورده و صاحب « ریاض » آنرا نقل کرده ، و عبارتش اینست : أحمد الله وأشکره لنظمی فی سلك ما کان علیه والدی وجدی من الطاعات واحرازه بحب أهل البيت علیهم السلام من الخدمات فان جدی السید عبدالمطلب بن حیدر بن المحسن بن محمد الملقب بالمهدی ، کان من خدمته لهم علیهم السلام أن کان بین جماعة من قومه وعشائره وکانوا علی طریق ضلالة ومذهب جهالة فانکر علیهم وخامرہ الشک فی سوء عقائدهم وهو اذ ذاک شاب لم یبلغ الحلم فی طرف الاثنی عشرة سنة ونقم علی مذهبهم فی الباطن وقال : کیف یعید من قتل ودفن اشارة الی علی علیه السلام .
أناهی هواها قبل أن أعرف الهوی فصادف قلباً خالیا فتمکننا

فخرج يوماً لبعض ماآربه واذأ برجل یصلی وکان الرجل من أهل العلم ولیس من أهل بلادهم بل وردها لبعض شأنه ، فسأله ماذا تصنع من قیامک وقعودک ؟ فانی لم أر أهل هذه البلاد یفعلون مثلاً تفعل . فقال له : ما علیک منی أمض لشانک . فأقسم علیه أن ینخبره . فقال : انی أصلى لله رب العالمین الصلوة المفروضة التي افترضها الله ورسوله علی العباد . وأما أهل بلادک هؤلاء فهم علی ضلالة ، وأن الرب هو الله ، ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم رسوله ، وعلی خلیفته



من بعده وهو الامام المفترض الطاعة بأمر الله ورسوله ، وانما هو عبد اصطفاه الله وأكرمه وقتل في سبيله ، قتله ابن ملجم . فشكرته وقلت : قد ابنت لى ما كنت أطلب بيانه . فقال لى : أين مقرك ؟ فقلت بموضع كذا . ثم انى رجعت الى أبى السيد حيدر وسألته أن يرخصنى بأن أصلى ، فرخصنى وقال : أنت وشأنك ولا أمتنعك من ذلك ، ورأيت في وجهه البشر والاستحسان لفعلى . فتجاسرت عليه وقلت يا والدى ! اذا رضيت لى بذلك لم لاتفعله أنت ؟ فقال : لا عليك منى و ما ذا تريد بهذا السؤال ؟ فسكت عنه احتشاماً و رعاية لحقه ، و لعله كان في الباطن مسلماً يخفى اسلامه للمصلحة ، كما كان أبوطالب يخفى اسلامه للمصلحة في نفع رسول الله (ص) وأظن ذلك منه و لم أتحققه لأن الباعث على اخفائه اسلامه كونه أكبر القوم ولم يكن في زمانه من أولاد المحسن من هو حى ، فهم يرجعون اليه في أمورهم وان كان الحاكم غيره . فرجعت الى الشيخ المذكور فرحاً بما رخصنى به أبى وأخبرته بما صار لى معه من الكلام ، فسر بذلك ؛ فصرت أتردد عليه حتى تعلمت منه معرفة الله تعالى ومعرفة واجبات الطهارة والصلوة والصوم ، فتبعنى اخوتى على اسلامى وأسلم أهل بيتنا والتابع والخدام وصرنا معروفين بين قبائل المشعشعين بهذا الدين . فلما وفق الله تعالى لاستيلائنا على هذا الأمر (يعنى الامارة) و انتزاعه من بنى عمنا أغنى آل سجاد و آل فلاح لم يكن لى هم الا رجوع الناس و الأقوام من الكفر الى الاسلام بالسيف واللسان وبذل المال . فصرت أدعو قبيلة قبيلة الى الاسلام . فمن أطاع أنعمت عليه و من أبى قتلته حتى وفق الله في أيام قليلة لأن رجع الناس الى الاسلام وحسن اسلامهم وزال الكفر وأهله . سپس سيد عليخان خود گوید : ثم انه شرع ببناء المساجد والمدارس وهرعت اليه العلماء وطلبة العلم من البلدان وجاوروه وانتفعوا به ونفعهم ، فجزاه الله عنا وعن المسلمين كل خير و جمعنا وایاه في مستقر رحمته انه كريم رحيم . وما أثره و مناقبه لا تعد و لا تحصى ، فكانت له الأسوة بجده ابرهيم لتبصره بالدين كتبصر ابرهيم و بجده رسول الله (ص) لقتاله المشركين حتى أتوه طامعين مذعنين .

سيد على در « تاريخ مشعشعيان » و « نش : ۳۰ : ۲۴ » و ديگران نوشته اند كه عالم محقق شيخ كمال الدين حسن بن محمد بن حسن استرآبادى نجفى كتاب « شرح فصول خواجه نصير - الدين طوسى » را بنام سيد مطلب نوشته باو اهدا کرده است . أما « مستدرک الوسائل ۳ : ۴۰۵ » گوید كه تاريخ تأليف « شرح فصول » سنه ۸۷۰ است . بنا براین جمع بين اين دو كلام نشايد ، زیرا چنانكه گذشت « منا » وفات سيد مطلب را بسال ۱۰۱۹ ضبط کرده است . گویا اشتباه

از « مستدرک » باشد و او « شرح فصول » امیر عبدالوهاب حسینی استرآبادی را که « یعه ۶ : ۱۲۷ » گوید در (۸۷۵) تألیف شده ، دیده و گمان برده که شرح شیخ کمال الدین حسن است ، والله العالم (۰) .

سید مبارک بن مطلب : مینویسند سید مطلب از این فرزند ناراضی بود و همیشه از او دوری میجست ، اما مبارک که در شجاعت و بی باکی میان مشعشعیان شهرت داشت در اثر پیش آمد هایی که ذکر آن طولانی خواهد شد بر زنبور بن سجاد بن بدران که آن هنگام والی حویزه بود شوریده و خود ولایت یافت . دورق را نیز از دست افشاریان خارج کرده پیدرش مطلب واگذار . از آن پس پیوسته در جنگ و جدال بود و بشهرها و ولایات اطراف میتاخت . در همه جا برادر او خلف بن مطلب همراهش بوده یاورها میکرد . اما مبارک از او خائف بود و یکبار فرصتی بدست آورده بیپانه‌یی چشمان او را کور کرد . خلف از آن پس عائله خود را برداشته بکوه کیلویه رفته جایی را بنام خلف آباد برگزید و تا آخر عمر بعبادت و تألیف مشغول شد ، چنانکه در (توضیح ۲۷۰) یاد خواهیم کرد .

کار مهم سید مبارک ، ظاهراً بدستور پدر ، برافداختن آثار مذهب مشعشعیان بود که در اثر نفوذ و قدرت زاید الوصفی که داشت بکلی ریشه این مسلک زشت را کند و دانشمندان مثل شیخ عبد اللطیف جامعی دیگر بار توانستند مذهب مقدس شیعه را بین آنان رواج دهند . مبارک بسال ۱۰۲۵ یا ۱۰۲۶ در گذشت و فرزندش سید ناصر بجای او نشست .

برکه بن مطلب برادر دیگر مبارک است که در « نش ۱۴ : ۴۲۰ » چنین یاد شده : کان جامعاً للخصال الحمیده من العقل والرأی والصلاح والسداد والعفة والسخاء والشجاعة . و فیه نقول ابن مقرب زجلاً : ... (تا آنکه گوید) ولبرکه شعر باللغة العامیه ، منه قوله یخاطب أباه : ... الخ . فرزندان مبارک بن مطلب :

۱- سید برکه ، بسال ۱۰۲۴ در حیات پدر در گذشت .

(۰) تعجب در اینست که جای دیگر « مستدرک ۳ : ۴۰۸ » گوید : وأما جده السید عبدالمطلب فهو أيضاً من أكابر الفضلاء وقد كتب أفضل أهل عصره الشيخ حسن بن محمد الاسترآبادی شرحه علی « فصول نصیر الدین » الذی هو أحسن الشروح بأمره و اسمه ، قال فی أوله : ... الخ . و باینکه شرح فوق صحیح و مطابق واقعست اما خود متوجه این نشده که در ص ۴۰۵ تاریخ تألیف « شرح فصول » را ۸۷۰ نوشته و سید مطلب در یکقرن بعد میزیسته و بسال ۱۰۱۹ در گذشته است .

۲- سید علی ، جد والیان اخیر حویزه .

۳- سید بدر بن مبارک . * نش ۱۴ : ۳۷۴ ، گوید : کان حاکماً فی أوائل المائة الحادية عشرة ... وکان فارساً شجاعاً سخياً ، أرسله والده بهدايا الى الشاه عباس الأول الصفوی و بعد مدة أرسل الى الشاه أن يحبسه فحبسه ثلاث سنوات بمرور و بعدها أرسل الى الشاه باطلاقه فأطلقه . وللشيخ جعفر الخطی فيه مديح عن لسان بعض أقربائه ، ففی دیوان الخطی ما صورته : وقال علی لسان الشریف العلوی أبی عبد الرؤوف الحسین بن قاضی القضاة عبد الرؤوف بن حسین الحسيني الموسوی ، وقد اقترحها عليه وبعث بها الى الأمير الشریف السيد بدر بن السيد مبارک خان ، وهو يومئذ یلی عمل الدورق ، وکان بينه و بین السيد المشار اليه من روابط المحبة و أواصر الصحبة ما یوجب ذلك ، وذلك فی سنة ۱۰۰۸ ... الخ .

۴- سید ناصر بن مبارک . خواهر شاه عباس را بزنی داشته و در دربار او میزیسته است . اندکی قبل از مرگ پدر بحویزه رفته و پس از او والی آنجا گردیده اما دیری نگذشت که او نیز وفات کرده پسر عمش سید راشد بن سالم بن مطلب بفرمان شاه عباس ولایت حویزه یافت . او نیز بسال ۱۰۲۹ بقتل رسید و سید منصور بن سید مطلب برادر دیگر مبارک بامر شاه والی حویزه شد .

۵- سید محمد بن سید مبارک : در خلال حکومت سید منصور چند بار سید محمد بر عمش سید منصور شورید و مغلوب شد . اما پیای تخت آمده فرمان ولایت حویزه را گرفته بآنجا رفت و تا سال ۱۰۴۴ برقرار بود . در این سال سید منصور بنزد شاه صفی (متوفی ۱۰۵۲) رفته فرمان ولایت حویزه را برای خود گرفته رهسپار شد و سید محمد را دستگیر ساخته او را نایب کرده . سید منصور تا سال ۱۰۵۳ بدین سمت باقی بود تا در این سال که سلطنت بشاه عباس ثانی (۱۰۴۳ - ۱۰۷۷) رسیده بود او را معزول و فرزندش برکة بن منصور را ولایت داد . سید برکة بن منصور بن مطلب شش سال فرمانروایی کرد اما در اثر عدم لیاقت مردم بجان آمدند ، چنانکه شرح داستان در * تاریخ مشعشعیان * سید علی و * نش ۱۴ : ۴۲۱ * مذکور است . در سال ۱۰۶۰ بدستور شاه عباس سید برکة معزول و بجایش سید علیخان بن خلف (توضیح ۲۷۱) والی حویزه گردید . دنباله این قسمت در همان توضیح آورده شده است . (۴۶۹) * حجة الخصام فی الخروج والقیام للمهدی من أولاد الامام * للأمر بالمعروف والنهی عن المنکر والجهاد . تألیف السید شبر بن محمد بن ثنویان بن عبدالواحد بن أحمد بن علی بن حسان بن عبدالله بن علی بن الحسن بن السلطان محسن بن السلطان السید محمد بن

فلاح المتمدی الموسوی المشعشی الحویزی . نقلت نسبه عن خطه كذلك في رسالة عملها هو لترجمة جده محمد بن فلاح (المذكور في ج ٤ ص ١٦٥) . و يظهر من بعض خطوطه على هوامش « أصول الكافي » الموجود عندنا أنه توفي بعد (١١٨٦) . و نسخة « حجة الخصام » أيضاً بخطه موجودة عند الشيخ عز الدين الجزائري في النجف و فرغ من التأليف في (٤٤٠ ج ١ - ١١٧٨) و عليه حواش كثيرة منه بخطه تاريخ بعضها (١١٧٩) : « يعه ٦ : ٤٦٠ » . * سيد شبر چنانکه در « يعه ١ : ١٩٢ » فرماید از سيد رضی الدين بن محمد بن علی بن حیدر موسوی عاملی مکی در تاریخ ١١٥٥ اجازه روایت دارد و سيد نصرالله شهید (توضیح ٣٣٤) نیز در این اجازه با او شرکت کرده است .

آثار ديگر سيد شبر : ١- « الأطعمة والأشربة » که احوال و أحكام و خواص شرعی و طبی مأكولات و مشروبات را نظاماً و ثراً بیان کرده : « يعه ٢ : ٢١٨ » . ٢- « حواشی ج ١٨ بحار الأنوار » : « يعه ٣ : ٢٤ » . ٣- « رسالة في نسب السيد عليخان بن خلف والي الحویزة » : « يعه ٤ : ٦٢ و ١٦٥ » . ٤- « رسالة في نسب السيد محمد بن فلاح المشعشی » و « ترجمة السيد محمد بن فلاح » : « يعه ٤ : ١٦٥ » . ٥- « تنبيه الكرام في ترجيح القصر على التمام في المواطن الأربعة » : « يعه ٤ : ٤٤٨ » و در این موضع « يعه » ولادت شبر را در حویزه (١٤١ - ١١٢٢) ضبط فرموده و وفاتش را در نجف حدود (١١٩٠) . ٦- « الجمع بين الفاطميتين » : « يعه ٥ : ١٣٧ » . ٧- « الجزيرة الخضراء » در باره قصه مشهور آن : « يعه ٥ : ١٠٥ » . ٨- « جنة البرية في أحكام التقية » : « يعه ٥ : ١٥٧ » . ٩- « حواشی أصول الكافي » : « يعه ٦ : ١٨٢ » . ١٠- « حرمة الأذان الثالث في يوم الجمعة » : « يعه ٦ : ٣٩٥ » . ١١- « حرمة التمتع بالفاطميات » : « يعه ٦ : ٣٩٥ » . ١٢- « حواشی من لا يحضره الامام » : « يعه ٧ : ١١١ » . ١٣- « رسالة الخمس » : « يعه ٧ : ٢٥٥ » . ١٤- « خوابنامه » : « يعه ٧ : ٢٦٧ » . چنانکه در « يعه ٤ : ١٥٨ » ذیل عنوان « ترجمة السيد شبر » و نیز در ص ٤٤٨ همانجلد فرموده یکی از ادباء عصر سيد شبر رساله بی در شرح حال وی تألیف کرده که نسخه آن در کتابخانه کاشف الغطا در نجف اشرف موجود و نام بیش از سی کتاب از آثار سيد شبر در آن رساله آمده است .

(٢٧٠) سيد خلف بن عبد المطلب که در توضیحات سابق نیز از او یاد شد ، شرح حالش در بسیاری از کتب تراجم آمده و در « أمل الآمل : ٤٣ ط ١ - ٤٧٥ (٥٥) ط ٢ » گوید :

السید الجلیل خلف بن مطلب بن حیدر الموسوی المشعشی الحویزی ، حاکم الحویزة :
 كان عالماً ، فاضلاً ، محققاً ، جلیل القدر ، شاعراً ، أديباً ؛ له كتب ، منها : « سيف الشيعة »
 في الحديث و ... الخ * « منا » گوید : وقد قبض عليه ثم قلمت عيناه و كان المباشر لقلمها
 سويدان وفرج ، وذلك في الحویزة سنة ثلث عشر بعد الألف . * كان والياً في الحویزة الى أن
 تغاب عليه أخوه السید منصور في ۱۰۳۲ (.) وأزال بصره ، فصار جلیس داره مشغولاً بالتصنيف
 والتأليف الى أن توفي (۱۰۷۴) : « يعه ۵ : ۳۰۰ » . * توفي (۱۰۷۴) كما أرخه السید
 شهاب الدين الماصر له في قصيدته في رثائه المدرجة في ديوانه المطبوع كراراً : « يعه ۷ : ۳۸ » . *
 « رياض العلما » گوید : السید الجلیل المولی خلف بن السید عبدالمطلب بن حیدر بن المحسن
 ابن محمد الملقب بالمهدي (.) الموسوی الحسيني المشعشی الحویزی ؛ الحاکم بالحویزة ،
 الفاضل العالم الشاعر المعروف بالمولی خلف ، و كان له ميل الى التصوف ، و هو جد ولاية
 الحویزة المعروفين بالموالي . * كان فاضلاً وصنف كتباً مفيدة ، و كان أديباً شاعراً و اجتمع
 بالشيخ البهائي في فارس وبالميرزا محمد الاسترآبادي (صاحب كتاب الرجال) في الحجاز و
 أضر في آخر عمره : « الطليعة في شعراء الشيعة » تأليف علامة فقيه مرحوم شيخ محمد سمازی
 نجفی (۱۲۹۲ - ۱۳۷۰) .

« نش ۳۰ : ۲۵ » گوید : وقال ولده السید علی خان في رسالته المتقدم اليها الاشارة :
 كان زاهداً مرتاضاً ، يأكل الجشب ويلبس الخشن (مع أنه كان والياً) اقتداء بسيرة آبائه
 عليهم السلام ، و كانت عبادته يضرب بها المثل حتى انه لما كان بصره سالماً كان أكثر ليالى الجمع
 يختم بها القرآن ولا تفوته النوافل ، و كان كثير الصيام لم يفته ذلك في سنة من السنين الا أنه
 كان تارة يصوم رجب ويفطر في شعبان أياماً ، ومع ما كان عليه من الزهد والتقوى كانت شجاعته
 تضرب بها الأمثال وأيامه فيها مشهورة ومواقفه معلومة ، ولولا خوف الاطالة لعددناها . و كان
 ذا عزم و شدة على هجوم النوائب و نزول الحوادث و يتلقاها بالعزم الشديد الذي تميد
 له الجبال ولا يميده ؛ و لو عددت مناقبه و مفاخره و مآثره لكانت كتاباً مفرداً و لكننا اقتصرنا
 على ما أوردناه ها هنا .

(.) ابن تاريخ ظاهرأ اشتباهت وصحيح چنانكه از ساير كتب مستفاد ميشود (۱۰۱۳) ميباشد .

(.) چنانكه در ص ۱۳۰ گذشت اختلافاتی در كيفيت اتصال نسب سيد خلف بمحمد مشعشع

أولئك آبائي فجئني بمثلهم
 إذا جمعتنا يا جرير المجمع
 و في مسودة الكتاب ، ولا أدري الآن من اين نقلته ؛ ما صورته : السيد خلف بن مطلب
 المشعشعي : ولد ونشأ عند أخواله بني تميم حتى بلغ خمس عشرة سنة وطلبه أبوه الى الدورق
 فأقرأه العلوم على الشيخ عبداللطيف بن أبي جامع العاملی ، فبلغ في المدة القليلة ما لم يبلغه غيره
 في المدة الطويلة ، ومصنفاته وتفسيره تدل على ذلك ، مع أنه كان متصلاً بخدمة أخيه السيد
 مبارك وحضر جملة من مواقفه ومغازيه و أبلى في بعضها بلاء حسناً وظهرت منه شجاعة عظيمة ،
 وكان ذلك من أقوى الأسباب لقلع عينيه ، فبعد هذا بمدة بعد رجوع أخيه مبارك الى ولاية
 الحویزة قلع عينی أخيه خلف في سنة ۱۰۱۳ ، وتوفي السيد مطلب و لم تطل أيام السيد مبارك
 فانتقل السيد خلف بعياله الى خلف آباد فعمرها وحفر نهرها وسميت باسمه بعد أن طلب من
 امام قلیخان أن يستأذن الشاه في ذلك فأذن له .

تألیفات سيد خلف : سيد عليخان فرزند وی در رساله یی که برای شیخ علی فرستاده
 گوید : و كان يصرف عمره في طاعة الله وعبادته وقسم فعله على قسمين : قسم بالتصنيف والتأليف ،
 فصنف كتباً كثيرة و رسائل . فمنها الستة التي صنفها قبل وقوع هذه المصيبة عليه ولم أدرك
 زمان تأليفها و منها السبعة التوالی ، و هي مما وقفت عليها و كنت أخدمه بتسويد أكثرها
 أيام التأليف الخ . *

تألیفاتی که در « یعه » تا جلد نهم یاد شده است : ۱- « الاثنا عشرية » در نماز : یعه : ۱۱۶
 ۲- « الاثنا عشرية » در طهارت و نماز : ۱ : ۱۱۷ ۳- « البلاغ المبین » در أحادیث
 قدسیه : ۳ : ۱۴۱ ۴- « برهان الشيعة » در اثبات امامت أمير المؤمنين : ۳ : ۹۷ ۵- « المحجة
 البالغة » در اثبات امامت أمير المؤمنين (ع) بآیات و نصوص : ۶ : ۲۵۸ ۶- « الحق اليقين في
 علم الطرية والسلوك والأخلاق : ۷ : ۴۰ ۷- « خير الكلام في المنطق والكلام واثبات امامة كل واحد
 من أئمة الأنام » : ۷ : ۲۸۵ ۸- « الدروع الواقية في الأذكار والأدعية » : ۸ : ۱۴۶ ۹- « كتاب
 الدعاء » : ۸ : ۱۸۲ ۱۰- « دليل النجاح » در أدعيه و أذكار : ۸ : ۲۶۲ ۱۱- « سفينة النجاة
 في فضائل الأئمة الهداة » : ۶ : ۲۶۱ .

تألیفات دیگر که در « أمل الآمل » و « رياض العلماء » و « نش : ۳۰ : ۳۴ » آمده است :
 ۱۲- « الحق المبین » در منطق و کلام ۱۳- « سبيل الرشاد » در صرف و نحو و أصول و فروع
 ۱۴- « مظهر الغرائب » در شرح دعاء عرفه که بخواهش ميرزا محمد استرآبادی صاحب رجال

نکاشته ۱۵- « النهج القويم من كلام أمير المؤمنين » که مستدرک « نهج البلاغه » است
 ۱۶- « فخر الشيعة » در فضائل و کرامات أمير المؤمنين (ع) ۱۷- « المودة في القربى » در فضائل
 و کرامات و تواریخ چهارده معصوم ۱۸- « رسالة في النحو » ۱۹- « أرجوزة في النحو »
 ۲۰- « ديوان شعر عربي » ۲۱- « ديوان شعر فارسي » .

تولد و وفات سيد خلف : « يعه : ۸ ۱۴۶ » در تاريخ تولد و وفات سيد اظهار ترديد
 نموده فرمايد : المولود (۹۸۱) أو (۹۸۰) والمتوفى (۱۰۷۰) أو (۱۰۷۴) .

(۴۷۱) در آخر توضيح (۲۶۸) گذشت که در سال ۱۰۶۰ بدستور شاه عباس ثاني ،
 سيد برکة بن منصور از ولايت حویزه معزول و سيد عليخان بن خلف بجای او زمامدار شد .
 سيد عليخان از دانشمندان شیعه و صاحب تألیفات فراوان و مفیديست (۰) و خود با آنکه دارای

(۰) در «أمل الآمل : ۵۲ ط ۱ » گوید : السيد الجليل علمي بن خلف بن مطلب بن حيدر
 الموسوي المشعشي الحويزي حاكم الحويزة ، كان فاضلاً ، عالماً ، شاعراً ، أدیباً ، جلیل
 القدر . له مؤلفات في الأصول والامامة و غیرها . منها : ۱- « النور المبين » في الحديث أربع
 مجلدات و ۲- « تفسير القرآن » أربع مجلدات و ۳- « خير المقال » شرح قصيدته المقصورة أربع
 مجلدات في الأدب والنبوة والامامة و ۴- « نكت البيان » مجلد و ۵- « ديوان شعر » جيدة و
 ۶- « شعر بالفارسية » جيد ، وغير ذلك . وهو من المعاصرين . وذكره صاحب « السلافة » وأثنى
 عليه وأورد له أشعاراً ، وقد مدحه شعراء عصره من أهل بلاده وغيرهم ... الخ . « ديوان عربي
 او بنام «خير جليس ونعم أنيس» است وشيخ عبدالقاهر عبادي حويزي قصيده بي در مدح آن سروده
 که قسمتی از آن در «أمل الآمل : ۴۸ ط ۱ » مذکور است . دیگر از آثار سيد عليخان رسالة
 است که بعنوان « جواب اعتراضات السيد الشريف الجرجاني علي حديث الغدير » از کتاب « النور
 المبين » خود استخراج و بشیخ علي صاحب « الدر المنثور » اهدا کرده است . نام تفسیرش نیز
 « منتخب التفاسير » است که بسال ۱۰۸۷ از تألیف آن فارغ شده . چنانکه در « مستدرک-
 الوسائل ۳ : ۴۰۸ » فرمايد سيد عليخان از شيخ علي شهیدی مذکور روایت میکند ، وشيخ حسين بن
 محبی الدين بن عبداللطيف بن أبي جامع عاملی از سيد عليخان . در « يعه ۹ : ۲۹ » فرمايد که سيد
 معتوق بن شهاب الدين أحمد بن ناصر بن معتوق موسوي حويزي « ديوان أشعار » سيد شهاب-
 الدين (متوفى ۱۴ شوال ۱۰۸۷) پدر خود را پس از فوتش جمع آوری و مرتب نموده و باسم سيد
 عليخان بن خلف مصدر کرده است . برای اطلاع بیشتر از احوال سيد بکتابهای « رياض العلماء » -

أخلاق نیکو و روش متشرعانه بوده ، چون زمامداری ناحیه عظیم حویزه و سامان دادن کارهای اعراب چنانی بسی مشکل و دشوار بود در اندک زمان بر او شوریدند و برادرش مولی جود الله با او بجنک و ستیز برخاست . سید علیخان بدستور پدر بقصد دفع او از حویزه خارج گردیده در این میان جنگی پیا شد و مولی جود الله هدف تیری واقع و بقتل رسید . پس از خوابیدن این فتنه دیری نگذشت که مجدداً اعراب آشوب کرده این بار ولایت را ازدست او خارج و پسرش سید حسین سپردند از طرف دیگر شاه عباس برای خواباندن این فتنه ها منوچهرخان والی لرستان را فرمانداد تا سید علیخان را باصفهان فرستد و خود زمام امور حویزه را در دست گیرد . سید باصفهان آمد و چند سالی بر آن منوال گذشت تا آنکه مجدداً فرمان حویزه بنام او صادر و بحویزه مراجعت نمود و بر این سمت باقی بود تا سال ۱۰۸۸ وفات کرد (۰) .

پس از درگذشت سید علیخان ، فرزندش سید حیدرخان باصفهان رفت و فرمان ولایت حویزه را از شاه گرفته مراجعت کرد . این بر سایر فرزندان سید علیخان گران تمام شده عموماً با برادر از در مخالفت برآمدند ، چنانکه سید عبدالله (توضیح ۲۷۴) بدربار شاه شتافته برای سید حیدر کارشکنی مینمود . اما والی از شاه خواست که او را در اصفهان دستگیر نموده محبوسش سازند . با اینحال دیگر برادرانش از مزاحمت وی دست نمیکشند و عاقبت در سال ۱۰۹۰ بر او شوریده جنگی بر پا نمودند و در آن پسر عموی والی ، مولی محفوظ بن مولی جود الله که در دستگاه او میزیست ، و عموی دیگر والی مولی عبدالحی و جماعتی بقتل رسیدند . دو سال بعد از این واقعه یعنی سال ۱۰۹۲ سید حیدر وفات کرد و بر سر ولایت حویزه اختلاف شدیدی در برادران و فرزندان او افتاد که مدت پنج سال طول کشید و عاقبت سید عبدالله برادر دیگر سید حیدر را بولایت انتخاب نمودند که شرح آن در (توضیح ۲۷۴) آورده خواهد شد .

(۲۷۲) نام چنین شخصی در « تاریخ مشعشعیان » و جزو والیان حویزه نیامده ، اما سید

— و « ضا : ۲۶۴ ط ۲ » و خصوصاً « مستدرک ۳ : ۴۰۶ بعد » و « تاریخ مشعشعیان » سید علی بن عبدالله مراجعه شود .

(۰) در « بعد ۷ : ۲۸۱ » ذیل عنوان « خیر جلیس » گوید : ... و المتوفی (۱۰۸۸) قبل فی تاریخه :

چون رفت (علی) ماده تاریخ بگو : (ان الاعراب اشد کفرأ و نفاق)

عبدالله بن نورالدین جزائری در «اجازه کبیره» مورخ (۲ ج ۲ - ۱۱۶۸) هنگام ذکر تصانیف خود گوید: و رسالة موسومة بـ «كاشفة الحال في معرفة القبلة و الزوال» ألّفها في الحويزة بأمر واليها المرحوم السيد عليخان بن السيد مطلب الموسوي رحمة الله عليه. و بقيت نسخة الأصل عنده ولم أفترض استنساخها. * كيفيت اتصال نسب اين سيد عليخان در «يعه ۲: ۷۶» آمده و عبارتش در (توضيح ۲۷۳) مذكور است.

(۴۷۳) سيد عبدالله در «اجازه کبیره» که در توضيح قبل نامبرديم، جزو تصانیف خود گوید: و رسالة «الذخيرة الأبدية في جوابات المسائل الأحمديّة» وهي أربعون مسألة للمولى المقدس التقى السيد أحمد بن السيد مطلب الحويزي رحمه الله؛ أخى السيد عليخان المتقدم ذكره. و كان السيد أحمد هذا عالماً، ورعاً، أديباً، له «ديوان شعر» حسن، محترزاً عن الشبهات، مكتفياً بغلة زرعه. و كان لا يدخل في شيء من أمر اخوته و عصبته و يتعفف عن جوائزهم، وهم ولائ الحويزة وما يليها كابراً عن كابر. ثم ارتحل الى المشاهد المشرفة وجاور بها الى أن قبضه الله الى رحمته، رضى الله عنه. * «الأسئلة الأحمديّة» للسيد أحمد بن السيد مطلب بن السيد علي خان بن السيد خلف المشعشمي الحويزي المتوفى قبل سنة ۱۱۶۸ التي ألف فيها السيد عبدالله الجزائري اجازته الكبيرة، لأنه ذكر وفاته فيها، وهو أخو السيد عليخان الصغير كما صرح به في الاجازة المذكورة و قد أرسل الأسئلة الى السيد عبدالله بن نور الدين الجزائري فكتب في جواباتها «الذخيرة الأبدية في جوابات المسائل الأحمديّة» ويقال للجوابات «الرسالة الأحمديّة» أيضاً كما عبر به السيد عبداللطيف في «تحفة العالم»: «يعه ۴: ۷۶».

(۴۷۴) چنانکه در (توضيح ۲۷۱) گذشت سيد عبدالله خان برای برکنار کردن برادرش سيد حيدر خان باصفهان رفت، اما موفق نشده بلکه او را بخواهش سيد مدتی در اصفهان محبوس نموده سپس بمشهد فرستادند. پس از فوت سيد حيدر مدت پنج سال میان برادران و فرزندان اختلاف بود، تا آنکه بالأخره سيد عبدالله را برای حکومت حويزة انتخاب و بشاه معرفی نمودند. سيد عبدالله پس از أخذ فرمان بحويزة بازگشت، اما طولي نکشید که بسال ۱۰۹۲ وفات کرد (۱) و یکی دیگر از برادران او سيد فرج الله عازم اصفهان شده فرمان ولایت حويزة را گرفت.

(۱) در زمان واليکری سيد عبدالله خان است که سيد محمد بن حيدر عاملی بأمر او کتاب «بغية»

الطالب في احوال أبي طالب و اثبات ايمانه را تأليف کرده و در (۴ صفر ۱۰۹۶) از آن فراغت -

سید فرج الله چندین سال والی حویزه بود و در دوره خود بصره را فتح کرد و گویا او اول شخصی است که در حویزه سکه زده . سید علی بن عبدالله ، برادر زاده سید فرج الله و نویسنده « تاریخ مشعشعیان » که بیشتر مطالب این توضیحات از کتاب او است ، مدتها از جانب عم نامبرده اش به عنوان نمایندگی در اصفهان میزیسته ، اما بعداً هوای والیکری درسرش آمده با فرج الله بنای مخالفت را گذارد و در اثر این اختلاف شورشهایی در حویزه پدید آمد که شاه فرمان عزل والی و نصیب عمش سید هبة الله بن خلف را صادر و هبة الله را روانه حویزه نمود . والی جدید مدتی با کمال سختی در حویزه ماند و سید فرج الله نیز در خارج مشغول تهیه قوا و نبرد با وی گردیده عاقبت جنگ بزرگی میان آن دو واقع شد و هبة الله شکست خورده فرار کرد . این خبر که باصفهان رسید شاه فرمان حکومت را در سال ۱۱۱۲ بنام سید علی بن عبدالله صادر کرد و او که تا این تاریخ در بصره توقف داشت به حویزه رفت و مدت هشت ماه فرمانروایی نمود ، اما دو باره سید فرج الله که مشمول عفو شاه شده بود طی فرمان دیگری حکومت حویزه با و مفوض و سید علی برکنار بلکه محبوس گردید و تا هشت سال گرفتاری او ادامه یافت . سید فرج الله که اینک حاکم حویزه شده بود از شاه خواست که فرزندش سید عبد الله را بجای او بگمارد و خود کناره گیری کند . اتفاقاً شاه اجابت کرده فرمان حکومت را بنام سید عبدالله صادر کرد . اما سید فرج الله بزودی منصرف شده از تحویل حویزه پیسرش خود داری نمود تا عاقبت کار آنان به جنگ کشیده فرج الله شکست خورد و عبدالله حویزه را گرفت و به حکمرانی پرداخت ، لکن حویزه آرامش نداشت و فتنه های متوالی در آن رخ میداد . این آشوبها تا سال ۱۱۲۰ ادامه داشت . در این سال سید علی بن عبدالله بزحمت زیاد آزادی یافته به حجاز رفته و پس از زیارت مکه معظمه ببصره بازگشت و دامنه انقلابات حویزه نیز بالا گرفت . در ۱۱۲۴ جنگ سختی شده سید عبدالله بن فرج الله در آن میان گرفتار گردید و سید علی بن عبدالله زمام امور حویزه را بدست گرفت . طولی نکشید از طرف شاه مجدداً سید عبدالله بر کار گماشته و سید علی برکنار شد .

متأسفانه گرفتاریهای داخلی شاه سلطان حسین هیچگاه مجال تصفیه امور حویزه را نمیداد این بود که گاه این و گاه آنرا بر کار والیکری میگمارد . چنانکه پس از دو سه سال یعنی

— یافته است . « یه ۳ : ۱۳۵ » گوید که نسخه این کتاب منضم بنسخه بسیار نفیس « عمدة الطالب

فی أنساب آل أبي طالب » در کتابخانه مأسوف علیهای مرحوم شیخ محمد سماوی بوده است .

در ۱۱۲۷ باز سید عبدالله بن فرج الله معزول و دوباره سید علی بن عبد الله را فرمان ولایت داد و او تا هنگام فتنه عظیم افغان بر قرار بود. در همین زمانهاست که سید علیخان نامبرده مجموعه خود را در « تاریخ مشعشعیان » نگاشته که اینک نسخه آن در کتابخانه سپهسالار طهرانست و ما برای نوشتن توضیحات مربوط باین خاندان استفاده‌های فراوانی از آن کتاب نموده‌ایم. (۴۷۵) سید عبد الرضا در حدود سال هزار و بیست و اندی از حویزه شیراز آمده بدامادی نواب صفوی قلیخان فرزند امام قلیخان یگکریکی مملکت فارس سرافراز آمد و آنجا متوطن شده ضیاع و عقاری بهم رسانید و تاکنون اولاد او در این شهر باقی و برقرارند : « فارسنامه ناصری ۲ : ۵۷ » . *

از أعقاب او است : سید نورالدین متخلص بشعشعی ابن سید علی اکبر مولی مولوی شیرازی که از علما و شعرای شیراز و امام مسجد سهراب بیك در محله بازار مرغ بوده و پدرش متخلص بمولوی عالمی فاضل و فقیهی عابد و شاعری لغوی بوده در علم قرائت بأعلی درجه کمال رسیده و در سال ۱۳۰۷ وفات کرد و در تکیه حافظیه در جوار حاج شیخ مهدی کجوری دفن شد : « آثار عجم : ۴۴۶ » . *

و امانسب سادات مشهور بمولوی در شیراز : اصل این سلسله از ناحیه خوزستان و شوشتراند. جد اعلای ایشان سید عبد الرضا بن سید محمد بن سید مبارک بن سید مطلب بن مولی سجاد بن سید بدران بن سید فلاح بن سید محسن بن سید حیدر بن سید علی بن سلطان محسن بن سید محمد مشعشع ابن سید فلاح بن هبه الله بن حسن بن علی بن سید عبد الحمید نسابه ابن ابوعلی فخار بن ابوالغنائم بن ابو عبد الله بن محمد بن ابرهیم المجاب بن محمد بن زید بن محمد صالح بن امام موسی کاظم علیه السلام (۰) در سال ۱۰۲۰ هجری از حویزه بشیراز آمده بدامادی صفی قلیخان ولد امام قلیخان حکمران فارس برقرار گشته توطن نمود و صاحب ضیاع و عقار و أملاك گردید و اولادش تاکنون در شیراز باقی‌اند. و از آن سلسله آنچه در حویزه توقف دارند بامامت و ریاست آن نواحی برقرارند و چون خواهند نامی از آنها بگویند لفظ مولی را در اول نام او آورند مانند : مولی عبد الله و مولی جعفر و غیره، و آنچه از این سلسله در شیراز توطن دارند چون خواهند نام آنها را برند لفظ مولی را در آخر نام او آورند چون : محمد جعفر مولی و سید علی اکبر مولی. و این سلسله سادات مولی همیشه

(۰) این نسب با آنچه ما در مشجرات کتاب ثبت کرده‌ایم تفاوت دارد و بی گمان ضبط دیض، غلط است.

بمنصب عالیہ برقرار بوده اند : « یض ۴ : ۲۲۹ » . شرح نسبة مفصلی نیز در همین کتاب
 « ۲ : ۱۶۲ بیعد » راجع بمحمد متمهدی و فرزندانش مذکور است .

(۲۷۶) پس از سید علی بن سید عبدالله صاحب « تاریخ مشعشعیان » که ذکر والیگری
 او در (توضیح ۲۷۴) گذشت حکومت حویزه در این خاندان برقرار بود و در زمانهای
 افغان و افشار و زند و قاجار پدران مولی مطلب خان بن مولی نصرالله والیان حویزه بودند و
 شروع مختصری از آنان در خلال تواریخ دیده میشود اما درین آنها مرد فاضلی که آثاری داشته
 باشد سراغ نداریم .

« منا : ۵۶۳ » شرحی راجع باین مولی مطلب خان نگاشته که عیناً نقل میشود : و الیه
 انتهت ولاية الحویزة فی ایامنا ، و کان ممسکاً مقترأً ، قتل شاکروه و کثر شاکوه ، و کانت
 الولاية تدخل خوزستان و تخرج ولم ترمن هدایا والی الحویزة درهماً واحداً ؛ فخلعوه عن
 ولاية الحویزة وفوض أمرها الی السردار الأرفع کما ذکرناه آنفاً . فوفد المولی مطلب خان
 المذكور ومعه ابنه طعمه علی والی لرستان صارم السلطنة السردار الأشرف حسینقلی خان بن حیدر
 خان بن حسن خان مستشفعاً به عند السلطان ناصر الدین شاه ، فرأیته یومئذ هناك وقد أناف
 علی السبعین ، و کان حسینقلی خان کثیر العطاء سخياً جواداً مقصداً للناس من جمیع الأطراف و
 الأكثاف . فأکرم المولی المذكور و بالغ فی اکرامه والاحسان الیه ، ولما اجتمع به کان جملة
 کلامه مع المولی المذكور : ألم یبلغک سجايا آبائک الکرام ؛ وأنهم کانوا مقصداً للأنام ، وقد
 کان للوفود علی أبوابهم قعود و قیام ، و کانوا مأوی الشعراء والأدباء ؛ وأنت قد سددت أبوابهم
 الی فتحوها ، و کأنک لم تسمع بقول الشاعر :

إذا ملک لم یکن ذا هبة فدعه فدواته ذاهبة

هذا أنت مصداقه و قد ذهبت دولتک . فکان من جواب المولی أن هؤلاء الملوك ان کان
 بذلهم من الحلال فله درهم ، حازوا الدنیا والآخرة ؛ وان کان من أموال الناس الی اغتصبوها وفی
 أعناقهم وبأهلها فما أحراهم بقول الشاعر ؛

تصدقت الزنا من کد فرجها فیا لیت لم تزن ولم تتصدق ؛

وأنزل الله یشق علی أن اتخذ لنفسی من أحد دجاجة غصباً فکیف تسمح نفسی أن اغتصبها من أهلها و
 أدفعها للناس ، فاداً أنا ببله ؛ فقال حسینقلی خان سألتک بالله من کان هذا حاله ویروم ولاية صقع من الأصقاع
 مع وجود هذا السلطان الطماع ألیس بأبله ؛ ثم التفت الی المولی وقال : یاسیدی ؛ أنت مخیر بین اثنين

لأننا لهن : اما أن تختار الجنة فتعزل الولاية وتترك العمل، واما أن تختار الولاية وهي النار . لأنك ان أخذت درهماً واحداً من مسلم ودفعته الى عامل السلطان كان عليك وباله . فقال : نحن جئناك لتشفع لنا عند سلطانك في رد ولايتنا ، وما عليك ان جدنا او بخلنا . فكتب له الى السلطان فأعيد الى ولايته و بقي بها سنة واحدة ، ثم عزل فانحاز الى آل كثير فكان في جوار الشيخ فرحان بن الشيخ أسد وزوجه بأخته بنت أسد ، فولدت له غلاماً ومات عندهم ، ورأيت الغلام عند أخواله بنى أسد .

مؤلف « منا » در کتاب دیگرش « بلج : ۱۴ » زیر نام مولی مطلب خان چنین نوشته است : مطلب بن نصرالله هذا آخر الموالی ولاية الحویزة ، و لما توفي ولی ابنه طعمة فقتل قبل أن يستولی ، ثم فوض عمل الحویزة الى الشيخ الجلیل معز السلطنة السردار الأرفع خزعل خان بن نصرة الملك حاج جابر خان الکعبی العامری .

توضیحاً : رشته نسب مولی مطلب از « منا » و « بلج » نقل شده و در جای دیگر بنظر نرسید . (۴۷۷) در (ص ۱۲۵ - توضیح ۲۶۷) مختصری در باره کارهای مولی علی بن سید محمد مشعشع متهمدی نگاشته شد . اینک گزارش کاملتری از زندگانی او آورده میشود . « مجالس المؤمنین - اواخر مجلس ۸ » گوید : مولی علی در اواخر ایام پدر بر او استیلا یافته زمام اختیار از دست او بیرون برده سرور آنقوم شد و ایشان را بر آن عقیده داشت که روح مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در او حلول کرده آنحضرت در حیاتست و لهذا تساخت بعراق عرب برده مشاهد مقدسه را غارت کرد و در آن عتبات عالیات نهایت بی ادبی بجا آورده پدر در اصلاح او عاجز بود و مورد عتاب و خطاب سلاطین اطراف گردید و او در جواب ایشان اظهار عجز نمود . کتاباتی که میان او و حکام عراق درین باب قلمی شده در بعضی از مؤلفات او که در میان آنقوم ب « کلام المهدی » موسوم گشته مذکور است . و این نیز منقولست که مولی علی مذکور بآن دعوی اکتفا ننموده دعوی خدایی نیز کرد و مطایبه که میان سید ادریس (۰) مشعشعی و سید قاسم نوربخش در مجلس سلطان حسین میرزا در هراة واقع شده و سابقاً در اواخر مجلس پنجم مذکور شده یاد از آن میدهد . آخر در حوالی کوه گیلویه در مقابل پیر - بوداغ جهانشاه پادشاه لشکر کشید و پیر بوداغ چون صرفه در جنگ او نمیدید یکی از تیراندازان کوه گیلویه را رعایت نموده بر آن داشت تا در وقتی که مولی علی بطریقه معهود خود در

(۰) در مجلس پنجم این شخص بنام سید ابرهیم یاد شده و عبارتش را در ص ۱۲۶ نقل کرده ایم .

رودخانه کردستان در آمده غسل نماید او را بتیر بزنند . اتفاقاً تیر آن تدبیر صائب آمده در آن موضع بقتل رسید و پدر پیر او از تعبیر و سرزنش مردم خلاص گردید . *

در « ماضی النجف و حاضرها : ۲۳۳ » شرحی از « تحفة الأزهار » نقل کرده که عیناً آورده میشود : فی « تحفة الأزهار » للسید ضامن بن شدقم الحسینی ما نصه : ان علی بن محمد المهدی المولود سنة ۸۴۱ حکم بعد آیه واستولی علی جمیع الأهواز مع شاطیء الفرات الی الحلة الفیحاء ، و كانت جنوده خمسمائة نفر لا يعمل بهم السلاح و لا غیره لاستعمالهم بعض الأسماء ، و كان مغالیا فی المذهب . سافر الی العراق وأحرق المعبر الذی علی قبة أمير المؤمنين علی بن أبی طالب (ع) وجعل القبة المعظمة مطبخاً للطعام الی ماضی ستة أشهر ، لقوله : انه الرب والرب لا يموت ! * دامنه ستمهای مولی علی در نجف اشرف بکربلای معلی نیز رسیده در آنجا هم مثل نجف تا توانسته ظلم و ویرانی نمود و پس از راهزنیها و جنایات بیشمار تا حدود بغداد آمده اما از پیشروی ترسیده بحویزه مراجعت و پس از چندی بکوه گیلویه رفت و در آن حدود چنانکه گذشت بدستور پیر بوداغ مقتول شد . کشته شدن مولی علی را بسال ۸۶۱ نوشته اند .

در کتب موجوده نام و نشانی از أعقاب مولی علی دیده نمیشود و صاحب « منا » نیز یادی از آنها نکرده فقط گوید : وأولاد محمد هذا (یعنی محمد مشمشع) رجلین وهما : علی و محسن . و کان محسن بن محمد ... الخ . * اما همین مؤلف در کتاب دیگرش « بلج » رشته نسب جماعتی را باو رسانده که عیناً (در ص ۲۶ مشجرات) نقل کرده ایم .

(۴۷۸) آقای نجفی در نامه مورخ (۱۵ ج ۲ - ۷۴) مرقوم داشته اند : سید هاشم خطاب نجفی از زهاد و شرحی بر « کافی » دارد بسیار خوب نوشته ، قطعه از آن نزد حقیر است . و او معاصر نادر شاه بوده و صورت مشجرة او را از روی خط مرحوم استاد علامه آقا سید رضا بحرانی صائغ نوشته ام و اولادش خامل الذکر هستند (.) * در کتاب « ماضی النجف و حاضرها : ۸۱ » یکی از مساجد محله حویش نجف را مسجد آل سلمان نامبرده گوید : هومن المساجد القديمة و ينسب الی السید هاشم الخطاب جد الأسرة العلویة الشریفة . عمره هذه العمارة الحاضرة الزعیم السید مهدی بن السید سلمان فی حدود سنة ۱۳۴۰ . *

آل سید سلمان از مشاهیر سادات نجف اشرف و در محله حویش سکنی دارند . صورت

(.) چنانکه در ص ۲۶ مشجرات و هم در اینجا دیده میشود سید هاشم دارای اولاد و أعقاب

است و خامل الذکر هم نیستند .

نسب سید سلمان جد اعلای این طایفه را آقای سید محمد جزائری نجفی از کتاب «الظلیلة فی الیوتات الجلیلة» استنساخ و در (رجب ۱۳۷۵) ارسال داشته اند، اما فروع سید سلمان را ننوشته اند. صورت نسب که ایشان ارسال کرده اند با مشجر آقای نجفی هیچ اختلافی ندارد مگر در نام عواد که آقای جزائری عوید نوشته اند.

(۳۷۹) این مشجر اکنون در ملایر نزد سادات محترم میرعلی اکبری است، و بطوریکه آقای سید حسین میرعلی اکبری در نامه خود نوشته اند تاریخ ختم کتابت آن (جمعه ۲۸ ج ۲- ۹۷۹) میباشد و بیک واسطه از روی نسخه مورخ (۷۷۳) نوشته شده که مسجل بوده بتصدیق سید علی بن محمد بن حمزه حسینی نقیب الأشراف دمشق و شهادت جمعی از نسابه ها را نیز داشته و عیناً در نسخه مذکور نقل شده است. خود این نسخه هم مصدق و مسجل و بطول شش متر و نیم و عرض سی سانتیمتر میباشد.

(۳۸۰) علامه ادیب سید حسین غریفی (۰). آقای امینی در «شهد: ذیل ص ۲۶۴» او را همان شخص معنون در «سلافة المصر: ۵۰۴» دانسته اند که مرحوم سید علیخان در فصل دوم قسم چهارم آن کتاب جزو علمای بحرین عنوانش نموده و شرحی در تعریف و تمجید او با قدری از اشعارش آورده و وفاتش را بسال ۱۰۰۱ نوشته است، لکن در آنجا جد اعلای او را سلیمان نامیده و عبارتش چنین است: السید أبو محمد حسین بن حسن بن أحمد بن سلیمان الحسینی الغریفی البهرانی. * شیخ حر نیز شرح حال سید حسین مرقوم را در «أمل الآمل: ۴۱ ط ۱» از «سلافة» نقل نموده و از تألیفاتش کتاب «الغنیة فی مهمات الدین عن تقلید المجتهدین» است که شیخ محمد بن علی بهرانی اصبعی شارح «باب حادی عشر» بر آن حاشیه نوشته و در «یعه ۶: ۱۵۱» مذکور میباشد.

بنا بنگارش «یعه ۹: ۲۴۷» سید مهدی غریفی (توضیح ۲۹۴) حدود سیصد بیت از اشعار این سید حسین را مدون نموده که نسخه آن نزد فرزندش سید عبد المطلب در نجف اشرف موجود میباشد.

(۳۸۱) فرزندان در حله و حائرند: «مشجر آقای وردار سالی آقای امام آهوازی».

(۳۸۲) این دو نفر و اغلب خانواده ایشان در کربلا میباشد و در بحرین و سایر نقاط نیز

متفرقند: «مشجر سابق الذکر».

(۲۸۴) عالم متقی سید علوی (عتیق الحسین علیه السلام) مذکور در « أنور البدرین » .

(۲۸۴) سید موسی در مسقط پایتخت عمان اولاد زیادی دارد : « مشجر نامبرده » .

(۲۸۵) فاضل ورع سید عبدالله بلادی بحرینی که پس از تصرف بحرین از طرف خوارج،

متوطن بهبهان و ملازم درس شیخ عبدالله بن صالح بحرینی شده ؛ پس از فوت او امام جمعه و جماعت

بهبهان گردیده است . شیخ یوسف بحرینی بواسطه از پذیرد خودش شیخ أحمد روایت میکند :

ماخوذ از « لقوة البحرین : ۷۴ » . سید عبدالله نیز از شیخ یوسف مذکور روایت میکند

(این نوع اجازه را مدبجه گویند) .

« جوابات ثلاث وثلثین مسألة » : للشيخ عبدالله بن صالح السماهيجي ، ألفه في بهبهان

فی (۱۱۳۰) و فی آخره أذن للسائل فی التصرف فی الأمور العسائیة و ذکر له کیفیة انشاء خطبة

النکاح ، ولم یصرح فی أوله باسم السائل لکن کتب فی آخره أنه کتبه بالتماس أخیه بل سیده

و مولاه السید عبدالله بن السید علوی الملقب بعتیق الحسین (ع) رأیت النسخة ضمن مجموعة

من رسائل السماهيجي بخط عبدالحسین بن عبد الرحمن البغدادی فی (۱۱۳۹) من موقوفة

السید محمد الخامنئی فی مكتبة الحسينية الششتريّة فی النجف : « یعه ۵ : ۲۰۳ » . * الأسئلة

البهبهانية » : للسید عبدالله بن السید علوی الملقب بعتیق الحسین ابن الحسین بن الحسن بن

عبدالله الموسوی المتوفی بعد سنة ۱۱۶۸ كما یظهر من اجازة السید عبد الله الجزائری فی

التاریخ المذكور . أرسلها الی الشیخ یوسف البحرانی صاحب الحقائق و المتوفی سنة ۱۱۸۶ و

جرت بینهما الاجازة المدبجة كما مرت ، و کتب الشیخ یوسف فی أجوبتها « جوابات المسائل

البهبهانية » كما فی « اللؤلؤة » و ذکره الشیخ أبوعلی فی « منتهی المقال » : « یعه ۴ : ۷۷ » .

(۲۸۶) در بهبهان و شیراز اولاد کثیر دارند : « مشجر آقای ورد » .

(۲۸۷) علامه کبیر مرحوم سید عبدالله بلادی مقیم بوشهر از أجله علما و محققین عصر

حاضر ، مؤلف کتابهای : ۱- « آیات تکوینی » ، ۲- « الأنساب المشجرة » ، ۳- « ایقاظ الحیب

فی مظالم الصلیب » در تاریخ اسلام بفارسی ۴- « البصر الحدید فی معرفة الهيئة علی الطرز

الجدید » عربی و فارسی ۵- « پنجاه سؤال » مشتمل بر جواب مسائل شرعیة چندی که از

او سؤال شده ۶- « تذکرة الألباب فی علم الأنساب » ۷- « الخطب الأربعة للعیدین » ، ۸-

« الخلواتیة فی النوافل » ، ۹- « الدعوات النوریات » از انشاء خودش ۱۰- « راحلة الجنان فی

أعمال الملوان » در ادعیه و صلوات ۱۱- « الزلال المعین فی الأحادیث الأربعین » ، ۱۲- « سحاب-

الثالی ، کشکولی است در مطالب متفرقه ۱۳ - « سداول الجلباب فی فوائد الحجاب » ۱۴ -
 « ضیاء المستضیین » ۱۵ - « الغیث الزابد فی نسب عبدالله العابد - یا - فی ذریة محمد العابد »
 ۱۶ - « کشف الأسرار فی قدح جمع من الرجال » ۱۷ - « وجوب با برهان در تحجب نسوان » .
 تاریخ تولد و وفات مرحوم آقا سید عبدالله بوشهری در (ص ۲۷ مشجرات) ذکر شده
 و شرح حالش در جلد سوم « نقبا » و « مکا » مذکور است .

(۲۸۸) اولادش در بهبهان و ده بزرگ از شیراز و در شیراز ، و برخی شهرهای دیگر رفته اند :
 « مشجر آقای ورد » .

(۲۸۹) سید احمد مقدس معروف بحمزه شرقی که هنگام تشریف بعثت در راه گرفتار دزدان
 شده ، او وزن و فرزندش منصور در این حادثه بدست آنان مقتول و در لملوم نزدیکی دیوانیه
 مدفون شد . اینک مزارش بحمزه شرقی معروفست : مأخوذ از « شهد : ۲۶۴ » و جاهای دیگر .
 (۲۹۰) عالم فاضل سید شبر ستری بحرینی که سید علی بن اسحق بلادی رساله پی در
 جواب مسائل او نگاشته و در « یعه ۵ : ۲۰۷ » و « ۲ : ۸۷ » بعنوان « جوابات السید شبر »
 و « الأسئلة الشبریة » یاد شده است ، و در موضع اول ؛ از « أنوار البدرین » نقل فرموده که
 چون جوابات مذکور بدست سید شبر رسید رساله پی در نقض آنها نگاشت و برای سید علی
 بلادی فرستاد . سید شبر را تألیفات دیگری نیز هست که نام آنها در « أنوار البدرین » و غیره
 آمده است . ولادت او را در « یعه ۵ : ۲۰۷ » بسال ۱۲۸۸ در بصره ضبط کرده و نیز در « یعه
 ۲ : ۸۷ و ۱۳۱ » ذیل عنوان « الأسئلة الشبریة » و « الدرر الفکریة » فرماید که سید شبر
 چهار مسئله از مسائل اصول فقه را از شیخ صالح بن طعمان ستری سؤال کرد و شیخ قبل ازدادن
 جواب فوت نموده فرزندش شیخ احمد (متوفی ۱۳۱۵) جواب آن مسائل را در سه هزار بیت
 نگاشته « الدرر الفکریة » نام نهاد .

(۲۹۱) فاضل نسابه سید عدنان ، مؤلف « أنساب العرب » و « الدلیل القطعی علی انتظام
 القدر المرعی » در مقادیر و تطبیق اوزان که فرزندش سید حسن آنرا بنظم در آورده و هر دو
 بسال ۱۳۶۰ در بروجرد چاپ شده است . سید عدنان را در « یعه ۲ : ۳۸۱ » چنین عنوان نموده :
 السید عدنان بن السید شبر بن السید علی بن السید مشعل بن السید محمد الغیث بن أحمد
 ابن هاشم أخ عبدالله بن علوی الذی هو شیخ صاحب « اللؤلؤة » . لکن از مشجرات عدیده و
 بعض مواضع دیگر « یعه » مستفاد میشود که مشعل شهرت سید علی پدر سید شبر بوده و از

فرزند سید محمد مشهور بغیاث است .

(۲۹۲) عالم فاضل سید علی بحرینی که در زمان شیخ عباس ستری از بحرین بنجف مهاجرت کرده و بسال ۱۲۴۶ وفات یافته است : منقول از « کر ۱ : ۱۴۵ » . * تاریخ فوت سید علی در « مشجر ارسالی آقای ورد » چنین است : در طاعون بتاریخ (مرغز = ۱۲۴۷) در گذشت .

(۲۹۳) عالم ادیب سید علی غریفی متولد ۱۲۶۴ ، استاد سید عدنان تزیل بصره ، مؤلف کتابهای : ۱- « أرجوزة فی الارث » ، ۲- « أرجوزة فی الفقه » ، ۳- « أرجوزة فی الکلام » ، ۴- « أرجوزة فی الهیئة » که سید عدنان بحرینی متوفی ۱۳۴۱ دو شرح بر آن نگاشته است ، ۵- « أرجوزة نتایج الأفكار » در اصول فقه ، ۶- « جنی الجنین فی تحقیق المرفق والکعبتین » . شرح حال سید علی در « الشجرة الطیبة » نگارش فرزندش سید رضا صائغ نسابه و جلد سوم « نقبا » مذکور است .

(۲۹۴) علامه نسابه سید محمد مهدی بحرینی نجفی مقیم بصره ، تاریخ تولدش را آقای سید مهدی ورد در (رجب ۱۲۹۹) ضبط کرده اند ؛ اما « یعه ۱۰ : ۱۵۳ » گوید که در سال ۱۳۰۰ متولد شده و ماده تاریخش (قد اظهر المهدی) است . پس فرماید : له « شوارع الهدایة » و « الولاية الکبری » نظیر « مواقع النجوم » لشیخنا النوری و « الاجازة المبسوطه » للسید شهاب الدین ، و آخری أبسط منها للشیخ عیسی بن صالح الخاقانی الجزائری ؛ سماها « شوارع الهدایة » فی ثلاث مراحل و فی کل مرحلة شوارع و لکل شارع طرق و خاتمة فی طریق حدیث الغدیر خاصة . * آثار دیگر : ۱- « أرجوزة فی الرحلة الی المشهدين الحائر الشریف و الکاظمین و ذکر مارآه من عادات مجاوریهما » ، ۲- « أرجوزة فی فضائل الملح » ، ۳- « أنساب الهاشمیین » ، ۴- « البیان فی علم المیزان » ، ۵- « التحفة » أرجوزه در مبدأ و معاد بسال ۱۳۴۳ نظم کرده و یکسال بعد در نجف چاپ شده است ، ۶- « تهذیب النفس » مختصری در اخلاق ، ۷- « جمانة البحرین » أرجوزه در اصول فقه مورخ ۱۳۲۶ ، ۸- « جمانة البحرین » أرجوزه مختصر دیگر است در فرق میان اصولی و اخباری ، ۹- « الحصون المنیعة فی بعض الصلوات و الأدعية » ، ۱۰- قصیده مزدوجه « داعی البشر » در اثبات حجت منتظر (ع) و احوال آنسرور و رد منکرین ، بسال (۱۳۳۰) نظم کرده ، ۱۱- « الدرة النجفیة فی الرد علی الصوفیة و الکشفیة » ، ۱۲- « الدرة النضیة فی شرح القصیة » که بامر استادش شیخ محمد طه نجف ناظم قصیده مذکور ، آن قصیده علویه را شرح نموده ، ۱۳- « الدرر » کلمات قصاریست در حکم و آداب ، ۱۴- « الدوحة الغریفیة » .

در « یعه ۸ : ۱۰۴ » فرماید که شیخ جلیل القدر آقا میرزا محمد علی اردوبادی غروی دامت برکاته وسید محمد مهدی بحرانی از یکدیگر (مدبجاً) روایت میکنند .
(۴۹۵) سید محمد رضا نسابة بحرینی معروف بصائع مؤلف « الأنساب المشجرة » و « الشجرة الطيبة فی الأرض المخصبة » .

(۴۹۶) عالم فاضل جلیل القدر سید شمس الدین محمد ، أستاذ وشیخ اجازة شیخ رضی الدین علی بن محمد بن عبدالحمید نیلی و غیرهما ، مجاز از سید شمس الدین محمد بن حسن ابن محمد بن أبی الرضا علوی و شیخ کمال الدین علی بن حسین بن حماد واسطی . سید ابن أبی الرضا خال صاحب ترجمه نیز بوده و چندین اجازة مطول و مختصر برای او نگاشته که صورت آنها در « بحار الأنوار - ۲۵ » موجود و در « یعه ۱ : ۲۳۴ » یاد شده است .

مجموعه بی محتوی چندین رساله در صرف و نحو بخط آن مرحوم در دست مؤلف است که جمعی از خصوصیات آنرا مینگارد . مجموعه نامبرده مشتمل بر این رساله ها است :

- ۱- « رساله در صرف » ناقص الأول ، در جمعه ۲۴ ع ۱ - ۷۳۱ از استنساخ فارغ شده و نام خود را نوشته است . ۲- « نزهة الآمل فی معرفة العامل » تألیف زین الدین علی بن قران واسطی . مورخ پنجشنبه ۲۰ رمضان ۷۳۱ مختوم بنام و شهرتش . ۳- « عقود الاعراب » عبدالرحمن بن الأنباری . مورخ یکشنبه ۱۹ ع ۲ - ۷۳۲ با ذکر نام و شهرت . ۴- « عقود اللمع » در نحو از أبو محمد خزیمه بن محمد بن خزیمه نحوی حلی آسدی . مورخ لیل ۲ شنبه ۲۵ ع ۲ - ۷۳۲ با نام و شهرت . ۵- « مسائل فی النحو » . ۶- « جمل التصریف » . مورخ شب ۲ شنبه ۱۱ صفر ۷۳۳ و نام و شهرت . ۷- « النحو النونی » . مورخ یکشنبه ۲۳ ع ۱ - ۷۳۳ . ۸- « ایجاز التعریف فی علم التصریف » تألیف جمال الدین أبو عبدالله محمد بن محمد نحوی مغربی . مورخ ۲ شنبه ۲۵ ذوالقعدة ۷۳۳ با نام و شهرت . ۹- « محصول الأصول و تلخیص الفصول » از أبو محمد طاهر بن أحمد قزوینی . مورخ جمعه ۱۸ ذوالحجة ۷۳۳ با ذکر نام و شهرت . ۱۰- « الملحاة فی التصریف » از عثم بن عبدالملک کرخی . در ختام این رساله که آخرین رساله های مجموعه است نام و نسب خود را مفصل تر از جاهای دیگر نگاشته که عین عبارتش نقل میشود : تم الكتاب والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین . کتبه العبد الفقیر الی الله تعالی محمد بن أحمد بن أبی المعالی بن أبی القاسم العلوی الموسوی . حامداً لله تعالی . و ذلك فی يوم السبت ثالث عشری شهر ذی الحجة المحرام

سنة ثلث وسبع مائة . حامداً لله تعالى و مصلياً على رسوله محمد وآله الأخيار الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً برحمتك يا أرحم الراحمين . بلغ مقابلة وتصحيحاً بحمد الله ومنه . كتاب دیگری که بخط مرحوم سید شمس الدین محمد در دست است نسخه بی است از « نهج البلاغة » در کتابخانه مدرسه صدر اصفهان (بشماره ۱۵۸) که تمام آن بخط سید نامبرده و از لحاظ صحت و ضبط و حواشی بسیار مفیدش بی نظیر و بسی گرانها است . در آخر نسخه چنین نوشته : تم الكتاب والحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد النبي وآله الطاهرين . كتبه لنفسه محمد بن أحمد بن أبي المعالي بن أبي القاسم العلوي الموسوي . وفرغ من اتمامه يوم الأحد تاسع عشر شهر رمضان المبارك سنة ست وثلثين وسبع مائة . حامداً لله تعالى . توفي السيد الرضي قدس الله روحه في يوم الأحد السادس من المحرم سنة ست و أربع مائة و ولد سعداً في سنة تسع و خمسين و ثلثمائة . در حواشی کتاب آثار مقابله و تصحيح نیز موجود است .

(۴۹۷) عالم جلیل حاج سید اسمعیل بهبهانی ، ولادتش در بهبهان بسال ۱۲۱۸ چنانکه « نش ۱۳ : ۳۰۷ » از « مجموعه شبیبی » نقل کرده ، یا بسال ۱۲۲۰ چنانکه از بعضی مجامیع نقل کرده ، یا بسال ۱۲۲۹ چنانکه « کر ۱ : ۱۴۶ » از « الغیث الزايد » نقل نموده و « شهد : ۳۷۱ » نیز همین سال را نگاشته است . وی از شاگردان شیخ علی بن جعفر نجفی و صاحب « جواهر » و شیخ أنصاری و صاحب « ضوابط » و صاحب « أنوار الفقاهة » و مقیم نجف أشرف بوده و بخواهش ناصرالدین شاه بطهران رفته تا هنگام فوت در آنجا ریاست روحانی داشته است . شرح حالش در « مآثر و آثار : ۱۴۰ » و « مرآت البلدان - حرف ب » و « تکملة أمل الآمل » و « مکا » و « نش ۱۳ : ۳۰۶ » و « شهد : ۳۷۱ » و « کر ۱ : ۱۴۶ » موجود است و در کتاب آخر گوید : ولد فی بهبهان فی (۱۲۲۹) - کما فی « الغیث الزايد » فی نسب عبدالله العابد - و نشأ بها فأخذ الأریات و مقدمات العلوم ثم هاجر الى النجف الأشرف فمکث بها زمناً للتزود و عاد الى بهبهان فأقام مدة ثم رجع الى النجف و حضر بحث صاحب « الجواهر » و الشيخ مرتضى الأنصاری و الشيخ حسن آل کاشف الغطاء و فی کربلاء علی السید ابرهیم القزوينی مؤلف « الضوابط » و غیره ، ولما بلغ رتبة سامية فی العلم و أهلية تامة أجزى فی الاجتهاد من أساتذته و عاد الى بهبهان فبقي ردحاً من الزمن اشتغل فيه بالتدريس و الارشاد ، ثم بداله أن يعود الى النجف فقصدھا و كان فیھا الى (۱۲۸۲) التي زار بها السلطان

ناصرالدین شاه القاجاری العتبات ، و اتفق للسلطان لقاءه فطلب منه ان يعود الى طهران للاشتغال هناك بالارشاد ونشر تعالیم الدین . فأجابه الى ذلك وحل طهران فلاقى اقبالا منقطع النظیر ، وحاز ثقة الأهلین علی اختلاف طبقاتهم الى أن توفي فی (۶ صفر ۱۲۹۵) و حمل جثمانه الى النجف فدفن فی الحجرة المجاورة للباب الشرقي من الصحن الشريف ... الخ . * مآثر و آثار * گوید : آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی ، ساکن دارالخلافة طهران ، از طراز اول فقها و ارباب حکم و فتوی معدود بود ؛ رساله عملیه اش مطبوعست ، جمعی تقلید وی میکردند ، در معاشرت مردم مشی متوسط داشت و از این جهت احدیرا بروی طعن و دق نبود ... وفات این بزرگوار در شب ششم صفر یک هزار و دوست و نود و پنج هجری بطهران اتفاق افتاد و در تشییع جنازه اش از مسلم و معاهد و ذمی ازدحام عظیمی روی داد

(۴۹۸) آقا سید عبدالله بهبهانی از أعظم مجتهدین و از بنیان اساس مشروطیت در ایران که عاقبت خارجیان چنانکه شیوه آنها است ، پس از قضای و طر ؛ او را بدست عمال پلید خود کشتند و فدای راه مشروطه شد ، رحمة الله علیه . وی داماد مرحوم سید صالح داماد است (که مصاهر صاحب « ریاض المسائل » بوده و شب دوم ع ۲ - ۱۳۰۳ وفات یافته در رواق حسینی مدفون گردید) . شرح حالش در « شهد : ۳۶۸ » و « نش » و « مکا » و « نقبا » و جاهای دیگر موجود است .

(۴۹۹) آقای حاج میرسید محمد آية الله بهبهانی ، عالم سیاسی ایرانست در پایتخت . شرح حالش در جلد سوم « نقبا » و « مکا » و « علمای معاصرین : ۲۲۸ » و « نش ۱۳ : ۳۰۷ » و « مجله آئین اسلام - شماره ۱۲۴ مورخ ۲۵ رجب ۱۳۶۵ » و « روزنامه ندای حق - شماره ۱۹ مورخ دیماه ۱۳۲۹ ش » و « مجله اطلاعات هفتگی - شماره ۶۲۹ مورخ ۲۷ شهریور ۱۳۳۲ ش » و مواضع دیگر موجود است .

(۴۰۰) میرسید أحمد بهبهانی ، چند دوره وکیل مجلس شورای ملی بود ، برادرش حاج میرزا مصطفی در طهران محضر اسناد رسمی داشت .

(۴۰۱) سید کمال الدین بهبهانی در طهران امام مسجد سپهسالار بود .

(۴۰۲) السید حسین البهبهانی ... عالم فاضل حکمی العلامة المولی باقر التستری فی

« التذکرة » ماکان ينقله المترجم عن الشيخ المرتضى الأنصاری : « کر ۱ : ۴۴۶ » .

(۴۰۳) حسن برکه را در « مشجر آل خراسان » أبو الحسن برکه بن معصوم بن أحمد

ضبط کرده اند . تفصیل در (توضیح ۳۰۵) دیده شود .

(۳۰۴) از نام ابو محمد بن ابرهیم بن ابی الفتیان تا بامام در « عمد » و سایر کتب موجود است .

(۳۰۵) از این شمس الدین محمد فقیه تا بامام در « عمد » ، « کشاکش » ، « بلج » ،

« منا » موجود است و عیناً نقل کرده ایم . « عمد » گوید : منهم الفقیه شمس الدین محمد

ابن أحمد بن علی بن محمد بن ابی الفتح الأخرس وقومه ، وادعی الی أحمد بن علی بن محمد

ابن الأخرس دعی بطل نسبه ؛ و رأیته بعده مصراً علی دعواه و ربما جازت علی من لا يعرف

حاله . * این عبارت در کتب دیگر هم نقل شده است . * « منا » گوید : وقفت علی نسخه

جليلة مصححة بخط بعض النساب المتثبتين کتب تحت ابی الفتح الأخرس : محمد و تحت ابی-

محمد : حسن و تحت ابی ابرهیم : محمد و تحت ابی الفتیان : محمد . *

پنج کتاب نسب نامبرده و همچنین « مشجر کتابچی » در مورد نسب سید شمس الدین

محمد تا بامام هیچ اختلافی ندارند ، لکن صورت نسبی که فعلاً نزد سادات آل خراسان نجف

موجود است با این کتب اختلاف فاحش دارد ، و علاوه بر اختلافی که در نسب نامه آنان با

نسب نامه سادات کتابچی (از سید مسعود عیشی تا سید شمس الدین محمد فقیه) دیده میشود

و در (توضیح ۳۰۶) ذکر کرده ایم ؛ نسب این سید شمس الدین محمد را تا بامام چنین ثبت

کرده اند (۰) : محمد الملقب بشمس الدین الفقیه ابن أحمد بن علی بن ابی الفتح الأخرس

ابن ابی محمد بن ابرهیم بن ابی الغنائم بن عبدالله بن ابی الحسن برکة بن ابی الحسن معصوم

ابن ابی الطیب أحمد الأكبر ابن ابی علی الحسن بن محمد الحائری بن ابرهیم المجاب بن

محمد بن موسی بن جعفر (ع) . * مآخذ « مشجر آل خراسان » کتاب « تحفة الأزهار » سید ضامن

ابن شدقم مدنی که نسخه آن در کتابخانه کاشف الغطاء نجف و کتابخانه دانشگاه طهران موجود

است ، و همچنین مشجرات دیگر که معرفی آنها را نکرده اند میباشد .

(۰) مقصود از « مشجر آل خراسان » : ۱- صورتی است که آقای سید محمد جزائری از نسخه

أصل « الظلیلة فی البیوتات الجلیلة ۲ : ۷۴ - ۷۵ » تألیف آیه الله صاحب « یعه » نقل کرده اند

و علاوه بر زنجیره نسب فروع آل خراسان را نیز دارد . ۲- شرحی است که آقای سید محمد مهدی

خرسان (توضیح ۳۱۱) در (۱۲ ج ۲ - ۱۳۷۵) ضمن نامه یی نگاشته و بوسیله آقای جزائری

ارسال داشته اند . در آنجا زنجیره نسب سید مسعود عیشی را تا بامام نگاشته و در باره هر يك

توضیحاتی داده اند که فوقاً دیده میشود .

[illegible]

ابن بود عین مرقومه ارسالی آقای سید محمد مهدی خراسان ، لکن در مورد توضیح
آخرشان که استشهاد به « شهید » و « ماضی النجف » کرده اند ، کافی بنظر نمی رسد و باید
بمصادر قدیمی مراجعه شود . و نیز حسن بر که را أبو الحسن بر که و فرزند أبو الحسن معصوم
دانسته اند ، علاوه بر اشکالی که در اصل موضوع هست ، پدر و پسر را کنیه واحد بودن بعید
بنظر می رسد ، فتدبر . در توضیح دیگرشان نیز مطالبی که راجع بسید شمس الدین محمد
فقیه و سید مسعود عیشی نگاشته اند بایکدیگر سازش ندارد . زیرا سید شمس الدین را گویند

(٠) « زاد السبيل » في الفقه ، لشمس الدين محمد بن أحمد بن علي بن محمد بن أبي الفتح الأخرس . كذا ذكره السيد المير قاسم المختاري السبزواري النسابة في حاشيته علي « عمدة الطالب » النسخة التي كانت في مكتبة السماوي ، ولا أدري الى من انتقلت : « يه - حرف الزاي » .

که سید محمد قاسم نسابه سبزواری کتاب « زاد السیل » را باو نسبت داده (در « یعه » نیز چنین است) وهم گویند که سید مسعود را ابن شدم در اصفهان ملاقات نموده . گوییم : سید محمد قاسم نسابه معاصر شاه طهماسب اول (۹۱۱ - ۹۸۴ هـ) بوده و کتاب « اُسدیه » را بنام او پرداخته است ، وابن شدم « تحفة الأزهار » را در (۱۰۸۸ هـ) مینگاشته . چگونه در فاصله بین این دو شخص (سید شمس الدین و سید مسعود) که حد اقل آن یکقرن و حداکثر بیش از دو قرن نمیتواند بود ، یازده نفر قرار گرفته ؛ این ناسازگاری بهیچ وجه درست نخواهد شد مگر آنکه گوییم صورت نسب بروجیه که آقای سید محمد مهدی نگاشته اند نا درست است و صحیح همانستکه در « مشجر کتابچی » میباشد و از همین لحاظ ما هم در (ص ۲۹ مشجرات) همانرا وارد کرده ایم ؛ بر این وجه : سید مسعود بن ابرهیم بن حسین بن شریف بن مرتضی ابن زین العابدین بن محمد بن احمد بن سید شمس الدین محمد فقیه ... الخ . و چنانکه دیده میشود واسطه در این صورت مابین سید مسعود تا سید شمس الدین هفت نفرند و این بخوبی رفع تناقض بین دو مطلب فوق الذکر را خواهد نمود ، والله العالم ،

(۳۰۶) سید مسعود معروف بعیشی جد سادات کلاته در سبزوادر و شیراز و طهران : « مشجر کتابچی » . * آقای نجفی در نامه مورخ (۱۵ ج ۲ - ۱۳۷۴) راجع بنسب کتابچیه چنین مرقوم داشته اند : مشجر آقایان کتابچی مهور بمهر جمع کثیری از علما و نقبا موجود است و حقیر از روی آن نسخه نوشته ام . *

نسب سادات آل خراسان نجف نیز چنانکه دیده میشود بسید مسعود عیشی میرسد ، لکن در هیچیک از مشجرات این دو سلسله نامی از سلسله دیگر برده نشده است ، بلکه آقای سید محمد جزائری در مرقومه مورخ (۱۲ ج ۲ - ۱۳۷۵) چنین نوشته اند : آنچه در نزد حضرت آیه الله طهرانی (صاحب یعه) و سادات آل خراسان مسلم است اینکه سید مسعود عیشی را فرزندی بوده بنام شکر ، لکن آیا فرزندی هم داشته بنام سید علی که جد کتابچیه باشد این معلوم نیست ، بلکه در نزد آقایان خراسان معلوم العدم است ، و آن مشجره را که در جوف « طهارت حاج آقا رضا » چاپ شده اصلاً قبول ندارند ... *

این بود عین مرقومه آقای جزائری ، لکن ما بر حسب قانونی که از ابتدا برای « جامع - الأنساب » وضع کرده ایم ؛ فروع سادات کتابچی را بنحویکه خود چاپ کرده اند و آقای نجفی هم تصدیق نموده اند وارد کردیم و در این باره مسئولیت متوجه خود آنها است .

« یاد داشت »

نسب آیه الله عظیم الشأن آقای حاج سید جمال الدین بن سید حسین کلایکانی مقیم نجف اشرف ، بنا بر آنچه فرزندان ارجمند ایشان ؛ ادیب تحریر علامه آقای سید محمد هاشمی بنکارنده اطلاع دادند بهمین سید مسعود عیشی میرسد . شرح حال آیه الله کلایکانی در « نقباء ۱ : ۳۰۹ » و مواضع بسیار دیگر موجود است .

(۳۰۷) سید شکر جد سادات آل خراسان نجف است . « ماضی النجف وحاضرها : ۱۹۸ » تحت عنوان طوایف سادات و علویان نجف گوید : آل الخراسان : وهم طائفة منتشرة فی النجف وخارجه وهی احدى الطوائف الموسویة وتوطن النجف من عهد قریب ، خرج منهم بعض العلماء والأدباء . « آل الخراسان من الأسر النجفیة الموسویة الشریفة من خدام الحرم المرتضوی الشریف . نبغ فیهم علماء وأدباء : « کر ۱ : ۲۷۸ » .

(۳۰۸) السید حسن خراسان النجفی من أجلاء علماء عصره . ولد فی النجف حدود (۱۲۰۰) علی سبیل التقرب ، فقد رأیت بخطه فی مكتبة السید خليفة الأحسائی بعض كتب الدراسة الأولية « كالألفية » لابن معط و متن « تهذیب المنطق » فرغ من كتابتهما فی (۱۲۱۹) ، فالظاهر أنه تاریخ أو ان اشتغاله وأنه كتبهما للقراءة . نشأ المترجم فی النجف علی فضلاء عصره فتخرج علی العلماء الأعلام حتی علا قدره وسمت مرتبته وأصبح فی مصاف علماء عصره كصاحب « الجواهر » وغیره . ذكره حفيد أخیه (۰) السید جعفر بن السید أحمد بن درویش بن محسن بن شکر - جد المترجم - فی مجموعه التي رأيتها بخطه فی مكتبة الشيخ محمد السماوی فی - النجف فأطراه فی خمسة أسر ؛ الی أن قال : سید المحققین و سند المدققین ، الخ . التمس المترجم جمع من تجار بغداد الأكابر و صلحائها الأخیار كالحاج محمد صالح كبة وغیره فأجابهم وانتقل إليها فكثراقبال سائر الطبقات علیه وأصاب زعامة ورياسة وانتهت الیه المرجعية مع تقدير واحترام وعزة واکرام الی أن توفي ليلة الخميس النصف من رجب (۱۲۶۵) فحمل جثمانه الی النجف الأشرف فدفن بها فی مقبرة أسرته فی احدى الحجرات القبلیة من الصحن الشریف كما ذكره السید جعفر فی مجموعه المذكورة وأثبت مراثی العلماء و الشعراء له ، منهم : الشيخ ابرهیم قفطان والشيخ ابرهیم یحیی ؛ ومادة تاریخ وفاة المترجم منها : جنة الخلد للمحسن ، والشيخ باقر بن الشيخ هادی والشيخ جابر الكاظمی والحاج جواد بدقت والشيخ محمد حسن محبوبة (۰) صحیح حفيد عمه است .



والشیخ صالح حجی و الشیخ طالب البلاغی و الشیخ عباس بن ملاعلی و الشیخ قاسم حجی ، فتلک عشرة كاملة . وكانت للمترجم مكتبة نفيسة في النجف أوقفها بعد وفاته ولده السيد عباس علی أخویه العالمین السيد موسی والسید محمد حسین ابني حسن وابنه محمد بن عباس وذرائعهم ما تعاقبوا وتناسلوا وبعدهم لعالم من علماء الاثنی عشریة فی النجف الأشرف وكتب الوقفية بخطه وتاريخها (۱۲۶۹) . وقد رأيت بقية تلك الكتب وذكرتها فی مظانها من « الذريعة » وقد ذكرها ولدی علی نقی سلمه الله فی فهرس المكتبات المنقول عنها فی « الذريعة » الذي أحقه بـ (ج ۸ ص ۲۹۸) : ذکر ۱ : ۴۴۷ .

(۴۰۹) سید موسی بن سید حسن خراسان از علمای طائفة آل خراسان نجف بوده وچنانکه در « یعه ۸ : ۲۹۷ » و « کر ۱ : ۳۳۸ » فرماید برادرش سید عباس بعد از وفات پدر کتب نفیسة او را بر برادرانش سید موسی و سید محمد حسین و فرزند خود سید محمد و اولاد و أعقاب آنان وقف نمود ، لکن مع الأسف در زمان سید موسی بیشتر کتب در حریق سوخت و بقایای آن بسید حسن بن عبد الهادی بن سید موسی منتقل گردید و اینک در نزد فرزندش سید محمد مهدی (توضیح ۳۱۱) میباشد .

(۴۱۰) سید حسن بن عبد الهادی آل خراسان که نام او در توضیح قبل نیز آورده شد ، چنانکه آقای جزائری مینویسند از فضلا و أخیار و أبرار این طایفة جلیله است .

(۴۱۱) سید محمد مهدی آل خراسان از جوانان دانشمند و فاضل این طایفه است و کتابی بنام « قلائد العقیان فی تراجم آل الخراسان » نگاشته و در احیاء نام و تخلید ذکر خاندان خود کوشش فراوان مبذول داشته است . سید محمد مهدی در (۱۲ ج ۲ - ۱۳۷۵) طی نامه بی شروحی راجع بنسب خود نگاشته و ارسال نمود که در توضیحات قبل مورد استفاده واقع شد . تاریخ تولد او را در « یعه ۸ : ۲۹۷ » بسال ۱۳۴۰ یاد کرده اما آقای سید محمد جزائری در مرقومة مورخ (۹ رجب ۱۳۷۵) نوشته اند : ولادت سید مهدی خراسان سنة ۱۳۴۷ است و در « ذریعه » غلط نوشته شده .

(۴۱۲) هو جد آل معصوم بالحلة والحایر : « عمد » « کشا » « کشص » . در کتاب « ماضی النجف و حاضرها : ۱۵۶ » همین شخص (سید معصوم) را مبشر طلائع بن رزیک (توضیح ۳۳۹) دانسته و کنیة او را أبو الحسن نوشته و این توضیح را در باره وی داده است : السيد معصوم هو جد الأسرة العلویة الموسویة آل الخراسان فی النجف ، و یظهر أن هذا السيد

کان له شأن عظیم فیها . ✽ آقای امینی ضمن شرح حالیکه برای طلائع در « شهد : ۵۷ » نگاشته‌اند ؛ سید ابوالحسن معصوم را مبشر طلائع دانسته و این توضیح را در باره او داده‌اند : فی « تحفة الأزهار » ان أبا الحسن المعصوم کان سیداً ، شریفاً ، جلیلاً ، عظیم الشأن ، رفیع المنزلة ؛ کان فی المشهد الغروی کبیراً ، عظیماً ، ذا جاه و حشمة و رفعة و عز و احترام ، علیه سکينة و وقار ، انتهى . و هو جد الأسرة العلویة الکریمة فی النجف الأشرف المعروفة ببیت خراسان و سبق من رجالها من هو من أفذاذ العلم والأدب . ✽

در مطالب این دو کتاب دو اشکال بنظر میرسد : ۱- چنانکه هر دو مؤلف گویند شرح راجع بطلائع و بشارت سید باورا از « خطط مقریزی » نقل کرده‌اند ، لکن در توضیح (۳۳۹) خواهد آمد که نام سید تنها ، در سه موضع « خطط » دیده میشود و در هر سه جا ابن معصوم است نه معصوم و واضحست که ابن معصوم خود سید معصوم نتواند بود و در أجداد سید معصوم هم شخص دیگری بنام معصوم دیده نمیشود که وجه صحتی برای اطلاق ابن معصوم برسید معصوم بتوانیم یافت .

۲- در هر دو کتاب سید معصوم را جد آل خراسان نجف دانسته‌اند ، در صورتیکه این مطلب نیز اشتباهست و حتی در مشجر موجود آل خراسان هم (چنانکه در توضیح ۳۰۵ دیده میشود) این خطا واقع شده و سید معصوم پدر سید حسن بر که معرفی گردیده ؛ در حالیکه « عمد » و دیگر کتب نسب آنها را دو برادر نوشته‌اند و چون رشته نسب آل خراسان (سادات عیشی) بأبوالفتیان بن عبدالله بن حسن بر که در « عمد » هم مذکورند ؛ متصل میشود ممکن نیست سید معصوم که برادر حسن بر که مذکور و هر دو و برادر سومشان علی أبوفویره اولاد أبوالطیب أحمد بن أبوعلی حسن میباشند ؛ در عمود نسب آل خراسان قرار گیرد . عبارت « عمد » را برای اثبات صحت این مطلب نقل میکنیم : و أما أبوالطیب أحمد بن أبی علی حسن بن محمد الحائری ؛ فأعقب من ثلاثة ، وهم : علی أبوفویره و معصوم و الحسن بر که . فمن ولد علی أبوفویره : ... (تا اینکه گوید) : و معصوم بن أبی الطیب هو جد آل معصوم بالحلة و الحائر . و الحسن بر که بن أبی الطیب هو جد آل الأخرس بالحلة . والأخرس هو أبوالفتح بن أبی محمد ابن ابرهیم بن أبی الفتیان بن عبدالله بن حسن بر که ، منهم : الفقیه شمس الدین محمد بن أحمد ابن علی بن محمد بن أبی الفتح الأخرس و قومه ... الخ : د عن ۲۰۶ - ۲۰۷ . ✽

آقای سید محمد جزائری در یکی از نامه های خود مرقوم داشته‌اند که مؤلف « تحفة -

الأزهار، حسن برکه را فرزند أبوالحسن معصوم دانسته است، لکن در (توضیح ۳۰۶) گذشت که در پنج کتاب نسب و مشجرات دیگر حسن برکه برادر سید معصوم معرفی شده و علیهذا سید معصوم در عمود نسب آل خراسان واقع نخواهد بود،

(۴۱۳) أبوالقاسم، تاج الشرف، نقیب المشهد العلوی و شیخه: «کشص». * ظاهراً از حواشی و ملحقات سید محمد مرتضی زبیدی است. توضیحات (۲۳۷-۲۳۸) دیده شود.

(۴۱۴) در زیر نام محمد قتاده «کشاکشص» این توضیح را نگاشته: لهم بقية بالحلة، يقال لهم: آل قتادة. * و «کشا» در زیر نام عوانه این توضیح را ثبت کرده است: يقال لولده: آل عوانة، انقرضوا الا من البنات بعد ذیل طویل.

(۴۱۵) نسب این حسین بن هبة الله را چنانکه «عمد» ضبط کرده است نوشتیم، لکن در «کشاکشص» او را حسین بن هبة الله بن محمد أبی مضر بن هبة الله بن محمد أبی مضر، معرفی نموده است.

(۴۱۶) قيل: هو جد آل مصارين بالحلة: «منا». * در «کشا» نام بشیر بن سعد الله ابن حسن بن هبة الله را متصل کرده باین أبومضر محمد، یعنی هبة الله را پسر سوم أبومضر دانسته است.

(۴۱۷) زنجیره نسب عالم جلیل حاج سید اسمعیل را تماماً از نامه آقای حاج سلطان الواعظین (توضیح ۳۲۱) و آقای ادیب واعظ مجابی نقل کردیم. نسب نامبرده در کتابهای «مدائن العلوم» و «شرح الرضوی» و «درر المالآلی» بآنحاء دیگرست که نادرست است. آقای سلطان الواعظین در مشجر ارسالی مورخ (جمادی الأولى ۱۳۷۵) چنین مرقوم داشته اند: از میان متجاوز از چهل نفر فرزندان مرحوم علامه فقیه حاج سید اسمعیل شیرازی قدس سره کسانی که مهاجرت بطهران و قزوین نمودند و تاریخشان در دست است: ۱- مرحوم آقا سید حسن واعظ (أول مهاجر) و مؤسس أساس منبر وعظ و تبلیغ در طهران (۰) ۲- آقا سید جعفر

(۰) در اواخر سلطنت فتحعلیشاه قاجار، مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی فرزند مرحوم علامه کبیر آیه الله حاج سید اسمعیل مجتهد مجابی، بعد از مراجعت از مشهد مقدس بامر شاه وقت در طهران متوقف، چون در طهران منابر تبلیغی معمول نبود و فقط در تکایا تعزیه خوانی مینمودند، لذا بامر و دستور مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی و تأیید شاه؛ اوقات تعزیه خوانی تکایا بمبدل بمجالس وعظ و خطابه و تبلیغ شد. ایشان هم نوشتند بشیر از میان چهل نفر اخوان خود هشت نفر-

- ۳- حاج سید رضا مجتهد صاحب کتاب فقه « شرح الرضوی » ۴- حاج سید عباس ۵- آقا سید فتح الله ۶- آقا سید جواد ۷- آقا سید حسین ۸- آقا سید قاسم (أصغر) ۹- آقا سید مهدی ۱۰- آقا سید کاظم ۱۱- آقا سید مسلم . *

آقای سلطان الواعظین در نامه دیگر چنین نوشته اند : جمیع شعب سادات شیرازی در طهران و قزوین و کرمانشاهان و مشهد و سایر بلاد ، از : شیرازی ، اشرفی شیرازی ، رضوی ، هاشمی شیرازی ، فتح اللهی ، جمالی ، سادات شیرازی ، محقق ، معتمدی ، مجابی ، عابدی ، نقابت ، مستجابی ، حشمتی ، عندلیبی و غیره منتهی میشوند بمرحوم علامه کبیر آیه الله حاج سید اسمعیل مجتهد شیرازی که فی الحقیقه در احوال اخیر آن مرحوم شیخ الطائفه و أبو القیله بوده اند .

(۳۸۱) عالم واعظ فقیه جلیل سید محمد رضا موسوی شیرازی ، مؤلف کتابهای بسیار :

- ۱- « الأنوار الرضویة - شرح الرضوی » مورخ (۱۲۵۶) ۲- « جامع الدعوات المنجی من الهلکات » کتاب دعای فارسی مطبوع متداول مشهور ۳- « درر اللثالی » در اصول فقه ، مورخ (۱۲۴۶) ۴- « رساله در کیفیت نماز شب » مطبوع بسال (۱۲۷۴) در هامش « درر » ۵- « مدائن العلوم » چاپ (۱۲۷۶) ۶- « وجیزه الرجال » مختصر « خلاصه علامه » در هامش « مدائن » چاپ شده است ، الی غیر ذلك .

(۳۸۹) السيد أحمد الموسوی هو السيد أحمد بن الحسن بن اسمعیل بن ... الخ ، من أحفاد المیر أحمد بن الامام موسی الکاظم علیه السلام . عالم جلیل . رأیت من آثاره العلمیة « یقین الرجعة » فارسی ، فرغ منه فی الأربعة (۱۵ ع ۲ - ۱۲۷۷) رأیته فی مكتبة السيد جلال- الدین المحدث فی طهران ، ولعل تاریخ التألیف مقدم علی الكتابة : « ذکر ۱ : ۸۳ » .

(۳۹۰) واعظ فاضل جلیل ، ثقة الاسلام آقای حاج سید محمد سلطان الواعظین شیرازی ،

- بطهران آمده سه نفر از آنها جنابان آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم بقزوین رفتند و منبر و تبلیغات را مرتب نمودند و الی الآن سادات مجابی در آن شهر معروفند .

بعد از مرحوم آقا سید حسن فرزند ارشد ایشان ، مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم که از نوابغ علم و عمل و جامع معقول و منقول بودند بریاست خانواده مشغول خدمات بودند و در سال ۱۳۰۸ قمری که آن بزرگوار بر رحمت ایزدی پیوست ریاست آن خاندان جلیل بمرحوم آقا سید علی اکبر اشرف الواعظین قدس سره که از نوادر روزگار بود منتقل شد تا آنکه بسال ۱۳۵۱ در کرمانشاهان وفات کرد : « نامه آقای سلطان الواعظین مورخ ج ۲ - ۱۳۷۴ » .

مقیم طهران و چشم و چراغ این دودمان است . بیشتر شروحیکه در این کتاب راجع بسلسله نسب و اسامی فردع و تواریخ أعقاب مرحوم حاج سید اسمعیل شیرازی (توضیح ۳۱۷) نگاشته شده بحسن مساعدت و اهتمام و معاضدت ایشان بوده است ، ایدالله تعالی . آقای سلطان الواعظین دریکی از مرقوماتشان راجع بآثار خود چنین نوشته اند : سلطان الواعظین شیرازی صاحب ۳۲ جلد تألیفات در فنون عدیده که کتاب « شبهای پیشاور » در دفاع از حریم تشیع چاپ شده و « صد مقالة سلطانی » در رد « توریة و انجیل » فعلی و اثبات « قرآن مجید » زیر چاپ است . (۴۴۱) عالم واعظ جلیل القدر ، سید الأفاضل آقای حاج سید جعفر ادیب مجابی ، مقیم قزوین دامت افاضاته که برای تهیه مطالب راجع بخاندان خود مساعدتهای فراوان نموده اند ؛ و شرح حال ایشان بنحویکه از قزوین نوشته اند باینقرار است : آقای حاج سید جعفر ادیب مجابی متولد (۱۲۷۳ ش) در قزوین ، فرزند مرحوم آقای حاج سید رحمة الله واعظ مجابی ، فرزند مرحوم آقای حاج سید غلامحسین واعظ ، فرزند مرحوم آقای حاج سید مهدی ، فرزند مرحوم مغفور علامة العلما آقای حاج سید اسمعیل (سر سلسله سادات شیرازی) . شغل شاغل ایشان وعظ و خطابه و از متکلمین درجه اول آن شهرستان میباشند . تحصیلات سطحی ایشان در قزوین نزد اساتید بزرگ فقه و اصول بوده و علم کلام را هم از محضر مرحوم استاد الأساتید آقای حاج سید یحیی واعظ یزدی (در موقع توقف آن مرحوم در قزوین) فرا گرفته اند ، و از (۱۳۴۰ قمری) تاکنون مشغول ارشاد و هدایت اهالی و مبارزه با فساد میباشند ؛ وفقه الله تعالی .

(۴۴۲) السید جعفر الخراسانی النجفی : آل (الخراسان) من الأسر النجفیة الموسویة الشریفة من خدام الحرم المرتضوی الشریف ، نبغ فیهم علماء و أدباء ؛ منهم المترجم . کان من فضلاء هذه الأسرة و مشاهیرها . ولد فی النجف (۱۲۱۶ ذی الحجة) کما کتبه بخطه فی إحدى مجامیعہ ، و نشأ بها فأخذ الأولیات و مقدمات العلوم عن الفضلاء ثم درس الفقه و الأصول و مالت نفسه الی الأدب فقرض الشعر و نبغ فیہ . وله مراسلات و مطارحات مع أفاضل أدباء عصره ، و کان قلیل النظم متینہ ؛ شأن کثیر من الشعراء المقلین . توفي فی النجف يوم الأربعاء (۲ رجب ۱۳۰۳) و خلف آناراً أدیبة رأیت منها مجموعتین ، احدهما بمکتبة کاشف الغطاء و الأخری فی مکتبة السماوی ، کتب فی احدهما تواریخ کثیرة جداً لأقربائه و سائر أرحامه من ولادة و وفاة و ذکر تواریخ الوقایع و الحوادث السابقة علی عصره و أثبت فیهما شعر بعض الأدباء و ترجم بعض العلماء و له شعر کثیر . ترجمه الشیخ علی کاشف الغطاء فی « الحصون المنیعة » و الشیخ محمد

السمّاء فی « الطلیعة » و غیرهما : : « نقبا ۱ : ۴۷۷ » .

« دیوان السید جعفر خراسان » : وهو ابن السید أحمد بن السید درویش بن السید محسن بن السید شکر بن مسعود الملقب بعیشی ، المعروف بالسید جعفر خراسان لانتمائه الى أبي الفتح الأخرس المنتهى نسبه الى محمد العابد ابن الامام موسی بن جعفر (ع) ، النجفی المولود بها (۱۷ ذی الحجة ۱۲۱۶) والمتوفی (۲ رجب ۱۳۰۳) و توفی أبوه السید أحمد (۹ ع - ۱۲۴۶) وتوفی جده درویش (۲۵ ع - ۱۲۲۷) . هو وأبوه و جده علماء فضلاء شعراء أدباء . وقد كتب السید جعفر بخطه مجموعتين ، احدهما فی مكتبة السماوی و الأخرى بمكتبة حسينية كاشف الغطاء ، وأورد فیهما كثيراً من أشعار نفسه قصيدة و رباعية ، تهنية و رثاء ، من غیر ان يرتبها . وقد استخرج السید حسن بن السید عبد الهادی بن السید موسی بن السید حسن بن السید علی بن السید شکر الذی هو الجد الأعلى للسید جعفر ، كثيراً من الفوائد التاريخية والأشعار المدرجة فی مجموعة السید جعفر الموجودة بمكتبة السماوی : « یع ۹۹ : ۱۹۵ » .

پدر سید جعفر : السید أحمد الخراسان النجفی : عالم فاضل . كان كاتباً و محرراً للعلامة الشیخ موسی بن الشیخ جعفر كاشف الغطاء و سافر معه الى ایران أيضاً ، كما ذكره الشیخ علی فی « الحصون المنیعة » . توفی فی النجف لیلة الأحد (۹ - ۲ ع - ۱۲۴۶) و دفن مع أبیه فی مقبرتهم ، كما ذكره ولده السید جعفر ... فی مجموعته عند تاریخ وفاته ، و قدرناه أيضاً بقصيدة أثبتنا فی مجموعته المذكورة : « ذكر ۱ : ۸۷ » .

(۴۲۳) ابن شخص رادر « كشاكش » چنین وصف کرده است : المجاور أبو الحسن . لكن « عمد » بدون ذکر کنیه اورا علی مجدور نوشته است . † وأعقب أحمد بن محمد الحائری ، ويقال لولده بنو أحمد ، من علی المجدور وحده . فأعقب علی المجدور من رجلین : هبة الله وأبی جعفر محمد خیر العمال : « عمد » . † ومنهم : الشریف الوجیه الممول أبو الحسن علی بن أحمد بن محمد بن ... الخ ، وله ولد منتشر و معروفون فی الحائر ببني أحمد . وصاهر بعض ولده أبو القاسم ابن نعیم رئیس سقی الفرات ، و انتقل من الحائر الى عکبرا صهر أبی نعیم وحده دون أهله : « مجد » . † توضیح ۲۳۲ دیده شود .

(۴۴۴) كان بالمشهد الرضوی مقیماً . رأیته مواراً فیها سنة ۸۲۷ : « كشا » .

(۴۴۵) أمهما : بنت السید علی بن حسن بن محمد ... (۰) حسنية . و هم بالمشهد

المقدس الرضوی الی سنة ۸۸۸ : « کشا » .

(۴۲۶) از این أبو جعفر بن علی بن محمد تا اولاد أربعة أحمد بن یحیی : (مصطفی . جواد . درویش . محمد) عیناً از مشجر کلید دار نقل شد ، و اولاد چهار نفر مذکور تماماً از روی « منا » و « بلج » نوشته شده و بوسیله « مشجر ارسالی آقای ورد » تکمیل گردید . معین الأشراف در « منا » و « بلج » بنحو دیگری زنجیره این نسب را نگاشته که عبارت او را از « منا : ۵۶۵ » در اینجا میآوریم : ومن ذریة السيد محمد بن أبي الفائز محمد المذكور : السيد الجلیل الدین یحیی بن خلیفة بن نعمة الله بن طعمة بن علم الدین بن طعمة بن شرف الدین ابن طعمة بن أبي جعفر بن یحیی بن محمد بن أحمد بن السيد محمد بن أبي الفائز محمد المذكور . * ظاهراً مشجر کلید دار اصح و مستنداتش اقرب بحقیقت است . و اما « کشا کشص » فقط چند نفری از این رشته را ذکر کرده است ، باین نحو : محمد بن محمد بن علی بن محمد بن علی المجاور ابن أحمد بن محمد الحائری بن ... الخ . * در « مشجر ارسالی آقای ورد » زنجیره نسب چنین است : یحیی بن خلیفة بن نعمة الله بن طعمة الثالث بن علم الدین بن طعمة الثاني بن شرف الدین بن طعمة الاول بن أحمد أبو جعفر بن یحیی ضیاء الدین بن محمد أبو جعفر بن أحمد الناظر لرأس العين المشهور : أبو ضراس ابن محمد بن محمد أبو الفائز بن محمد أبو جعفر ابن علی الفریق بن محمد الخیر العمال أبو جعفر بن علی المجدور أبو الحسن بن أحمد أبو عاتقة ابن محمد الحائری بن ... الخ .

(۴۲۷) محمد شمس الدین الناظر بعین التمر (شفا نا) (.) : « مشجر کلید دار » .
(۴۲۸) ناظر عین التمر المدفون فی شفائا و يعرف بأحمد بن هاشم و قد عینه الأمير تیمور گورکان (لنک) ناظراً عند غزوة شفائا معقباً السلطان أحمد الجلائری عام ۸۲۶ هـ : « مشجر کلید دار » .

(۴۲۹) نام و نسب این سید حسین و پسرش سید مصطفی در « مدینه الحسین : ۸۹ » آمده و او سیزدهمین خازن روضه منوره حضرت عباس علیه السلام بوده است . کتاب مذکور در باره او گوید : وتولى السدانة عام ۱۲۸۶ هـ كما ذكره آنفاً ، وتوفي عام ۱۲۸۸ هـ ، وكان رحمه الله ورعاً تقياً عفيفاً جلیل القدر .

(۴۳۰) چهاردهمین خازن روضه عباسیه بوده . * وتولى السدانة بعد وفاة والده فی أوائل

عام ۱۲۸۹ هـ وبقی خازناً الى أن وافاه الأجل فی عام ۱۲۹۷ هـ : «مدينة الحسين : ۸۹» .
 (۴۴۱) شازدهمین خازن روضه عباسیه (ع) . * وکان عند وفاة والده صغير السن فتولى السدانة السيد محمد مهدي المذكور (۰) حتی وشى به لدى الوالى فی بغداد ، فزار كربلاء لاختبار مقدرة السيد مرتضى آل ضوی ومعرفة ما اذا كان الجائز توليته فی سنه آنذاك وبعد الاختبار حصلت لدى الوالى القناعة بمقدرته ، فعزل السيد محمد مهدي آل طعمة وأولى السدانة الى السيد مرتضى آل ضوی الذى أصدر البلاط العثماني فی عام ۱۲۹۸ هـ فرماناً له بالتولية ، و كان عمره آنذاك اثنی عشرة سنة ، وقد تولى الاشراف والسهر على شؤون السدانة نيابة عنه عمه السيد عباس آل ضوی لمدة عشر سنوات الى أن بلغ السيد مرتضى آل ضوی سن الرشد فتولى زمام أمور السدانة بنفسه وسار بها سیراً حسناً ، وتوفي عام ۱۳۵۷ هـ . وکان یحبذ مجالسة العلماء والفضلاء وحاول انشاء مكتبة عامة فی الروضة العباسية غیر أنه لم ینجح فی ذلك ... الخ ؛ «مدينة الحسين : ۸۹» .

(۴۴۲) الخازن السابع عشر : هو السيد محمد حسن نجل الخازن السابق ؛ وتولى السدانة بعد وفاة والده فی عام ۱۳۵۷ هـ وهو کریم ، دمت الخلق ، عالی الهمه ، محبوب ؛ و بوفاته والده آل مشروع اسالة الماء فی كربلاء اليه حفظه الله : «مدينة الحسين : ۹۱» .
 (۴۴۳) اسم ابن أحمد در «منا» و «بلج» نیامده ودر هردو ، اولاد أربعة او را برای یحیی (پدر أحمد) نوشته ومسلماً اشتباه کرده است . زیرا هم صاحب «یعه» بخط مبارک خود أحمد را در هامش «منا» ثبت فرموده و هم در «مشجر کلید دار» با چهار پسر نامبرده اش ذکر شده است .

توضیح : چنانکه در بالا نیز اشاره شد ، «مشجر کلید دار» بذکر اصول پرداخته و فروع را تا زمان طبع کتابش (۱۳۶۷) ضبط نکرده ، یعنی فقط بذکر أسامي ۴ نفر پسران سید أحمد بن یحیی اکثفا نموده است وما اولاد نامبردگانرا از «منا» نقل کردیم که آنهم تا زمان حاضر نمیرسد .

(۴۴۴) سید نصرالله مدرس حائری که درس پنجاه واندی بسال ۱۱۵۸ در آستانه شهید شده ، از تألیفاتش : ۱- «کتاب الاجازات» ۲- «آداب تلاوة القرآن» ۳- «الروضات الزاهرات» ۴- «سلاسل الذهب» و غیرها است . شرح حالش مفصلاً در مشهد : ۲۵۱ ،

(۰) یعنی سید محمد مهدي بن ک. ظم بن حسین بن درویش بن أحمد آل طعمة .

موجود و آنجا گوید : ذکر فی غیر واحد من المعاجم نسبه المتصل الی الامام موسی بن جعفر علیه السلام ولوقوع الاشتباه فيه ضربنا عنه صفحاً . ✽ وفات سید نصرالله را در « یعه » حدود ۱۱۶۸ ذکر کرده ، و آقای نجفی در « مشجر سادات کتابچی » شهادتش را ۱۱۵۶ و نسبش را چنین نوشته اند : السید نصرالله بن حسین بن یونس بن جمیل بن علم الدین بن طعمة بن شرف الدین بن طعمة بن نعمة الله بن أبی جعفر أحمد بن یحیی بن أبی جعفر محمد بن أحمد الناظر بن محمد بن أبی جعفر محمد بن محمد بن محمد بن علی الغریق بن أبی جعفر محمد العمال بن ... الخ . ✽ و نیز نوشته اند : سادات مشهور بآل أبونصرالله خدام حرم حسینی هستند و ایشان از طرف مادر منسوبند . ✽

وفات نامبرده را ما از مشجر «مدینة الحسین» نقل کردیم . در آنجا گوید : نصرالله الشاعر ، مدرس الطف ، الفائز ، قتل فی الآستانه عام ۱۱۵۸ هـ . ✽ و آقای نجفی در باره نسب سید نصرالله مسطور در « مشجر کتابچی » ؛ درنامه (مورخ ۱۵ ج ۲ - ۱۳۷۴) چنین مینویسند : علامة بزرگوار سید نصرالله حائری اسم شریفش در شجره خودش آن که نزد حقیر است موجود میباشد . ✽ اخیراً یعنی بسال ۱۳۷۳ « دیوان سید نصرالله حائری » که مجموعه اشعار ادبی و تاریخی و مذهبی آن مرحوم است در نجف اشرف بطبع رسیده (۰) ؛ فاضل مذهب آقای عباس کرمانی ضمن شرح حال سید نصرالله که در طی هفت صفحه نگاشته ، نسب او را چنین مینویسد : هو : أبو الفتح عزالدین نصرالله بن الحسین بن علی بن یونس بن جمیل بن علم الدین بن طعمة ابن شرف الدین بن نعمة الله بن أبی جعفر أحمد بن ضیاء الدین یحیی بن أبی جعفر محمد بن شرف الدین أحمد (قبره فی شفانة - عین التمر - و يعرف فی ذلك الصقع بأحمد بن - هاشم) ابن أبی الفائز محمد بن محمد بن أبی الحسن علی بن أبی جعفر محمد خیر العمال ابن ... الخ . أوقفنا علی هذه السلسلة الذهبية الشریف الجلیل سید هذه الأسرة الکریمة فی کربلا السید حسن بن السید محمد آل نصرالله . ولابد أن الأسرة أعرف بنسبها من غيرها ؛ خصوصاً اذا كانت مرکزة فی الشرف ، عریقة فی البلاد . فمن البعید اغفال السلسلة لدى أفرادها . و لو أمکن فاطلاع الغير علیها ، بدونها أبعد . اذاً : فما ذكره العلامة الأملینی فی « شهداء الفضيلة ص ۲۱۵ » من عد اسمعیل بدل یونس من أجداد المترجم له ؛ محل نظر . ✽ این شرحی است

(۰) جامع دیوان سید نصرالله ، شاگرد او سید حسین رضوی هندی نجفی متوفی (۱۱۷۰) هـ

میباشد که خود نیز دیوان کبیری بنام « ذخیر المال فی مدح النبی و آل » دارد .

که آقای عباس کرمانی در باره نسب سید نصرالله ذکر کرده ، و معلوم میشود مأخذ قدیمی برای نسب سید (بنحو مرقوم) نیافته ، زیرا فقط استناد به « أهل البيت أدری بما فی البيت » کرده و اگر نسخه معتبری از مشجراو در دست داشتند یاد میکردند . راجع بشرح حال سید نصرالله و اختلافی که راجع بتاریخ فوتش موجود است بهمان مقدمه مراجعه شود .

« تضمین الألفية النحویة لابن مالک » أرجوزة مبسوطة فی مدیح السید أبی الفتح نصرالله ابن الحسین الموسوی الفائز الحائری المدرس بها والشهید فی قرب القسطنطنیة (فی حدود ۱۱۶۸) نظمه الشیخ أبو الرضا أحمد بن الشیخ حسن الخياط النجفی الحلی الشهیر بالشیخ أحمد النحوی (المتوفی فی ۱۱۷۰) وقد ضمن الأرجوزة كثيراً من أشطار ألفیة ابن مالک وهی ضمن مجموعة بخط السید جعفر بن أحمد الموسوی الخرسانی النجفی المتوفی بعد ۱۲۷۲ ، عند الشیخ محمد السماوی فی النجف و فیها فوائد كثيرة منها ترجمة الشیخ أحمد النحوی مفصلاً نقلًا عن خط السید نصرالله المدرس المذكور : « یعه ۴ : ۴۰۰ » . « کتاب الاجازات » للعلامة أبی الفتح السید نصرالله بن الحسین بن علی بن اسمعیل الموسوی الفائز الحائری المدرس بها الشهید قریباً من قسطنطنیة فی حدود سنة ۱۱۶۸ . وفيه نیف وعشرون اجازة من اجازات مشایخ مشایخه لهم واجازات مشایخه له ، وتواریخ اجازات مشایخه له من سنة ۱۱۲۵ الى سنة ۱۱۵۵ ؛ وهم : المولی أبو الحسن الشریف العاملی والشیخ أحمد بن اسمعیل الجزائری والمولی محمد حسین بن أبی محمد البغمجی والشیخ محمد باقر بن المولی محمد حسین النیسابوری المکی والمولی محمد صالح الهروی والمولی أحمد بن محمد مهدی الشریف الخواتون آبادی ومیر محمد حسین الخواتون آبادی والشیخ عبدالله بن علی بن أحمد البلادی والشیخ یاسین بن صلاح والسید رضی الدین بن محمد حیدر المکی العاملی ومیرزا ابرهیم بن غیاث الدین القاضي وغيرهم . رأیته مجلداً متوسطاً فی خزانة كتب العلامة السید محمد باقر بن میرزا أبی القاسم الحجة الطباطبائی الحائری ، وهوناقص الأول والآخر . والمظنون أنه الذی جمعه السید نصرالله وسماه « سلاسل الذهب المربوطة بقنادیل العصمة الشامخة الرتب » كما ذكره السید عبد الله الجزائری فی اجازته الكبيرة ، و قال : ان مهمات طرقة و اجازاته موجودة فی هذا الكتاب : « یعه ۱ : ۱۴۰ » . « دیگر از مشایخ روایت سید نصرالله : سید نور الدین بن نعمة الله جزائری و شیخ علی بن جعفر قدیمی بحرانی و سید منصور بن محمد طالقانی نجفی ، میباشند که در « یعه ۱ : ۱ » یاد شده اند .

شرح شایان توجهی راجع بسید نصرالله در «طبقات الاجازات بالروایات» (۰) موجود است که نقل آن موجب تطویل کلام خواهد شد. خواستاران بآن کتاب رجوع نمایند.

(۴۳۵) عقیل الجود الأعلى لسادات آل عقیل الفائزین والیوم سکنوا اصفهان ومنهم فی کربلاء: «مشجر کایدار».

(۴۳۶) این رشته (أعقاب سید محمد زاهد کبیر) را آقای سید محمد رضا شفیعی در (۲۲ صفر و ۱۱ صیام ۱۳۷۴) ارسال نموده اند، لکن نام سید محمد زاهد کبیر در کتب نسب بنظر نرسید و «منا» چنین گوید: و أما أحمد بن محمد الحائری، وله عقب کثیر، يقال لهم بنو أحمد وکلهم انقرضوا، من ابنه علی المجدور وحده؛ لا عقب له من غیره. و أعقب علی المجدور هذا من رجلین: هبة الله و أبي جعفر محمد العمال: «منا: ۵۶۴».

(۴۳۷) آقای شفیعی در مشجر ارسالی (۱۱ صیام ۱۳۷۴) این سید محمد را نوشته اند: برادر سید عبدالله معروف بگوشه، و در مشجر نامبرده نام أحمد بن حسین بن محمد زاهد نوشته نشده. توضیح ۳۳۶ دیده شود.

(۴۳۸) قلت: هو جد بنی المعصوم، منهم جماعة بمكة، سادات أخیار: «کشص».

ظاهراً این توضیح از سید محمد مرتضی زبیدی است و رشته نسب سید معصوم را نیز بنحو مرقوم خود اواز «تاریخ مقریزی» نقل کرده، زیرا این رشته اصلاً در «کشا» و دیگر مصادر موجود نیست و زبیدی هم آنرا صحیح نمیداند. توضیح (۳۱۲ و ۳۳۹) دیده شود.

(۴۳۹) وهو الذی بشرطلائع بن رزیک بولاية مصر، ذکره المقریزی (محمد مرتضی): «هامش کشص». هکذا نسب السید معصوم کما ترای فی «تاریخ المقریزی» أنه: ابن أحمد بن محمد بن ابراهیم، و الأول هو المعتمد، منهم جماعة سادات بمكة (محمد مرتضی): «هامش کشص». مقصود سید از (والأول هو المعتمد) رشته نسبی است که برای سادات بنی معصوم در «کشا» و همچنین در «عمد» ضبط شده است. در (ص ۲۹ مشجرات) فروع معصوم بن أحمد دیده شود. سید محمد مرتضی زبیدی نویسنده حاشیه فوق، در کتاب «تاج العروس فی شرح القاموس ۸: ۴۰۰» ذیل ماده عصم گوید: و بنو المعصوم

(۰) اجازه بسیار مفصلی است که علامه بزرگ، آیه الله آقا سید حسن صد الدین ع ملی کاظمینی (۱۲۷۲ - ۱۳۵۴) برای دونفر از آجلاء معاصرین مرقوم داشته و نگارنده نسخه‌ای از روی اصل آن برداشته است.

بطن من العلویین بالعائر . منهم شردمة بمكة و شردمة بالهند . * أما مطلبی که سید از « تاریخ مقریزی » نقل کرده ، ظاهراً مرادش کتاب « الخبر عن البشر » مقریزی یا یکی دیگر از کتابهای اوست . زیرا مؤلف نامبرده ضمن شرحیکه در « خطط » راجع بسید ابن معصوم و بشارت طلائع مینویسد نام و نسب او را ضبط نکرده و فقط او را بعنوان السید ابن معصوم یاد نموده است (۰) .

(۰) معصل واقعه ، چنانکه از « خطط ۲ : ۲۹۳ ط بولاق - ۴ : ۸۱ ط ۲ » مستفاد میشود اینست : طلائع بن رزیک مردی بوده از شیعیان امامی عراق و با جماعتی بزیارت نجف میرود . در آنوقت پیشوای نجف سید ابن معصوم بوده و در خواب می بیند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام باو میفرمایند : شخصی زیارت ما آمده بنام طلائع و او بامارت مصر خواهد رسید . سید فردای آنشب بجستجوی طلائع پرداخته و بشارت ولایت مصر را باو میدهد . وی از آنجا عازم مصر میشود و تدریجاً بوزارت و امارت مصر ترقی میکند . طلائع برای ترویج تشیع در مصر کوششهایی کرده و تاریخ آندیار مشحون از فضائل و کارهای نیکوی او است . ابن خلکان و دیگران ولادت طلائع را در ۴۹۵ و ابتدای وزارتشرا از طرف خلیفه الفاتر بنصرالله فاطمی در ۵۴۹ و شهادتش را در روز دو شنبه ۱۹ رمضان ۵۵۶ ضبط کرده اند و شرح حالش در « وفیات الأعیان » ، « خطط - مقریزی » ، « نسمة السحر » ، « شذرات الذهب » ، « مرآت الجنان » ، « الأعلام » ، « دائرة المعارف » ، « شهد » ، « نش » و بسیاری از کتب دیگر موجود است . صاحب « شذرات » در وصفش گوید : **كان في نصر التشيع كالسكة المحممة !**

در ظرف چند سالی که خلفای فاطمی و شیعیان بر مصر فرمانروایی میکردند خدمات أرجداری بآندیار و دین مقدس اسلام نموده اند که از جمله بنای جامع أزهري و جامع صالح و مدارس و مساجد دیگر میباشد . زمانیکه صلاح الدین ایوبی دست این گروه را از مصر کوتاه کرد در محو آثار تشیع از هیچ جنایتی کوتاهی ننمود . از جمله ، کتابخانه سلطنتی آنانرا که بنقل « حسن المحاضرة » و غیره بالغ بر دو میلیون کتاب (ألفی ألف مجلد) که یکصد هزار آنها نسخ اصلیه بود ، بجرم اینکه از آثار شیعیانست یکی از قضاتش بخشید و خسارت جبران ناپذیری بعالم دین و دانش وارد آورد ! طلائع را تألیفاتی نیز بوده ؛ از جمله : « الاعتماد فی الرد علی أهل العناد » و قصیده « الجوهريّة فی الرد علی القدريّة » و در جلد « دیوان أشعار » که در « یمه » و جاهای دیگر یاد شده است .

فعلاً راجع باین معصوم مبشر طالع که «خطط» او را امام مشهد علی معرفی میکند اطلاع بیشتری نیافتیم، و باید دانست همچنانکه اشاره شد صورت صحیح نسب ابن معصوم چنین است: نفیس بن أحمد بن هبة الله بن معصوم بن أبي الطيب أحمد بن أبي علي حسن بن محمد بن ابرهیم مجاب ابن محمد عابد، ودر (ص ۲۹) مشجرات هم ضبط شده است.

(۳۴۰) السيد مصطفى بن أحمد بن يحيى واليه ينتمى آل السيد مصطفى من آل طعمة. كان حياً عام (۱۱۸۲-۱۲۱۰ هـ): «مشجر مدينة الحسين كايد دار».

(۳۴۱) السيد درویش بن أحمد واليه ينتمى بيت درویش من آل طعمة. كان حياً عام (۱۱۸۲-۱۲۲۵): «مشجر مذکور».

(۳۴۲) قام خازن الروضة الحسينية السيد محمد جواد بن السيد حسن آل طعمة علم الدين في عام ۱۲۹۷ هـ بفتح شبایک في قاعدة القبة على نفقته الخاصة بغية تهوية الروضة.... وتوفي الخازن السيد محمد جواد آل طعمة في عام ۱۳۰۹ هـ ودفن بالقرب من ضريح حبيب بن مظاهر الأسدي في المحل الذي يعرف بكشكخانه: «مدينة الحسين: ۴۲»، وبقى السيد محمد جواد خازناً للروضة الحسينية حتى وافاه الأجل عام ۱۳۰۹ هـ. و روى لنا كل من السيد محمد علی عمید أسرة آل ثابت في كربلا والحاج حيدر عمید أسرة آل حيدر في كربلا، وقد عاصرا الخازن المذكور ووفقا على حياته الاجتماعية و طباعه: أن المرحوم كان عفيفاً، ورعاً، تقياً، نقى السريرة، عظيم الجاه، مهلباً، باسم الوجه، دمت الخلق، سمحاً، شجاعاً، كريماً، لايهاب الكوارث؛ وردكيد منازعيه الى نحورهم حتى انهم لم يتورعوا عن اقامة الدعوى عليه: «مدينة الحسين: ۸۳».

(۳۴۳) الخازن السادس عشر: هو السيد علی بن الخازن السابق وقد تولى السدانة بعد وفاة والده عام ۱۳۰۹ هـ وتوفي عام ۱۳۱۸ هـ ودفن في مقبرة شيدت له ولأسرته من بعده في الروضة العباسية. وكان المرحوم مثالاً للتقوى والورع، سمحاً، كريماً، واشتهر باطعام الفقراء من العلويين وغيرهم في الخفاء والعلانية، وبني بعض القناطر عبر نهر الحسينية وكان يقضى معظم أوقاته في الصلاة والعبادة داخل الروضة الحسينية: «مدينة الحسين: ۸۴».

(۳۴۴) فاضل جليل اديب ثقة سيد عبدالحسين خازن حائر مقدس و مؤلف «تاريخ كربلا» وجامع أنساب أسرة خود. الخازن السابع عشر: هو السيد عبد الحسين بن الخازن السابق وقد تولى سدانة الروضة الحسينية بعد وفاة والده عام ۱۳۱۸ هـ وقد سعى عام ۱۳۴۳ هـ

رغبة منه في الاعتكاف والعبادة والدراسات الخاصة الى نقل السدانة الى ولده السيد محمد صالح الخازن العالي، وهو عالم فاضل ورع تقى، وكان يملك مكتبة عدت في طليعة المكتبات العراقية (۰) كما نوه عن ذلك الأستاذ جرجي زيدان في «مجلة الهلال». وقد نقل كثير من أعلام التاريخ عن السيد المذكور روايات تاريخية قيمة نخص بالذكر منهم المرحوم العجة السيد حسن الصدر في كتابه المخطوط «نزهة الحرمين في عمارة المشهدين» : «مدينة الحسين : ۸۵» .

الخازن الثامن عشر: هو السيد محمد صالح نجل السيد عبد الحسين آل طعمة و تولى سدانة الروضة الحسينية بعد تنازل والده عنها . وهو شاب يتقن عدة لغات أخرى كالا نكليزية والفارسية قراءة وكتابة ويسير على نهج أبيه في متابعة مختلف العلوم ، حفظه الله : «مدينة الحسين : ۸۵» .

(۴۴۵) با نژد همين خازن روضه منوره عباسيه بوده از ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۸ كه معزول شده است .

(۴۴۶) السيد جواد بن أحمد واليه ينتمي آل السيد جواد من آل طعمة . كان حياً عام (۱۲۱۰ - ۱۲۲۵ هـ) : « مشجر کلید دار » .

(۴۴۷) السيد محمد بن أحمد واليه ينتمي آل شروفي من آل طعمة . كان حياً عام (۱۲۱۰ - ۱۲۲۵ هـ) : « مشجر مذکور » .

(۴۴۸) سيد جعفر نجفی ساکن کراده و از معاصرین « کذا » بوده . مرد دانشمند جلیل القدر و دیوان و غیره دارد . و کراده از نواحی بغداد است : « نامه آقای نجفی مورخ ۱۵ ج ۲ - ۱۳۷۴ » .

(۴۴۹) نام این سيد محمد فقط در «مدينة الحسين : ۸۸» آمده و او را نهين خازن روضه منوره حضرت عباس عليه السلام نوشته و گوید : و كان خازنا للروضة العباسية في عام ۱۲۵۰ هـ و لفترة قصيرة لم يعدف أمدها .

(۴۵۰) توضیح ۲۴۰ دیده شود .

« یاد داشت »

بطوریکه آقای سيد رضی حلمی رشتی (ابن سيد علی بن حاج سيد أحمد رشتی) در نامه

(۰) مع الاسف این کتابخانه را (چنانکه در «مدينة الحسين» گوید) سوزانده و از بین برده اند.

های خود از طهران مینویسند ، نسب مرحوم حاج سید احمد نامبرده صاحب حکایت معروف مذکور در « مفاتیح الجنان » و غیره ، فرزند مرحوم عالم فاضل سید هاشم هاشمی نجفی ابن حاج سید حسن آملی ، بامامزاده محمد عابد می پیوندد ، لکن شجره نامه مضبوط در دست ندارند ولذا شروح راجع باین خاندان و مشجرات آن انشاء الله در جلد سوم مذکور خواهد شد .

« پایان توضیحات »

فصل دوم از جلد اول کتاب

« جامع الانساب »

اصفهان - ۱۰ شوال ۱۳۷۵

والحمد لله أولا و آخراً



بنیاد محقق طباطبائی

اضافات ، ملحقات ، استدراکات

(صفحه ۴۴ : شماره ۱/۴/۳/۳)

صورت نسب عالم فاضل آقا سید باقر (شخص) بحرینی ، مقیم نجف ؛ ارسالی آقای سید محمد جزائری نجفی در (رمضان ۱۳۷۵) :

سید باقر بن علی بن احمد بن ابرهیم الشَّخص ابن رضی بن ابرهیم بن علی بن احمد بن علی ابن عبدالله بن احمد بن عبدالله بن محمد بن احمد بن جعفر بن موسی بن احمد المدنی ابن محمد بن موسی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بن جعفر بن احمد بن ابرهیم بن عبدالله بن احمد بن موسی بن حسین بن ابرهیم بن حسن بن احمد بن محمد بن احمد الزاهد ابن ابرهیم المجاب ابن محمد العابد ابن الامام موسی بن جعفر علیهما السلام .

(صفحه ۴۴ : شماره ۱/۴/۱/۲/۲/۰/۱/۰/۳)

صورت نسب ثقة الاسلام آقا سید حسین دزفولی از خانواده سادات موزدیر ، که آقای سید محمد علی امام أهوازی در تاریخ (ذوالقعدة ۱۳۷۵) از دزفول فرستاده اند :

سید حسین بن حاج سید محمد رضا بن حاج سید حسین بن حاج سید اسدالله بن سید حسین بن سید محب بن سید شیر علی بن سید معصوم بن میر سید علی بن سید معصوم بن سید محمود (رضی - العوام) ابن وهب (وهیب) ابن باقی بن مسلم بن باقی بن میمون السخی القصیر ابن حسین شینی ابن محمد الحائری ابن ابرهیم المجاب ابن محمد العابد ابن الامام موسی بن جعفر علیهما السلام .

آقای امام در نامه موزخ (محرم ۱۳۷۶) نگاشته اند که از این طایفه است جناب آقا سید قاسم حائری (سید العراقین) که خود نسابه و مقیم عیلام - مهران - حسینی ، میباشد .

(صفحه ۴۴ : شماره ۵/۱)

صورت نسب سادات زنجانی ؛ ارسالی آقای سید محمد جزائری نجفی در (رمضان ۱۳۷۵) :

سید ابراهیم بن بهرام علی بن العیر الله ویردی بن مراد علی بن امین بن محمد بن علی اکبر بن محمد بن عبدالله بن قاسم بن تاج الدین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن علی بن محمد بن حسن بن موسی بن عبدالله بن محمد بن احمد بن محمود بن احمد بن حسین بن عبدالله بن محمد بن الامام موسی الکاظم علیه السلام .

ابرهیم بن بهرام علی

[سید یعقوب ^۳]	سید میرزا ^۲	سید باقر (ف حدود ۱۳۶۵) ^۱			
	<table> <tr> <td data-bbox="462 667 661 875">سید ^۳ یحیی</td><td data-bbox="661 667 1018 875">سید ^۲ سجّاد</td><td data-bbox="1018 667 1881 875">سید ^۱ فتح</td></tr> </table>	سید ^۳ یحیی	سید ^۲ سجّاد	سید ^۱ فتح	سید ساجدین (ف ۱۳۶۹) ^۱
سید ^۳ یحیی	سید ^۲ سجّاد	سید ^۱ فتح			
		سید ابرهیم (.) ^۱ سید اسماعیل ^۲ سید محمد ^۳ سید مرتضی ^۴			

(صفحه ۲۹ : چهارمین فرزند ابوالطیب احمد)

نسب سادات آل ابو عیسی و آل النسلی الشّافعی که در بغداد و مسیب و جاهای دیگر عراق عرب و غیره متوطنند و صورت آنرا آقای سید محمد علی امام آهوازی از دفتر آقای سید مهدی ورد استخراج نموده و در (ذوالقعدة ۱۳۷۵) ارسال داشته اند :

سید عیسی بن حمزة الشّافعی بن عبد الله بن جعفر ابوالقاسم بن محمد بن ابرهیم الضّریر بن محمد بن عبدالله (بن) جعفر بن الحسن بن موسی بن اسمعیل بن الحسن بن برکات بن أحمد بن حسن بن محمد بن ابرهیم المجّاب بن محمد بن الامام موسی بن جعفر علیهما السّلم

سلسله نسب سید عیسی بنحو مرقوم ، مطابق شجره نامه پی است که آقای ورد آنرا دیده اند و در اواسط نسب بین نام عبدالله و جعفر کلمه ابن افتاده بوده ، و باید دانست : چنانکه در (ص ۲۹) دیده میشود کتب نسب برای ابوالطیب احمد بیش از سه فرزند نام نبرده اند و برکات در آنها نیست . ه . عمده ، گوید :

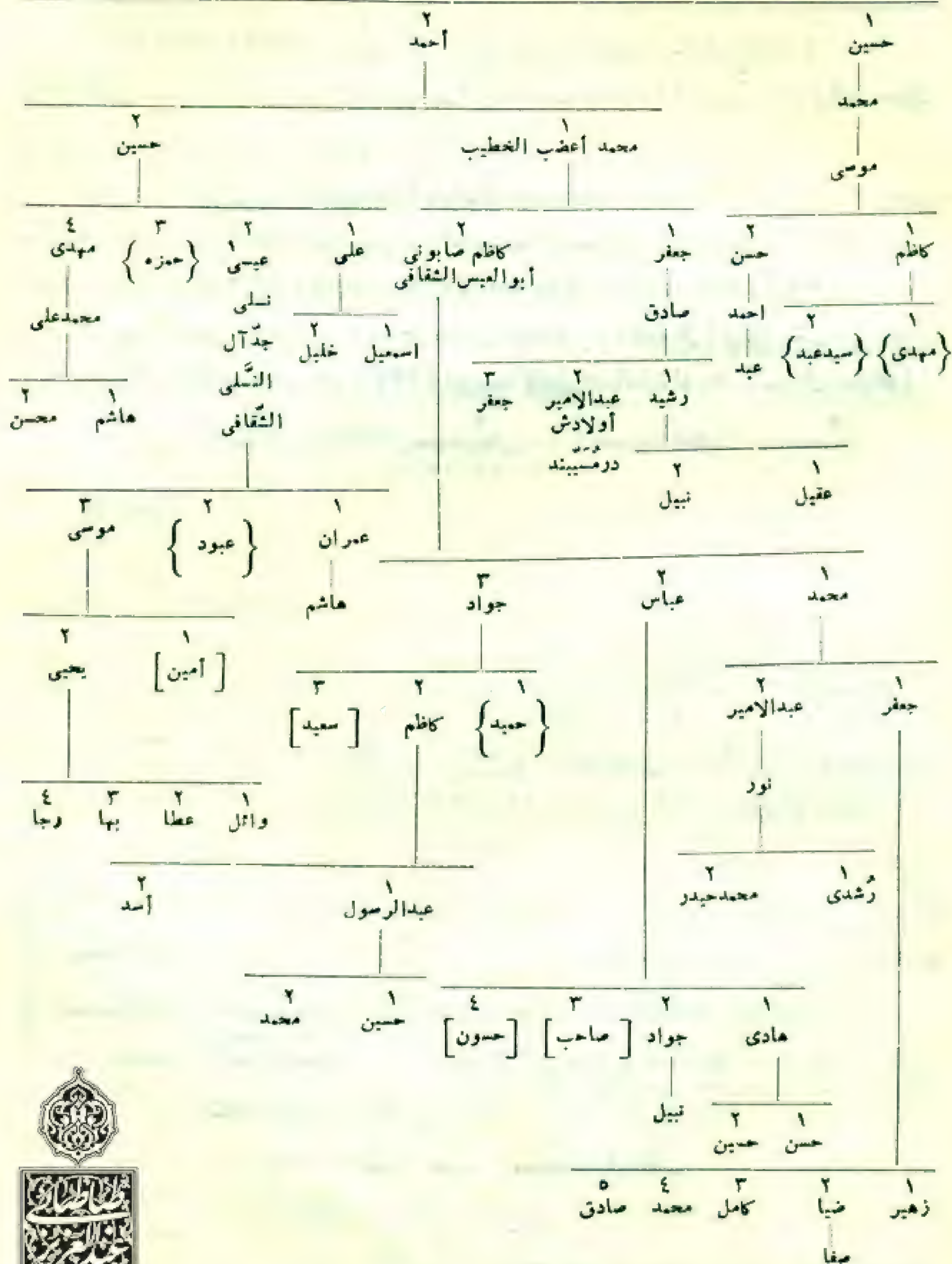
و أمّا ابوالطیب أحمد بن أبی علی الحسن بن محمد الحائری ؛ فأعقب من ثلاثة ، و هم : علی أبو فویرة ، و معصوم ، و الحسن برکة . *

آقای ورد احتمال داده اند که (حسن بن برکات) شاید غلط بوده و صحیح آن (حسن برکة) باشد ؛ أمّا برای حسن برکة نیز فرزندی بنام اسمعیل یاد نشده ، والله العالم .

اسامی فروع سید عیسی را که در مشجّر صفحه ۱۷۳ دیده میشود ، زتی از خاندان آل ابو عیسی برای آقای ورد بیان کرده است .

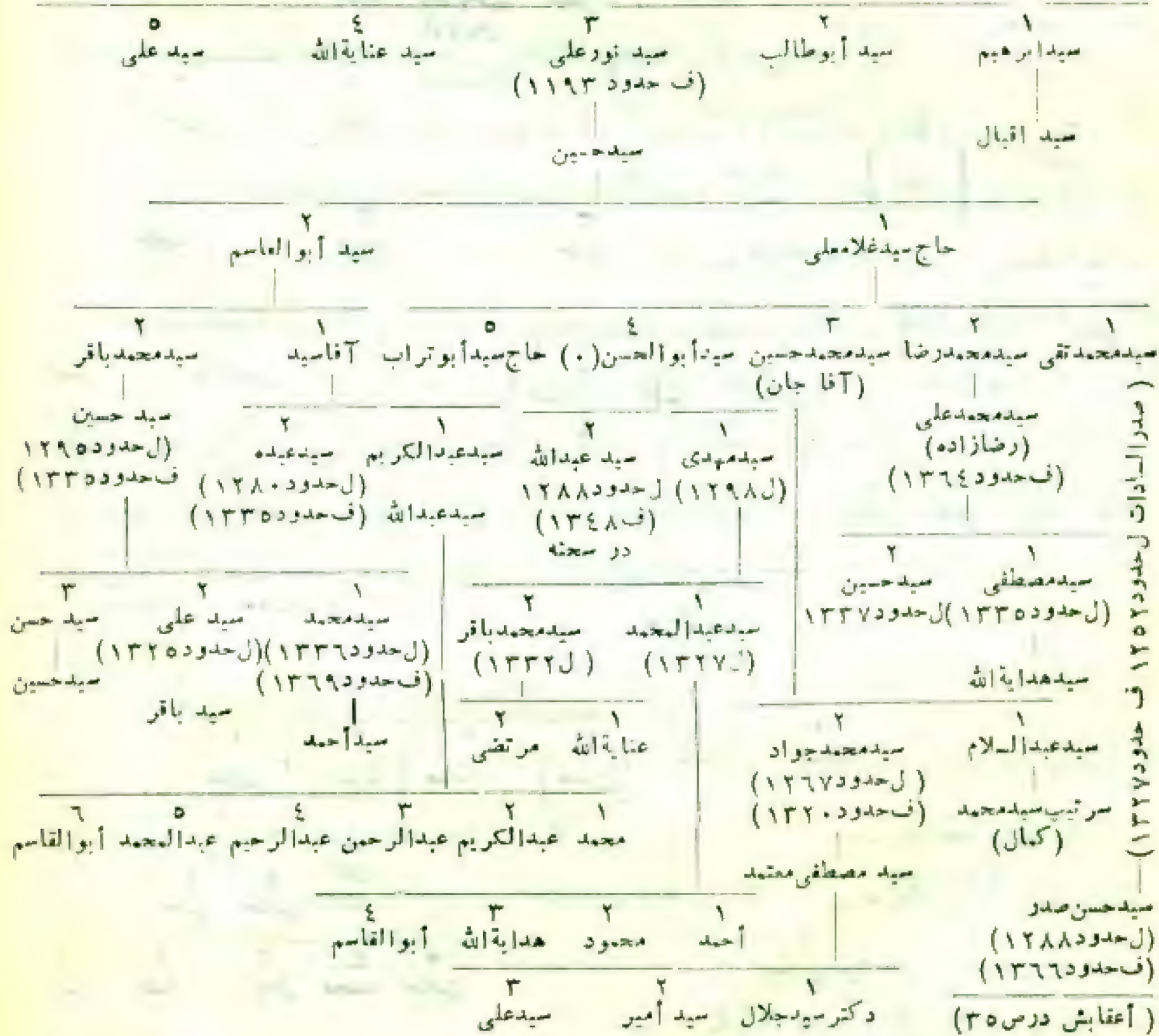
(.) فاضل محترم آقای سید ابرهیم زنجانی ، در قم و نجف تحصیل کرده و اکنون در طهران اقامت دارد .

آفتاب سيد عيسى بن حمزة الشافعي : آل ابو عيسى وآل النسلي (بغداد ، مسيب ، قفقاز)



آقای سید محمد علی امام آهوازی در (اواخر محرم ۱۳۷۶) مشجّر زیر را از بغداد فرستاده و چنین مرقوم داشته اند :

شجره سادات لوینه (آسیابان) دزفول : اصل شجره بوسیله آقای سید محمد امین صدر در تاریخ (۵ شهریور ۱۳۲۳) در دزفول باینجانب نشان داده شد ، و در تاریخ (۳۱ تیرماه و ۱۴ مرداد ماه سال جاری ۱۳۳۵) بوسیله جناب آقای سید مهدی ابوترابی تکمیل گردید .
توضیحاً ؛ بیشتر افراد این طایفه در دزفول بوده و یک رشته از آنها نیز مقیم طهرانند .
بقیه از ص ۴۵ - أعقاب سید محمد (۴۴۷) ابن سید کلبعلی : سادات لوینه - آسیابان (دزفول)



(۰) معروف پسیدرویش متولد دزفول متوفی در امامزاده کاظم در کوههای بختیاری نزدیک چم سنگر.

از مشجر مذکور مستفاد میشود که سید خلف بن سید طاہر بن حسین ؛ مذکور در عمود نسب (ص ۳۵) را غیر از سید جمال ، فرزندی بوده بنام سید فخرالدین کہ او را نیز فرزندی بوده بنام سید حسن . و همچنین سید کلبعلی بن سید جمال بن سید خلف را ، غیر از سید محمد فرزندی بوده بنام سید عبداللہ . و ایضاً ، آقا سید محمد بن حاج سید حسن صدر - السادات دارای سه فرزند بنام سید محمد رضا و سید محمد جواد و سید محمد باقر است . و برادر ایشان آقا سید محمد امین ، غیر از آقا سید مرتضیٰ سه فرزند دیگر بنامہای سید مصطفیٰ و سید احمد و سید کاظم دارند .

(صفحه ۴۲ سطر ۴)

(۵) صاحب « مجد » در بارہ حسین بن موسیٰ الکاظم (ع) گوید :

والحسین لام ولد ، أولد بنین و بنات ؛ انقرضوا .

(صفحه ۴۲ سطر ۱۵)

و نیز شیخ طوسی در « کتاب الأمالی : ۲۲۷ » روایتی از زید بن عبد الغفار طیار لسی از حسین بن موسیٰ الکاظم (ع) از عمّش علی بن جعفر (ع) نقل کرده است .

(صفحه ۴۶ سطر ۱)

تمتہ شرح حال موسیٰ بن اسمعیل بن موسیٰ بن جعفر علیہما السلام :

« بحار الأنوار ۱۶ : ۲۴ و ۲۵ » چند حدیث از « کتاب الامامة والتبصرة » تألیف علی بن بابویه نقل نموده کہ آنها را محمد بن محمد بن أشعث از موسیٰ بن اسمعیل روایت کرده ، و موسیٰ از پدرش اسمعیل و اسمعیل از پدر بزرگوارش حضرت امام موسیٰ بن جعفر علیہما السلام ، و چنانکہ در ص ۴۴ گذشت ابن أشعث کتاب « جعفریات » را نیز از موسیٰ اسمعیل از پدرش اسمعیل روایت میکند . مخفی نماند کہ این موسیٰ همان شخصی است کہ ترجمہ او در کتاب « رجال نجاشی : ۲۹۲ » و « فہرستہ شیخ طوسی : ۱۶۳ » و « معالم العلماء : ۱۰۷ » آمده و از آثارش « کتاب الصلاة » ، « کتاب الوضوء » ، « کتاب جوامع التفسیر » را نام برده و گویند کہ اینہا را محمد بن محمد بن أشعث از او روایت کرده است ، اما چون نام و نسب او را فقط بعنوان موسیٰ ابن اسمعیل یاد کرده اند ، گویا ارباب رجال ویرا نشناخته و « منتهی المقال : ۳۱۲ » پس از نقل عبارت « جش » و « ست » گوید : أقول ویظهر مما ذکرہ من العلماء الامامیۃ فتأمل . « تنقیح المقال ۳ : ۲۵۲ » احتیاط بیشتری کرده و پس از نقل استظهار ابو عیسیٰ ، گوید : وفي کفایة هذا

المقدار فی إدراجہ فی الحسن تأملات برای اطلاع بیشتر بر احوال و آثار موسی و پدرش بمقدمه
مبسوط جعفریات - ط طهران ۱۳۷۰ - مراجعه شود .

(صفحه ۵۷ سطر ۱۴)

آقای میر سید عزیزالله حسینی (امامت کاشانی) ، راجع بمزار پنجه شاه ، در تاریخ
(۱۹ محرم ۱۳۷۶) از کاشان چنین مرقوم داشته اند :

راجع بسؤالاتی که در خصوص مزار حضرت هرون بن موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده
بودید ، اولاً: مقبره در جانب شرقی خیابان جدید الاحداث بابا افضل کاشان واقع است . ثانیاً این
مقبره معروفست به زیارت پنجه شاه . ثالثاً بطوریکه در کاشان شهرت دارد مقبره هرون بن
موسی است . رابعاً: دلیل بر وجود چنین امامزاده شهرت اهالی و زیارتنامه آنست . خامساً:
بطوریکه نقلست بنای ساختمان آن از زمان شاه عباس صفوی است اما سنگی در بالای یکی از
درب های آن منصوبست و تاریخ آن ۱۲۳۸ میباشد . سادساً: قبر دیگری واقع در ضریح هرون
ابن موسی است و معروفست به امامزاده محمد فرزند آنجناب و چندین قبر دیگر در این
مقبره مبارکه است که یکی از آنها معروفست به قبر صفیه دختر مالک اشتر ، و قبر بزرگ دیگریست
معروف به رؤوس هفت تن از شهدا ، و جمعی از علماء مانند مرحوم آقای ملا عبدالرسول مدنی
و والد و هم جدشان ، و أمثال ایشان نیز در آن موضع مقدس مدفونند . سابعاً: که فرموده بودید
از وضعیت و چگونگی زیارت بنویسم: این مقبره مقدسه دارای دو صحن ، یکی کهنه و دیگری
نو و دارای کنبد و بارگاه و مناره عالی و ضریح و معجر . در داخل زیارت سنگی منصوبست که
علامت فرو رفتگی يك پنجه دست تمامی است ، معروفست که این جای پنجه دست مولای متقیان
أمیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام است و شاید که وجه تسمیه آن به پنجه شاه با این لحاظ
بوده باشد ، و شبها و روزهای جمعه و لیالی متبرکه که اهالی در آن موضع اجتماع نموده مشغول
زیارت و عزاداری هستند و کرامات و خوارق عادات از آن نقل میکنند . مرحوم آقای ملا
عبدالرسول در کتاب « علائم الحقیقه و آثار الطریقه : فصل ششم صفحه ۵۵ » بعضی از آنها را
ذکر فرموده اند ، مراجعه فرمایید . و در کتاب « تاریخ کاشان » تألیف عبدالرحیم ضرابی (سهیل
کاشانی) در خصوص این امامزاده مسطور است :

از جمله امامزادگان واجب التعظیم یکی زیارت حضرت سلطان هرون بن موسی بن جعفر
(ع) است ، علی مزارها آلاف التحية و الثناء ، که در محله پنجه شاه میباشد ؛ و در تحت

قبه آن چندتن دیگر از امامزادگان نیز مدفون میباشند ، و در آن مقام نیز گویند زمانی که در کربلا حضرت ابا عبدالله الحسین را شهید نمودند و دست های مبارک حضرت عباس بن علی بن ایطالب سلام الله علیه را از تن جدا کردند ، یکی از سرکردگان يك دست آنحضرت را باخویش داشت که در نزد یکی از ولات عراق عجم که از جانب یزید بن معاویه بن ابی سفیان حکومت داشت آورده منزلت و جایزه یابد . چون بنواحی کاشان رسید جمعی از شیعیان (۳۱۵ پ) متفق شده بجهاد برخواستند و جمعی از اشرار را عرصه تیغ دمار ساختند ، آن دست مبارک را گرفته در آن موضع بخاک سپرده به پنجه شاه موسوم گشت و مزور مردم بود تا زمانی که حضرت سلطان هرون بن موسی بن جعفر علیه السلام را بشهادت رسانده در آن موضع شریف مدفون ساختند و بالفعل به زیارت پنجه شاه موسوم است .

تمام شد کلام ایشان در خصوص زیارت هرون بن موسی ، و نام و نشان بعضی از امامزادگان و بزرگان را نیز در این کتاب مذکور ساخته است .

(صفحه ۹۵ سطر ۱۰)

« کشا » زیر نام سید مطهر بن ابوالحسن علی زکی (نقیب ری) ابن ابوالفضل محمد ابن ابوالقاسم علی (نقیب قم) ابن محمد بن حمزة القمی بن أحمد الدخ بن محمد بن اسمعیل ابن ابوعبدالله محمد ارقط ابن عبدالله باهیر ابن الامام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام این شرح را نوشته است :

أبو الحسن الزکی ، المرتضی ، ذی الفخرین ، نقیب النقباء بالرّی . أمّهُ سکینه بنت الحسن ابن محمد بن علی بن القاسم بن موسی بن عبدالله بن موسی کاظم علیه السلام .

(صفحه ۸۰ سطر ۱۸)

قول پنجم : زین العابدین بن حاج میرزا محمد رضا حکیم الهی شیرازی در مقدمه بی که بر دیوان میرزا یحیی خان سرخوش تفرشی - ط بمبی ۱۳۱۶ نگاشته ؛ ذیل عنوان (امام زاده های حوالی طرخوران) گوید :

شاهزاده أحمد : فرزند امام موسی کاظم علیه السلام واقعه در قریه کوتین .

(صفحه ۸۷ سطر ۴۱)

و نیز محدث نوری در صفحه ۷۸۸ همان جلد ، در باب استدراک فائده اخیر « وسائل » گوید : جعفر بن محمد بن ابرهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر علیهما السلام ، العلوی

الموسوى المقرئ ، من مشايخ جعفر بن قولويه فى «كامل الزياره» .

(صفحة ١٠٩ سطر ١١)

مقصود صاحب «تحفة العالم» از (السلطان نادر خان) نادرشاه أفشار است أما در جای دیگر بنظر نرسیده که اورا نادرخان نامیده باشند .

(صفحة ١١٢ سطر ١٣)

قوله : (و هو المشهور بالشيخ على بن وهب) يعنى على صول (٢٢٩) ابن مسلم بن وهيب المذكور در (ص ٢٣) .

(صفحة ١٥٢ توضيح ٤٠٥ بعد)

آقای سید محمد مهدی آل خراسان نجفی (توضیح ٤١١) پس از مطالعه شروحی که در این کتاب راجع بسادات عیسی و نسب ایشان (ص ١٥٢ بعد) نگاشته شده ، مرقومه یی در تاریخ (٣ ذوالقعدة ١٣٧٥) از نجف اشرف ارسال نموده اند که عبارات استدراکی و مربوط آن ذیلا نقل میشود :

... و بعد ، فقد أطلعنى الأخ الفاضل السيد محمد الجزائرى على بعض كتابكم «جامع-الأنساب» و ذلك فيما يخص آل الخراسان ، فألفتكم فى هذا الباب - و هو الذى طالعه من الكتاب - تتحكمون على ما جاءكم منا و انى أحببت أن ألفت نظرکم الى أمور تكمون بها موضوعكم ، خدمة للعلم و اصحاراً بالحقيقة : . .

(ص ١٥٢ سطر ٢٠) : ذکرتم تصديق ماورد فى مشجرة (من يدعى الوصل بليلى)

عن «عمد» «كشا» «كشص» «بلج» «منا» .

فأقول : هذه الرموز لم تعرف منها سوى الأول والأخير . والأول هو «العمدة» والأخير هو «مناهل الضارب» تأليف السيد جعفر الأعرجى المتوفى سنة ١٣٣٤ ، وهذا الرجل سامحه الله لم يكن بالبحرانة الثبت . . . ولعل قوله : (ووقفت على نسخة جليلة . . . الخ) اشارة الى نسخة من «العمدة» وان لم يصرح بذلك ، لكن نقله عن صاحب «العمدة» بعد ذلك ربما يشعر بأن مراده «العمدة» . فاذن الكلام يقع عن «العمدة» .

و«العمدة» لمن تتبها يجد فيها هفوات تحمل تبعه بعضها على النسيان ، ويترك تبعه الاشتباهات البيينة على عاتق المؤلف ، وكم له من قبيل ذلك كتوهه في نسب آل طعمة و قد نبه فى الهامش عليه ، الى غير ذلك مما لايسع المقام ذكره ولسنا بصدد ،

و ما هو في المقام فأنه من توهم النسخ وسهو القلم، كما سيأتى بيان ذلك فيما يأتى . وليس عيباً على صاحب «العمدة» لو قلنا أنه فاتّه في المقام هذا الأمر، واشتبه في ذلك المقام أيضاً ؛ و كان منه في مقام ثالث وهم ظاهر . فواحد الناس من عدت نقائصه - وهو ليس بمعصوم - و كم ترك الأوائل للأواخر .

سبق أن قلنا أنه من سهو القلم و توهم النسخ ، والذي يدلنا على ذلك ما جاء في « تحفة الأزهار » من مطابقة « التحفة » للعمدة في هذا المقام ؛ فقد قال عن السيد مسعود الملقب بعيشى : (قال جامعهم : قد وصل - أى السيد مسعود - الى منزلى فى اصفهان ويده محضر عليه خطوط جم غفير من السادة الأشراف و غيرهم من أهل العراقين عرب و عجم ، قائلين بصحة نسبه كما ذكر فى المسطور ؛ فطلب منى أن أضع له خطبى عليه ؛ فتوقفت عنه لعدم ثبوته عندى بالبينّة الشرعية ، فكتبته عندى لمراجعة ما هو عندى فوجدته مطابقاً للعمدة) الخ . فظهر من هذا أن ما فى « التحفة » مطابق لما فى « العمدة » و يؤيده المحضر الذى أمضاه جم غفير من السادة الأشراف و غيرهم ، وقد كتب السيد صاحب « التحفة » عنده نسب مسعود مطابق ما عنده وهو مطابق للعمدة .

بقى علينا البحث عن منشأ وهم النسخ - و الذى أراه وأعتقد أنه هو أنهم خلطوا فى ذكر عقب أبى الطيّب أحمد الأكبر على الأصح بين أولاده وأحفاده ، فان فى « التحفة » قال : (الفَن الثاني - عَقِبُ أبى الطيّب أحمد الأكبر بن أبى على الحسن ، ويقال لولده : آل أبى الطيب . فأبو الطيب أحمد الأكبر خلف ثلاثة بنين : أبى الحسن معصوم ، و أبى على الحسن ، و أبى فويرة على المحدث ؛ و عَقِبَهُم ثلاثة فروع) الخ .

ثم ذكر الفرع الأول عَقِبَ أبى الحسن معصوم ؛ و ذكر أنه خلف أبى الحسن بركة - كما سيأتى نص عبارته فلا حظوا ، نجد أن فى « العمدة » المطبوعة : ان أبى الطيب أحمد بن أبى على الحسن بن محمد الحائرى أعقب أيضاً من ثلاثة ؛ وهم : على أبو فويرة ، و معصوم ، و الحسن بركة . فخلط النسخ بين (أبى على الحسن) بن أبى الطيب أحمد - كما فى « التحفة » والسّذي هو أخا أبى الحسن معصوم - و بين ابنه أبى الحسن بركة كما فى « التحفة » و ظنوا أنه اسمه الحسن بركة ، فاشتبه عليهم العمّ بابن الأخ ، لوقوع الحسن فى اسم العم كما فى « التحفة » وفى اسم ابن الأخ كما فى « العمدة » فخلطوا الحابل بالنابل ، ولم يلتفتوا الى ذلك . وجرى عليه من بعدهم ، و خفى على الطّابعين ذلك - كما هو شأنهم فى كثير من الامور - وبقى الامر

كما هو في كل من الكتابين ، لكن الجمع بينهما كما قد منا هو وجه كلام سيدنا صاحب «التحفة» و منه يعلم فضله و تحقيقه .

(ص ١٥٢ سطر ٢٠) : قلتم : الاستشهاد بـ «ماضى النجف» و «شهداء الفضيلة» غير كاف .
فإننا لم نذكرهما لانحصار الأمر بهما ، اذ ان السيد ضامن بن السيد شد قم صرح في «تحفة الأزهار» بأن أبا الحسن معصوم جد لآل الخرسان . ١ - قال ما نصه :
(قال السيد (٠)) في الشجرة : فالسيد أبو الحسن معصوم بن أبي الطيب أحمد الأكبر ابن أبي علي الحسن بن أبي الحسن محمد الحائري خلف أبا الحسن بركة ، ثم أبو الحسن بركة خلف عبدالله ، ثم عبدالله خلف أبا الغنائم ، ثم أبو الغنائم خلف ابراهيم ، ثم ابراهيم خلف أبا محمد ، ثم أبو محمد خلف أبا الفتح الأخرس) الخ .

٢ - وقال السيد النسابة السيد رضا الغريفي البحراني في مشجرتة الخاصة بأنسب السادة الخرسان وهي بخط يده (٠٠) ما نصه :

(فالسيد معصوم خلف أبا الحسن بركة ، وبركة خلف عبدالله ، وعبدالله خلف أبا الغنائم ؛ وقال في «العمدة» : أبا الفتيان ، وأبو الغنائم خلف ابراهيم ؛ وقال في «العمدة» : أبو ابراهيم ، و ابراهيم خلف أبا محمد ، وأبو محمد خلف أبا الفتح وهو الأخرس) الخ .

٣ - وقال السيد حسون البراق في تعليقه على « بحر الانساب » في هذا المقام - ونسخته بخط يده في مكتبة كاشف الغطاء - :

(مسعود بن حسن بن شرف الدين بن مرتضى بن زين العابدين بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن علي بن أبي الفتح الأخرس بن أبي محمد بن ابراهيم بن أبي الغنائم بن عبدالله بن أبي الحسن بركة بن أبي الحسن معصوم بن أبي الطيب أحمد الأكبر بن أبي علي الحسن) الخ .
٤ - و ذكر المرحوم السيد جعفر الخرسان في مجموعه بخط يده (٠٠٠) النسب المذكور كما هو في « التحفة » وغيرها و لم يذكر مستنده في ذلك ولعلّه من كتاب أو مصدر لم تصل يدنا اليه .

٥ ذكر السيد الحجّة الوالد سلمه الله في «مجموعة يتيمة الزمان» (٠٠٠٠) النسب كما

(٠) المراد هو جده الحسن صاحب الشجرة الاولى . (٠٠) موجودة عندنا .

(٠٠٠) موجود مع مجموع آخر في مكاناته و مراسلاته ، وثالث بخط والده السيد أحمد كلها بمكتبة

السيد الوالد دام ظله . (٠٠٠٠) مخطوط بخط يده و موجودة بمكتبة .

سبق مستنداً الى «التحفة» ومشجرة خطية قديمة كانت عند بعض أرحامنا (رحمه الله) لم نعلم أمرها بعد وفاته .

(صفحة ١٥٣ سطر ٢٣) : استبعدتم اتحاد كنية الابن مع كنية الاب . و من راجع التاريخ يجد وقوع ذلك ، و ضرب لكم مثلاً بمن اشترك بنفس الكنية المذكورة ؛ فدونكم لاحظوا أشهر كنى الامام الكاظم عليه السلام وابنه على بن موسى الرضا عليه السلام ؛ فكل منهما يكنى أبا الحسن وفى مقام التعيين يضاف اليهما يميزها مثل الماضى والاول وموسى و الكاظم لتعيين الامام موسى بن جعفر عليه السلام ، و مثل الثانى والرضا لتعيين الامام على بن موسى (ع) . وفى المقام كذلك نجد تعيين الاول باضافة اسمه معصوم وتعيين الثانى باضافه اسمه بركة .

(صفحة ١٥٤ سطر ٢) استشكلتم فى وقوع عشرة أشخاص بين السيد مسعود و بين الفقيه شمس الدين محمد .

ان من الغريب ذلك ؛ فاننا لم نذكر أن محمد قاسم المختارى السبزوارى كان معاصراً للفقيه شمس الدين محمد ، ولا قلنا انه معن قارب عصره . و كلما كان منا أن ذكرنا أن المختارى السبزوارى ذكر فى حاشيته على « العمدة » : منهم الفقيه شمس الدين ... الخ ، أن له تأليف منها : كتاب « زاد السبيل » فى الفقه ... الخ .

فبعد هذا أى اشكال فى وقوع عشرة أشخاص فى مدة لا تقل عن ٣٣٤ سنة ، و هى مدة الزمن بين وفاة الفقيه شمس الدين محمد و بين أيام صاحب « التحفة » سنة ١٠٨٨ ، بل ربما كانت أكثر من ذلك اذا قلنا بما يكتبه السيد رضا الغريفى البحرانى فى مشجرتة عن السيد مسعود ، حيث يقول : وهذا فى سنة الالف والمائة ، فتكون المدة ثلاثة قرون ونصف تقريباً (لاقرناً واحداً ، و ان تفضلت فقرنين) .

(صفحة ١٥٧ سطر ٧) ما أشكلتم به أولاً من استناد صاحب « شهداء الفضيلة » و «ماضى النجف» الى « خطط المقرئى » فانه ليس استنادهما اليها وحدها ؛ بل الى « التحفة » أيضاً ، وانما ذكرنا « الخطط » وحدها لأنهما مطبوعة منتشرة - فيما أعتقد - و كون معصوم غير ابن معصوم المذكور فى « الخطط » فهو وهم ؛ فان من لاحظ التحفة عند ذكر الرؤيا التى رآها السيد فى شأن طلائع بن رزبك يقطع بأن اسمه معصوم . واليكم نص ما فى « التحفة » لتظهر جلية الأمر ؛ قال :

الفرع الأول - عقب أبى الحسن معصوم و يقال لوئله آل معصوم . قال جدي الحسن

المؤلف طاب ثراه : ان أبا الحسن معصوماً كان سيداً ، شريفاً ، جليلاً ، عظيم الشأن ، رفيع المنزلة ؛ كان في المشهد الغروي كبيراً ، عظيماً ، ذا جاه وحشمة ورفعة وعز واحترام ؛ عليه سكينه ووقار فرأى ذات ليلة في المنام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع) يقول له : يا معصوم ؛ قد ورد عليك هذه الليلة وفدٌ فقراء من شيعتنا وفيهم رجلٌ يقال له طلائع بن رزيك من أكبر محبينا ، قل له : اذهب فانما قد وليناك مصر. فلما أصبح الصباح أمر السيد معصوم أن ينادى في القفل أين أبو الثارات طلائع بن رزيك - الملك الصالح - فان السيد معصوم يطلبه ؛ فاجتمع به وقص عليه الرؤيا . . . الخ .

ثم ذكر كيفية رقى حال طلائع ، الى أن قال :

و أدقف ناحية بلفيس نحلتهما على السادة الأشراف سبع قراريط مختصة بالسادة الأشراف بنى حسين أهل المدينة المنورة و قيراطاً على بنى السيد معصوم . . . الخ .
فظهر منها أن السيد الذي جرت له القصة مع طلائع (معصوم) وقد تكرر اسمه صريحاً في خمسة مواضع من قصة الرؤيا وبعد انتهاء كلامه عن وقف الملك الصالح طلائع ؛ قال :
فالسيد أبو الحسن معصوم بن أبي الطيب أحمد الأكبر بن أبي علي الحسين بن أبي الحسن محمد الحائري خلف أبا الحسن بركة ، ثم أبو الحسن بركة خلف عبدالله . . . الى آخر ما سبق نقله في استدراك ص ١٥٣ .

فظهر من هذا أيضاً أنه جد آل الخرسان وأبا لأبي الحسن بركة لا أخاً له كما توهمتموه أنه في «العمدة» وتوهمه غير كم ممن ذكرتم ، وقد سبق سبب الاشتباه والتوهم في استدراك ص ٥٢ .
فاندفع بهذا أيضاً اشكالكم الثاني ؛ وهو اشتباه وقوع معصوم في أجداد آل الخرسان .
ويؤيده تطابق المشجرات الموجودة المذكورة كمشجرة السيد البحراني و ما في مجموع السيد جعفر الخرساني و ما كتبه السيد الحجة الوالد سلمه الله في مجموعه « يتيمة الزمان » وقد ذكرنا ذلك في استدراك ص ١٥٣ سطر ٢٠ .
« خاتمة ملحقات »

پایان

جلد اول کتاب مستطاب

« جامع الأنساب »

« فهرس مطالب کتاب »

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶	مقدمه در بیان تعریف علم أنساب	۴۷	عبارت صاحب « الصواعق المحرقة » در
۷	اولین کسیکه در أنساب کتاب نوشت		اهمیت وعظمت علم أنساب
۸	اولین کسیکه در أنساب طالبین کتاب نوشت	۴۸	عبارت ابن شهر آشوب در « مناقب »
	اولین کسیکه أنساب را مشجر نمود	۴۹	آیات وارده در فضائل سادات آل پیغمبر (ص)
۹	علم أنساب در قرون اخیر		سورة کوثر و تفسیر آن منقول از امام
۱۰	چگونگی نگارش کتاب جامع الانساب		فخر و أبو الفتح
۱۱	در بیان حال أنساب مذکور در این کتاب	۵۰	آیه (ثم أورثنا الكتاب) و تفسیر آن
۱۲	أحادیث در مدح علم نسب و فرا گرفتن آن		منقول از « صافی »
	منقول از پیغمبر اکرم (ص)	۵۲	آیه (ذلك الذي يشرائه) و تفسیر آن
۱۳	أحادیث در نسب مبارک پیغمبر (ص)		از أبو الفتح
۱۴	أحادیث در عدم انقطاع نسب و فضائل ذریه	۵۳	أحادیث وارده در فضائل سادات
	طاهره	۵۸	اعتقاد شیعه و کلمات علما درباره سادات
۲۴	بیان حال حدیث غیر معتبر در عدم فائده علم		عبارت « اعتقادات » صدوق
	أنساب	۶۰	عبارت « أمالی » صدوق
۲۷	اشکالاتی که بر این حدیث از لحاظ متن و		عبارت خاتمه « قواعد » علامه حلی
	سند و تمسک بآنها وارد است	۶۱	عبارت « جامع السعادات » نراقی
۳۰	در معنی کلمه شریف		خصائص أولاد رسول (ص)
۳۲	در معنی کلمه سید		خصائص منقول از « جنة النعیم »
۳۶	در معنی کلمه میرزا	۶۵	خصائص منقول از « الشرف المؤبد »
۳۷	در معنی کلمه نقیب	۶۶	کیفیت استفاده و نقل از کتب و مصادر
۳۸	در بیان معنی نقابت و کیفیت پیدایش آن و	۶۷	کتابها و مشجراتی که در این جلد مورد
	وظائف نقیب		استفاده واقع شده و رموز آنها
۴۰	وظائف نقیب ، منقول از تاریخ تمدن اسلامی		« بلج » « تند » « خك » « سج »
۴۱	نقابت ، منقول از ماوردی	۶۸	« سد » « شهد » « صحا » « ضا »
۴۲	« جریده الانساب » نقیب ، منقول از « ذریعه »	۶۹	« عل » « عم » « عمد »
۴۳	صدر - منصب صدارت - وظائف صدر	۷۰	« عن »
۴۶	اهتمام علما و سادات در حفظ أنساب و نقل	۷۱	« قل » « کر » « کشا »
	کلمات بزرگان - عبارت « تاج العروس »	۷۴	« کشص »
	ذیل کلمه « نسب »	۷۵	« لبأ » « مجد »
۴۷	عبارت صاحب « کشف الظنون » در تعریف	۷۶	« مر » « مقأ » « مکأ » « ملتا »
	علم أنساب و اهمیت آن	۷۷	« من » « منا » « نا » « نش »

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۷۸	«نقیبا» «یعه» «کنز» «یض»	۱۶	أعقاب هرون بن موسى بن جعفر (ع) :
۷۹	سند روایت مؤلف از کتب أنساب و مؤلفین آنها		سادات شاه حیدری (مشهد)
	سند روایت آثار صاحب کتاب مجدی	۱۷	أعقاب زیدالنار بن موسى بن جعفر (ع) :
۸۰	سند روایت کتب سید مرتضی زبیدی		سادات کالی . آل کبود (بیجار همدان)
	أشعار راوندی در مدح أهل بیت		بنو مکارم و بنو ضغیب
۸۱	در بیان أحوال امام موسی کاظم علیه السلام	۱۸	أعقاب عباس بن موسى بن جعفر (ع) :
	وأسامی و شماره فرزندان آنحضرت		سادات خیاری (مدینه) . سادات هندی
	أحوال امام کاظم از کتاب أحسن الکبار	۱۹	أعقاب احمد بن موسى بن جعفر (ع) :
۸۳	أسامی أولاد حضرت کاظم (ع) أحوال امام کاظم از عمدة الطالب		سادات حویزی . سادات نهاوندی ، کاشفی ، شاه چراغی (طهران) . سادات آل فتال و آل علو .
۸۴	فرزندان حضرت موسی بن جعفر	۲۰	أعقاب عبیدالله بن موسى بن جعفر (ع)
۸۵	أسامی دختران امام کاظم (ع) عبارت یعقوبی راجع بدختران حضرت کاظم (ع)	۲۱	أعقاب جعفر بن موسى بن جعفر (ع) : سادات شمیران (ری) . حصری کاظمینی . آل مقرر .
۸۶	علامات و رموز		خضری واصلی . خوار یون . آل فاتک
۱	فصل أول کتاب - مشجرات	۲۲	أعقاب هاشم بن فاتک بن علی : سادات صافی (نجف) ، آل سید عبدالعزیز ، سادات زوامل ، آل أبوالدین ، آل موزان (عمار) :
۲	أسامی امامزاده های مذکور در این کتاب	۲۳	أعقاب محمد بن موسى بن جعفر (ع) :
۳	چند یادآور		سادات عماره ، دیوانیه عراق ، آل قارون (بحرین) . تاج الدین (خویی)
۴	أعقاب صالح ابن موسى بن جعفر (ع) :	۲۴	أعقاب أبو طاهر زید نقیب ابن أبی العز محمد : سادات کشفی ، دارابی ، حقایق ، صدر
	سادات شجاع موسوی (سمنان)	۲۵	أعقاب اسمعیل بن محمد مبرقع : سادات آل هاشم ، آل نور ، آل سید مشکور ، آل سید یوسف ، آل سید شریف ، آل سید محمد (عمار)
۵	توضیحات راجع بامزاده صالح و أعقابش	۲۶	أعقاب سید شمس الدین أبوعلی فخار بن معد : سادات میر علی اکبری (ملایر) .
۷	أعقاب شرف الدین ابن موسى بن جعفر (ع) :		سادات مشعشی و موالی (خوزستان و حویزه و شیراز)
	سادات خلخالی ، عاصمی (عراق عرب)		
۸	عقب ادریس ...		
۹	عقب شمس ...		
۱۰	أعقاب عون ...		
۱۱	توضیحات راجع بأعقاب عون		
۱۲	أعقاب حسن بن موسى بن جعفر (ع) : آل سید ماجد . آل سید عبداللطیف . ظهیر الواعظین (اصفهان)		
۱۳	أعقاب حسین بن موسى بن جعفر (ع)		
۱۴	أعقاب اسمعیل بن موسى بن جعفر (ع)		
۱۵	أعقاب اسحق بن موسى بن جعفر (ع)		

صفحه	عنوان
۳۸	اعقاب حسین بن ابرهیم مجاب : سادات وعاظ و خطباء کاظمین
۳۹	فصل دوم کتاب - توضیحات و تراجم
۴۰	توضیحات راجع بحسن بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۴۲	توضیحات راجع بحسین بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۴۳	توضیحات راجع باسمعیل بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۴۷	توضیحات راجع باسحق بن موسی بن جعفر (ع) و اولادش
۵۵	توضیحات راجع بهرون بن موسی بن جعفر (ع) و اولادش
۶۴	توضیحات راجع بزید بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۷۰	توضیحات راجع بعباس بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۷۲	توضیحات راجع بأحمد بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۸۲	توضیحات راجع بعبدالله بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۹۸	توضیحات راجع بجعفر بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۱۰۷	توضیحات راجع بمحمد بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۱۷۱	اضافات ، ملحقات ، استدراکات

فهارس مبسوط (اعلام ، اماکن ، کتب)
از این جلد و جلد دوم و سوم ،
آخر جلد سوم چاپ میشود

صفحه	عنوان
۲۷	اعقاب ابوالحسن علی بن ابوعلی حسن : سادات بهبهانی ، بلادی ، بوشهری ، بحرینی
۲۸	اعقاب سید ابوالحسن حسین بن عبدالله بن علوی : سادات بهبهانی (طهران)
۲۹	اعقاب ابوالطیب احمد بن ابوعلی حسن : سادات آل خراسان (نجف) ، عیشی ، سادات کتابچی (طهران)
۳۰	اعقاب حاج سید اسمعیل بن ابرهیم : سادات شیرازی ، محقق ، افتخاری ، فتح اللهی شیرازی و غیرهم
۳۱	اعقاب آقا سید حسن بن اسمعیل : سادات شیرازی ، اشرفی شیرازی ، سید اصغر شاه شیرازی . عندلیبی ، معتمد شیرازی
۳۲	اعقاب آقا سید جواد بن حاج سید اسمعیل : سادات شیرازی ، نقابت ، اولیائی ، آخرتی شیرازی
۳۳	اعقاب سید مهدی و سید کاظم و سید مسلم فرزندان حاج سید اسمعیل : سادات مجابی (قزوین)
۳۴	اعقاب سید محسن بن شکر بن مسعود : سادات آل خراسان (نجف)
۳۵	اعقاب احمد بن محمد بن ابرهیم مجاب : سادات لوینه (دزفول) . آل تاجر ، آل طعمه ، آل طویل ، آل ضیاء الدین ، آل جلوخان ، آل عوج ، آل وهاب ، آل شرف الدین ، آل معصوم (کربلا)
۳۶	اعقاب سید احمد بن یحیی بن خلیفه : سادات آل طعمه ، آل کلید دار ، آل سید جواد ، آل درویش ، آل بوخیمگه (کربلا)
۳۷	اعقاب سید مصطفی بن احمد بن یحیی : آل سید مصطفی

« غلط نامه »

قبل از مطالعه ، کتابرا تصحیح نمایید

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۱۱	انسابکم	انسابکم	۹۵	۱۹	اربعمائة	اربعمائة
				۹۶	۲۲	مد	عمد
	۱۲	منسأة	منسأة	۹۷	۴	اربعمائة	اربعمائة
۱۳	۵	نتهوا	انتهوا	(۱۶۲)	۱۸	(۱۶۳)	(۱۶۳)
۱۸	۱۵	« ۱۵۰ »	« ۱۵۰ »	۱۰۲	۲۳	اغسطس	اغسطس
۱۹	۹	علی بن محمد بن علی العلوی	علی العلوی	۱۰۴	۱	مأتین	مأتین
					۱۸	دانة	دانة
۵۴	۷	اضطراهم	اضطراهم	۱۱۱	۱۴	ترضیح	توضیح
					۲۵	« مجد »	« مجد »
۵۵	۱	أضطروا	اضطرو	۱۱۶	۲۵	داری	دارای
۵۷	۱	بی	بن	۱۱۹	۲۰۱	للسید	السید
۶۵	۱۶	مغفور	مغفور		۱۹	«	«
۹	۲	نیاورده اند	نیاورده اند	۱۲۱	۲۳	نهم	هشتم
	۸	حسن زید	حسن بن زید	۱۲۴	۱۳	بقتل	بقتله
۴۸	۱۹	آورده	آورده	۱۲۵	۵	بواسطه	بواسط
۵۰	۲۲	ثلثمائة	ثلثمائة	۱۲۸	۲۳	ربانی	رمانی (ظ)
۵۳	۱۲	»	»	۱۳۶	۲۰	الطریقة	الطریقة
۵۴	آخر	« ض »	« یض »	۱۳۷	۵	۱۴۶ : ۸	۱۴۶ : ۸
۶۰	۱۸	خمسائة	خمسائة	۱۴۲	۳۳	الزنا	الزنا
۶۱	۱۱	« ض »	« یض »	۱۴۵	۹	است	است
۶۷	۱۶	اربعمائة	اربعمائة	۱۴۹	۵	اجازة	اجازة شهید اول
	۱۸	شرافها	أشرافها				وشیخ اجازة
۶۹	۳	یغلضونه	یغلطونه (ظ)	۱۵۱	۲۴	البهبهانی	البهبهانی
۷۰	۳	ایشانرا	ایشانرا	۱۵۴	۱۱	لدين	الدين
۷۱	۱۴	جلال	جلال الدین	۱۵۵	۸	قريب	غير قريب
۷۲	۱۸	کتابي	کتابي	۱۵۸	۱۰	حسین	حسن
۷۷	۱	سبعمائة	سبعمائة	۱۵۹	۹	(۳۸۱)	(۳۱۸)
۸۱	۱۲	ونیز	ونزدیک	۱۶۲	۲۳	کما	کما مر
	۱۸	منتخب	منتجب	۱۶۷	۲۴	ازہ	از
۸۴	۶	أجاب	جاب	۱۷۵	۱۹	موسی اسمعیل	موسی بن اسمعیل
۸۴	۲۵	ثلثمائة	ثلثمائة		۲۵	فتأمل	فتأمل
۸۵	۵	وثاقته	وثاقته				
	۲۲	نامهای	بنامهای				
۸۹	۱۰	ثلاثة	ثلاثة				



❖ بعضی از آثار دیگر مؤلف این کتاب ❖

- ۱- حواشی و تعلیقات وفہارس «روضات الجنات» - ط طهران ۱۳۶۷ .
- ۲- «زندگانی آیۃ اللہ چہارسوقی» واحوال بسیاری از رجال - ط اصفہان ۱۳۷۲ .
- ۳- «ریاض الابرار فی اجازات علمائنا الاخیار» - ۳ مجلد - مخطوط .
- ۴- «تذکرۃ النسائین» مخطوط .
- ۵- «حدیث السفینۃ» در اثبات تواتر آن از طرق اہل سنت بخواہش یکنفر از علماء مدینۃ طیبہ نگاشته شدہ است .
- ۶- «رسالۃ معزیہ» در احوال چند تن از دانشمندان عہد صفوی کہ بنام معزالدین بودہ اند بخواہش یکنفر از دانشمندان تألیف شدہ .

❖ کتب تحت طبع ❖

- ۱- کتاب «مکارم الآثار در احوال رجال دورۃ قاجار» جلد اول . جامعترین کتابی است کہ در اینموضوع تألیف شدہ .
- ۲- کتاب «معتقد الامامیۃ» از آثار نفیسۃ فارسی قرن ششم کہ شامل مباحث اعتقادات وفقہ و اصول امامیہ است بنحو اختصار .
- ۳- کتاب «العمدۃ فی عیون صحاح الاخیار» با تصحیحات ومقدمہ وحواشی وفہارس .
- ۴- کتاب «المجدی فی انساب الطالبیین» و کتاب «منتقلۃ الطالبیۃ» و کتاب «سراسلۃ العلویۃ» با تصحیحات ومقدمہ وحواشی وفہارس .

❖ آگہی شایان توجہ ❖

- سادات محترمی کہ میخواستند نام و نسبشان در (جامع الانساب) وارد شود ، باید مدارک نامبرده زیر را ہنشانی مؤلف بفرستند تا برای در آن اقدام گردد :
- ۱- سلسلۃ نسب (شجرہ نامہ) . برای اطمینان وعدم وقوع اشتباہ ، اصل شجرہ نامۃ قدیمی را بفرستند کہ ضمناً تمام خصوصیات آن نیز نگاشته وسپس مسترد شود .
 - ۲- اسم وشہرت تمام خویشان وبستگان پدری از قبیل اعمام دور ونزدیک (عموہای اجداد عموہای پدر . عموہای خود) وعموزادہہا (بہمان ترتیب) وبرادران وبرادرزادگان وفرزندان .
 - ۳- تاریخ ومحل تولد خود وبستگان مذکور در بالا ، وتاریخ وفات ومدفن گذشتگان آنها ، بتاریخ ہجری قمری با قید روز وماہ .
 - ۴- شرح حال وتاریخچۃ مفصل زندگانی رجال وبرجستگان طایفہ .